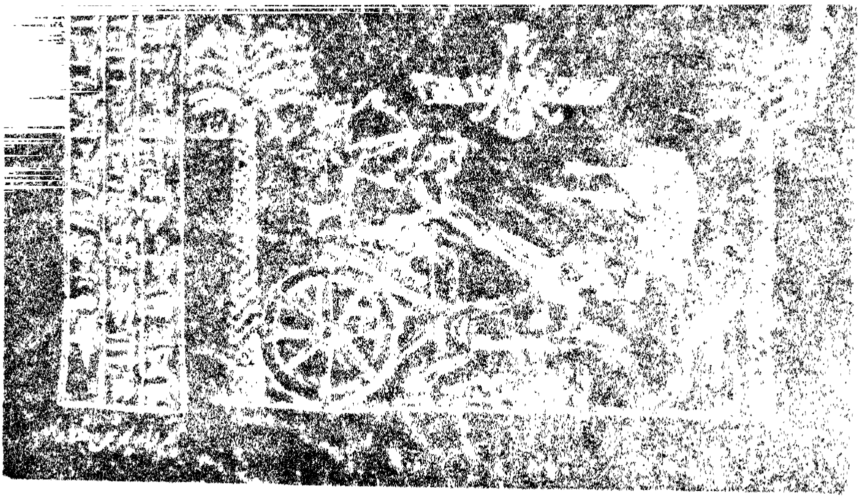


بررسیهای تاریخی

سال پنجم — مهر ـ آبان ۱۳۴۹

شماره ۴ — (شماره مسلسل ـ ۲۸)

بفرمان

مطاع شاهنشاه آریامهر بزرگ ارتشتاران

مجلّه بررسی های تاریخی

مجلهٔ تاریخ و تحقیقات ایران شناسی

نشریهٔ ستاد بزرگ ارتشتاران - بخش تحقیقات تاریخی

مهر - آبان ۱۳۴۹

اکتبر - نوامبر ۱۹۷۰

شمارهٔ ٤ سال پنجم

شمارهٔ مسلسل - ۲۸

«ذکر تاریخ گذشته از واجبات است بخصوص در
مورد ملتهائی که افتخار داشتن تاریخ کهن ملّی را دارند
جوانان باید بدانند که مردم گذشته چه فداکاریها
کرده و چه وظیفهٔ حساس فوق العاده بعهدهٔ آنها
است.»

از سخنان شاهنشاه آریامهر

گراورها وکلیشه‌های چاپ شده دراین شماره (۱۷ قطعه‌رنگی و۷۹ قطعه سیاه)
در گراورسازی چاپخانه ارتش شاهنشاهی تهیه وآماده شده است

بفرمان مطاع اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر بزرگ ارتشتاران ارکان مدیره مجله بررسی‌های تاریخی بشرح زیر میباشد

الف ـ هیئت رئیسه افتخاری:

تیمسار سپهبد اسدالله صنیعی (وزیر جنگ)	تیمسار ارتشبد فریدون جم (رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران)	جناب آقای دکتر علینقی عالیخانی (رئیس دانشگاه تهران)

ب ـ هیئت مدیره:

تیمسار سپهبد غلامرضا ازهاری	جانشین رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران
تیمسار سپهبد علی کرملو	معاون هم آهنگ کننده ستاد بزرگ ارتشتاران
تیمسار سپهبد حسین رستگار نامدار	رئیس اداره کنترل ستاد بزرگ ارتشتاران

پ ـ هیئت تحریریه

آقای دکتر خانبابا بیانی	استاد تاریخ در دانشگاه تهران
آقای دکتر عباس زریاب خوئی	رئیس گروه تاریخ در دانشکده ادبیات تهران
آقای سید محمدتقی مصطفوی	استاد باستانشناسی
سرهنگ ۲ یحیی شهیدی	مدیر مسئول و سردبیر مجله بررسیهای تاریخی

در این شماره

بخش دوم

TABLE DES MATIERES

Table Contents:

برای ثبت در تاریخ معاصر

فرمان مطاع و خجستهٔ اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر بزرگ ارتشتاران درروز بیستم آبانماه امسال شرفصدور یافت. بموجب این فرمانِ خجسته، روز ۲۶ آبانماه هرسال بنام روز ارتش نامیده شد زیرا در چنین روزی بودکه اعلیحضرت رضاشاه کبیر در سال ۱۳۰۰ خورشیدی ارتش متحدالشکلی را بوجود آوردند و این ارتش توانست در اندك زمانی نظم و امنیت رادرسراسرکشور برقرارسازد.

اینك مجلهٔ بررسیهای تاریخی افتخار دارد فرمان خجستهٔ شاهانه را که خود از فرماندهان بزرگ تاریخی ایران بشمار میآیند برای ثبت در تاریخ معاصر زیب سرلوحهٔ این شمارهٔ خود قرار دهد.

بررسی های تاریخی

فرمان اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر
بزرگ ارتشتاران

بیست و ششم آبان ماه روزی است که بفرمان پدر تاجدار مان ارتش نوین ایران پی ریزی گردیده و بدین سبب هر سال یادبود این روز فرخنده و خجسته را گرامی میداریم.

خرسندیم که افسران ـ درجه داران و سربازان ما همواره دلبستگی خود را به حیثیت و سربلندی ارتش شاهنشاهی نشان داده و ثابت نموده اند آماده جانبازی و فداکاری در راه سوگند و پیمان خود میباشند.

بموجب این فرمان درود بی پایان خود و ارتش شاهنشاهی را بروان تابناک پدر بزرگوارمان اعلیحضرت رضاشاه کبیر فرستاده و با خوشوقتی ـ می بینیم که ارتش شاهنشاهی ایران با تصمیم قاطع و سرعت مدارج ترقی را می پیماید.

برای همه افسران ـ درجه داران ـ سربازان و کارمندان ارتش شاهنشاهی سلامتی و موفقیت از درگاه خداوند مسئلت نموده و امید است بافداکاری بیش از پیش خود را شایسته اعتماد و محبت ما نشان دهند.

پیام اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر بزرگ ارتشتاران بمناسبت گشایش جلسات سخنرانی و بحث دربارۀ زبان فارسی در آبان ۱۳۴۹

تشکیل جلسات سخنرانی و بحث در بارۀ زبان فارسی از طرف وزارت فرهنگ و هنر با شرکت گروهی از زبان شناسان و دانشمندان کشور موجب خوشوقتی ما است.

زبان فارسی که به گواهی تاریخ ایران همواره مورد نهایت دلبستگی تمام ایرانیان بوده است از نظر تاریخ و پیشینه، زبانی است کم نظیر که مراحل و تحولات آن در طول بیش از بیست و پنج سده مطالعه و کاملا شناخته شده است و با آنکه در این فاصله زمانی بزرگ دگرگونیهای فراوان یافته و هنوز پایگاه والای خود را بعنوان یگانه زبان فرهنگی و رسمی و همگانی ایرانیان حفظ کرده است درصورتی که بسیاری

هشت قرن در شبه قارهٔ هند و پاکستان زبان رسمی درباری یا زبان ادبی فرهنگی بود و در این مدت هزاران اثر دراین منطقه وسیع ازجهان بدین زبان نوشته‌شد. همچنین‌درسرزمینهای پهناور آسیای مرکزی دیر زمانی پارسی زبان رایج فرهنگی وعلمی بود و در همان زمان در جانب غرب ایران باگسترش امپراتوری‌عثمانی این زبان به‌کشورهای دورتر تا قلب اروپا راه یافته بطوریکه هنوزنفوذآن‌درزبانهای بالکان آشکار است .

این نکته درخور توجه خاص است‌که اگر چه آفتاب فرهنگ ایرانی هیچگاه غروب نکرده ولی درخشندگی وشکوه آن بیشتر‌متعلق به‌ایامی‌بوده‌که رهبری و ادارهٔ کشور در دست خود ایرانیان بوده است . در چنین دوره هائی بوده که پایه‌های فرهنگ ما استوارترشده و برای پیشرفت وگسترش آن‌کوششهای اساسی و صحیح انجام گرفته است و اگر هم در دوره های دیگر ستارگان درخشانی در آسمان این فرهنگ

از زبان های جهان در همین مدت یکسره فراموش شده اند و اینک سخنگوئی ندارند. این پیوستگی خاص زبان ما نیست بلکه یکی از ویژگیهای فرهنگ ملی ایران است که در آن بسیاری از معتقدات ارزندهٔ باستانی بزندگی خویش ادامه داده و میدهد. چنین واقعیتی بهترین سند وحدت و همبستگی ملت ایران و ارزش مفهوم ملیت در جامعهٔ ایرانی است.

زبان ملی ما که در اصطلاح علمی زبان شناسی در برابر دومرحلهٔ پیشین این زبان، یعنی فارسی باستانی وفارسی میانه یا پهلوی زبان فارسی نوین نامیده میشود وبه همت سخن‌سرایان و نویسندگان پارسی وبا اتکاء به‌سرمایه بیمانند ادبی و شاهکار های جاودانی نظیر شاهنامهٔ فردوسی نه تنها در خود ایران بصورت یکی از اصیل ترین و غنی ترین زبان های جهان ریشه یافته بلکه در طول قرون دربخش پهناوری از قارهٔ آسیا و حتی افریقا نفوذ یافته است . میدانیم که این زبان در حدود

اکنون نیز در برابر زبان فارسی قرار دارد و نه تنها ازمیان نرفته بلکه نمایان تر شده است زیرا زندگانی مادی ومعنوی جهانیان در نتیجه پیشرفتهای صنعتی و تحولات اجتماعی حاصل از آن در سی سال گذشته دگرگونی روزافزون یافته و پیدایش مفاهیم تازه در رشته های گوناگون وسعت گرفته است و به ناچار باید برای نگاهداشت زبان پارسی بصورت یك زبان فرهنگی توانا که آمادگی تمام مطالب گوناگون امروزی و آینده را داشته باشد کوشش دامنه‌داری بکار رود که اساس آن شناخت بیشتر خود این زبان و بررسی مسائل گوناگون مربوط به آن وپژوهش در زبان های کهن و گویش های ایرانی کنونی است که با آن ازیك ریشه‌اند ومیتوان از آنها در تأمین این هدف بهره‌گیری کرد.

خوشبختانه اینك کشور ما از وجود گروهی‌دانشمند زبان‌شناس برخوردار است و طبعاً شایسته است این وظیفهٔ

تابیده‌اند باید بنیاد و مایهٔ آنها را در همان ادوار جستجوکرد . این حقیقت بویژه در زبان فارسی دردوران معاصر در روزگار شهریاری پدر بزرگوار ما تجلی‌کرد . در آن زمان که تأثیر تمدن صنعتی باختر و تحولات اجتماعی ناشی از آن در زندگانی و زبان ایرانیان روز بروز محسوس تر میشد و بیم آن میرفت که این زبان پایگاه‌کهن خویش را بعنوان یك زبان توانای فرهنگی از دست بدهد و نفوذ زبان های دیگر به هماهنگی و توانائی و زیبائی‌آن‌آسیب رساند بفرمان رضاشاه‌کبیرفرهنگستان ایران بمنظور آماده نگاهداشتن زبان فارسی برای ادای مفـاهیم گوناگون صنعتی و فنی و فرهنـگی و نظامی تأسیس گردید و این مرکز علمی در چندسالی‌که امکان فعالیت‌یافت‌خدمات مهمی دراین مورد انجام داد وتوانائی این زبان را در پیمودن مسیر طبیعی خود دربرابرهرگونه پیشرفت وتحولی آشکار ساخت .

باید متوجه بود که همان مسائل

تأثیر حقوق ایرانی
روزگار ساسانی

در

گسترش حقوق اسلامی

بقلم

امام شوشتری

مهم به عهده آنان گذاشته شود تا این فعالیت ها برپایهٔ موازین علمی انجام پذیرد . به همین دلیل بود که ما به وزارت فرهنگ و هنر مأموریت دادیم که با توجه به مسائل و شرایط کنونی زبان پارسی طرح متناسبی برای فرهنگستان ایران تهیه نماید .

در بنیاد شاهنشاهی فرهنگستان های ایران که فرمان تأسیس آن صدور یافته و بنیاد نامهٔ آن به تصویب ما رسیده است به دلیل مقام والای زبان فارسی در ملیت و فرهنگ ایران و اهمیت و ضرورت پژوهش در این زبان و زبانها وگویشهای ایرانی دیگر فرهنگستان زبان ایران منظورگردیده استکه امیداست سخنرانی هاومباحثات این جلسات برای فعالیت های آن که بزودی آغاز خواهد گردید مفید واقع شود .

موفقیت دانشمندانی راکه در این برنامه شرکت دارند در وظیفهٔ مهمی که بعهده گرفته‌اند خواستاریم .

یادداشت مجله

مجله بررسیهای تاریخی لازم دید در باره گفتار محققانه‌ای که همکار دانشمند ما در زمینه تاریخ تدوین‌علم حقوق‌اسلامی‌درروزگارعباسیان، نوشته‌اند ودر این شماره بچاپ رسیده ضمن سپاسگزاری از نویسنده فاضل‌آن، نکات زیررا یادآوری کند .

۱ـ منظور از فقه یا حقوق اسلامی که در باره تاریخ آن در این گفتار بحث شده است ، فقه عامه است که مدار کارهای حکومت اسلامی در عصر عباسیان بوده .

۲ـ فقه‌جعفری که‌بیشتر به‌عبادات وعقود وایقاعات میپردازد ، چنانکه‌نویسنده گفتاردرضمن سخن‌بارها به‌آن اشاره کرده‌اند ، ازموضوع مقاله بکلی بیرون است و این نکته راطلاب‌فقه جعفری باید دقیقاً در

تأثیر حقوق ایرانی روزگار ساسانی

در گسترش حقوق اسلامی

بقلم

سید محمد علی امام شوشتری

در آغاز گفتاری که زیر عنوان ، « تسویه یاتفضیل » در حقوق اسلامی ، چندی پیش نوشته بودم و در مجله،معارف اسلامی ، بچاپ رسیده است دومطلب رابعنوان مقدمه‌سخن یاد کرده بودم که بجاست بار دیگر در اینجا به آنها اشاره کنم .

نخست اینکه : غرض نویسنده ازواژه «حقوق» همه‌ـ گونه‌های موضوعهائی است که در فقه اسلامی « بجز عبادات » بگفتگودرمیآید،خواه‌از گونه حقوق‌اساسی باشدمانندمسائل مربوط بخلافت و دولت . یا اداری ، مانند سازمان های دیوان‌ها و آئین‌آنها . یاحقوق

نظر گیرند تا خلط و لبسی پیش نیاید .

۳ـ برپایه همین نکته است که مآخذ این بحث (درپایان مقاله) همه از کتابهای فقهی عامه، بویژه فقه حنفی برگزیده شده ، زیرا تاآنجا که میدانیم ودقت درگفتار نیزنشان میدهد، نویسنده دانشمند مقاله ، علاوه براطلاع کامل ازمبانی فقه جعفری ، درفقه عامه نیز دارای اطلاع کافی هستند وازموارداختلاف فقیهان مذاهب اربعه وفقه شیعی آگاهی بسیار دارند .

بهرحال بحثی که دراین گفتار یاد گردیده در بارهٔ تاریخ حقوق اساسی واداری حکومت است که آنرا « الاحکام السلطانیه » میگویند نه علم فقه بطور مطلق و خواننده باین نکته توجه خواهد کرد که منظور از تاریخ تدوین حقوق اساسی و اداری در فقه اسلامی ، فقه عامه بویژه حنفی است که در دستگاههای دولتی عصر عباسیان مورد عمل بوده است و آن خود یك بحث تاریخی است نه دینی .

در هر اجتماعی از انسانها ، هرچندوضع اقتصادی و اجتماعی پیشرفته‌تر باشد ، روابط اجتماعی که موضوع علم حقوق است ، گسترده‌تر و پیچیده‌تر خواهد بود .

دراجتماع‌های ساده که زندگانی از تراز گاه شبانی بالاتر نیامده‌است، روابط آدمیان بایکدیگر بسیار ساده است و تکلیف این روابط درقالبهای «عرف وعادت» مشخص‌میشود. حتی در کارهای عمومی. درمثل آب فلان‌ده‌از جویی فراهم میشود که همه مردم ده‌از آن بهره میگیرند و سالانه بایدآنرا لاروبی کرد .درچنین‌دهی‌اززمانهای‌بسیار باستانی‌رسم‌چنین‌برقرارشده که‌در روزهای معینی ازسال هرخانواده که درآن ده‌نشیمن میدارد، یك نفر بیلدار برای‌یك روز یاچند روز به‌بیگاردهد واین افراد بایکدیگر جوی‌عمومی ده رالاروبی کنند تاآب روان ازآن ده بریده نشود .

اینگونه رسمهادرحقیقت کهن‌ترین شکل مالیاتی‌است که آدمیان‌بشکل «کار» برای راه‌بردن زندگی اجتماعی که درآن می‌زیسته‌اندمی‌پرداخته‌اند و ما هنوز در بسیاری ازجاهای جهان می‌توانیم‌نمونه‌هائی ازآن رابه‌بینیم.

زندگی اجتماعی و اقتصادی بشر هر چند باگذشت زمان پیشرفته تر شده روابط اجتماعی گسترده‌تر و پیچیده‌تر گــردیده است و باز بفراخور پیشرفتهای اقتصادی و اجتماعی زندگی در ملتها ، شکلهای تازه‌تری پیدا کرده‌است وبه‌همین انگیزه عرف‌ها وعادت‌هاازیك‌سو گسترده‌تر گردیده واز دیگرسو قاطع‌ترشده‌است‌و گونه‌های‌بسیارپیدا کرده.سپس‌عرفهاوسنتهابادست اندیشمندان و دانایان در چنبر قاعده‌های کـلی گروه‌بندی شده و مدون گــردیده است . در این زمان است کــه آنها را قانــون یا باصطلاح فقهی «حکم» نامیده‌اند.

زمانیکه‌دین‌مبین‌اسلام‌درعربستان ظهور کردزندگی‌مردم‌درآنجا،بویژه‌در بخش‌حجاز وباديةالعرب‌ازترازگاه شبانی وبیابان‌گردی چندان بالاتر نرفته

مالی مانند احکام زمینهای کشاورزی وخراج وجزیه وعشور وماننداینها که در کتابهای خراجیه والاموال ازآنها گفتگو میشود. سرانجام احکام مدنی وجزائی واحوال شخصیه یا حقوق خانواده.

درفقه اسلامی ازهمه اینها به‌تفصیل بحث شده است وهر کس در این علم واصول آن درسی خوانده وچیزی فهمیده ودرنگریسته است، میداند اروپا با همه پیشرفتهائی که درزمینه علوم اجتماعی در سده‌های اخیرداشته است، بازنتوانسته چیزهای زیادی برآنچه درفقه اسلامی واصول آن بوده، بیفزاید.

دو دیگر: پیغمبر گرامی اسلام در سیزده سالی که مردم رادرمکه‌بدین حنیف دعوت میفرموده، دست بایجاد حکومت نزده است وهمه کوششهایی که در آن مدت برای پیشرفت اسلام بکاررفته، جنبه پایه گذاری و زمینه سازی را دارا بوده است. در همه‌آن دوره نه لشکری برای جنگ بادشمن بجایی فرستاده شده و نه مالیاتی گرفته گردیده. پرداخت‌زکات که مهمترین مالیات بعهده مسلمانان‌آن روز گاربود، تاپیش ازهجرت‌رسول‌اکرم به‌مدینه اختیاری بود وجنبه دستگیری از برادر مسلمان بی‌برگ ونوارامی‌داشت‌نه مالیات مقرر ومعلوم که اگرمودی نداد مأموران ویژه بابکار بردن زور از او بگیرند.

حکومت اسلام‌پس‌از «بیعت‌عقبه» وهجرت‌پیغمبر (ص) ازمکه‌به‌یثرب (مدینه) بنیاد نهاده شده و مبدء تاریخ هجری سر آغاز این حکومت بشمار میآید. درباره وضع این تاریخ نویسنده هواخواه روایتهائی‌ام که‌درآنها وضع‌تاریخ هجری‌به شخص پیغمبراسلام نسبت‌داده شده، نه روایتهایی که‌وضع این‌تاریخ راتازمان خلیفه دوم‌پایین آورده‌اند.

براین دومقدمه که باردیگر بکوتاهی بآنها اشاره کردم، بجاست‌مطلب دیگری نیز افزوده گردد. و آن اینکه هرعلمی موضوعی‌دارد و موضوع‌علم حقوق روابط اجتماعی انسانها بایکدیگر است هم‌در فراخنای جهانی وهم‌در درون کشورها.

حاکم بر روابط نا مسلمانان با یکدیگر ، درشام و ایران همان سنتها وقانونهای پیش‌ازاسلام بود که سالیان دراز جریان داشت . بویژه در عصر بنی‌امیه که اسلام رابشکل حکومتی خودکامه وستم پیشه درآورده بودندو ازآن‌دین وعنوان‌خلافت، جز تاراج کردن‌ملتهای‌غیرعرب چیزی نمی‌فهمیدند ونمی‌خواستند بفهمند.

کاراین‌آشفته فکری درآخر روزگارامویان بسیار بالاگرفته بوده ودر هرشهر هرقاضی فتوایی میداده که دیگران آنرا نمی‌پذیرفتند و هرچه بر شماره مسلمانان درایران وشام وسورستان افزوده میشد این آشفته فکری بیشترمیگردید. حتی‌دریك‌شهر،فتواهای‌رنگارنگ‌روابط اجتماعی‌مسلمانان را بیش‌ازپیش آشفته میکرد وروابط مردم باحکومت وحکومت بامردم نیز بهتراز آنچه گفته شد، نبود.

دانشمندان ایرانی تازه مسلمان که‌وارث فرهنگی بسیار کهن وپیشرفته وروابط اجتماعی واقتصادی گسترده‌ای بودند ، باافسوس بسیار باین‌آشفته‌ـ فکری می‌نگریستند وگزندی راکه ازآن ممکن بود بجامعه اسلامی زده شود، نیك دریافته ودرپی چاره‌جوئی‌برآمده‌اند.

نامه مشروح روزبه پسر دادبه که پس ازمسلمان شدن خود را بنـام «ابومحمد،عبدالله» نامیده است وبابن مقفع مشهورشده ، خطـاب به منصور عباسی، حکایتی گویاازچنین آشفته‌فکری استوچاره‌اندیشی که‌این‌دانشمند ایرانی کرده وکوشیده‌است، بسابرای مشکلی که جامعه اسلامی باآن‌روبرو شده بود،راه‌چاره‌ای پیدا کند، ازدیدگاه‌تاریخ‌فقه اسلامی‌بسیاردلکش‌است.

مابرای‌آگاهی خواننده ترجمه بخشی ازنامه اورا که بنام « رسالةـ الصحابه» موسوم‌است وخطاب به منصور دومین خلیفه عباسی‌ست و میتوان گفت همین نامه یکی ازانگیزه‌های تدوین فقه‌اسلامی و پدید آمدن « علم الحدیث» شده بنقل از کتاب «فلسفةالتشریع فی‌الاسلام» درپایین‌می‌آوریم.

بود. بازرگانی مردم مکه که پایان‌سیر کاروانهای زمستانی‌وتابستانی ایشان‌از حدود یمن و کناره‌های‌شام‌وعراق آنسوتر نمی‌رفت، چنان گستردگی‌نداشت که سبب پیدایش روابط اجتماعی پیچیده وعرف وعادت محکم گردد. مانند روابطی که‌درایران وروم برزندگی مردم حکومت داشت . همچنین‌زندگی مردم مدینه ازاندك کشاورزی و نخلستانهای کمی که در پیرامون آن شهـر بزحمت پدیدآورده‌بودند، میگذشت ودراینجا نیزوضع اقتصادی واجتماعی نه‌چنان بود که انگیزه پدیدآمدن روابط اجتماعی گسترده و پیچیده شود.

رازاینکه می‌بینید بااینکه‌زادگاه‌دین مبین‌اسلام‌حجازاست‌اماخاستگاه فقه اسلامی و اصول آن عراق [١] بوده ، همین نکته است که گفته شدوهمین نکته‌سبب گردیده که‌همه مذهبهای فقهی‌اسلامی‌درعراق پدیدآیدورشد کند بجزمذهب مالکی که‌پیشوای‌آن مالك‌بن‌انس‌بازاز ربیعةالرای ایرانی کوفی، فقه‌آموخته بوده‌است. زیرا درایران درزمینه اقسام خرید وفروخت واجاره وشرکت ومضاربه ومساقات وبرده‌داری ودیگرپیوندهای اقتصادی، روابطی پیچیده ازباستان زمان پدیدآمده بود .

درحکومت اسلام که چنانکه اشاره شد، درآغـاز هجرت رسول اکرم بمدینه بنیاد نهاده‌شده ، نخست سازمان‌قضایی بمعنی درست‌این‌واژه، چنانکه درایران روزگارساسانی بوده، وجودنداشته‌استو کسانی که گاهی درفیصله دادن منازعات مردم دخالت می کـرده‌اند مانند عبدالله بن مسعود صحابی معروف در کوفه، ومعاذبن جبل‌دریمن وانس‌بن‌مالك دربصره ، هر کدام در یکی ازلشگرگاههای مسلمانان «قاضی‌لشگر» بوده‌اند وهر کدام نیزمطابق ذوق وفهم‌خود گاهی فتوائی داده واگر کسی بآنان رجوع میکرد نظرخود راابراز می‌نموده‌اند.

١ـ منظورازعراق دراینجا عراق روزگارساسانی واوائل عصراسلامی است که به «دل‌ایرانشهر» بمعنی مرکز کشورایران نامیده میشده‌است واین‌نام‌تازمان‌خلافت عباسیان رواج داشته‌است.

برخی‌موارد همان است که ازقدیم بوده. نهایت آنکه‌فقیهان کوشیده‌اندبرای آنچه هست،یك پایه‌شرعی از کتاب یاسنت یا اجتماع پیدا کنند واگربدست نیامده بقیاس حتی استحسان‌نیزتوسل‌جسته‌اند. زیراچنانچه گفته شد روابط اجتماعی برخاسته ازچگونگی زندگی‌اجتماعی‌است وهیچگاه نمی‌توان در جامعه‌ای آن روابطرا بآسانی وخیلی باشتاب در قالب دلخواه بریزند و بشکلی که‌دوست‌میدارند، دربیاورند.

اجازه دهیدبرای‌اثبات‌نظری که گفته شدنمونه‌ای راازموضوعهای مالی در حقوق اسلامی نشان دهم تا ثابت شود آنچه بوده‌است دست کم بحال‌خود مانده وتنها فقیهان کوشیده‌اند برای‌آنها بقوه اجتهاد واستحسان پایه شرعی پیدا کنند.

مسئله‌ای که میخواهم بعنوان مثال‌درپیرامون آن سخن گویم مالیات گمرکی درحقوق مالی اسلام است که در کتابهای «خراجیه» و «الاموال» از آن به «عشور» تعبیر کرده‌اند.

میدانیم که درروزگاراشکانیان وساسانیان درایران مالیات گمرکی‌در مرزها ازکالاها میگرفته‌اند. درپیمان‌نامه‌ای که میان خسرواول انوشروان و امپراطوری بیزانس بسال ۵٦۰ میلادی بسته شده، نقاط مبادله‌کالاها درمرزدو کشورمعین‌شده‌ودرماده‌چهارم آن‌پیمان،مأموران‌سیاسی‌هردو کشور هنگام رفت‌وآمدبکشورهای یکدیگر ازپرداخت مالیات گمرکی معاف شده‌اند. این‌پیمان دلیلی‌است که درروزگارساسانیان گرفتن مالیات گمرکی درمرزها ازکالاهائیکه واردیاخارج می‌شده، رواج داشته‌است.

ازدیگرسو، در کتابهای خراجیه مانند کتاب‌الخراج‌قاضی‌ابی یوسف که بشکل نامه‌ای‌خطاب‌به‌هارون‌الرشیدعباسی‌نوشته‌شد،یا کتاب‌الخراج یحیی‌بن‌- آدم‌القرشی‌یا کتاب‌الاموال ابی‌عبیدقاسم‌بن سلام‌بغدادی ومانند اینها درباره مالیات گمرکی‌یاباصطلاح رایج‌درآن کتابها«عشور» مقرراتی پیش‌بینی کرده و کوشیده‌اند برای این‌مالیات درعصراسلامی پایه شرعی پیدا کنند.

«... ازچیزهائی که امیرالمؤمنین باید درنظر گیرند همین اختلافات بسیار در احکام‌است که‌دراین دوشهر (بصره و کوفه) ودیگرشهر ها بجاهای باریکی کشیده‌است. اگرامیرالمؤمنین موافقت کنند وفرمان دهند همه این احکام متناقض در کتابی فراهم‌شود ونیزهر گروه‌دلیل‌فتوای‌خود رااز کتاب وسنت بنویسند وامیرالمؤمنین آنهارا درترازوی نگرش وپژوهش بگذارد ودرهرمسئله رای خویش رااظهاربدارد وسپس فرمان دهدیگربرخلاف آن رأی هیچکس رفتارنکند، ازاین راه کتابی‌فراهم خواهدشد که امیدواریم‌از همه این‌احکام درآمیخته‌ازدرست ونادرست، يك‌قانون درست فراهم آید. وامیدمندیم‌ازهمرایی‌در فتواها که بااندیشه وزبان امیرالمؤمنین پدیدخواهد آمد، همداستانی ويك زبانی درملت اسلام پدیدار گردد.»[۱]

منصوردومین خلیفه عباسی (۱۳٦-۱۵۸هـ)بسیار کوشید بربنیاد پیشنهاد روزبه قانون یگانه‌ای برای‌دولت اسلام، مانندآنچه درروزگارساسانیان رایج بوده برمبنای قرآن وسنت پیغمبر پدیدآورد حتی‌مالك‌بن‌انس‌را در مدینه که زیربارچنین اندیشه‌ای نمیرفت مدتی‌زندانی کرد. هرچند تنظیم قانون لازم‌الاجرای یگانه‌ای‌بشکلی که روزبه پیشنهاد کرده بود میسر نشده، لیکن این اقدامات انگیزه تدوین فقه اسلامی و کوشش در بدست آوردن پایه‌هائی بجهت احکام ازسنت‌وقرآن‌واجماع وقیاس واستحسان ودرمذهب جعفری عقل گردیده است.

اگر کسی موضوع‌های فقهی را (بجزبخش عبادات) بویژه فقه حنفی را که هوا خواهان‌آن‌بنام «اصحاب‌الرای» معروفند، با مسائل‌فقهی عصرساسانی، بویژه در حقوق‌اساسی واداری ومالی‌بشکل‌علمی‌آنگونه که‌درحقوق‌تطبیقی آمده‌است، مطابقه کند وبایکدیگر به سنجد باین نتیجه خواهد رسید که اثرحقوق‌ایرانی درهمه شاخه‌های حقوق اسلامی بسیارآشکاراست. حتی‌در

۱- ص ٦۰ چاپ بیروت ۱۹۵۲میلادی

هوا گرم‌بود، زیادبرخاست ودرغرفه را باز کرد در آن هنگام در غرفه خانه مغیره که بازبود نمایان شد. زیاد دیدمغیره هماغوش جمیله است. بی‌درنگ مهمانان راصدا کرد و آمدندوهمه‌ایشان مغیره راوهماغوش اورا «کالمیل‌فی‌المکحله» مشاهده کردند.

زیادبن‌ابیه که درپی‌چنین‌فرصتی‌میگشت،بیدرنگ باسه‌تن‌دیگر بمسجد جامع روی آوردند وچون مغیره برای ادای نمازجماعت بمسجدآمد اورا دشنام گفتندوبراوریگ پاشیدند ومانع امامت مغیره‌شدند. سپس هرچهارتن برشتر نشسته بمدینه رفتند وداستان رابخلیفه دوم باز گفتند.

عمر فرمان عزل‌مغیره را بدست ابوموسی اشعری دادوباو گفت : بمحض درآمدن‌به‌بصره مغیره رابمدینه گسیل‌دارد. داستان‌محا کمه‌مغیره‌درمدینه و رهاساختن او از کیفر زناکاری یکی از مطاعنی‌است که برخلیفه دوم وارد کرده‌اند.

خلیفه دوم دوست‌نمیداشت یکی ازصحابیان، بنام ارتکاب زنای محصنه سنگ‌باران شود. ازاینرو چون‌سه گواه نخستین یکان‌یکان همزبان داستان راباز گفتند، سخت دلگرفته شدتاآنجا که زیادبن‌ابیه‌شاهدچهارم ازرخسار عمر دلگرفتگی اورادریافت. وچون‌زیاد وارد مسجدشد وحال‌عمررامشاهده کرد عمرباو گفت: چهره‌ای میبینم که گمان ندارم یکی ازصحابیان پیغمبربا زبان اوسنگسار شود.

زیاد که بسیارزیرك بود مطلب رادریافت وچنین شهادت‌داد: اوهمه آنچه را اینان گفته‌اند دیده ولی افزودبیادم هست که پاهای‌زن‌رنگ حناداشت‌اما چون‌صورت مغیره برصورت آن‌زن افتاده‌بود، وآنرا ازدیدمن میپوشانید، نتوانستم بدانم‌آن‌زن ام‌جمیله‌است که اینان گفتند یازن‌خودمغیره. وچون‌با این گفته(شبهه) پدید آمد بحکم «ادروءاالحدود بالشبهات» حدزنا ازمغیره ساقط گردید تابماند ودرزمان معاویه آن نیرنگبازیها را انجام دهد سه شاهدنخستین راهر کدام بکیفر «قذف» هشتاد تازیانه زدند.

قاضی ابی یوسف در کتاب الخراج بطور خلاصه چنین میگوید: ابوموسی اشعری (عبدالله بن قیس) که پس از اتهام مغیره بن شعبه والی بصره بزناکاری بازن شوهرداری بنام (ام جمیله) والی بصره شده است، بخلیفه دوم چنین نوشت: مسلمانانی که بسرزمین کفار (دارالحرب) کالا میبرند از ایشان «عشریه» میگیرند، عمر پاسخ نوشت از بازرگانان آنان که بدارالاسلام می آیند تو نیز عشریه بگیر.

برای روشن کردن نامه‌ای که این قاضی از عبدالله بن قیس والی بصره آورده است، باید افزود که درعصر ساسانی بزرگترین بندردرشمال خلیج فارس «بندر» ابله- (بضم اول ودوم وشد دوم وفتح سوم) بوده است که درجنوب شرقی بصره کنونی نهاده بوده وسرانجام درتاخت وتاز تاتارها ویران گردیده است.

اگر این روایتها درست باشد بگمان ما والیان پیش از ابوموسی، درآمد گمرکی بندر ابله را خود وبستگانشان میخورده‌اند وابوموسی نخستین کسی است که حکومت مدینه را ازوجود چنین درآمدی آگاه کرده است.

مغیره بن شعبه ثقفی از صحابیان بوده ولی مانند بیشتری ازایشان دنیاپرستی را بردینداری برترمیگرفته است. بگذارید داستان اتهام اورا که میتواند مارا بروحیه سررشته‌داران آن روزگار که تازه آغاز بکار کرده بودند آگاه سازد و هم چشمی سختی که میان ایشان برای تاراج اموال مردم در گرفته بوده است، نشان میدهد بطور خلاصه یاد کنم.

زیاد بن ابیه ثقفی جوانی هوشمند بود که چون خواندن و نوشتن میدانست وزیرك هم بود، کاردبیری لشگرگاه بصره را بدست میداشت. سرانجام میانه او ومغیره بن شعبه والی بصره تیره شد وزیاد که کارهای مغیره راپی جوئی میکرد، آگاه گردید، والی بازنی «ام جمیله» نام که دارای شوهر هم هست، رابطه نامشروع دارد وام جمیله گه گاه بخانه مغیره میآید. خانه زیاد در بصره روبروی خانه مغیره بود ودرگاه غرفه آن در کوچه‌ای تنگ روبروی درگاه غرفه خانه مغیره بازمیشد. روزی برادران زیاد: نافع ونفیع وابوبکره مهمان زیاد بودند. چون

نکته‌ای که درپایان باید برآنچه گفته شد افزود آنست : چون در حکومت اسلام فقه شیعه مورد عمل نبوده است در کتب فقهی شیعیان بمسئله عشورتوجه نشده است.

نویسنده برای تکمیل بحثی که آغاز کرده‌ام چنانکه فرصت دیگری پیش‌آمد باز از زمینه های دیگر مالیاتی رایج در حکومت اسلام نمونه ها نشان خواهم داد وبحث را از دیدگاه حقوق تطبیقی که بتاریخ تمدن و فرهنگ ایران نیزپیوستگی بسیاردارد، دنبال خواهم کرد.

باری چنانکه گفتم مالیات گمرکی دراسلام تاپیش ازخلافت‌عمر وجود نداشته است‌ودرزمان این خلیفه اخذمالیات عشور رسمی شده است و برای گرفتن آن‌در کتابهای فقهی که کهن‌ترین‌آنها درعصر عباسی نوشته شده یك بنیاد شرعی پدید آورده‌اند که بطورخلاصه چنین‌است:

آ - ازبازرگانانی که تابع کشور اسلام نبودند و باصطلاح‌آن‌زمان از «دارالحرب» کالا می‌آوردند ده‌درصد بهای کالا را برمبنای معامله متقابله می‌گرفتند واین همان نرخی‌است که درروزگار ساسانی نیز رایج بوده‌است.

ب - ازذمیان که تابع‌دولت‌اسلام‌بودند پنج‌درصدبهای کالا رامیگرفته‌اند برمبنای (صدقه مضاعفه) که خلیفه دوم جزیه‌نصرانیان بنی‌تغلب‌رابرآن‌مقرر داشته‌بوده است.

ج - ازبازرگانان مسلمان دوونیم درصد بهای کالا را میگرفتند بر پایه نرخ‌زکوه عروض تجارت واموال باطنه(زروسیم).

از کالاهایی که خرید و فروش آنها بـرای مسلمانان حرام‌بود، مالیات مضاعف یاباصطلاح امروز (سورتاکس) میگرفتند .

درباره معافیتها وارزیابی کالاها وبازرسی ودیگرمسائل مربوط‌به‌عشور همان راهی رامیرفته‌اند که درعراق پیش‌ازظهور اسلام رواج داشته‌است.

نهایت‌آنکه ازدیدگاه نظری و در کتابهای فقهی مسائل خاص عشور را برقواعد جزیه و زکوة قیاس میکرده‌اند . مثلا برای بازرگانان مسلمان شرط (حول) ونیز وام دارنبودن مودی ونیز نصاب اموال باطنه درزکوة مقررشده است هرچند کمترعمل‌میشده .

غرض من ازنگاشتن مسئله عشورنشان دادن نمونه‌ای بود ازتأثیرمالی حقوق عصرساسانی ایران در پیدایش و گسترش حقوق مالی عصر اسلامی . کسانیکه خواهان اطلاعات وسیعتری در این زمینه اند میتوانند بکتابهائی که درفهرست زیر گفته‌شده و بنام‌آنها اشاره خواهد شد و مستند گفته های ماست رجوع کنند .

نشانیهائی از گذشته دور

گیلان و مازندران

بقلم

جهانگیر سرتیپ پور

کتابهائی که تا کنون بنام تاریخ ایران نوشته شده است، غالبا از وقایعی یاد میکنند که در زمان استقرار آریائی‌ها در این کشور روی داده است واز سرگذشت اقوام و طوایفی که پیش‌از ورود آریائی‌ها در این سرزمین میزیستند حکایت نمیکند.

با توجه باین مسئله که تاریخ هر ملت مجموعه سرگذشت های افراد و اقوام آن ملت است باید قبول کرد که سرگذشت اقوامیکه براین سرزمین میزیستند. جزئی از تاریخ کشورما محسوب خواهد شد.

ازجمله آن‌اقوام مردمانی

فهرست سرچشمه‌ها

الخراج	قاضی ابی یوسف	چاپ قاهره
الخراج	یحیی‌بن آدم	« «
الاموال	ابوعبید قاسم‌بن سلام	« «
اللباب فی‌شرح الکتاب	قدوری بغدادی	چاپ بغداد
ایران‌درزمان‌ساسانیان	آرتور کریستن سن ترجمه	چاپ تهران
تاریخ طبری	محمد بن جریرطبری	چاپ قاهره
فتوح البلدان	بلاذری بغدادی	« «
مروج الذهب	علی‌بن حسین مسعودی	« «
فلسفةالتشریع فی‌الاسلام	صبحی محمصانی	چاپ دمشق

براساس این فکر ، کوشش سازمان‌ها ومؤسسات تحقیقات و بررسی‌های تاریخی را ، کوششی شایستهٔ تحسین میدانم زیرا بابی میگشایند که موجب میشود نتایج بررسی‌های هرمحققی درهرزمینه تاریخی وتاهرمرحله‌ای که تحصیل شده باشد درمجموعه‌ای گردآوری شود ودرمعرض بحث و انتقاد قرار گیرد .

☆ ☆ ☆

چنانکه‌پیشتر گفتیم بحث ما ، درباره مردمانی‌است که از ازمنهٔ پیش از تاریخ درطول ساحل جنوبی دریای مازندران درفاصله دریا ورأس الجبال البرز میزیسته‌اند . درتاریخهای‌داستانی‌ایران که عالیترین نمونه‌آن‌شاهنامه فردوسی است و مجموعه‌ایست از محفوظات مردمان قرنهای پیش از اسلام ، اشاراتی دربارهٔ مدنی‌بودن اقوام این سرزمین شده است .[۱] اگرچه‌داستانهای شاهنامه بدلیل‌آنکه متکی بگواهی‌مردم زمان یانزدیك بزمان نیست ازنظر تاریخ مورد اعتنای شایسته قرار نگرفته‌است ولی گاهگاه که دست تصادف از عمق اطلال مدارکی بدست میدهد که مربوط به‌پیش ازازمنهٔ تاریخی‌است ودلالت برتمدن کهن بومیان سرزمینهای ساحل جنوبی دریای خزرمیکند، اشارات فردوسی متبادر بذهن میشود .

مثلاوقتی دررساله«تمدنهای‌اولیه»تألیف م‌ـ‌ژ.دمرگان«**M.J.Demorgan**» دانشمند ومحقق فرانسوی میخوانیم درزیر خاکهای رسوبی وشن‌دار «آمل» دندان کرسی‌فیلی کشف شده که نژادش دهها‌هزار سال پیش منقرض گردیده است [۲] بخاطر میآوریم که دهها هزار سال پیش در نقاط شمالی ایران آب و هوائی مناسب زیست فیل یا پستاندارانی از نوع حیوانات منطقه جنگلی و گرمسیری وجودداشته است .

۱ـ بصفحات آینده نگاه کنید .

۲ـ ص ۵۹ از کتاب «تمدنهای اولیه» م.ژ دمرگان

هستند که از زمانهای قبل از تاریخ درساحل جنوبی دریای خزر میزیستند وبعقیدهٔ بعضی ازمحققین ازجمله بنیادگذاران‌تمدن بشری شناخته شده‌اند.

روشن‌کردن گوشه‌ای ازسرگذشت این مردمان که سر زمینهایشان در حال حاضر بنام های گیلان و مازندران نامیده میشود بمنزله روشنائی افکندن بتاریخ میهن ما و شاید مشرق قدیم است که البته آنقدرها سهل و آسان نیست زیرا طول حیات تاریخی ایران این سرزمین را شاهد وقایع و حوادث فراوانی کرده است که نظایر بعضی از آن رویدادها ملت هائی را بکلی نابود یا نامشان را ازصفحه روزگاربرانداخته است .

ازجمله حادثات شکننده به‌مقابله باناجوانمردیهای فاتحانی بود که در جنگها تنها بتملك اراضی وغارت ثروت و کوچاندن مردان‌وزنان‌کارآمدما بکشورهای خود قانع نبودند بلکه کوشش داشتند کلیه سرمایه معنوی و مدنی مردم این سرزمین راتباه ونابود کنند. مبانی‌آقائی وسروری را منهدم سازند و هرگونه ارتباط ما را با گذشته منقطع دارند و سرچشمه الهامات غرورانگیز رابخشکانند یالااقل تیره کنند بدین منظور کتابها واسناد ما را ربودند دفترایام شاهنشهان ماراسوختند ، دانشمندان مارا کشتند ، سنگ ــ نبشته‌های ماراشکستند ، زبان مارابستند ورشته آداب وسنن را گسستند ، خلاصه بسیاری‌ازآثار هوش وذکاء پدران ونیاکان مارابازی گرفتند وتحقیر نموده وبدست تباهی سپردند وراه تحقیق آیندگان راتاآن حد بریدند که ناچارمیباید یابمورخان غیرایرانی عهدقدیم توسل جوئیم ، یاآثاروشواهدی دردل خاك وبن‌اطلال جستجو نمائیم .

متأسفانه دراین قسمت نیزازطرفی مداخله احساسات ملی مورخان عهد قدیم که هم‌نژاد باایرانیان‌نبوده‌اند موجب تخلیط مسائل‌شده وازطرف‌دیگر آثار هنری وصنعتی تاحدیکه بیدانشی تجویز میکرد ، بنام دیگران ثبت یا بناحق ضبط‌شده است که‌کار تحقیق رادشوار ساخته است بااین مراتب‌زمانی وسیع لازم است تابتوان بیاری صاحبنظران دشوارها راآسان کرد.



عکس شمارهٔ ۱

کشف شده از غار هوتو بهشهر

یاوقتی بگزارش علمی دکتر کارلتون . س . کون «Carleton S. Coon» دربارهٔ اکتشافات غار هوتودربهشهرمراجعه میکنیم طی گزارش آنها بافسیل انسان یاانسان‌هائی روبرو می‌شویم بادندانهای آسیائی ومربوط بدوره‌علف‌خوارگی که دوران حیات آنان راتاحدود سی‌هزار سال پیش دانسته‌اند .[۳] وبا خود می‌اندیشیم شاید نخستین کدخدائی که ازطرف فردوسی درحوالی مازندران وگیلان درآغاز عصرآهن معرفی شده است [٤] ، از اخلاف همان انسانی باشد که چندین هزار سال پیش‌تردر سواحل جنوبی دریای‌مازندران میزیسته که نمونه یکی یا چندتن ازآنان کشف گردیده است .

مسلم‌این‌است‌خیلی پیشتر ازظهور فرمانروایان هخامنشی وقبل ازایجاد پادشاهی مادیامدی که درحدودسالهای «۸۳۸ – ۱۰۰۰» قبل ازمیلادنام‌بعضی از امراء آنها در کتیبه‌های آسوری ذکر شده است [٥] وحتی پیش ازجدائی آریائی‌های هندی ازآریائی‌های ایرانی که مهاجرت وتاریخ جداشدنشان‌در بین سالهای «۲۰۰۰–۱٤۰۰» قبل از میلاد یادداشت شده است [٦] در سرزمین ایران چه دراطراف دریای داخلی که اینك بصورت کویری درآمده است و چه‌درسواحل‌جنوبی‌دریای‌مازندران مردمانی‌میزیستند که مانندمردم‌عصر ما بحکم احتیاج برای غلبه‌برمشکلات حیات وتأمین ضروریات میکوشیده‌اند وبه‌تشکیل‌واحدهای‌اجتماعی نیز موفق شده‌اند .

آثار کوشش مدنی این مردمان چه درنجد ایران وچه درحاشیه‌دریای مازندران ازغربی‌ترین‌ناحیه‌خمسه طوالش اعم ازلنکران‌وآستارای آنسوی مرز، تانواحی کلات قلعه ونمین امیر تومان و شاهگل دره و حسن زمینی

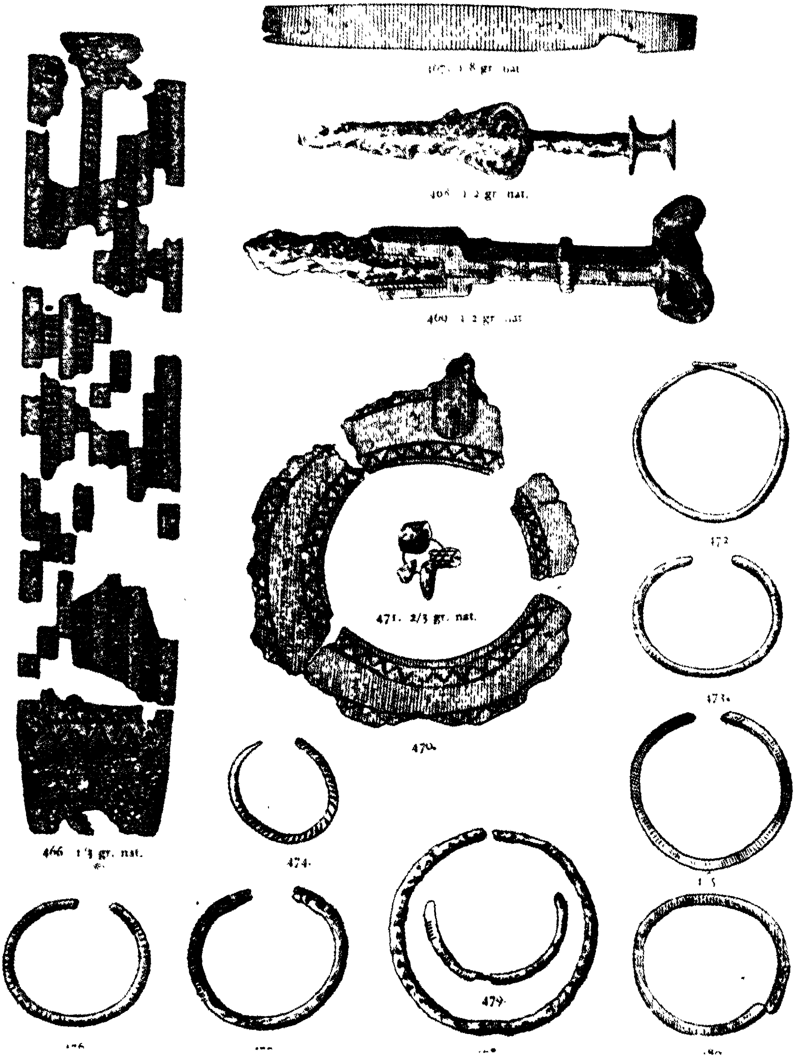
J1894

۳– گزارش رسمی هیئت تحقیقاتی دکترکارلتون‌کون بنام «تفحصات در غار هوتو» نسخه‌ای ازآن درموزه ایران باستان موجود است .

٤–نخستین خدیوی که کشور گشود سر پادشاهان کیومرث بود .

٥– کتیبه شلم‌نصر پادشاه آسور س ۱٦۹ ایران باستان

٦– اشاره به‌صفحات ۳۸ و ۳۹ و۱٥٦ ایران باستان پیرنیا



عکس شمارهٔ ۲

اشیاء زینتی و رزمی از مفرغ و آهن و نقوش تزئینی کشف شده در طالش‌گیلان
اقتباس از (کتاب تمدنهای اولیه)

وآقااولر ، تاشرقی‌ترین مناطق مازندران که قسمتی ازخاکهای آنسوی‌آن درمسیر آمودریا قرار داشته است ، بدست آمده است .[٧]

مصنوعات سنگی وسنگ تراشیده و مسی وسفالین و مفرغی و زرین و شیوه های صنعتی و هنری هریك از آن آثار[٨] ، شاهدیست برسیر تدریجی تمدن آنمردمان ازمرحله‌ای بمرحله دیگر که شایان بررسی منظم ومستمر است ، تاوجود ارتباط تمدن‌های منکشفه اینمردمان باتمدنهای کشف شده درواحه‌های‌اطراف دریای داخلی ومردم‌سرزمین‌های کوهستانی غرب ایران روشن ومعلوم گردد .

صرفنظر از مدارك و اسناد مذکور علی الاصول ناآشنائی ما باوضاع و احوال مردم‌ازمنه قبل‌ازتاریخ ، وجود آنان‌و کوششی‌را که قهرابرای‌تحصیل شرایط بهتر زندگی‌داشته‌اند نفی‌نمی‌تواند کرد .

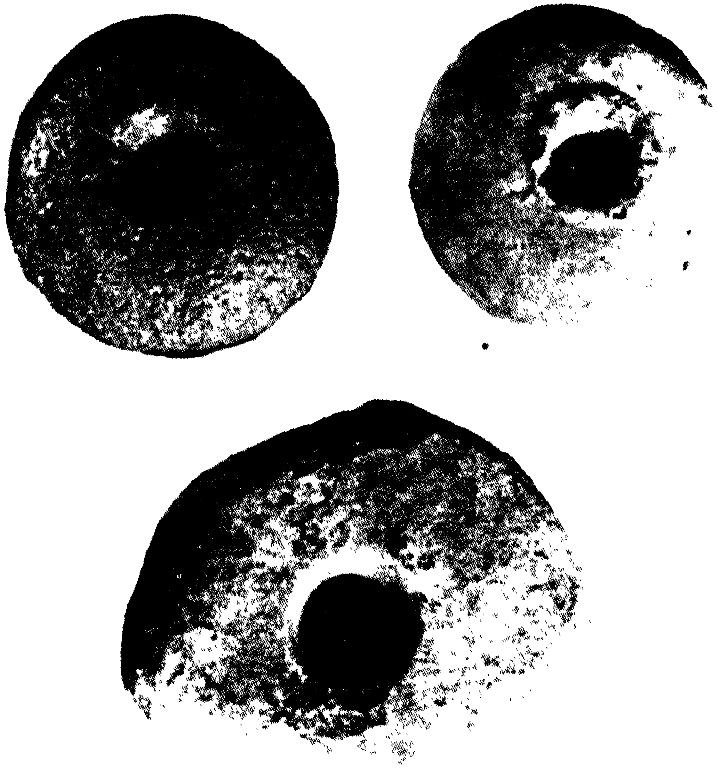
* * *

گماندارم که داستانهای فردوسی که یقینا ساخته‌وپرداخته‌یك نسل نیست و گواهی میلیونها مردمی‌است که حتی پیش ازعهد سلطنت‌ساسانیان‌اطلاعات خود را در لوح خاطر ثبت کرده و از نسلی به نسل دیگر انتقال داده‌اند . بایقین بتصرف و تحریفی که بمرور زمان درآن حکایات و نامهای‌قهرمانان داستانها بعمل آمده‌است ارزش آن راداشته باشد که نقطه شروع تحقیقات تاریخی شود .

براساس‌این گمان واندیشه یکی از نشانی‌های شاهنامه راکه مربوط به تشکیل دولتی در حاشیه بحر خزر و بردامن البرزکوه میباشد سر فصل تحقیقات تاریخی نمودم تامبنائی برای بحث وانتقاد فراهم شده‌باشد.

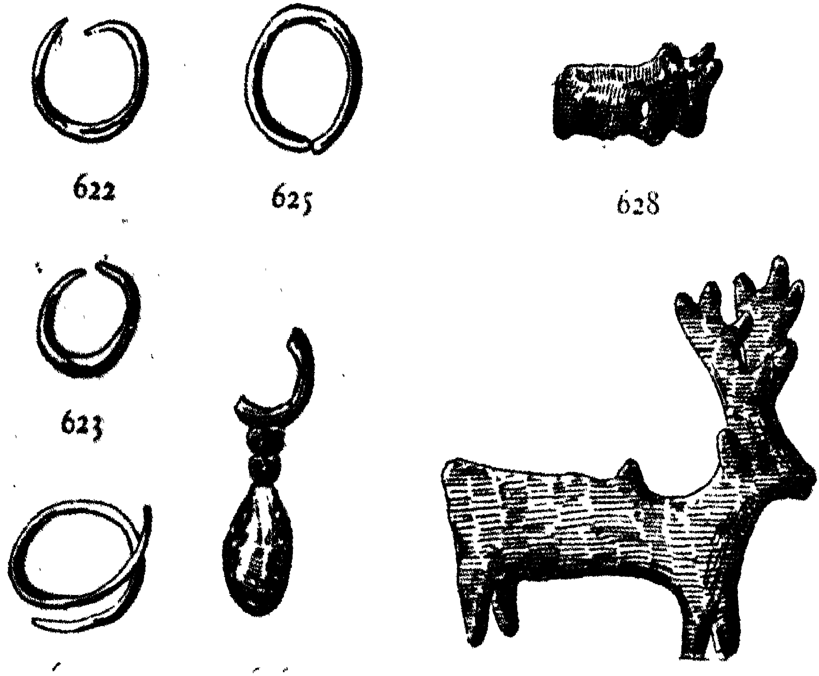
٧ــ بشرح اکتشافات هیئت‌های مختلفه که‌نمونه‌هائی ازآن بشماره عکس١و٢و٣همراه این‌مقاله چاپ شده است

٨ــ بشرح عکسهای شماره ٢و٣ مقتبس از کتاب تمدنهای اولیه دمرگان فصل مربوط بطالش



عکس شمارهٔ ٤

آثار سنك سوراخ شده از گزارش هیئت علمی دانشگاه بنسیلوانیا که تحت عنوان «تفصحات در غار هوتو – ایران» در رسالهٔ مربوط امریکن «فیلوزو فیکال سوسایتی Filosophical Society منتشر شده استخراج گردیده است «یك نسخه از این رساله در موزهٔ ایران باستان موجود است» این اثر را بدواً به هفتصد قرن منسوب میدانستند و اکنون قائلا احتمالا در حدود سیصد قرن پیش بوجود آمده است



عکس شمارهٔ ۳

کشف شده در طوالش وسیله دمرگان

وباری دگرساز سپاه کرد وهوشنگ فرزندسیامك رابفرماندهی برگزید وبردیوان حمله برد وبرآنان غالب آمد .

چوآمد مرآن کینه را خواستار | سر آمد کیومرث را روزگار

وسلطنت به هوشنگ رسید بجای نیا تاج برسرنهاد باشناختن آتش ،

بآتش زآهن جدا کردسنگ | آهنگری پیشه کرد زآهن تبراره وتیشه کرد.

باتوجه بشرح بالاکاشف آتش از نظرگاه فردوسی هوشنگ است یالااقل درعهد پادشاهی او ، آتش شناخته شده است[9]. پس پادشاهی کیومرث مربوط باواخر عصرحجر و حیات اجتماعی کاملا در مراحل بدوی بوده است زیرا.

از آن پیش کاین کارها شد بسیچ | نبد خوردنی ها جز ازمیوه هیچ
همه کار مردم نبودی ببرگ | که پوشیدنی شان ، همه بود برگ

در چنین کیفیتی بی شك جنگهائی کــه بآن اشاره شده بین دو همسایه نزدیك رخ میداده که جهت تلاقی فریقین بطی مسافات بعیده ناچار نبودند وقتی یك طرف قضیه دیوان معرفی شده باشند باشناختن سرزمین آنان،میتوان قلمرو پادشاهی کیومرث و هوشنگ را بقرینه معین کرد .

سرزمین دیوان : درتاریخ داستانی آمده است که کاوس کی بوسوسه رامشگری آهنگ تسخیرمازندران کرد .

سخن چون بگوش بزرگان رسید | ازایشان کس این رأی فرخ ندید

انجمن کردند وبمشاوره پرداختند ودرطی سخن گفتند .

فریدون پر دانش و پر فنون | مر این آرزو را نبد رهنمون
ز مازندران یاد هرگز نکرد | نجست از دلیران دیوان نبرد

براثرشورومشورت مصلحت دیدند اززال زرسرورسیستان بخواهند که در تختگاه حاضر شود وکاوس شاه را ازلشکر کشی بمازندران باز دارد وچنان کردند زال زر بدرگاه رسید وبا شاه چنین گفت :

۹ـ نگاه کنید بشاهنامه فردوسی و پیدایش آتش.

در فصل دوم هم بگواهی‌های شت زرتشت درباره وجود دولت‌های وارن و مازن یاواحداجتماعی مقتدری در اراضی واقع بین دریای خزر والبرز کوه که توانستند مدتها راه بر مهاجمین به بندنداستناد کردم که گزارش آن در کتاب‌دینی ایرانیان به تفصیل ثبت شده است .

فصل سوم یادداشت‌های تاریخ‌نویسان مشرق قدیم در باره اوضاع واحوال مردمان سواحل جنوبی بحرخزراست که بطور پراکنده درتاریخ‌مشرق‌قدیم ثبت گردیده بود که گرد آوری شده است .

سپس بررسی آثار و شواهدی که درطول سالهای ١٢٦٩ شمسی‌تادوران کنونی‌در بسیاری مناطق گیلان و مازندران بوسیله هیئت‌های علمی ایرانی و غیر ایرانی کشف گردیده کـه تاحد قابل ملاحظه‌ای مؤید یادداشت‌های مذکور است که تدریجا درآینده در اطراف هریك‌ازآن بحث‌خواهیم کرد.

اینك‌نگاه‌میکنیم بگیلان ومازنـدران از دیدگـاه حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی

پـژوهنده نامه بـ ـ ـاستـان — که از پهلوانان زند داستان
چنین گفت کآئین تخت و کلاه — کیومرث آورد و او بود شاه

درتاریخ داستانی اولین پادشاه بنام کیومرث معرفی میشودو هنگامیکه

کیومرث‌شد در جهان کدخدای — نخستین‌بکوه‌اندرون کردجای

پس درون کوهی مقام گرفت .

از وقایع مهم عهد سلطنت کیومرث ، جنگ بادیوان بود کـه در آغاز بسرداری سیامك فرزند کیومرث در گیر شد و سرانجام سیامك بدست بکی زشت دیو .

تبه گشت و شد انجمن بی‌خدیو — وجنگ‌به‌پیروزی‌دیوان‌منتهی‌شد

سالی بر این ماجرا گذشت که کیومرث آهنگ کین کشی کرد .

چو بنهاد دل کینه و جنگ را — بخواند آن گرانمایه هوشنگ را

که به تعریف فردوسی در ناحیه کوهستانی و جنگلی و در کرانه دریا بوده است باید در جهت غربی مازندران جستجو شود که همان سرزمین است که امروز بنام گیلان نامیده میشود .

چنانکه در پیش گفته شد از داستانهای شاهنامه که از قرنهای دورسینه بسینه منتقل شده منظم و نامنظم، مدون و نامدون بفردوسی‌رسیده‌است از آن نظر استفاده کردیم که برای ترسیم دایره تحقیقاتی نقطه مبدائی در اختیار گرفته باشیم با این اندیشه که از هر داستان میتوان بخمیرمایه‌ای از سر گذشت‌های یك‌قوم‌دست‌یافت .

هر چند قهرمانان داستانهائی که در صفحات پیش یاد کردیم بگواهی نامهای آریائی که دارند ، عنصر آریائی شناخته میشوند و زمان داستانها نیز که مربوط باواخر عصر حجر و اوایل عصر آتش است با تاریخ ورود آریائی‌ها باین سرزمین مطابقت ندارد ولی یك نکته قابل دقت است که فردوسی ومردم‌قرنهای پیش ازفردوسی گیلان ومازندران را صحنه‌داستانهائی شناخته‌اند .

با آنکه در فلات ایران مخصوصاً مسیر آریائی‌ها ازسواحل آمو دریا تا دجله و فرات و از دریای خزر گرفته تا خلیج فارس مناطق بسیاری بوده که میتوانسته است از حیث شهرت و نامبرداری صحنه تجلیات قهرمانانه معرفی شود .

* * *

بنظر میرسد در قرون بسیار پیش حتی قبل از ورود آریائی‌ها بایران ، گیلان و مازندران شاهد وقایعی بوده‌اند که از آن وقایع داستانهائی برزبان‌ها بوده‌منتها اسامی‌قهرمانان آن‌تدریجاً فراموش گردیده‌است‌ومردمان زمانهای بعد وقایع را با نام‌های مأنوس‌زمان خود یادداشت و ثبت‌نموده‌اند

شنیدم یکی نوسخن ، بس گران　　که شه دارد آهنگ مازندران
ز تو پیشتر پادشه بوده‌اند　　مرا این راه هرگز نه‌پیموده‌اند
که آن خانه دیو افسونگراست

ولی کاوس‌شاه فرمود :

جهان آفریننده یار من است　　سر نره دیوان شکار من است

بر تصمیم خویش استوار ماند ولشکر به‌مازندران کشید .

کجا جای دیوان دژخیم بود　　بدان جایگه دیو را بیم بود

در تصادم دولشکرکاوس از دیوان شکست خورد و اسیر شد که بعداً بدست رستم دستان ازجنگ دیوان رهائی یافت [۱۰] .

در این قسمت ازداستان شاهنامه می‌بینیم که سرزمین دیوان،مازندران بوده‌است و جنگهای عهد کیومرث وبعد از آن ، بامردم این‌سرزمین‌در گرفته است وبعدها متارکه گردید که تا آخر عهد پیشدادی از جنگ با دیوان سخنی بمیان نمیآید .

* * *

وقتی‌دانسته شد مازندران سرزمین دیوان بوده با ملاحظه ابتدائی‌بودن حیات اجتماعی وتوجه باینکه جنگ‌ها وپیکارها هفتادسال «بگفته‌شاهنامه» متناوباً ادامه داشته و در بسیاری نبردها شاه یا ولیعهد بنفسه شرکت میکرده‌اند این معنی استنباط میشود که تختگاه شاهان پیشدادی دیوار بدیوار مازندران بوده‌است .

بدیهی است قلمرو پیشدادیان نمیتوانسته است در شمال باشد زیرا در شمال مازندران ، دریای خزر قرار داشته ، ازجانب شرق ، بجلگه و دشت گرگان محدود بوده است وسرزمین مازندران ازجنوب هم بارتفاعات‌البرز منتهی میشده است که شرایط تشکیل واحد بزرگ اجتماعی بعلت فقدان دریا ورودعظیم درآن‌ارتفاعات وجود نداشته است. پس تختگاه اولین‌دولتی

۱۰ ـ نگاه شود بشاهنامه فردوسی وداستان هفتخوان ورهائی کیکاوس

و دیو یسنا راپرستنده دیو دانسته‌اند و در توضیح این کلمه افزوده‌اند«دین غیرایرانی» و بساباصفت دروغ پرست یکجا استعمال شده است[۱۳].

بااین‌تفصیل دیوبرمردمی اطلاق میشده که‌ازنظرایرانیان وبقول‌فردوسی یزدان شناس نبوده‌اند.

تو مردیو را مردم بد شناس کسی کوندارد بیزدان سپاس

بلکه پرستنده‌پروردگاران باطل بوده و دینی غیردین آریائی‌های این سرزمین داشته‌اند.

مسکن‌چنین مردمی‌بفرموده فردوسی‌سرزمین مازندران بوده است‌وطبق اشارات زرتشت سراسر جنوب خزر و سرزمینهای گیلان و مازندران معرفی شده است[۱۴] بدین تعریف . که از لحاظ سازمانهای اجتماعی بآن پایه‌رسیده بودند که میتوانستندسه ربع‌قرن‌باحریفان خود در جدال دسته جمعی‌باشند که اسناد زیربصورتی که خواهدآمد مؤید این‌موضوع است.

« نظری به یشت ها و تفسیر اوستا »

ازجمله‌مآخذ قدیمه که‌منتسب بحدود ۶۰۰الی۶۵۰ سال‌قبل‌ازمیلاداست، اوستا و آثاریست که از شت زرتشت [۱۵] بیادگار مانده است که خوشبختانه قسمت‌هائی ازآن‌از دستبرد حوادث مصون مانده و در زمان مابکوشش‌استاد گرانمایه فقید پورداودبفارسی برگردانده وتفسیرشده است.

چون‌این‌اسناد نسبت‌بشاهنامه‌فردوسی قدیمتر و مربوط‌بدوهزاروششصد سال پیش و شاید پیشتر است میتواند برای روشن کردن راهی که در پیش داریم مفید واقع شود.

---

۱۳ ـ صفحه ۲۸ از یشت‌ها

۱۴ ـ نگاه کنید به درواسپ یشت و رام یشت که در همین مقاله آمده است.

۱۵ ـ زرتشت یا زردشت ـ مصلح دین مغان بقول فردوسی بدربار گشتاسب رفت‌یعنی از آذربایجان به سیستان شد و درحمایت و یشتاسب قرارگرفت ، برخی از محققین تاریخ حیات وی را تا شش هزارسال پیش میبرند.

و بجای قهرمانان بومی گیلان و مازندران نام قهرمانان آریائـی را اختیار کرده‌اند .

حال میرویم که گیلان و مازندران را در مدرك و سند کهن‌تری بیابیم و معرفی کنیم پیش از آنکه وارد بحث شویم مناسب دانسته شد درباره دیو که درگذشته از آن ضمن داستانها سخن رفته و درآینده نیز طی اسناد دینی سخن خواهد رفت تعریف کرده باشیم .

در تاریخ داستانی و کتاب دینی ایرانیان مکرراز دیو و سرزمین دیوان صحبت شده است برای آنکه یادآوری شود که غرض از کلمهٔ دیـو اشـاره بموجودی عجیب الخلقه و شاخ ودمدار نبوده‌است توضیحی را لازم می‌دانیم.

دیو که دراوستا دیوا DAEVA و در پهلوی دوDEV و در هندی باستانی دوا DEVA خوانده میشود بنا به تعریف دانشمند محترم آقای دکتر معین و استاد فقید شادروان پورداود بگروهی از پروردگاران آریائـی اطلاق میشد [۱۱] ولی پس از ظهور زرتشت و معرفی اهورامزدا پروردگاران قـدیم یعنی « دیوان » گمراه کنندگان و شیاطین خوانده شدند ولی کلمه دیو نزد همه اقوام هند و اروپـائی باستثناء ایرانیان معنی اصلی خـود را محفوظ داشته است .

چنانچه‌دواDEVA نزد هندوان بمعنی خداست زئوسZEUS نام‌پروردگار بزرگ یونان است ودیوDEUS پروردگار لاتینی و دیو DIEU بمعنی خدادر فرانسوی از همین ریشه است . در مزدیسنا[۱۲] نیز توضیح داده شده است که اهریمن دارای دو دسته پیروانند بنام‌های کماریکان ـ دیوان شماره دیوان مانند شماره‌ایزدان یعنی فرشتگان لایتناهی‌است که ازآنجمله‌اند دیومرگ، دیوخواب ، دیوبدبختی و دیو تاریکی و غیره .

استاد فقید شادروان پور داود نیز دیو را پروردگار باطل معرفی کرده

---

۱۱ ـ برهان قاطع به تصحیح آقای دکتر معین
۱۲ ـ صفحات ١٦٤ ـ ١٦٥

بایزدان یشت‌های مذکور که ناهید و گوش و وایو وارت‌باشند نیاز نموده و درخواست میکند که ویرا بزرگترین شهریار روی زمین گردانند، که‌ویرا به‌دیوها ومردمان‌وجادوان وپریها و«کاویها» و«کرپانها» چیره‌سازند که همه دیوها ازاو بهراس افتاده و رو بگریز گذارند که او به‌دیوهای مازندران ودروغ پرستان ورن «گیلان» دست یابد و همه را شکست دهد ایزدان خواهش هوشنگ را اجابت نموده واوراکامروا ساختند.

☆☆☆

بامراجعه بسطور بالا که مقتبس ازیشت‌هاوتفسیردانشمند فقید استادپور-داود است می‌بینیم هوشنگ هم که در اوستا اولین پادشاه معرفی شده است یك عنصرآریائی‌است، نه بومی مناطق جنوب دریای خزر، ولی صحنه‌داستان قهرمانیش باز در حدود گیلان ومازندران ارائه شده است، در «رام یشت» «کرده [۱۹]» می‌خوانیم.

بند ۷- اورا بستود هوشنگ پیشدادی دربالای کوه هرای بفلز پیوسته درروی‌تخت زرین برروی بالش زرین برروی فرش زرین نزد برسم گسترده با کف دست سرشار.

بند۸- از او درخواست نمود این کامیابی را بمن ده توای اندروای [۲۰] زبردست که‌من دوثلث از دیوهای مازندران ودروغ‌پرستان ورن«گیلان»را برافکنم.

←

ممتد میشود وبال دیگرش پس‌از انحراف مختصری بین‌استرآباد وبسطام بسمت‌خراسان‌واز آنجا بمرغاب وکندوز امتدادیافته وبالاخره بسلسله کوههای هندوکش میرسد.

طول محوطه‌ایکه محدود بسلسله جبال البرز میشود «درقسمت مرکزی سلسله» از عربی‌ترین منطقه گیلان تاشرق‌مازندران وقسمت مختصری ازگرگان - ٦٥٤ کیلومتراست.

۱۹ — کرده ازکلمه اوستائی کرت CARETA میباشد که‌بمعنی کارد وخنجر وبرش و یك قطعه بریده‌شده آمده و مفهومی معادل «فصل» عربی دارد. کرده اول یعنی فصل‌اول.

۲۰ - اندروا = خرد مقدس که اراده‌اش هم برآفریده خرد مقدس مستولی‌است هم‌برساخته خرد خبیث.

از فقره ۸۷ فروردین یشت : کیومرث در اوستا «گیه‌مرتن» آمده است در پهلوی «گیومرد» که در فارسی «کیومرث» گوئیم.

از فقره ۱۰، یسنای ۳۶ فروهرهای مردان پاك را می‌ستائیم فروهرهای زنان پاك را میستائیم همه فروهرهای نیك توانای پاك پارسایان را از کیومرث تا به سوشیانت پیروزگر را می‌ستائیم...

ازدو فقره یشت[16] و یسنائی که در بالا آوردیم معلوم میشود که اولا کیومرث یك عنصر آریائی است نه بومی و ثانیا نخستین بشر است نه نخستین خدیو بهمین دلیل همه فروهرها از کیومرث که «نخستین بشر» است تا سوشیانت که بزعم زرتشت «آخرین خلقت و موعود مزدیسنا» است و باید در آخرالزمان ظهور کند، بدان ترتیب یادشده است.

کیومرث از نظر بند هش : در بند هش آمده ـ کیومرث نخستین بشر را اهورمزدا بیافرید «و مدت سی سال در کوهساران تنها بسر برد» درهنگام مرگ از صلب او نطفه‌ای خارج شد که و سیله اشعه خورشید تصفیه گردید.. الخ

اما در باره هوشنگ[17] در اوستا مکرر باسم هوشنگ پیشدادی برـ میخوریم نخست در فقره ۲۱ از آبان یشت و پس از آن درفقره ۳ از درواسپ ـ یشت در فقره ۷ ازرام یشت و در فقره ۲٤ از ارت یشت در هر چهار یشت «هوشنگ پیشدادی» را بالای کوه هرا «البرزکوه[18] نشان میدهد» که

---

۱٦ ـ یشت که در اوستا «یشتی YACHTI آمده از ماده کلمه یسنا است که مفهوم ستایش و پرستش دارد مزدیسنا مزدا پرست است (YASNA).

۱۷ ـ ص ۱۷٥ جلد اول یشت‌ها.

۱۸ ـ وجه تسمیه البرز ـ نام اصلی البرز کوه هر و صفتش برز ئیتی یعنی هرای سر بر کشیده یا سرفراز بمرور دهور حرف «ه» بالف و حرف «ر» بلام مبدل شده است و کلمه دیگر برز ئیتی است که مبدل بکلمه «برز» شده که دارای همان مفهوم سربر کشیده و سرفراز است «پورداود» ال برز یا هر برز ئیتی (HARABREZAITI) از دیدگاه ایرانیان قدیم محل دیده‌بانی خاص ایزد مهر بود که «ایزدخاص ایران» شناخته میشد

سلسله جبال البرز تمام سرزمینهای سواحل جنوبی دریای مازندران را فرا گرفته است دارای قله‌ایست بنام دماوند و بهیئت عقابی است پر گشوده که یك بال آن تا کوههای قفقاز ←

منظوم موسوم « بادبیات پارسیان» که‌مستشرق معروف اشپیگل Spiegelطبع نموده راجع به‌تهمورث چنین آمده‌است .

تهمورث اهریمن را درمدت سی‌سال دربندداشت براو زین نهاد برپشت او سوار شد وهرروز سه‌بار گرد گیتی‌میگشته برسرش گرز پولادین میزد با او درياو کوه وفراز ونشیب البرز رامی‌پیمود ووقتی که‌از گردش برمیگشت اورا دربند نموده‌جز زخم گرز گران‌آشام وخوراکی نداشته.....الخ .

دراین قسمت هم می‌بینیم تهمورث دومین پادشاه درحاشیه البرزاست ، دریا و کوه وفراز ونشیب البرزرا می‌پیماید.

در کرده٤ بند١٥ رام‌یشت جمشیدرادرقلهٔ‌البرز جائیکه رود«اردویسور از بالای‌آن‌ببلندی‌هزارقدآدمی سرازیر گشته‌وبدریای‌فراخکرت[۲۲] میریزد» مشاهده میکنیم .

وهمچنین در کرده ٦ بند ٢٤ میخوانیم «اورا ستود فریدون پسر آبتین از خاندان توانا در مملکت چهار گوشه ورن... ازاو درخواست نمود که این‌کامیابی را بمن ده ای اندروای زبردست که‌من بآژیدهاك سه پوزه و سه کله وشش چشم‌وهزارمکر دارنده، ظفریابم. باین دروغ بسیار قوی وخبیث، فریفتار جهان ، این دروغ بسیارزورمند که‌اهریمن‌برضدجهان مادی بیافرید. از برای فنای جهان راستی... الخ

بند ٢٥ ـ اندروای زبر دست این کامیابی را باو داد ، تا اینکه فریدون کامروا گردید ..

نتیجه مقایسه

شواهدی که از اوستا وسرودهای مذهبی ایرانیان استخراج ودربالایاد کردیم همه حکایت‌از آن دارد که آریائیهاهنگام پیشروی درسرزمین‌ایران

۲۲ـ یسنا جلددوم‌ص ١٤٩ گوید: چئه چست«دریاچه‌رضائیه» ازبن‌بادریای‌فراخکرت اتصال داردکه خود دلیلی‌است بر اینکه مراد از فراخ‌کرت همان دریای خزر است که در جانب شرقی چئه چست قرار دارد بگواهی پاره ۲ از فرگرد ۲۲» .

بند۹- اندروای زبردست این کامیابی راباو داد تااینکه هوشنگ کامروا گردید.

دراین قسمت ازسرودهاهوشنگ چیره گی بردوثلث ازدیوهای مازندران ودروغ پرستان ورن راآرزو میکند گوئی که بریك ثلث آنها مسلط شده است یعنی بسرزمین مازن ووارن راه یافته است[۲۱].

در کتاب مقدس ایرانیان ازتهمورث که دومین پادشاه معرفی میشود دو بار یاد شده است نخست درفقرات ۱۱ و ۱۳ رام یشت دوم درفقرات ۲۸ - ۲۹ زامیادیشت در رام یشت - تهمورث از فرشته هوا درخواست نمود که ویرا بهمه دیوان ومردمان وجادوان وپریها چیره سازد، که وی اهریمن را به پیکر اسبی درآورده براوسوار شود تابدو انتهای زمین براند.

درزامیادیشت- فر کیانی مدت زمانی به تهمورث زنیاوند تعلق داشته از پرتوآن او در روی هفت کشور پادشاهی نمود تا بدیوها و مردمان وجادوان و کاویها و کرپانها دست یافت و اهریمن را به پیکر اسبی درآورده در مدت سی سال بدو کرانه زمین همیتاخت.

از اعمال مشهور تهمورث که در اوستا ازآن یاد شده است رام کردن دیوهاست دریکی ازقطعات اوستائی معروف به «رهائو کمدیجا» فقره ۹۱ آمده است تهمورث زنیاوند یونگهان که دیو دیوان را ببارگاه داشت هفت قسم دبیری «خط» از او آورد

« ازاین گزارش چنین برمیآید که پیش ازتهمورث هفت قسم خط «دبیری» درجنوب دریای خزرشناخته شده و وسیله تفهیم وتفهم از راه دور بوده است که تهمورث در عهد سلطنت خود بدان دست یافته است».

※※※

همچنین درمینوخرد فصل ۳۷ فقره ۲۱ اشاره بهمین معنی شده ودر روایت

۲۱- مازن ووارن به تفسیر برخی از محققین از جمله استادپورداود همان مازندران وگیلان است که درمقالات آینده دلایل کافی درباره آن خواهیم آورد.

ومردمش ازقرنها پیش بیادگار مانده‌بود که درتهیه سرودهای اوستا واحیاء نام قهرمانان آریائی مورد استفاده شت‌زرتشت قرار گرفته‌است.

باید این نکته را هم‌بخاطرداشته‌باشیم که‌زرتشت در زمانی ظهور کرد که‌عده‌ای قابل‌ملاحظه رقیب دانشمند ومطلع‌ومتنفذ که دردرجهٔ اول مغان بودند، درمقابل داشت.

چون زرتشت بصفت مصلح آئین مغان ومؤسس دین تجلی کرده بود و ظهورش منافی با مصالح و نفوذ مغها بوده است ، لاجرم با حریفان بصیر و سرسختی روبرو بود ، پس‌درانتخاب مضامین‌اوستا میبایدکمال‌دقت واحتیاط مرعی میداشت تا بهانه تخطئه وسفسطه بحرفای‌نامدار که عنوان رهبری‌قوم هم داشته‌اند نداده باشد.

با درنظر گرفتن این‌شرایط نمیتوان تصور کرد که انتخاب‌صحنهٔ گیلان ومازندران‌صرفاً بصرافت‌طبع‌شت‌زرتشت‌بوده‌است، بلکه‌بیشترمیتوان‌اندیشه کرد که انتخاب صحنه مزبور متناسب بادانش واطلاع مردم زمان ازاوضاع روزگاران‌پیش‌ومطابق‌بامحفوظات‌تاریخی‌وداستانی‌عامه‌بود، که‌ازنظرزرتشت قابل تأیید و ازنظر مغ‌ها غیرقابل تخطئه بوده‌است.

نکته دیگری که شایان دقت‌است اشاره‌ایست که درتعبیرکلمه دئویسنا شده است که درصفحات پیش گفتیم‌آنرا دین غیرایرانی دانسته‌اند. وقتی که مزدیسنا دین‌ایرانی معرفی‌شودطبعاً دئویسنا دین غیرایرانی‌یابعبارت دیگر دین بومی خواهد بود.

مضافاً چنانکه درپیش گفتیم‌این‌دین غیرایرانی دارای پیشوایانی‌نیزبوده است که‌بعنوان کرپانها[۲۳] وکاویها[۲۴] « درآریائی بر گروه رهبران‌وپیشوایان

۲۳- کاوی و کرپان پیشوایانی بوده‌اند که مراسم دینی‌دیوها یادین‌غیرایرانی‌را بجا میآورده‌اند درگاتهای زرتشت مکرر ازآنان شکایت شده است که اسباب گمراهی مردمند ص۹۳ گاتها

۲۴- تشابه نام‌کاوی‌وکاوه که هردوبرهبری‌معرفی شده‌اند وداستان‌فریدون وضحاک که ←

از همه‌جا بسهولت گذشتند ولی در ورن ومازن یعنی گیلان و مازندران به مقاومت شدید برخورد کردند که برای‌شکستن آن ناچار بودند با یزدان خود توسل‌جویند فدیه و نیاز بدهند و از نیروی ایزدان خود برای تحصیل پیروزی استمداد کنند.

ـ هرچند نام قهرمانان نامبرده در ودا «Veda» کتاب مقدس آریائیهای‌هند نیز یاد شده است و با توجه بآنکه تاریخ ودا تا هزار و چهارصد سال‌قبل ازمیلاد پیش‌میرود وطبعاً قدیمی‌تر ازاوستای زرتشت‌است، معلوم‌میگردد این قهرمانان، قهرمانان مشترك آریائیهای هند و ایران حتی قبل از جدائی این دو دسته آریائی میباشند که برای‌تجلیل آنان هریك بزبانی وزمانی‌ومکانی سخن از وصف پهلوانان‌خود کرده‌اند در اینصورت سر گذشت آنــان فاقد ارزش تاریخی میگردد، ولی‌نکته‌ای که‌مورد استفاده است اشاراتی‌است که دلیل اهمیت مناطق مازن و ورن «مازندران و گیلان» میباشد.

بطوریکه میدانیم اوستا متصرفات آریائیها را در ایران بترتیب‌پیشرفت بشرح زیر ذکر کرده است.

ـ اول ایران واج یا کشور آریانها دوم‌سغد سوم مرو چهارم‌باختر پنجم نیسایه ششم هرات هفتم کابل هشتم غزنین نهم گرگان دهم رخج یـازدهم‌صفحه هیلمند دوازدهم‌ری سیزدهم شاهرود چهاردهمین جا ورن پانزدهم پنجاب‌هند شانزدهم خاکهای مجاور زرنگ.

از طرز شماره‌بندی خط حرکت آریائیها از شرق بجنوب وانتشارآنها در نجد ایران هویداست کـه هیچ یـك از مناطق بالا از نظر شت زرتشت شایستگی‌آن نداشته است که صحنهٔ تجلیات نامداران آریائی تعرفه شود و این خود دلیل براین است که درزمــان زرتشت یعنی تقریباً هـزاروششصد سال پیش‌شهرت و اعتبارمازندران‌و گیلان زبانزد عامه بوده‌است وداستانهائی از تشکیلات اجتماعی و سازمان‌های دولتی وتجارب جنگی و استعدادمنطقه

بافندگی و بافته‌های ایرانی

از

دوران کهن

بقیه از شمارهٔ پیش

بقلم

علی سامی

اطلاق میشده» یادگردیده وقهرمانان آریائی در ادعیه خود غلبه برآنها را آرزو میکردند.

وجود دین وپیشوایان درناحیه مازن و ورن بگواهی شت زرتشت و مردم زمان وی وهمچنین مردمان‌قرون پیش اززرتشت خود دلیل‌دیگریست که مردمان سواحل جنوبی بحرخزر ازلحاظ هم بستگی اجتماعی و رشد فکری بمقامی رسیده بودند که وجود قوانین واحکام را برای بقای جامعه‌و تکمیل شیرازه بندی لازم دانسته‌اند و توانسته بودند نظم و اطاعت را که محصول رشد عقلانی واحترام بحدود وحقوق است بین خود جاری سازندو درمقابل قوم دلیر وتازه نفس‌آریائی که ازایران واج سرازیر شده و سیزده استان یا کشور آن روزی را درهم نوردید ، مقاومت نمایند و دربین‌کلیه متصرفات‌آریائی‌های قبل ازتاریخ، امتیازقهرمانسازی را برای خود محفوظ دارند .

→

شاهنامه و کتاب دینی ایرانیان‌آنرا منتسب بسرزمین ورن‌کرده این معنی رابخاطر میآورد که ممکن است‌کاوه معروف نیزیکی ازکاویها یا پیشروان بومی بوده‌که برضحاك شوریده وفریدون را حمایت‌کرده است ، فقره ۳۳ ازآبان یشت گوید « فریدون در مملکت چهار گوشه ورن برای ناهید و..... قربانی نمود و از او خواست‌که بآژی دهاك ...ظفریابد» درص ۱۹۳ یشت‌ها و نیزدر بند هش فصل ۲۹ فقرات هشت ونه آمده است « این اژدهاك که نیز بیوراسب میگویند . . درکوه دماوند زنجیر شده است » « از کتاب دینی تفسیر استاد پورداود »

از اشارهٔ که در اوستا شده است چنین برمیآید که کاویها نیزسلسله داشته‌اند چنانکه گویدکاوی دوم بنام «اوسه» Use از ایزد اردوی Ardvi میخواهد که اورا فرمانروای‌بزرگ گرداند .

بهرتقدیر نام هـای کاوی ، کاوه ، کاوات . کاواتان از آنجهت که پیشوند نام بعضی آبادیهای گیلان‌است‌مانند کبته Kabate ، کاوك ده Kavak deh،کاوان کل Kavan -Kol قابل توجه است.

بخش دوم

بقیه بافندگی و بافته های ایرانی از دوران کهن

بابا کروسینکی لهستانی که از ۱۱۱۶ تا ۱۱۴۲ هـ . ق در ایران میزیسته است مینویسد که شاه عباس کارگاههای قالی‌بافی بزرگی در شیروان، قراباغ، گیلان، کاشان و استرآباد همانند کارخانه‌های قالی بافی اصفهان دایر کرده بود.

سرهربرت انگلیسی در بارهٔ بار یافتن «سرداد مورکارتون» دراشرف بحضور شاه‌عباس بزرگ مینویسد: « برزمین آن تالار چنان قالیهای بزرگ و گرانبهائی گسترده بودند که فقط درخورشأن شهریار ایران بود... »

شاردن ضمن توصیف شهر کاشان مینویسد : « . . . . اساس ثروت و حیات مردم کاشان از صنایع نساجی وابریشم بافی و تهیه قطعات زربفت و نقره‌بافت تشکیل شده‌است . درهیچ یك ازشهرهای ایران مصنوعات ومنسوجات مخمل وحریر وتافته و ابریشم وقطعات زربفت وسیم‌بفت وزریهای ساده و گلدار و ابریشمی بیشتر ازکاشان وحومه آن تهیه نمیگردد .

تنها در یکی از نقاط حومه شهر هزارکارگر ابریشم باف وجود دارد . این آبادی که «آران» نام دارد ، درفاصله دو فرسخی شهر واقع و از دور همچون شهرزیبائی‌جلوه گر است، ودارای دوهزار باب خانه وباغچه وششصد باغ زیبا میباشد [۶۹] ...»

آرامگاه شاه عباس دوم را چنین توصیف میکند : « مخازن و دالان و بارگاه مزار پوشیده ازفرشهای‌نفیس و گرانبها ولی قالیهای خود تالارزربفت وابریشمی‌است [۷۰] ظرافت وابهت این‌مقبره‌ها را حد وحصری نمیتوان‌شناخت و جلال وشکوه آنها در حقیقت بی‌نظیراست . . . .» [۷۱]

---

۶۹ – سیاحتنامه شاردن جلدسوم صفحه ۸۵ ترجمه آقای‌محمدعباسی سال۱۳۳۶ تهران

۷۰ – قالی بزرگ‌ابریشمی دوقطعه منحصر بفردمخصوص کف آرامگاه‌شاه‌عباس‌دوم وبیشتر قالیچه‌های آستانه‌های دوازده گانه آن هم‌اکنون درموزهٔ آستانه حضرت‌معصومه(ع) موجود و محفوظ است و چند قطعه دیگر قالیچه‌های مزبور و قالیچه ممتاز مخصوص روی صندوق اصلی مقبره در موزهٔ ایران باستان نگاهداری میشود .

۷۱ – صفحه ۷۱ جلد سوم همان کتاب

کارگاههای قالی‌بافی اصفهان را در اینزمان نزدیك کاخ سلطنتی و بین چهل ستون ومیدان شاه نوشته‌اند واز نظر نیازی که شاه عباس بمفروش ساختن کاخهائی که برای توسعه پایتخت مرتبا دردست ساختمان بوده داشت وهمچنین برای اهداء بسلاطین خارجی و ضمنا فرش خانه‌های اشراف و درباریان و افسران ارشد ، کارگاهـای قالی بافی مرتبا درکار و در حال افزایش و گسترش بود.

قالیهای دورهٔ صفوی رااز روی نقشه‌های آنها طبقه بندی نموده‌اند و مهمترین نقشه‌ای که درقالیهای این عهد طراحی شده آنهائی است که ترنجی گرد یا بیضوی شکل دروسط دارد و ترنج وسط را نقشها و گلهای کوچکی که به گل شاه‌عباس نامیده شده ، دربر گرفته است ودر چهـار گوشه قالی در هرطرف یك چهارم از ترنج وسط کشیده شده است . نمـونهٔ برجسته و ممتاز این‌نوع قالی که ملاك سنجش سایرقالیها هم شده. قالی معروف‌اردبیل درموزهٔ ویکتوریاآلبرت لندن است که تعداد گره‌های آنرا به ۳۲ ملیون گره تخمین زده‌اند.

دراین فرشها گاهی هـم تصویر حیـوانات نقش شده وآنهابه‌قالی نقش حیوان معروف شده‌اند . حیوانات دوبدو یا درحال جنگ طراحی شده و انواع آنها حاوی تصویر شیر ، ببر ، یوزپلنگ ، شغال ، آهو، بز کوهی ، الاغ ، گاو ، شتر ، گراز ، و پرندگان چون سیمرغ‌است وپاره‌ای از مناظر شکار هم درمیان آنها وجود دارد مانند قالی موزه پلدی پزولی[۷۶] میلان کار غیاث‌الدین جامی بسال ۹۴۹ هـ . ق وقالی شکارگاه موزهٔ وین .

رنگ‌آمیزی قالی‌ها ملایم و از بکار بردن رنگهای بسیار تند وزننده وچشمگیر که مغایر با روح ملایم وشاعرانه ایـرانی است ، پرهیز کرده‌اند لیکن درعین حال ذوق وسلیقه هنرمندان ایرانی رنگهای عمیق و مؤثری

76 - Poldi Pezoli

« . . . . خود مزار با پارچه‌های زربفت گرانبهائی‌ایرانی پوشیده شده است . یك‌ذراع از این منسوجات نفیس هشتصد تا نهصد لیره ارزش دارد . عالیترین زربفت‌مرقد قطعه‌ایست از یك پارچه ارغوانی که روپوش‌مزار بشمار میرود با منگوله‌هائی طلائی بر روی مقبره تعبیه شده است . روپـوشهای زربفت بانوارهای ابریشمین که از حلقه‌های زرین سنگین متصل بفرشهای زمین میگذرد . . . » [٧٢]

درباره مقبرهٔ شاه‌صفی اول‌درقم نیزشرح روپوش‌فرش‌ها را داده واضافه مینماید که‌درآنجا یك قطعه روپوش زربفت‌عالی‌دیده‌میشود که گرانبهاترین منسوج عالم بشمار میرود.[٧٣]

شاردن وضع صناعت وتجارت تبریزرا اینطورشرح میدهد : «.. .سرتاسر شهر پراز صنایع قماش وابریشم وزرگری است. عالیترین دستارهای ایرانی درتبریز تهیه میشود. بازرگانان بزرگ وعمده شهر برایم تعریف کردند که همیشه سالیانه شش هزار عدل ابریشم درکارگاههای این بلده بافته میشود. تجارت تبریز در سرتاسر ایران و تمام ترکیه ، در مسکوی (روسیه) در ترکستان، درهندوستان وممالك ساحلی‌دریای سیاه گسترده‌شده است..» [٧٤]

دربارهٔ خرگاه سلطنتی مینویسد : « بدستور شاهنشاه ایران خرگاهی ساختند که دو ملیون لیره برای تهیه‌آن خرج شده بود، چون درتار وپود خیمه طلای بسیار بکار رفته بود آنرا کاخ زرین خواندند . برای حمل و نقل این خرگاه دویست وهشتاد رأس شتراختصاص یافته بود وازهمین‌نکته میتوان بعظمت ووسعت واهمیت وارزش آن پی‌برد. دهلیز این خرگاه را از مخملی ساخته‌اند که متنش طلائی است ودرگیلوئی‌آن اشعاری با سطـور زری نوشته‌اند.[٧٥]

---

٧٢ ــ صفحه ٧٢ و ٧٣ همان کتاب

٧٣ــ صفحه ٧٤ جلدسوم سیاحتنامه شاردن درایران ترجمه آقای محمد عباسی سال ١٣٣٦

٧٤ــ صفحه ٤٠٩ جلد دوم همان کتاب

٧٥ــ صفحه ٦٤ جلد سوم همان کتاب

نوع دیگر که به قالیهای باغی معروف است،شامل طرح حوضی در وسط بوده اطراف آن بوسیله جویها بقسمتهای مربع مستطیلی تقسیم گردیده وبا نقش گل و گیاه تزئین یافته است . قالی گلدانی شاه‌عباس عبارت ازقالیهائی است که روی آن نقش یك گلدان طراحی گردیده است و از آن گل و شاخ و برگ بیرون آمده است وسرتاسر متن‌قالی رااین گل وبرگها فرا گرفته‌است برخی ازصاحب‌نظران این نوع قالیها راکار کرمان دانسته‌اند.

قدیمی‌ترین فرش از این‌نوع که نسبتا سالم مانده ، مربوط بقرن دهم هجری در موزهٔ متروپولتین میباشد که متعلق به « دوك انهالت »[۷۹] بوده است ، اندازه این‌فرش ۴ × ۸ متر با زمینه زرد طلائی روشن و حاشیه‌ها و ترنج وسط برنگ ارغوانی سیرو نقشهای دیگرش نیلی وسیاه‌وسفید است ودر نواحی شمال غربی ایران بافته شده‌است . (اوائل قرن دهم هجری) .

معروفترین وپرکارترین قالی این دوره قالی‌معروف به قالی اردبیل کار مقصود کاشانی بتاریخ ۹۴۶ هـ . ق (۱۵۳۹ میلادی) سال سیزدهم سلطنت شاه طهماسب صفوی‌باندازه ۵/۳۴ × ۱۱/۳۸مترمیباشد که برای مرقدبنیان گزار دودمان صفوی شیخ صفی‌الدین اردبیلی بافته‌شده است و درموزه ویکتوریا آلبرت نگاهداری میشود . ترنج ۱۶متر وسط آن نمودار خورشید وبعنوان منبع نیرو وآفرینندهٔ بهشت پر گل و گیاه دیده میشود زمینه‌آن پرکارواز گل‌وبرگ پرشده ونمودار باغ فردوس است .درمیان‌ترنج آبگیر کوچکی است برنگ آبی مایل بسبزی مانند چمن که‌روی آن غنچه‌های نیلوفر شناور است . طرح قندیل‌آویزان دربالا وپائین قالی‌مینمایاند که آن فرش‌رابرای مکان مقدسی بافته اند . زمینه فرش سورمه‌ای و گلها و غنچه ها بارنگهای گونا گون روی آن‌زمینه‌بشکل برجسته‌بنظرمیآید. نقش‌حاشیه این قالی تا حدودی بانقش‌کاشی‌کاری دیوارصحن این‌مسجدیکسان میباشد . قالی‌اردبیل

۷۹- دیوك اوانهالت

بکار برده‌است که نه افراط دررنگ‌آمیزی تند وزننده کرده و نه صفا وجلاء آرامش وملایمت خاص هنر ایرانی فراموش گردیده است.

ازطرحهای جالب این عهد، چندین‌ترنج متصل بهم میباشد که قالی‌را بچند قسمت مینماید. ازاین طرح درموزهٔ ویکتوریاآلبرت وموزهٔمتروپلیتن نیویورك نمونه‌هائی موجود است که خیلی ریز وظریف بافته شده و بعضی ازآنها حتی ازقالی موزهٔ ویکتوریاآلبرت ریزتر بافته شده است.

درمجموعه شخصی بارون هتوانی[۷۷] یکپارچه قالی عالی موجود است که عکس آن‌مانند یك قطعه مینیاتورجلوه مینماید وهمانندآن قالی‌بزرگ دیگری است که نصف‌آن درموزهٔ صنایع تزئینی پاریس و نصف دیگر در کلیسای بزرگ کراکوی[۷۸] لهستان میباشد.

نیمه قالی‌موزهٔ هنرهای‌تزئینی پاریس باندازه ۳/۵×۴/۱۰ متر ودارای حاشیه‌ای ارغوانی ومتن نخودی با ترنج برنگ قرمز در وسط میباشد. متن قالی نمودارباغی‌است با سروهای بلند و درختان میوه‌دار. حیواناتی‌چون پلنگ وشیردرحال‌حمله و کمین وسیمرغ وتذرو و روی درختان‌پرندگان چندی درمتن قالی طراحی گردیده‌است. آسمان فراز این منظره بالکه‌های کوچك ابر نمایانده شده است. آبشاری ازپای درختی روان میباشد.

درحاشیه اصلی یك درمیان غزال دونده‌و گل ختائی ودرزمینه ارغوانی حاشیه گل وبوته واسلیمی وآهو وتذرو وچند پرنده دیگر نقاشی گردیده است. نقوش طراحی شده برروی این قالی فوق‌العاده زیبا وجالب میباشدو تاریخ آنرا ازلحاظ شباهتی که بقالی اردبیل دارد بحدود اوائل قرن یازدهم هجری تخمین زده‌اند.

77– Baron Hatvany

78– Cracowie

منظرهٔ باغ و گل‌وشاخه وغنچه و گیاه که دربیشتر قالیهای بافت ایران طراحی گردیده و گاهی پرندگان نیزضمن آنها طراحی شده معرف ذوق و سلیقه نشاط انگیز ولذتی است که ایرانیان از دیدار باغ و گل میبرده‌اند.

مقصودبیگ ابتدا یاغی واز اهل کاشان بود. ازطرف دربارصفویه‌محکوم باعدام‌میگردد ، پیش از دستگیرشدن باردبیل‌میگریزد و درآرامگاه شیخ صفی‌الدین بست‌می‌نشیندومینویسند که قالی‌را درهمانجابافته و بیت‌نامبرده را که معرف حال ووضع او بود بر کنار قالی میبافد . بعد ها از اعدام او صرفنظر میشود .

این قالی‌مبلغ دوهزارو پانصد لیره در ۱۸۹۳ برای موزهٔ ویکتوریا آلبرت خریداری شده ویك‌فرش دیگر که‌بهمراه این‌قالی‌برای فروش عرضه گردیده‌بود بمبلغ پنجاه‌وسه‌هزاردلارخریداری‌وبامریکافرستاده‌میشود. ادوارد استبینگ [۸۳] قالی‌شناس معروف انگلیسی در۱۸۹۳ کتاب بزرگی درتوصیف همین‌قالی نوشت وبانقشه‌های رنگین بچاپ رسید .

علاوه‌براین فرش‌تعداد دیگر قالی وروپوش‌های اسب وسراندازو کناره ومجموعه‌بزرگی از قلمکارهای اعلاء کار اصفهان که اغلب قاب گرفته‌شده و از شاهکارهای این هنر ایرانی است دراین‌موزه گردآوری گردیده است و چند پارچه‌زربفت‌وابریشمی هم موجود است که‌هنگام‌شرح‌قالیهای ابریشمی وزربفت بدانها اشاره خواهدشد .

قالیچه سجادهٔموزهٔ هنری متروپلیتن متعلق به مجموعه فلچر مربوط به اواسط‌قرن دهم هجری چون برای امورمذهبی مورد استفاده قرار میگرفته دارای سه‌نوار حاشیه‌است . نوار باریك اولی که‌دورتا دور سجاده‌را احاطه کرده استبخط ثلث حاوی آیات قرآنی میباشدسپس درحاشیه پهن‌دومی آیته‌الکرسی : «لااله الاالله هوالحی القیوم لاتاخذسنته ولانوم ... تا آخرآیه

۸۳- مجلد سوم گزارشهای باستان‌شناسی صفحه۱۰۳ چاپ تهران سال ۱۳۳٤ خورشیدی

ازشاهکارهای هنری زمان شاه‌طهماسب صفوی واز گرانبهاترین و برجسته‌ترین قالیهای جهان است که چون دارای تاریخ ورقم بافنده‌است یك سند مهم و بدون‌تردیدتاریخی‌است. طرح و بافت این‌قالی معیارو ملاك‌سنجش سایرقالیهای ترنجی گردیده است ، وچنین‌حدس زده‌اند که‌شاید در تبریز بافته شده‌باشد. جنس پشم قالی سبب اتخاذ این فرضیه شده‌است .

کارشناسان‌فن معتقدند که طرح‌عالی قالی موزهٔ ویکتوریا آلبرت‌نتیجه کوششهای گروهی از طراحان و نقاشان و بافندگان است که‌در آن‌کارگاه گرد آمده‌بودند . دربارهٔ محل‌بافت این قالی پاره‌ای معتقدند که‌تبریزبود ولی دسته دیگر برآنند که یادر قزوین که‌پس‌ازتبریز پایتخت شاه طهماسب بود ویا درمحلهای دیگری چون کاشان ویا درخود اردبیل بافته شده باشد زیرا گره‌های قالی باگره معروف بفارسی بافته شده درحالیکه در تبریز قالی‌ها با گره ترکی بافته میشده است . این قالی در ۱۳۱۱ هـ . ق (۱۸۹۳ میلادی) بدست تجارتخانه زیگلر [80] وشرکاء در تبریز میافتد وتجارتخانه دیگری موسوم به « ون‌سنت رابینسون و شرکاء » [81] از او میخرد و موزهٔ ویکتوریا آلبرت آنرا از آن تجارتخانه خریداری‌میکند . یك بیت‌ازغزل معروف حافظ‌درحاشیه آن بافته‌شده‌است‌وهمچنین نام بافنده‌وطراح وتاریخ بافت بشرح زیر :

جزآستان توام درجهان‌پناهی‌نیست   سرمرابجزاین درحواله گاهی‌نیست

عمل بندهٔ درگاه مقصود کاشانی فی‌سنه ٩٤٦

درهمان زمان که این قالی از مسجد اردبیل برده‌شده قالی دیگری‌نیز آنجا بوده‌است که‌آنرا هم برده‌اند وقسمتی ازآن بخصوص حاشیه را برای تعمیرقالی موزهٔ ویکتوریا مصرف کرده‌اند [82] .

80-Zeigler

81- Vincent Robinson

۸۲- صفحه ۳۷۳ کتاب میراث ایران

وجوشقان وکاشان وخراسان بهندوستان برد ومکتبی بنام قالی بافی ایران و هند ترتیب داد وازجمله قالیهای این زمان یازده قطعه قالی نفیس است که اینك ضمن نفائس آستان قدس رضوی میباشد . این فرشها در لاهور توسط استادکاران ایرانی بافته شده ، کرك آن‌ها بسیار ظریف وتار وپود از ابریشم استوازلحاظرنگ آمیزی‌وظرافت‌درجهان بی‌مانند میباشد وبموجب‌حسابی که کرده‌اند درهردسیمتر مربع بیش‌از پانزده هزار گره درآن زده‌اند .[٨٤]

دیگر از قالیهای نفیس ایرانی در خارج از کشور ، مجموعه‌های گرانبهای موزهٔ وین‌است . سپس موزهٔ برلین وموزهٔ لوور پاریس، قالی‌شکار موزهٔ پولدی‌پوزولی میلان بافت غیاث‌الدین جامی باندازه ٦/٩٠×٣/٦٠ متروتاریخ سال ٩٢٩ هـ . ق دارد که درمیان ترنج وسط آن بیت زیرخوانده میشود :

«شد ازسعی غیاث‌الدین جامی بدین خوبی تمام، این‌کارنامی»

این قالی قدیمترین فرش تاریخ دار ایرانی درموزه‌های اروپائی است ، رنگ متن‌آن آبی سیر وزمینه ترنج وسط وچهارلچکی گوشه متن وحاشیه پهن دورقالی برنگ سرخ و حاشیه‌های باریك برنگ زرد میباشد . ترنج وسط باشاخه‌های نازك درهم برنگ سبز با برگ وشکوفه و گل برنگهای گوناگون طراحی گردیده ودر وسط این ترنج بیت بالا نوشته شده. حاشیه قالی باطرح اسلیمی‌های پهن دوگانه یکی برنگ لاجوردی و دیگری آبی باز تزئین گردیده است.

درمتن قالی شاخه‌های گل ودرخت باشکوفه و چابك سواران با تیر و نیزه وشمشیر، درحال شکار انواع حیوانات ، مانند شیر، خرس ، گرگ ، آهو ، گوزن ، گورخر، خوك ، گراز ، خرگوش و روباه که هر یك بسوئی

84 -Edward Srebbig

(هوا لعلی العظیم)» وحاشیه باریك سومی باآیه دیگری تزئین یافته است .

نیمی ازسجاده با این سه ردیف حاشیه تزئین و نیم دیگر (پائین سجاده) بهمین سه ردیف با گلهای اسلیمی طراحی شده درحاشیه وسط که پهن تر است، دو سلسله خطهای مارپیچی است که یك خط آن درشت تر و بگلهای زیبا و کوچك اسلیمی منجر میشود، و خط دیگری ریزتر ، و کوچکترو در درون خط اولی قرار گرفته است . این دو خط درجهات ونسبتهای مختلف گردش داده شده و باز دربرگ نخلهای بسیارخوش طرح بهم می پیوندد .

درمتن خالی بالای سجاده گنبدی نمایانیده شده وبربالای آن که جای مهر و گذاردن پیشانی وسجده گاه است کلمه «الله اکبر» ویك حاشیه باریکی گنبد را احاطه کرده که آن نیز باآیات قرآنی طراحی شده و درمثلثی های بالای کتیبه صفات خـداوندی مانند : «القیوم» ، «الباقـی» ، «القوی المتین» ، «الحق الوکیل» ... هر کدام دریکرنگ نوشته شده است.

درون گنبد متن هم گلها با خطهای اسلیمی مانند درهم که با رنگهای تند وسیرمتمایز گردیده، نقاشی وتزیین شده است، رنگهای بکار رفته دراین سجاده نسبتاً سیر وپررنگ میباشد ، رنگ آمیزی این فرش شبیه نقاشیهای تبریز است وبعضی آنرا ازآمل مازندران وعده‌ای هم کارهرات حدس زده اند. ازقالیهای کارهرات درموزه آستان قدس رضوی موجودمیباشد. درهرات قالیهائی که بافته شده همـان طرحهای زمان صفویه است بـا تغییرات مختصری ، اولئاریوس که درزمان شاه عباس بایران آمده استمینویسد که درهرات بهترین قالیهای طرح ایرانی بافته میشود . قالیهای کار هرات در طرح قالیهای هندی نفوذ مهمی داشته است .

هنرقالی بافی درزمان صفویه از ایران بهندوستان سرایت کردو نصیرالدین محمد همایون پادشاه هند که در ۹۵۱ هـ . ق بدربار شاه طهماسب صفوی پناهنده گردیدودربرگشت از ایران، چندتن از استادان طراح وقالی باف را ازاردبیل

درازای این فرش ۵/۵۰ متر و پهنایش ۲/٤۰ متراست. ترنج وسط گرد با گلهای ختائی ریزو درشت وشاخ و برگ وپرنده طراحی شده است. بیرون از ترنج،دوشیر روبروی‌هم‌ایستاده‌و کمی‌دورترازاین دو نقش دوفرشته‌دربرابر هم نشسته‌اند. متن‌قالی‌نیزباگل وبرگ‌ودودرخت‌بزرگ که درپای‌آنها دو اژدها ودودرخت‌دیگر بادوببرغران ودومیمون ترسان که بشاخه‌های‌درخت پریده و پناه برده‌اند ودر کنارترنج شیری که شکار خودرا می‌درد ، نقش گردیده است درون خطهای‌اسلیمی‌های پهن‌حاشیه گل و برگ‌ومنظره‌حمله شیر بربز کوهی‌وخر گوش‌طراحی‌شده‌است تاریخ‌بافت این فرش رانیزبزمان شاه طهماست صفوی حدس زده‌اند.

ازقالیهای‌معروف دیگر: قالی مشجر و مصور به نقشهای گل‌و گیاه و تصاویر حیوانی متعلق بمجموعه ویلیام‌درموزهٔ‌پنسیلوانیا، قالی کراکوی[85] درپاریس،قالی‌چهارفصل ژانسن‌دوآندریا[86] که‌بگل‌و گیاه چهارفصل‌منقوش است.قالی‌متعلق بمجموعه برادران دووینی[87] مربوط بمقبره شیخ‌صفی‌الدین اردبیلی باندازه ۲/۲۸ × ۵/۳٤ متر . روی‌این قالی هم عبارت: «عمل‌بنده درگاه مقصودکاشانی ۹٤٦ هـ . ق» نوشته شده است.

درسال ۱٦۰۱میلادی برابر ۱۰۱۰ هـ.ق زیگموندوازا[88] پادشاه لهستان یك تاجرارمنی بنام مراتو ونیز[89] (صفرمرداویچ) را بایران فرستاد تاچند تخته‌قالی‌و یك‌خرگاه و یك شمشیرپولاد، جهت‌کاخهای شاهی‌لهستان‌خریداری کند. اوازراه دریای سیاه به طرابوزان وازآنجا ازراه ارضی روم وقارص به تبریزوقزوین‌وسپس‌بکاشان‌رفت‌ودرآن‌شهرقالیهای‌موردنیازرابامقداری‌پارچه قلابدوزی شده دستورداد وسفارش کرد که علائم سلطنتی لهستان را ضمن

85 - Cracowie

86- Jensen de Anderia

87- Duveen Brother

88-Scgmond Vasa

89-Meratovitze

دوان و گریزانند نقش گردیده وانواع پرندگان نیز ضمن آنهـا طراحی شده است .

دربین مجموعهٔ قالی این موزه دوقالی ایرانی از همـه نفیس‌تر است : یکی همین فرش ودیگر قالی‌کار تبریز مصور باندازه ۲/٤۰ × ۵/۵ متر که درحاشیه‌آن اشعاری درمدح فرش بدینشرح نوشته شده است:

ای خوش آن فرش که دربزم‌مراد — سـایـه‌وش در قـدم شاه افتـاد
روی بنهـاده بره چون خورشید — کـرد فرش ره او موی سپید
این نه فرش‌است گل‌نسرین است — پـردهٔ دیدهٔ حـور العین است
بوستانی است پـرازلالـه و گل — زان سبب کرده در او جا بلبل
نقش زنجیرهٔ او کـرده عیـان — جدول آب بهر گوشـه روان
ره بـه سرچشمه حیوان دارد — نقش هر جـانورش جان دارد
بهز رخسار بتـان چـگل است — صحن گلزار زرویش خجل است
پیش گلهاش گلستان خوار است — سبـزه‌اش خط رخ دلـدار است
برگ اسلیمی او در دیـده — زلف حـوری است بهـم پیچیده
هست هر برگ خطائـی بنظر — سر بسر لالـه سیراب دگـر
لاله زاری است و لیکن نه‌چنان — که در او راه برد بـاد خـزان
تارش از رشته جان تافته‌اند — بهـر دارای جهـان بـافته‌اند
ای همائی بدعا دست برآر — که بدین ختم شود آخـر کار
یارب این نو گل خالی زخلل — که برون آمده از باغ امل
فـرش کن دررہ دارای جهـان — غنچـه بـاغچه امـن و امـان

قالی نفیسی هم که در سال ۱۸۸۱ میلادی ناصرالدینشاه قاجار بمناسبت تاجگذاری ملکه ویکتوریا برای او هدیه فرستاد در موزهٔ لندن نگاهداری میشود.

پارچه‌ها و قالیهای ابریشمی

بافتن پارچه‌های ابریشمی یکی از شعبه‌های مهم پارچه بافی و از دیگر صنایع ظریفه بافندگی ایران میباشد. ذوق و مهارتی که مخصوصاً در طراحی و رنگ آمیزی و ظرافت این صنعت بکار رفته و آنرا بصورت یك مینیاتور عالی جلوه گر ساخته، مورد اعجاب و تحسین است. کارگاههای پارچه بافی یزد و کرمان و کاشان از قدیم معروف بوده و پارچه‌های ابریشمی ممتازی در آنها میبافته‌اند.

درقرن سوم هجری خراسان، گرگان، طبرستان، آذربایجان، فارس گیلان، کردستان محل بافتن پارچه‌های ابریشمی بود و مقدسی جغرافی دان و مؤرخ بعد از اسلام از شهرهای شوشتر و یزد و فسا نام میبرد که در آن نواحی منسوجات ابریشمی عالی بافته میشد بویژه در فسا که پارچه بافت آنجا را مرغوب‌تر و ممتازتر دانسته است. او مینویسد: «شهرهای شوشتر و یزد و فسا در بافتن منسوجات ابریشمی مشهور میباشد. مخصوصا فسا در تهیه مصنوعات مختلف بر تمام شهرها برتری دارد، در این شهر انواع پارچه‌های تافته وزری را میبافتند که باطلا و نقره زینت یافته و نظیر آنها در هیچ جای دنیا دیده نمیشود. منسوجات پشمی و ابریشمی فسا درهمه جا طالب دارد و اشخاص ثروتمند و با سلیقه درخرید آنها باهم رقابت میکنند و از آنها لباسهای فاخر برای خود میسازند».[۹۴] از بافت پارچه‌های ابریشمی درقرن هفتم هجری در شهر تبریز از قول مارکوپولو جهانگرد و نیزی شرحی قبلا ضمن بحث مربوط بهنر بافندگی در دورهٔ ایلخانان نقل شده که در اینجا از ذکر مجدد آن خودداری میشود و فقط این نکته را تذکر میدهد که بافتن پارچه‌های ابریشمی در دورهٔ ایلخانان

۹۴ـ کتاب ایرانشهر جلد دوم نشریه یونسکو صفحه ۸۰

نقشه‌های قالی بگنجانند. چهار تخته از این قالیها که نقش عقاب سلطنتی لهستان را دارد درموزهٔ رزیدینس [۹۰] شهر مونیخ است. علت وجود این قالیهای ایرانی متعلق بلهستان درموزهٔ مونیخ از این جهت است که زیگموند در ۱٦٤۲ میلادی دخترش را بفرمانروای یکی از استانهای آلمان داد وچند تخته از فرشهای بافت ایران را ضمن نفیسترین اسباب وجهیزیه او به آلمان فرستاد که اکنون در آن موزه نگاهداری میشود.

از فرشهای ممتاز ایرانی دیگر درموزه‌های جهان یکی هم فرش گلدانی مربوط بحدود سال ۱٦۰۰ میلادی است که ضمن نفائس هنری موزهٔ وین میباشد. دیگری فرش ترنجی با منظرهٔ باغ وبوستان وحیوانات مربوط بقرن دهم هجری کار تبریز است که اینك درموزهٔ شهر لوس آنجلس امریکا نگاهداری میشود وقبلا جزء مجموعه مك کری [۹۱] در نیویورك بوده است. فرش دیگری نظیر همین قالی درموزهٔ برلین موجوداست که قسمت مهم آن دراثنای جنگ دوم جهانی آسیب دیده وضایع شده است [۹۲]

یك قالیچه زیبای کرمانی هم مربوط بیکی ازارمنیهای ایران بنام توم-کولیجان بامریکا برده شد وزیر ناقوس بزرگ آزادی فرش گردید وبنام قالی آزادی شهرت یافت وهفت رئیس جمهور کشورها روی آن ابستادند و نشستند، ازمزایای دیگر آن قالی این بوده‌است که نمایندگان صلح و رسای برروی این قالی ایستادند وپیمان صلح ورسای را امضاء کردندوسپس بامریکا برده شد وویلسن رئیس جمهورپیشین امریکا نیز برروی این قالی ایستاد وازروی مجسمه سرباز گمنام پرده برداشت. صاحب این قالی درآخرعمر با کمال عسرت زندگی میکرد وبروزنامه فروشی افتاده بود ولی این فرش نفیس را نفروخت وپس ازمرگ فروخته شد [۹۳]

---

90 -Residenz

91 -Mac Cry Colection

۹۲- کتاب هنر اسلامی تألیف کوهنل صفحه ۲۸٥

۹۳- مجله اطلاعات ماهانه صفحه ۱۲ شماره آذرماه ۱۳۳٤

کرك[۹۷] میخوانیم ودر اروپا برای ساختن کلاههـای لبه‌داراز آن‌استفاده مینمایند. بهترین کرك‌شتر از کرمان وقزوین، شهرمعروف پارت میآید.[۹۸]

قالیهای ابریشمی دراین‌عصر بدواً درکاشان وسپس در یزدواصفهان‌رواج ورونق بیشتری بخود گرفت ودرنیمه آخر قرن دهم هجری چندقالی‌وقالیچه ابریشمی نفیس‌ازکار گاههای‌کاشان بیرون آمد که‌ازلحـاظ طرح وظرافت و زیبائی بسیار ممتاز بود وماننـد مخمل میدرخشید.

کاشان درآنزمان مرکز مهم‌صنعت‌پارچه‌های ابریشمی ومخملی‌بود. از نمونه‌های برجسته این‌نوع فرش‌قالی شکاره‌وزهٔ وین وقالی پرنس‌براینکی درورشو وقالی‌شکار پادشاه سوئداست. قالیچه ابریشمی‌کاشانی مجموعه مور دردانشگاه‌ییل ۰/۷۸ × ۱/۶۰ متر اندازه داردومتعلق‌باواخر قرن‌دهم هجری میباشد.

نقش‌قالی‌شکار گاه‌درموزهٔ وین‌عبارتست ازیك‌ترنج دروسط وروی‌زمینه مناظر گوناگون شکارباشکارچیان پیاده وسواره ، زمینه‌قالی‌لاکی‌نزدیك‌به پرتقالی وترنج ولچکیهای چهار گوشه سبز رنگ میباشد. حـاشیه قالی با تصاویر فرشتگان تزئین وطراحی گردیده است.

این فرش درشمار بزرگترین وسرآمدترین قالیهای جهان واندازه آن ۶/۸۰ × ۳/۲۰ متراست که تاروپود آن ازابریشم استودرهراینچ مربع آن ۲۷ گره ازیکطرف و۲۹ گره از طرف‌دیگر دارد وقسمتی ازتصاویرآن‌ملیله نقره یانقره نماست.

شکارچیان نمایانده شده درطرح قالی‌سوارها به‌نیزه وشمشیر وکمان مسلح هستند وبگروهی ازحیوانات مانند شیروپلنك وگرگ‌وخرس‌وآهو وگورخروشغال وخرگوش حمله‌میکنند. ترنج‌هشت گوش وسبزرنگ‌وسط

97- Laine de Chevron

۹۸- سیاحتنامه شاردن جلد چهارم صفحه ۳۶۸

هم ازرواج نیفتاد بلکه روبتوسعه بیشتری رفت. ابریشم‌ایران در آن دوره خودیك محصول صادراتی و درآمد گرانبهائی بوده است و قسمتی ازمالیات شهرهائیکه ابریشم‌داشته ازهمین‌متاع بوده‌است والجایتو پس ازفتح گیلان امراء آنجارا به‌پرداخت سالانه مقداری ابریشم بجای مالیات وادارساخت.

عهدصفویه همانطور که درفن‌قالی‌بافی وبافت سایر منسوجات‌عصرطلائی بود دراین هنرنیز حداکثر پیشرفت‌را کرد شاه‌عباس‌بزرگ درنتیجه علاقه وعشق مفرطی که بهنر قالی‌بافی و تهیه فرشهای عالی و ممتاز داشت مکتب بخصوصی دراین‌باره ایجاد کرده بود ازجمله‌نتایج آن‌بافت قالی باگلابتون زرین وپشمین وابریشمی بود.

ابریشم درزمان صفویه هم‌یکی ازکالاهای عمدهٔ تجارتی‌ایران بوده‌است که‌از گیلان ومازندران‌و گرجستان‌وخراسان و کرمان بدست‌میآمد-شاردن مینویسد:«ایران سالیانه بیست‌ودو هزار عدل محصول ابریشم‌داردوهرعدلی بوزن دویست وهفتاد وشش لیور[95] (هرلیور معادل نیم کیلوست)، گیلان‌ده هزار، مازندران‌دوهزار، ماد(آذربایجان) وباختریان (خراسان) هریکی‌سه هزار، آنقسمت ازکرمان که قراباغ نام دارد و گرجستان هر یکی دوهزار عدل محصول میدهد.»

«صادرات ابریشم ایران بسیار مشهور بود ونیازی بشرح وتفصیل ندارد. هلندیان از طریق دریای هندوستان ازاین ابریشم پنج‌تاششصد هزارلیوربه اروپاحمل‌میکنند وهمه اروپائیان که درامپراطوری عثمانی تجارت دارند، هیچگونه‌کالای نفیس‌تر ازابریشم‌ایران که ازارمنیان خریداری‌میکنند،ازاین کشور همراه‌نمیآورند. مسکویها (روسیه) نیز ازاین محصول بکشور خود وارد میکنند».

پشم شتر ازایران‌صادر میشود که‌ایرانیان آنراتفتیك[96] ومااروپائیان

95- Livre　　96- Teftik



مخمل گوهر نشان با بافت زری متعلق به قرن شانزدهم میلادی بطول ۳٤ سانتیمتر دولا . این اثر برجسته هنری
اکنون درموزهٔ خصوصی آقای مایسی قرار دارد.

باتصاویر اژدها ومرغ آتشخور تزئین گردیده‌رنگ زمینه حاشیه‌قالی‌لاکی سیرو یک‌ردیف انسانهای بالدار بشکل‌ملائکه در آن طراحی شده است که بیکدیگر میوه تعارف مینمایند.

نقشه‌وطرح‌این‌قالی رابااحتمال قوی‌کارسلطان محمدنقاش معروف دربار شاه‌طهماسب‌صفوی وبافت‌آنرا درکاشان حدس زده‌اند[٩٩] دراینصورت تاریخ بافت آن باواسط قرن دهم هجری (١٦میلادی) وپیش ازسال ٩٦٣ هـ . ق (١٠٠٠ میلادی) که هنرمند نامبرده مرده‌است، میرسد.

پادشاهان اتریش‌هنگام‌تاجگذاری‌روی‌این‌قالی زانوزده، دعامیخواندند وازاین‌شاهکارهنری‌مشرق‌زمین بر کت‌میطلبیدند وهنگامی که‌ناصرالدینشاه قاجار ومظفرالدینشاه بوین‌رفته بودندبرای‌تشریفات‌آنها این قالی‌را زیرپای آنها گسترده بودند.

فرش ابریشمی موسوم به‌فرش لهستانی «باتارهای سیمین که‌شایدساخت کارگاههای‌اصفهان‌بود درسال ١٦٠٠میلادی‌بافته‌شده‌وشاه‌عباس بزرگ‌بیکی‌از پادشاهان اروپائی‌هدیه کرده است. این‌فرش‌درموزهٔ گستنرهاذورنگاهداری میشد ولی درزمان جنگ دوم جهانی‌آسیب‌فراوانی دید وازبین‌رفت[١٠٠]

درموزهٔ ایران باستان قالی ابریشمی سفید رنگ بسیارنفیس باندازه ١/٦٢ × ٢/٢٧ متر که‌ترنج‌میان آن‌سیاه‌رنگ‌میباشد وجود دارد. روی‌زمینه روشن این قالی درختان اناربرنگ سیاه وسفید طراحی شده با آهوئی به رنگ قهوه‌ای روشن‌ودر میان‌شاخ درختان پرندگان مختلف‌نقش‌شده‌است. تاریخ بافت این‌قالی رابااواسط قرن‌دهم هجری اواخر قرن شانزده(میلادی) حدس زده‌اند.

---

٩٩ ـ مقاله ا . س . ادواردز Edwards کارشناس جهانی قالی مشرق زمین (متوفی١٩٥١) درکتاب میراث ایران صفحه ٣٧٨

١٠٠ـ کتاب هنراسلامی‌تألیف پرفسور کوهنل ترجمه آقای‌مهندس طاهری‌صفحه ١٨٥

درمتن سفیدقالی ترنج هشت گوش کنگره‌داری برنگ سیاه طراحی شده وبرکه‌ای رامینمایاند که مرغابیان کوچك وبزرگ درمیان شاخ وبرگ گلها شناورند. چهاردرخت باساقه‌های سیاه باریك ازدو کنار برکه درجهت بالاوپائین سربرآورده‌اند و برآنها پرندگانی نشسته یا در پروازند . پای درختان آهوان سرگرم چرا هستند.

دیگرازقالیهای ابریشمی نفیس موزهٔایران باستان قالیچه‌های مخصوص آرامگاه شاه عباس دوم درقم میباشد و همانطور که ضمن اشاره به آرامگاه نامبرده قبلا مذکور افتاد یکی ازآنها که ویژه روی قبر بود زربفت است . متن این قالیچه‌ها فیروزه‌ای مایل بسبز بوده و حاشیه باریکی دارد. نقشهای متن قالی‌را درختان سرو و بوته‌های گل سرخی پر کرده است. برروی یکی از آنهـــا رقمی دارد بدین شرح : « عمل استاد نعمت اله جوشقانی سنه ۱۰۸۲ هـ.ق ».

قالی معروف به‌چلسی[101] متعلق به موزه ویکتوریاآلبرت یکی دیگر از قالیهای معروف و عالی دوران صفوی (شاه طهماسب) میباشد وچون در محلهٔ چلسی لندن از یك بازرگان خریداری شده بنام همان محله نامیده شده است این قالی از ممتازترین قالیهای جهان و اهمیت آن درردیف قالی اردبیل همان موزه است . درهر اینچ مربع ۲۱ × ۲۲ گره دارد.

قالی ابریشمین ظریف دیگر این موزه باندازه ۳ × ۵/۴۹ متراست ودر بالا و پائین دوترنج لاجوردی برنگ به شکل ستارهٔ هشت پردارد با چهار کلاله دو گلدان چینی پایه‌دارروی دو سر شیر از طراحیهای دیگر جالب متن قالی است بین گلدانها حوضی که ماهیهائی درآن شناورند کشیده شده وبقیه نقشها مشتمل برگل و بوته و درختهای شکوفه با پرندگان و درخت انار و آهوانی که در سایه آنها آرمیده‌اند و شیرانی که برگاومیش جسته

101- Chelsea

دوقالیچه خانم رینی راجرز [١٠٢] هم ازفرشهای ابریشمی و زرباف و از نفائس این نوع فرشهای ایرانی است.

درزمان شاه عباس بزرگ گیلان ومازندران بزرگترین مرکز ابریشم خام در جهان بوده است و بهمین مناسبت در ١٦٣٣ میلادی فردریك پادشاه نروژ و دوك شسویك هلستاین [١٠٣] با احداث شهر فردریك شتاد [١٠٤] در هشتابن خواست آنجا را بزرگترین مرکز داد وستد حریر دنیا قرار دهد. فرستادگانی بدربار پادشاه ایران فرستاد تا پیمانی منعقد سازد و ابریشم ایران را از راه مسکوبدان شهر برساند. ادام اولئاریوس [١٠٥] سیاح معروف آلمانی بین همین عده و منشی هیئت بود که در سال ١٠٤٦ه‌ق (١٦٣٧- میلادی) بخدمت شاه‌صفی رسید وپس ازمراجعت نتیجه مشاهدات ومسافرت خود را بصورت سفرنامه‌ای منتشر ساخت که یکی از مدارك ارزندهٔ اوضاع اجتماعی ایران درآن عهد میباشد.

این موقعیت برای نواحی وشهرهای کرانه دریای خزر تادوقرن بعدهم برجا بودو ویلیام ریچارد هولمز [١٠٦] جهانگرد انگلیسی که در ١٢٥٩ ه‌ق (١٨٤٤ میلادی) ازآنجا عبور کرده متذکر شده است که محصول مرغوب گیلان سالانه در حدود یکصد هزار من شاهی بود و در آنسال انگلستان بزرگترین مرکز صادراتی حریر ایران بوده است . هولمز میزان صادرات آنسال را بانگلستان ٤٧٥٦٨ من شاهی ضبط کرده است. درحالیکه میزان

102- Rainey Rogers

١٠٣- Schlswick - Holstein باریکه زمینی که درشمال خاك آلمان فرارگرفته و درردریای شمال پیشرفته است .

104- Fredriks Taad

105- Adam Olearius

106- William Richard

وآنرا میدرد، میباشند متن قالی رنگ ارغوانی سیر است بافتش را باوائل قرن دهم هجری حدس زده‌اند.

قالی معروف دیگر ابریشمی قالی موزهٔ هنری وین است که در هر اینچ مربع ١٧×١٩ گره زده‌اند. نقش متن قالی همه گل وبوته و حیوانات است که باحاشیه گلهای اسلیمی بسیار زیبا مزین گردیده است. زمینه قالی سرخ سیروزمینه حاشیه سبزو کنار داخلی حاشیه دارای مستطیلهائی برنگ زرد است. تاریخ بافت آنرا حدود قرن دهم هجری گفته‌اند.

در موزه پولدی پزولی میلان. قالی ابریشمی مربوط باواسط قرن دهم هجری (شانزدهم میلادی) وجود دارد که شبیه به‌قالی ابریشمی‌چلسی موزهٔ ویکتوریا آلبرت است. تعداد گره‌هایش در هر اینچ مربع ١٨ × ٢٠ گره میباشد و برفراز اسکالش بامليله سیم وزرملیله دوزی شده است.

قالی ابریشمی موزهٔ متروپلیتن نیویورك هم از لحاظ ظرافت بافت، در زمرهٔ ظریفترین قالیهای ابریشمی‌دوران صفوی‌است‌ودرهر اینچ‌مربع ٢٣ × ٢٤ گره زده‌اند. ترنج میان قالی گرد و برنگ سبز است و نقش بدیع صلیبی شکل دارد.

اندازه فرش ١/٨٦ × ٤/٢٧ متر و درترنج سبز وسط، این رباعی باخط سیاه مرقوم رفته است.

ای دردل لاله‌داغ ازدست غمت — وی نرگس و گل‌فرش حریم حرمت
ازحسرت پابوس‌توای‌سروروان — افتاده گل و سبزه بزیر قدمت

در حاشیه هم اشعاری بانخ سیم تاب دارد درمتن قالی دوقاب کشیده شده است که در درون هر کدام یك جفت طاووس روبروی هم ایستاده‌اند بقیه متن باگل و برگ وجانوران درنده چندآهو و خرگوش تزئین شده است. بافت فرش را به نیمه قرن دهم هجری و در تبریز تشخیص‌داده‌اند.

بسیار آنقدر میکوبند تابر گهای نازکی بدست آید وبتوان آنهارا بدورنخ پیچیده وبرای تزئین پارچه‌های زری بکاربرد .[۱۱۳]

این نوع فرشها در بدو امر که از کارگاهها بیرون میآمد بسیار زیبا و و ظریف و ممتاز بود و جذابیت خاصی داشت که مهارت وسلیقه بافندگان وطراحان آنهارا میرساند ولی باگذشت زمان کرك آنها ازبین رفته و رنگها پریده ورنگ نقره سیاه شده و آب طلای روی آن پاك گردیده است . این نوع قالی گاهی بعنوان پیشکشی برای پادشاهان اروپا فرستاده میشده است.

عده‌ای از آنها در لهستان پیدا شده و بنام فرشهای لهستانی[۱۱۴] مشهور گردیده است یکی‌از نمونه‌های عالی‌آن که ۱/۵۲ × ۲/۱۸ متر اندازه دارد و مربوط باواسط قرن یازدهم هجری است متعلق به فریچ و شرکاء میباشد . درحاشیه ومتن این‌قالی ابریشمی زری نقش پرندگان و حیوانات و گل‌وبوته طراحی گردید و قالی دیگری با گل و بوته اسلیمی است . قطعه دیگر که نقش درخت سرو و گل‌وبوته دارد متعلق بمقبره شاه‌عباس دوم در قم بود و زیرآن نام بافنده‌اش « نعمت‌اله جوشقانی» نوشته شده بتاریخ ۱۰۸۲ هـ . ق (۱۶۷۱میلادی) . چند گلیم دیگر که نخهای زر و سیم در آن بکار رفته اسم مربوط بهمین زمان میباشد .

زریهای کار یزد درقرن سیزدهم‌میلادی و همچنین زریهای بافت‌نیشابور و مرو و شیراز و اصفهان و شوشتر معروف وبکشورهای باختری و خاوری صادر میشده است . مار کوپولو که اغلب از کشورهای‌آسیائی را دیده و از بافت پارچه‌های زری و ابریشمی ساخت ایران توصیف کرده است مینویسد: « در ایران عده‌زیادی ازدسترنج‌خود گذران میکنند . بسیاری ازصنعتکاران و نساجان مصنوعات خوب و پارچه‌های زری نفیسی بانقشهای خوش طرح میبافند و تجار ایرانی‌آنها را بکشورهای دیگرمیفروشند . »

۱۱۳ - کتاب ایرانشهر نشریه یونسکو صفحه ۱۸۰۰

114- Polonaise

صادرات ابریشم همان سال بروسیه فقط ۹۹٤۹ من شاهی و ببغداد ۷۷۵۰ من بوده است [۱۰۷]

زری‌کاری و پارچه و قالیهای زربفت

یکی دیگر ازانواع عالی بافتنیهای ایران که آن نیز نخستین بار از کارگاههای کاشان خارج گردیده ، قالیهائی است که درآنها رشته‌های زرین وتارهای سیمین بکار رفته است. رشته طلائی عبارت ازتار پهن ونازکی‌است از نقره مطلا که بدو رشته ابریشم پیچیده شده و به‌پود قالی گره زده‌اند .

نمونهٔ پارچه‌های زربفت گرانبها در موزه‌ها و کلیساهای قدیمی اروپا موجوداست که از بقایای پارچه‌هائی است که درقرون وسطی سیاحان از ایران تهیه وبه‌ثروتمندان فروخته‌میشد وآنان نیز باخود آنهاراننگاهداری کرده ویابه‌کلیساهاهدیه کرده‌اندتابرای پوشش‌صندوقهای‌محتوی‌یادگارهای مقدس بکار رود . اکنون قطعاتی از این نوع پارچه ها در کلیساهای مانس [۱۰۸] وسانس [۱۰۹] وشینون [۱۱۰] وبایون [۱۱۱] موجود است و آلمانیها پارچه کفن‌شارلمانی‌امپراطوربزرگ‌اروپارادراوائل‌قرن‌نهم‌میلادی‌درآکس-لاشاپل [۱۱۲] نگاه داشته‌اند و در کلیساهای سن اورهول و سن کونیبر نیز نمونه‌هائی از این نوع پارچه‌های قیمتی متعلق بقرن ششم و هشتم موجود است.

تئوفیل کشیش معروف قرن ۱۲میلادی درباره تهیه تارهای زروسیمی که در پارچه‌های زربفت بکار رفته است نوشته است : « طلا ونقره را بازحمت

۱۰۷- کتاب جغرافیای تاریخی گیلان‌وماز ندران وآذربایجان‌از نظرجهانگردان تألیف آقای ابوالقاسم طاهری نشریه سال ۱۳٤۷ شورای مرکزی جشن شاهنشاهی ایران

108- Mens 109- Sens

110- Chinon 111- Bayonne

112- Aix la Chapelle

درزمان غازان‌خان که بار دیگر باکاردانی و کوشش خواجه‌رشیدالدین فضل‌اله وضع خزانه کشور خوب‌و عادی شد و دادوستد سیم‌وزر ازنو رواج اولیه خود راباز یافت، درکارخانه‌ها نیزمانندپیش به‌تهیه‌پارچه‌های گرانبهای زربفت و سیم بافت پرداختند.

ایران درزمان حکومت ایلخانان‌مرکز مهم داد و ستد بین خاوروباختر گردید و تبریز که پایتخت تابستانی آنها بود بزرگترین بازار و محل این فعالیت گردید. راههای بزرگ تجارتی بااین‌شهرمنتهی میشد و ازلحاظ‌اقتصاد وتجارت‌معتبرترین شهردنیابود. اودوریك دوپاردنن که درزمان‌ابوسعیدخان این شهر را دیده است مینویسد :«تبریز ازجهت امتعه مهمترین شهرعالم‌است. این شهر برای ایلخانان ایران از تمام‌کشور فرانسه جهت پادشاه آن بیشتر اهمیت دارد: »

بنابرنوشته‌های سفرنامه‌ها و تواریخ ،کالاها و اجناسی که در این شهر مورد معامله قرار میگرفته عبارت بوده است از : « ادویه مالزی و مروارید و یاقوت سیلان ومالابار والماس وزمرد هندوشال کشمیروفرشهای‌ماوراءالنهر و لعل بدخشان و فیروزهٔ نیشابور و اطلس وپارچه‌های زربفت مرو وطوس و شوشتر وموصل و یزد و کرمان و گلاب و عطریات شیراز و اصفهان‌واقسام اسلحه منقورهٔ گرجستان وشام بعلاوه هنرمندان تبریزی خود نیز درساختن پارچه‌های قیمتی‌وفرشهای‌عالی‌ومنسوجات‌ابریشمی مهارت داشتند ومصنوعات دست‌ساز خویش را نیز به‌تجار خارجی میفروختهاند[۱۱۶]»

راههای عمدهٔ تجارتی بین چین و هند و کشورهای اروپائی در زمان ایلخانان سه راه بود که دو راه عمدهٔ آن از شهرهای معروف ایران میگذشته است . یك راه که بزرگتر بود و همچنان براه ابریشم‌نامیده میشده ازتوان-

۱۱۶- کتاب تاریخ‌مفصل ایران تألیف شادروان عباس‌اقبال ازحمله چنگیزتاتشکیل دولت تیموری صفحه ۵۵۸ چاپ تهران، سال ۱۳۱۲

تهیه پارچه و قالی درزمان پادشاهی ایلخانان از پیشرفت سابق خودباز نایستاد و رواج خود را ازدست نداد بلکه برتوسعه‌آن نیز افزوده شدزیرا همه‌ساله امراء و عمال میبایستی مقداری پارچه های زربفت به ایلخانان پیشکشی نمایندو درنتیجه کارخانه‌های‌بافت پارچه‌و قالی‌درتبریزو گرجستان و مرو و طوس و شوشتر و شیراز و نیشابور و بغداد دایر وروبگسترش‌رفت و امراء مغول هنگام تسلط برایران عده‌ای از استادان پارچه‌باف و قالی‌باف مخصوصاً کسانی را که در بافتن پارچه‌های زربفت مهارت داشتندبمغولستان و قراقوروم میفرستادند و بطوریکه مینویسند درسال ٦٢٩هـ . ق مردم تبریز خیمه گرانبهائی از اطلس و سمور و سنجاب درست کرده و باو کتای قاآن هدیه کردند ودسته‌ای از این هنرمندان رابمغولستان حضور اوفرستادند[١١٥]

عطاملك‌جوینی که‌درعراق‌حکومت داشت‌ضمن‌هدایائی که هرسال‌بدربار ایلخان تقدیم میداشت مقداری هم پارچهٔ زربفت گرانبها بود و در نتیجه کارخانه‌های پارچه بافی بغداد بواسطه تشویق او شهرت بسیاری بهمرسانده بود و همچنین مینویسند از جمله پیشکشیهای خواجه رشیدالدین فضل‌اله همدانی وتاج‌الدین علیشاه جیلان تبریزی‌بخدمت غازان‌خان مقداری‌پارچه‌های زر کش و خرگاههای زرین و مرصع و قباهای استبرق بود که تاآن زمان کسی مانندآنها را بچشم ندیده بود .

در زمان کیخاتو و صدرات خواجه صدرالدین خالدی زنجانی در اثر نایاب شدن سیم وزر لطمهٔ بزرگی به‌بافت پارچه‌های زر کش و سیم‌بفت‌وارد آمد وخواجه فرمان‌داد که‌اینگونه‌پارچه‌ها فقط برای ایلخانان‌وشاهزادگان باید بافته شود . در زمان همین ایلخانان بود که برای نخستین‌بار درایران بواسطه کم شدن سیم و زر و خالی بودن خزانه در سال ٦٩٣ هـ . ق چاو « پول کاغذی »تهیه‌شدو دراثر استنکاف‌مردم‌چندی‌بیشتر نپائید وموقوف گردید.

١١٥- کتاب‌تاریخ مفصل ایران‌ازحملهٔ چنگیزتا تشکیل دولت تیموری صفحه ٥٨ چاپ سال ١٣١٢ تهران

مخمل زربفت از تمام اقسام پارچه‌هـای زری قشنگتر و فرش نماتر است . بخصوص مخملهائی که کرکهای برجسته‌دارد و بسیارزیباست. چیزی که‌در این پارچه‌ها قابل‌ملاحظه میباشد اینست که بواسطه کثرت استعمال و مرور زمان اگر پارچه کهنه و فرسوده شود باز هم تـارهای طـلا یا نقره همان درخشندگی وجلوه اولیه خود را دارد بیشتر این پارچه های زری نفیس و خوش‌نما در شهرهای یزد و اصفهان وکاشان بافته میشود ...».

ازقالیهای زربفت معروف ایران‌هم نمونه‌هائی درموزه‌های جهان‌موجود است از آنجمله چند پارچه درموزهٔ ویکتوریاآلبرت‌لندن وجود داردیکی از آنها مربوط بدوران صفویه وبانخهای سیم وزربافته‌شده ونقش پرندگانی وگلهای رنگین روی آنها طراحی شده است . این قالی متعلق به سرجرج‌-سالتینگ[119] بود که باه‌قداری زیاد سلاحهای قدیمی بدان موزه‌تقدیم شد. اطراف این قالی اشعاری ازحافظ ازآنجمله‌این بیت‌نوشته شده‌است:

«می‌خواه وگل افشان کن ازدهرچه میجوئی
این گفت سحر گه گل بلبل تو چه میگوئی»

نمونه‌هائی از پارچه‌های ابریشمی زربفت وقلابدوزی باشکال‌حیوانات و درخت وگل مربوط بـه عصر سامانی و سلجوقی و صفوی در این مـوزه موجود میباشد .

هنر مخمل بافی

یکی‌از ابتکارات هنر پارچه بافی عصر صفوی پارچه بافی چند تابی و مخمل بود . پارچه چندتابی، پارچه‌هائی است که‌درآن دویاچند پارچه‌ساده چنان درهم‌آمیخته و بافته‌شده باشد که درعین‌حال هریك از آنها جداگانه نمایانده شده وطرح گل وبوته بطور برجسته و روشن جلوه نماید.

شاردن در بارهٔ هنر مخمل زرباف این دوره کـه خود ناظر آن بوده نوشته است : « مخمل زربافی که در ایران تهیه میشود بسیار عـالی وکاملا

119- Sir George Salting

هوانگ[117] درچین بشهر کان‌سو[118] میآمد و از آنجا از ترکستان شرقی بسمرقند و بخارا میرسید و ازآنجا قسمت اصلی راه از مرو به گرگان‌وری میآید و از ری بقزوین و زنجان‌و تبریز وایروان‌میرفته‌وازایروان‌بطرابوزان یا یکی ازبنادر شام منتهی میگردید . راه‌دومی که دریائی‌بود کالا و مخصوصاً ادویه هندوستان را به‌بندر هرمز و سپس از راه خشکی بکرمان وازآنجا بگرگان‌وخوارزم‌و هشترخان میبرده است و ازآنجا به بنادری که ونیزیها وژنوائیهادر کرانه‌های دریای سیاه درتصرف گرفته بودند حمل میشده‌است.

پارچه‌های عصرمغولی دارای رنگهای تند وتیره و گاهی زربفت است ، یعنی رشته‌های طلا بدو ریسمان پیچیده شده است باطرحهائی از نوع‌شاخ‌و برگ و گل‌نیلوفر و نقش جانوران و پرندگان عجیب - در دورهٔ تیموری طرح پارچه‌ها ظریفتر و نازکتر و تصاویر آنها همانند نقشهای میناتور آن عهد بوده است . از این دوره حتی بطور نمونه هم پارچه‌ای دردست نیست.

در عصر صفویه فن پارچه‌بافی و طراحی پیشرفت کلی کرد . پارچه لباس درباریان‌زربفت بارشته‌های طلاونقره بافته میشد و نقش گلها از ابریشم‌براق ونرم بوده است .

شاردن سیاح فرانسوی مینویسد : « پارچه بافان ابریشم رابازر و سیم مخلوط کرده منسوجات نفیس می‌بافند که‌آنها را زری مینامند اين‌پارچه‌ها را بانقشهای گوناگون‌می‌بافته ، بطوریکه‌میتوان‌ازآنها صدقسم مختلف‌بدست آورد . پاره‌ای ازآنها یك‌رو و پاره‌ای دو رو میباشد یعنی پشت و روی‌آنها یکسان است. یکنوع پارچه نفیس وخوش نمائی هم میبافته که درنوع خود منحصر بفرد است وآنرا مخمل زربفت مینامند».

«....پارچه‌هائی که درتزئین آنها طلا بکار رفته بسیار گرانبها است .... در تمام دنیا پارچه‌هائی نفیستروگرانبهاتر از پارچه‌های زربفت‌ایرانی پیدا نمیشود..... این پارچه‌های گرانبهارا ثروتمندان برای‌پرده‌درهابکار میبرند

117- Towan Howang 118- Cansu

عالیترین نوع مخمل اینزمان بازکار همین استاداست وقطعه‌ای ازاین مخمل‌ها رقم‌خود او را هم دارد وعبارت ازیکی از مجالس بزم خسرو پرویز باشیرین میباشد . مقداری از این بافتنی‌ها متعلق بخانواده « سنگوسکوی » لهستانی موجوداست.وقطعه دیگری درموزهٔ بوستون‌است که مجلس‌شکاری را مینمایاند . درطراحی این‌پارچه شکارچیان پیاده و سواره باتیر و کمان و خنجر باشیران و پلنگان در نبرد هستند . در گنجینه سلطنتی جیپور هم مخملی‌هست که‌کار یکی‌از شاگردان‌غیاث‌الدین علی‌یزدی میباشد. مخملهائی گرانبهای دیگری‌در هندوستان بافته‌میشده‌است وحدس‌زده‌اند که‌بافندگان یزدی در این‌کارگاهها‌کار میکرده‌اند .

یك‌قطعه مخمل ایرانی‌باطرح« گدانی» در برابر مرد جوان عصا بدستی بارنگهای متنوع کارکاشان مربوط بقرن یازدهم‌هجری متعلق‌به‌غنائم موسوم‌به «غنائم‌ترکی» در موزهٔ ایالتی‌شهر «کارنسروهه» نگاهداری میشود[١٢٢]

پروفسور ارنست کوهنل خاورشناس شهیر آلمانی در کتاب هنراسلامی دربارهٔ هنر قالی‌بافی وپارچه‌بافی عصر صفوی مینویسد :«ازنظر تکنیکی‌به پارچه‌های چند رنگی ابریشمی سبک پارچه‌های زرباف وسیم‌باف سنگین و مخملی برمیخوریم که در یك‌زمان بافته شده است . بویژه‌مخمل‌ها ازنظر ظرافت نقوش و هم‌آهنگی‌کامل رنگها بی‌نظیر است از جامه های این دوره فقط تعداد کمی باقی مانده است بطور کلی اینگونه پارچه‌های قیمتی راکه قسمتی ازآنها جزو هدایای شاه‌عباس بزرگ باروپا رسیده، بصورت قطعات بزرگتر یاکوچکتر میتوان در مجموعه هـای عمومی یاخصوصی مشاهده نمود و استثنائاً یکبارنیز بعنوان پوشش دیوار درقصرروزنبرگ در کپنهاك ازآنها استفاده‌شده‌است . تصورمیشود که این‌پارچه‌هابهمین‌منظور باطرحهای درشت درکاخهای اصفهان نیزمورد استفاده داشته است .

اطلاعات ما درمورد مراکز تهیه اینگونه پارچه‌ها دقیق نیست . دراین

١٢٢- صفحه ٢٨٤ کتاب هنراسلامی تألیف کوهنل ترجمه آقای مهندس طاهری

پرپیچ و شکن است . نکته شایان تحسین در این منسوجات نفیس آنستکه باصطلاح پایان ندارد (هرگز کهنه نمیشود) چنانکه زروسیمی که در تار و پود آن بکار رفته مادام که پارچه دوام دارد همچنان برنگ و آب خود راثابت نگهمیدارد و استوار میماند. درست است که نقره بمرور زمان بعد از بیست یاسی سال بکار رفتن تیره میشود ولی از بین نمیرود و بعقیدهٔ من دراین مورد خوبی هوا بهمان اندازه کمال صنعت دخالت دارد . عالی‌ترین کارخانه‌های این منسوجات زربفت و سیم بافت و مخمل زرباف در یزد ،کاشان و نیز در اصفهان است [120]

در بارهٔ گلدوزی و قلاب دوزی هم متذکر شده است که: « گلدوزی و قلابدوزی یکی از صنایع فنی‌است که ایرانیان در آن ید طولائی دارند . در تمام انواع و اقسام این فن بویژه در زردوزی و سیم دوزی خواه برروی ماهوت . خواه برروی ابریشم و یابرروی چرم بسیار استادند . در صنعت گلدوزی ایرانیان از ما اروپائیان و حتی ترکان عثمانی که دوخت ودوزو قلابدوزی آنها برروی چرم دراروپا بسیارشایان توجه‌میباشد،جلوترهستند. چنان‌در دوخت ودوزچرم ازجمله آرایش‌زین و برگ مهارت دارند که در زیبائی و ظرافت بـه گلدوزی در روی حریر میماند ..... رشته های زرین و سیمین که دراین صنعت‌بکار میبرند چنان لطیف وخوب است که بمانندتار و پودومتن ابریشمی ابداء مشاهده نمیگردد. [121] ».

بزرگترین و معروفترین استاد سازنده این نوع بافتنی غیاث‌الدین علی یزدی‌است یکی از نمونه‌های برجسته‌کار این استاد مشهور زمان‌خود پارچه اطلسی است کـه تصویر لیلی را که در هودجی روی شتر نشسته وازبیابان میگذرد و مجنون در کنار راه بادران نشسته است مینمایاند . اطراف این مجلس‌ها به نقش گل و بوته تزئین گردیده است .

۱۲۰- صفحه ۳۵۸ جلد چهارم سیاحتنامه شاردن

۱۲۱- صفحه ۳۳۱ جلد چهارم سیاحتنامه شاردن

شادروان پروفسور کریستی ویلسن ایران شناس عالیقدر معاصر، دربارهٔ هنرقالی‌بافی ایران چنین گفته‌است: [۱۲۵] شاید بررسی دقیق قالیهـای اولیه بهترین مقدمه برای آگاهی ازصنایع ایران باشد. زیرا این صنعت بیش از تمام صنایع خصائص ویژه و رسوم متنوع قدیمی را دربرداشته ومراحل مختلف زندگانی و فرهنگ ایران را نشـان میدهد. قالیهای عالی ایران را شعرا مدح گفته وسیاحان آنرا تمجیدوتعریف کرده‌اند . قالیهای ایران‌روح‌حقیقی صنعت این کشوررا مجسم میسازد».

در دورهٔ قاجاریه هم کـه دوران رکود صنعت و ابتکار بود ، این هنر توانست تاحدی موقعیت عالی و رقابت ناپذیر خود را در دنیا نگاهدارد . اراك بزرگترین مرکز قالی بافی ایران بود و در سایر شهرهای ایران نیز فرشها و قالیها و پارچه‌های مخصوص بخود را می‌بافته‌اند که انواع آنـرا مشروحا پروفسور کریستی ویلسن‌در کتاب« تاریخ‌صنایع ایران »[۱۲۶] توضیح داده است ونویسنده دیگر خودرا از توضیحات دیگری دراین باره بی‌نیاز میداند وعلاقمندان میتوانند بدان کتاب مراجعه نمایند.

این مؤلف ومحقق عالیمقام بحث خودرا دربارهٔ این هنر بااین عبارت پایان داده است که درحقیقت پایان این مقاله هم میشود : «قالی خوب ایران مانند قطعه شعر زیبائی است که بافندهٔ آن مانند شاعر ، جمال طبیعت را ترجمه وبصورت شیئی زیبائی در آورده که هم قشنگ و هم قابل استفاده است » .

ازبیان این تاریخچه یعنی تحول صنعت بافندگی وقالی‌بافی ایران‌چنین نتیجه گرفته میشود که این هنر بنابر نیازهای مادی ومعنوی ازهزاران‌سال پیش درپهنهٔ ایران بوجود آمده وطی قرنهای متمادی تکامل یافته و در هر سده‌ای به‌نحو دلپذیری نمودار گردیده است.

۱۲۵- تاریخ صنایع ایران تألیف دکتر کریستی‌ویلسن ترجمهٔ آقای‌دکتر عبداله فریار صفحه ۱۹٤ چاپ سال ۱۳۱۷ تهران

۱۲٦ - صفحه ۲۱۲ همان کتاب

میان اصفهان نقش عمده داشته است و بنظر میرسد که درکارخانه سلطنتی بساختن نوع بخصوصی ازاینگونه پارچه‌ها عنایت خاصی میشده است . از کاشان نیز نام برده میشود ویزد درجنوب ایران از نظر صنایع مخمل بافی درقرن هیجدهم میلادی برهمه پیشی داشته‌است.

علاوه‌براین‌در عصرصفویه صنعت قلابدوزی های‌ابریشمی بیش‌از همه‌در شمال‌غرب ایران و درمناطق قفقازیه رونقی تازه یافت ولباسهای براق الوان و پتوهائی ساخته شد که مدتها پس‌ازآن هنوز درهنر ملی‌شکوفائی‌خود را نشان میداد .

قرن شانزدهم میلادی عصر کلاسیك صنایع فرش‌بافی ایرانی‌است چه‌در آن‌زمان درکارگاههای دولتی وزیر نظر بااستعدادترین هنرمندان از لحاظ ظرافت‌طرح‌تمغای‌رنگ‌ودقت دریافت بآنچنان تکاملی دست‌یافت که نظیرش رادراین صنعت‌هرگز درهیچ کجای دیگر نمیتوان یافت.»[١٢٣]

رواج قالی های ایران در اروپا

از دیرزمان ، تهیه و گردآوری قالیهای خوش طرح بافت ایران در کشورهای اروپائی معمول ورایج گردید . در زمان هانری هشتم « دوك بوکینگهام » قراردادی را معوق نگاهداشته بود تایك قالی که موردپسندش بود، بچنگ‌آورد[١٢٤] وبعضی‌از نقاشان‌معروف اروپا مانند « وان ویك » و « روبنس » قالیهای بافت ایران در دسترسشان بوده که از طراحی‌آنها برای ساختن پرده‌های نقاشی استفاده میکردند.

« جان سینگرسارجنبت » دربارهٔ یك فرش هراتی که اینك در موزهٔ گاردنربوستون است مینویسد : « من امروز فرشی دیدم که از هر پرده نقاشی زیباتر بود » و « سرچارلزهو » دربارهٔ قالی شکارگاه که در میلان است نظیر این سخنان را برزبان رانده است.

١٢٣- صفحه ١٩٠

١٢٤ - کتاب هنر ایران تألیف پروفسور پوپ ترجمهٔ آقای دکترخانلری‌صفحه ١٨٧

نبردهای آق قلعه

از

سروان محمد کشمیری

« فوق لیسانسیه درتاریخ »

هوش و سلیقه سرشار ایرانی درطراحی و نقاشی و رنگ آمیزی این پدیده عالی کاملا نمایان و چون اشعار فارسی پر از لطف و ذوق و کمال است و همانطور که هرشعرشاعری زیبائی وجذبه خاص وجداگانه‌ای دارد هرتکه فرش وپارچه ایرانی نیز زیبائی و درخشانی خاصی دارد که ذوق سلیم و آسمان نیلگون وشفاف ومناظر طبیعی ایران الهام‌بخش آن بوده است.

قالیهای بافت ایران امروز ارزنده ترین ومشهورترین آثارهنری موزه‌ها ومجموعه‌های جهان است وموزه‌ها و مجموعه داران بداشتن چند نمونه از پارچه‌ها وقالیهای شاهکار ایران بریکدیگر برتری میجویند. دردوران ما نیز این صنعت بحد اعلای نفاست وظرافت وزیبائی خودرسید ودر گسترش وپیشرفت آن مساعی قابل تحسینی مبذول میگردد و شهرت جهانی خودرا نگاهداشته است.

نبرد های آق قلعه

کتابچهٔ وقایع آق قلعه که اینك از نظر خوانندگان محترم می گذرد شرح نبردهای جالبی است که در زمان پادشاهی فتحعلیشاه ، هنگامی که یکی از پسرانش بنام محمد قلی میرزای ملك آرا حکومت استرآباد را بعهده داشته در آق قلعه ، پهلویدژ فعلی بوقوع پیوسته است . بررسی دقیق کتابچه، حوادث مهم انجام‌شده را از نقطه‌نظر نظامی واجتماعی بخوبی آشکار میسازد ولی موضوعی که اهمیت این کتابچه را افزون میکند این است که در هیچیك از تواریخ قاجاریه ذکری از این وقایع بمیان نیامده‌است واین، بنظر مبهم و

از

سروان محمد کشمیری

(فوق لسانسیه در تاریخ)

شهید و همشیره امیر کبیر اعتضاد الـدوله سلیمان خان قاجار بوده . »[۲]
و در همین کتاب باز چنین آمده « ..... شاهزاده والاتبار محمد قلی میرزا را بحکومت مازندران و سرپرستی آن سامان اختصاص داد و اورا باامرای شایسته و وزرای بایسته و ملازمان گزین ومحرمان امین بمازندران مأمور فرمود ومیرزا نصرالله مستوفی علی‌آبادی که قبل ازسلطنت حضرت خاقانی[۳] درآنحضرت مرتبه وزارت داشت بوزارت او روانه .....» [٤]

و نیز در منتظم ناصری می‌نویسد که در سال ۱۳۱٤ محمد قلی میرزای ملك‌آرا حکمران مازندران شد.[٥] ازاین سال تا اواسط سال ۱۳٤۹ هجری قمری یعنی مدتی‌درحدود۳٥سال‌ملك‌آرادرسمت‌حکمران‌مازندران‌واسترآباد بـاقی ماند . در این‌سال که همزمان با اواخر سلطنت فتحعلیشاه می باشد وی به پایتخت احضار میگردد . در همین کتاب در وقایع سال ۱۲٤۹هجری قمری چنین می‌نویسد«... هم‌دراین‌اوان‌نواب‌محمدقلی‌میرزای‌ملك‌آراومحمد تقی میرزای حسام‌السلطنه‌بواسطه بروز طاعون از ولایات خود بدارالخلافه آمدند .... » [٦] .

بعد از فـوت فتحعلیشـاه و بسلطنت رسیدن محمد شـاه گـویا ایـن شاهزاده موردبی‌مهری قرار گرفته به‌همدان عزیمت نموده ودرآنجامیزیسته است . زیرا در وقایع سال۱۲٥۲ هجری‌قمری آمده‌است « .... که دراین‌سال

۲ ـ صفحه ۳٤۳ روضة‌الصفا .

۳ ـ مقصود فتحعلیشاه است .

٤ ـ صفحهٔ ۱٤۹ جلدنهم کتاب روضة‌الصفا .

٥ ـ رجوع شود به صفحهٔ ۷۲ منتظم ناصری .

٦ ـ صفحهٔ ۱٥٥ همین کتاب .

شاید شگفت‌آور باشد. زیرا هنگامیکه جزئیات وقایع ساده نیز در تواریخ دوران قاجار تشریح میشوند چرا از چنین واقعه بس مهم، سخنی بمیان نیامده است؟.

در پشت این کتابچه ناصرالدینشاه بخط خود چنین می‌نویسد «کتابچه روزنامه احوالات سابق که‌مصطفی قلی‌خان نوشته‌است برای بصیرت ملاحظه بکنند ...»[1] ازاین جملات چنین‌مستفاد میشود که‌بکاربردن «احوالات سابق» نشان دهنده حدوث واقعه در گذشته و کلمه «بصیرت» روشن گراین موضوع است که ناصرالدینشاه کتابچه را مطالعه نموده وتحت تأثیر وقایع وحوادثی که در آق قاعه وحومه آن رخ داده، قرار گرفته است.

کتابچه مزبور در١٦ صفحه بطول ٢١/٥سانتیمتر وعرض ١٣/٥ سانتیمتر ودر ٢٠١ سطر توسط مصطفی قلیخان که خود فرمانده دژ آق قلعه در این نبردها بوده برشته تحریر درآمده‌است ونسخه‌منحصربفردی است که متعلق به‌آقای‌حسنعلی غفاری معاون الدوله‌بودودراختیارما گذاردند که بدینوسیاه ازایشان سپاسگزاری‌میشود . ولی‌قبل‌ازاینکه باصل‌مطلب‌بپردازیم‌لازمست‌در بارهٔ‌اشخاصی که نام‌آنهادراین کتابچه‌آورده‌شده‌پژوهش بیشتری نمائیم. یکی از این اشخاص شاهزاده ملك‌آرا پسر فتحعلیشاه میباشد . وی درسال ١٢٠٣ هجری قمری متولد و در سال ١٢١٤ یعنی درسن ١١ سالگی به حکمرانی مازندران برگزیده شد. درجلد نهم روضةالصفای ناصری چنین نوشته شده «نواب شاهزاده محمدقلی‌میرزادرشب هفتم‌ربیع الثانی همین‌سال (١٢٠٣ هجری) درقصبه نوا متولد شده والده‌اش صبیه محمدخان قوینلوخان خاقان

---

١ ـ به صفحهٔ آخر همین مقاله رجوع شود .

نواب مستطاب امیرزاده معظم اردشیر میرزا حکمران مازندران و باسواره پیاده آن سامان مأموربه تنبیه تراکمه شد ... .» [۸]

و در منتظم ناصری برای وقایع سال ۱۲۵۷ هجری قمری چنین آمده است « .... هم در این سال مخدومقلیخان ترکمان بیکی از نقشبندیه که دعوی تصوف و کرامت میکرد و بزبان ترکی ترکمانی مناجات و اشعار بنظم درمیآورد ارادت ورزیده و اطاعت نموده و جمعی دیگر از ترکمانان ککلان و یموت باو گرویده محضا للتفخیم او را ایشان خواندند و پیرو و مرید در نواحی استرآباد بفساد پرداختند . محمد ناصرخان قاجار دولو مراتب را بعرض دولت قوی شوکت رسانیده محمدحسنخان سردار ایروانی و محمدخان امیر تومان که بشرف مصاهرت پادشاهی مفتخر بود باده هزار سوار و پیاده و توپخانه باسترآباد رفت و نواب اردشیر میرزا حکمران مازندران و جعفرقلیخان شادلوی بوزنجردی با سواران کرد وخراسانی نیز بدانطرف راندند ....» [۹]

با توجه بمطالب بالاو دلایل ذیل بخوبی مشخص میگردد که نبردهائی که دراین کتابچه تشریح گردیده غیرازوقایع حوادثی است که درهنگام پادشاهی محمدشاه و زمانهای بعدازاو دراسترآباد و حومه آق قلعه بوقوع پیوسته است زیرا:

۱- نام شاهزاده محمدقلی میرزای ملك آرا بعنوان حکمران مازندران مکرر در کتابچه آورده شده است وحتی درمواردی خود او مستقیما درنبرد شرکت داشته است. باتوجه بمطالبی که قبلا بیان شد این شاهزاده تاسال ۱۲٤۹ هجری قمری حکمران مازندران واسترآباد بوده و بعداز آن به پایتخت و سپس به همدان عزیمت کرده است پس باقاطعیت میتوان اظهار کرد که این

۸ - جلددهم روضة الصفا صفحهٔ ٤۱۲ .

۹ - صفحهٔ ۱۷۷ منتظم ناصری وصفحه ۱۱٦ جلددوم ناسخ التواریخ .

نواب شاهزاده محمدقلی‌میرزای ملك‌آرا بتوقف همدان مأمور گردید ...».[7]

رهبر طرف دیگر نبرد شخصی بنام «ایشان» است. «ایشان» اسم خاص نیست بلکه نامی است که ترکمانها به پیشوایان مذهبی و دینی خود میدادند. ترکمانها برای رهبران مذهبی که اغلب از سلسله نقشبندیه بودند احترام زیادی قائل می‌شدند و برای اینکه هرچه بیشتر ادای احترام نمایندنام اورا ذکر نمی کردندبلکه اورا «ایشان» یا «حضرت ایشان» میخواندند. درتواریخ قاجاریه، قبل‌از سال ۱۲۵۷ هجری از چنین شخصی سخنی بمیان نیامده‌است وفقط دراین سال است که گفته‌شده شخصی از سلسله نقشبندیه دعوی تصوف و کرامت نموده و تعداد زیادی از ترکمانهای یموت و کوکلان باو گرویده بودند. این‌شخص که‌مسبب ایجاد بلوا واغتشاش درنواحی استرآباد گردیده بود عاقبت بوسیله شاهزاده اردشیر میرزا سرکوب ومتواری گردید.

در کتاب روضة‌الصفا چنین تشریح میگردد: «.... اهالی ترکستان من‌باب‌الحرمة مشایخ طریقت خودرا که‌غالبا از سلسله نقشبندیه اندنام‌نبرند و حضرت ایشان خوانند لهذا هر کس‌دم از ارشاد زند بدین‌لقب موسوم شود در این‌ایام مجهولی گمنام بزراقی وشیادی طوایف تراکمه را مرشد وهادی شد و سلسله نسب خودرا بعثمان‌بن عفان منسوب کرد و بشعبده ونیرنگ گروه ساده‌دل تراکمه را بفریفته با خود مطاوع ومتابع ساخت و به‌نهب و غارت دور و نزدیك پرداخت و فساد آنطایفه در استرآباد بغایت‌سرایت‌نمود و حاکم‌ومحکوم‌متساوی‌شدند مقرب‌الخاقان‌محمد ناصرخان قاجارحکمران استرآباد شرح این حادثه را معروض‌داشت پس بحکم حضرت‌شاهنشاه‌ایران

۷ ـ صفحهٔ ١٦٧ همین کتاب.

در کتاب مازندران و استرآباد چنین آمده «... در انتهای سمت شمالی آن در کنار گرگان رود ویرانه‌های حصار آق قلعه واقع است که از میان آن عبور نموده به پل گرگان که چهار طاق داشت رسیدیم. بنابر اظهار اهل محلهٔ آق قلعه در زمان قابوس به اسپی دژ معروف بوده که ترکمن‌ها آن را آق قلعه ترجمه کرده‌اند. برج آن در زمان ناصرالدینشاه ساخته شده بود تا دشت ترکمن را از آنجا دیده بانی کنند. ولی سربازانی که مأمور آنجا میشدند درواقع زندانیانی درمیان چهار دیوار قلعه بودند و با آن که شهر را از دور میدیدند، نمیتوانستند ارتباط خود را با شهر استرآباد حفظ نمایند...»[۱۱] اگر نوشته این کتاب را که متکی بر اظهارات مردم میباشد صحیح بدانیم باز بخوبی روشن میگردد که وقایعی که در این کتابچه بیان شده است در سالهای قبل از سلطنت ناصرالدین شاه اتفاق افتاده است زیرا از طرفی خط ناصرالدینشاه که در پشت کتابچه وجود دارد حدوث این واقعه را در گذشته نشان میدهد و از سوی دیگر برطبق گفتار اهالی، فقط اشاره بیك برج درزمان ناصرالدین شاه در آق قلعه شده درحالیکه در این کتابچه از تعدادی برج سخن میرود، در نتیجه میتوان اظهار داشت که برجهای آق قلعه که در زمان پادشاهی محمدشاه و قبل از آن وجود داشته و از آن صحبت شده است تا زمان ناصرالدینشاه ویران شده و از بین رفته است و در این هنگام فقط یك برج مجددا برروی بنای این قلعه ساخته‌اند تا بتوانند دشت ترکمن را دیده بانی نمایند.

باتوجه باین موارد است که باید گفته شود نبردهای آق قلعه که در این کتابچه بیان شده تا کنون درهیچیك از تواریخ ثبت وضبط نگردیده و از این

---

۱۱ - کتاب مازندران و استرآباد تألیف ه. ل. رابینو - ترجمه وحید مازندرانی صفحه ۱۱۹

نبردها قبل از سال ۱۲۴۹ هجری قمری بوقوع پیوسته است.

۲ـ نام «ایشان» اسم خاص و نام شخص واحدی نبوده است بلکه ترکمانها کسی را بدین نام میخواندند که بوی ارادت ورزیده و اعتقاد پیدا میکردند و چون این کلمه بتعدادی از پیشوایان طریقت آنها اطلاق میگردید، میتوان گفت شخصی که بنام «ایشان» در کتابها و تواریخ دورهٔ قاجار ذکر آن بمیان آمده است غیر از آن کسی است که در این کتابچه از او صحبت میشود.

۳ـ در تواریخ در وقایع سال ۱۲۵۷ هجری قمری نام «ایشان» و کارهائی که انجام داده است ذکر شده است. در این سال حکومت استرآباد بعهده ناصرخان قاجار دولو و حکمرانی مازندران بعهدهٔ شاهزاده اردشیر میرزا بوده است و در این زمان است که اظهار میشود چنین شخصی ادعای ارشاد نموده عده‌ای پیرو او شدند و شروع به بلوا و اغتشاش نمود تا اینکه بوسیله شاهزاده اردشیر میرزا سرکوب و متواری شد. درحالیکه درهیچ کجای این کتابچه نامی از اردشیر میرزا یا ناصرخان قاجار دولو آورده نشده است.

٤ـ درمتن کتابچه از باستیانها یابرجهائی سخن بمیان آمده که در اطراف قلعه وجود داشته و مصطفی قلیخان فرمانده قلعه، دستور تعمیر آنها را داده است و پس از مرمت از آن محلها برعلیه مهاجمین تیراندازی مینموده اند. سال های بعد از آن نیز این برجها وجود داشته کما اینکه درسال ۱۲٦٤ که آق‌قلعه بدست حسام السلطنه فتح میشود در ناسخ التواریخ چنین نوشته شده. «و این قلعه چنان محکم است که برفراز دیوار آن دو عراده توپ باهم نیک توان عبور داد...»[۱۰] ولی گویا در زمان ناصرالدینشاه برجهای آق قلعه ویران شده و از بین رفته است زیرا

۱۰ ـ ناسخ التواریخ جلد سوم صفحه ٤٥

فرسخ صحرارا آب گرفته بود دراکثر جاهاتکلتوی[۱۳] اسب را آب میگرفت. دیگر تشریف آوردن ایشان جززحمت فایده نداشت مراجعت فرموده قرار فرمودند محض ورودشهر دویست نفر پیاده وصدنفر سوار استرآبادی که بلدیت داشته باشند باقورخانه وآذوقه وسایر ملزومات بفرستند.

بعد از ورود بآق قلعه برج وباره وخندق وقلعه را باتوپ وقورخانه وغیره ملاحظه نموده بسیار تعجب نمود که مأمورین وحکام سابق چگونه سرحدداری وساخلوی کرده اند حالت آق قلعه ازین قراراست. حالت برج وباره وخندق قلعه این است که آنچه دراینمدت ساخته اند اولا همه را بی قاعده وبی مصرف بوده است ثانیاً همگی خراب شده است آن خرابه ارگ قدیم معقول جائی بود اینکه تازه ساخته اند استحکام اورا هم ضایع کرده طوری است که ازبرای دشمن بیشتر بکار میخورد. چنانچه امینی مأمور وحقیقت رامعلوم کرده معروض دارد حاصل عمل سه ساله معلوم میشود خلاصه دراینمدت جائی که یك نفر بتواند سنگر کرده وتفنگ بیندازد نساخته بودند هرمأمور وساخلوی بوده درمیان قلعه کومه وکپرساخته می نشسته اند خدا گواه است که یك مزقل نداشتند فدوی ناچار درچهار گوشه قلعه چهار باستیان[۱۴] بنا گذاشته بهرطور بود شب وروز کار

۱۳- تکلتو بمعنی خوگیراسب، واین لغت ترکی است ودرمصطلحات نوشته که تکلتو خوگیراسب که آنرا نمدزین گویند . . . چیزی که از نمدوجز آن دوزند وزیرزین گذارند وترمه نیز گویند تا برپشت اسب ازین آسیبی نرسد . . . » صفحه ۸۷٦ لغت نامه دهخدا « نمدی که زیرزین برپشت اسب میاندازند» صفحه ۱۱۲۷ فرهنگ فارسی دکتر معین .

۱٤- باستیان مأخوذ از لغت فرانسه Bastion است بمعنی « باروی پیش آمده که دوپهلو ودوجبهه داشته باشد » صفحه ۱٥٤ فرهنگ فرانسه فارسی نفیسی، «بنای مرتفعی که درقلعه سازند ... قلعه‌ای که درآن اسلحه وابزار جنگی ذخیره کنند.» صفحه ٤٥۸ فرهنگ فارسی معین

نظر دارای اهمیت بسیاری است زیرا واقعه‌ای از تاریخ کشور ما که امکان داشت دستخوش نابودی و فراموشی شود، آشکار میگردد.

هو

روزنامچه وقایع اتفاقیه آق قلعه و کیفیت آمدن ایشان[۱۲] ملعون با اجماع طوایف یموت از این قرار است. با چاپاری که در اواسط ماه صفر روانه بود معروض داشت که روز هفتم شهر مزبور از استرآباد بعزم آق قلعه روانه، چون آب قراسو طغیان داشت و عبور ممکن نبود در کنار رودخانه نزدیکی سیاه بالا اردو زده توقف نمود در آن بین خبر رسید که شخص افغانی از سمت دریا بحسینقلی آمده ادعای بعضی کرامات بیجا کرده ترکمانان یموت بدور او جمع شده اورا به اترك آورده اسباب کرده‌اند که با اجماع وشورش بدور آق قلعه بیایند، فوج لاریجانی هم آق قلعه را خالی کرده بودند ناچار نور محمد خان سرهنگ را باسیصد نفر سرباز با ناو از رودخانه گذرانده باعالیجاه آدینه خان با آق قلعه فرستاد. خود در کنار قراسو معطل بود تا آب قدری کم شد چون خبر اجماع یموت و حرکت ایشان افغان روز بروز بتواتر میرسید مراتب را خدمت سرکار نواب مستطاب والاملك آرا دام اقباله معروض واستدعا کرد که عمله و چوب بفرستند که زود پل بسته شود. تا روز دوازدهم عمله رسید دوروز خود فدوی سرکاری کرده بهر نوع بود پل را بسته روز چهاردهم صفر قورخانه و بنه را از رودخانه گذرانده تا عصر با آق قلعه آمد.

صبح روز چهاردهم سرکار نواب والاهم از استرآباد باردو تشریف آورده بود از کوچیدن اردو بقدر یك میدان هم بافوج تشریف آوردند چون بقدر نیم

---

۱۲ ــ برای آگاهی بیشتر درمورد این شخص به ص۳ همین مقاله رجوع شود

سه روز متوالی باران می‌آمد بعد ازقطع باران دیگرمجال ندادند که در استرآباد توقف نموده تهیه آذوقه شود همانروز که جیره فوج را دادند همانروز کوچاندند. هشت روزهم درسیاه بالا معطل‌شد خدا گواه است که آذوقه سه روزه نداشتند.

روز نوزدهم صفرخبررسید که «ایشان» باسوارقراقچی اترکی وجودبای وچاروا ازاترك حرکت کرده باوبه یلقی که یکفرسخی آق قلعه است آمدند مراتب را خدمت سرکارنواب والاملك آرا معروض داشت که بزودی قورخانه و آذوقه و تفنگچی بفرستند در این هنگامه از استر آبادی سوای یکنفر حسینقلی‌خان فوجردی و پسرش که نواب والابلد فرستاده بود فدوی درآق-قلعه نگاهداشت احدی درآق قلعه نبود خلاصه سرکار والا درجواب عریضه فدوی مرقوم داشته بودند امروز که نوزدهم است خواستیم بیائیم باران آمد استخاره کردیم بدآمد فردا خواهیم آمد وملزومات‌را خواهیم آوردغرض‌این است که از برای روزمحاصره جنگ چیزی نرسید.

صبح روز اربعین «ایشان» باسوار و پیاده کل‌یموت‌بدورآق قلعه آمدتا نزدیکی‌ظهرتیپ آرائی کرده‌دراطراف قلعه‌تفنگچی وشمخالچی‌وسوار گذاشت قریب ظهرآن ملعون باتیپ بزرگ که سه چهارهزارسوار وسه بیدق داشت یکمرتبه حرکت کرده به قلعه هجوم آوردند چون فدوی قدغن کرده بود تا شیپور کشیده نشود احدی توپ وتفنگ نیندازد ازصبح‌تاآنوقت از سوار پیاده آنها ده بیست نفر بدورقلعه بطورقراولی آمده گردش‌می کردند کسی معترض نشده اعتنا نمی کرد وتوپ وتفنگ نمی‌انداختند آن ملعون اظهار کرامت کرده بتر کمانها گفته‌بود توپ وتفنگ میاندازند ازدعای من میان

کرده تاروز نوزدهم تمام کرده بهرباستیان یك عراده توپ گـذاشته سنگر معتبری از برای توپچی دربالای باستیان ساخته ، چهـار پنج مزقل به جهت انداختن توپ گذاشته دور قلعه را چون دیوار قلعه اکثری خراب و پیاده میتواند داخل قلعه شود خاکریز خندق را سنگر کرده کل فوج را دردور خندق جاداد و خرابی خندق را تعمیر کرد که عبور نتوانند .

عمل توپخانه پنج عراده توپ در آق قلعه هست سه عراده آن قنداقش شکسته بزمین افتاده بود ، دو عراده دیگر را درجائی گذاشته بودند که ابدا بکار مدافعه دشمن بر نمیخورد از برای ساختن قنداق و آتشخانه و سایر اسباب توپ نجار و آهنگر سراج نبود چوب قنداق و اسباب بدرقه بهیچوجه در قورخانه نبود خبر آمدن ایشان هم متواتر میرسید خلاصه خداوند عالم است که شبهـا را نخوابیده ، سرباز را نگذاشته ام آرام بگیرند تا باستیان و سنگر ساخته اند چقماق و فوج را بانجار و آهنگری که درمیان سرباز بوده است نشانده بهرطور بود قنداق دوعراده توپ بوصالی بقول ترکها جلقاق کرده بهر باستیان یك عراده توپ گذاشت.

عمل قورخانه جزئی قورخانه که در آق قلعه بود همه را رطوبت ضایع کرده باروت مفصل از کیسه‌ها مثل سنگ منجمد شده بعضی رطوبت کشیده مثل خمیر بود. همه بهمه پنجهزار و پانصد دانه فشنگ و چاشنی موجود بود صورت بازدید قورخانه را خدمت سرکار نواب والا فرستاد لکن خود آرام نگرفته باروت رطوبت دار را بآفتاب داده باروت منجمد شده را از نو کوفته کیسه‌ها را از نو بسته تاروز نوزدهم ازبرای هرتوپ پنجاه شصت تیر گلولـه وساچمه بسته موجود نمود .

درباب آذوقه چون بعد از آمدن فوج فدوی از رامیان و فندرسك باستر آباد

رفتند واطمینان حاصل نمود تفصیل‌را نوشته خدمت سرکار نواب والا مالك
آرا فرستاد ازقضا صبح همانروز واربعین نواب معزی الیه با پانصد نفر سوار
وپیاده ازاسترآباد بعزم آق‌قلعه روانه شده در کنارقرا سوازآمدن «ایشان»
بدورآق قلعه مطلع شده درخانه عالیجاه آدینه خان که در کنار قرا سو در
پای تپه‌نرگس نواب والا جهانسوز میرزا ازبرای او ساخته است چون‌خندق
وخاکریز معتبر ومحکمی دارد توقف‌فرموده عالیجاه محمودخان یوزباشی
را شهرفرستاد که توپ وجمعیت بیاورد تا وقت عصر یك اراده‌توپ وجمعیت
زیاد بامرحوم رئیس‌العلما وتفنگچی شهر ودهات وجمعی دیگرازآقایان‌شهر
ازقبیل آقا نظام‌الدین وآخوند ملا محمد نصرآبادی وملامحمد ولی کرد
محله وتفنگچی عالیجاه محمدصادق‌خان کرد محله خدمت نواب اشرف والا
آمدند درآن بین عریضه فدوی‌هم رسیدازشکست «ایشان» وبموت خوشحال
شده نزدیك غروب ازخانه‌آدینه خان روانه دو ساعت ازشب بیست و یکم
گذشته تشریف فرمای آق قلعه‌شده کیفیت جنگ‌با«ایشان»وحرکت‌توپچی
وسربازرا مطلع‌شده باستیان وسنگرهارا ملاحظه فرموده زیاده ازحدالتفات
ومرحمت فرمودند. بقدربیست‌بارآرد وده‌بار برنج هم آورده بودند ازقرار
قیمتی که درشهرابتیاع نموده بودند بسرباز تقسیم کرده وجه قیمت دریافت
گردید.قدری قورخانه وفشنگ‌آورده‌بودندتحویل‌قورخانه شد چون‌سرکار
نواب والا خیال چند روز توقف داشتند که قرارعمل بنائی را بدهند بعضی
ازتفنگچیان رابا مالی که آذوقه وقورخانه حمل‌نموده بودند مرخص‌وروانه
فرمودند.

ظهرروز بیست‌ویکم خبررسید که الامان‌بتاخت قریه سرخونکلاته‌رفته

توپ و تفنگ پر آب می‌شود آن‌خرهاهم باور کرده بیك مرتبه یورش آوردند همینکه بنزدیکی قلعه رسیدند فدوی گفت‌شیپور کشیده از باستیانها و سنگرها یکمرتبه شلیك کردند جمعی‌از آنها بدرك واصل شده اسب و آدم بهم‌غلطیده فهمیدند که میان توپ و تفنگ پر گلوله و آتش است همگی متفرق‌و پریشان شده بحمدالله والمنه ازقوت‌بخت بلند پادشاه اسلام پناه روحی وروح‌العالمین فداه و توجه الهی و مرحمت جنابعالی پنجنفردرپیش‌ایشان باقی‌نماندودومرتبه بیدقدار را زده بیدق افتاد بازآن ملعون خود بیدق را گرفته بدست دیگری داد تا پای خودآن ملعون هم زخمدارشد چون گلوله تفنگ سربازی بود منزل قدری دور بوداورا نینداخت فرار کرده درپشت دیوارخرابه شهرآق-قلعه پیاده شده زخمش را بست وقریب‌دوساعت معطل‌شد که سوارمتفرق‌شده را جمع نماید ازهرطرف همه سوار پنجاه سوار جمع شدند نزد او بیایند بعون‌الله‌تعالی بایك گلوله توپ آنهارامتفرق و پریشان‌ساخته‌مجال‌جمع آوری بآنها نداد. شمخالچی و تفنگچی هم که دراطراف قلعه بودند چون دردورقلعه خراب شهرقدیم وسنگرهای نواب جهانسوز میرزا که اردوداشتند همه جان پناه است شمخالچی آنها چند نفرسربازرا زخمدار کردند با توپ علاج‌نشد آخرالامربقدردویست نفر سرباز ازقلعه بیرون کرده نیزه پیش یورش برده آنهارادواندند. خود«ایشان»هم بعد ازملاحظه این‌حالت وجمع نشدن‌متفرقه سوارشده فرار کرد بحمدالله تعالی تاسه ساعت بغروب مانده ازآن جمعیت که عددش را خدا میداند یکنفرباقی نمانده شکست فاحش خورده‌فهمیدند که خیال‌آق قلعه را باید ازسربیرون کنند.

بعدازآنکه «ایشان» با جمعیت یموت شکست خورده ازاطراف‌آق قلعه

والا نزدیك غروب تشریف آورده درباب توقف آق قلعه و تشریف بردن باستر آباد مشورت فرمودند . فدوی عرض کرد البته توقف آق قلعه خوب است ، اولا در تنبیه همه طوایف یموت از آق قلعه بسهولت ممکن است و از شهر ممکن نیست. از آق قلعه اگر صبح قشون روانه شود تا عصر جودبای را تاخته تا عصر بر میگردد، اگر بسمت یالقی و دا زودچی وغیره برود باز باز تاعصر مراجعت می کند از شهر هر جمعیتی روانه شود باید یکشب در کنار قراسو وا کس توقف کند ثانیاً «ایشان» با جمعیت یموت در میان طایفه یلقی در نیم فرسخی آق قلعه نشسته هزار نوع ادعا دارداو رادر اینجا گذاشته بشهر تشریف ببرید باعث جرأت آنهاو اغتشاش عمل کل یموت وخرابی ولایت خواهدشد سرکاروالا فرمودند جمعیت نداریم عرض کردم فوج خرقان حالادیگر لزوم ندارد در کوهسار بماند عمل حسینخان فرنگی و گرفتن مالیات کوهسار بوده هم میشود سیصدنفر تفنگچی دو دانگه در تخش محله چرابماند احضار کنید نوکر استرآبادی هم ازسواره وپیاده دو هزار نفر است فرضا هزار نفر اینها بجهت حفظ قراولخانه وسرحدات درولایت بمانند هزار نفر دیگر رااحضار فرمایند چهارصدنفر سوار خواجوند چه فایده دارد در شهر استرآباد بماند احضار فرمایند اگر لازم شود از نه بلوك استرآباد بلوکی دویست نفر ایلجار بخواهید همه اینها را باآق قلعه جمع کرده تویهائی که در شهر است آورده طایفه یلقی را که در نیم فرسخی ایشان را جاداده است تنبیه نمایند، بعد اگر طوایف دیگر اظهار خلاف وهرزگی کردند آنهارا تنبیه نمایند اگر در آق قلعه جمعیت و اردوئی باشد که ترکمان بدانند از آق قلعه بسراویه او خواهند رفت جرأت نمی کند خانه خودرا خالی گذاشته بتاخت ولایت بروند حقیقتاً ،مرحوم رئیس العلما هم همه عرایض فدوی را تصدیق کرد سرکارنواب والا چنان تصور فرمودند که کمترین از توقف آق قلعه ترسیده این مصلحت ـ

است سرکارنواب والا ومرحوم رئیس‌العلما باتوپ وجمعیت زیاد از آق قلعه روانه تا تپه داراجق تشریف بردند چون سوارالامان برگشته بمنزل رسیده بود عالیجاه عبدالصمد خان را با تفنگچی مقصودلو و آقا نظام‌الدین روانه سرخونکلاته نموده مراجعت بآق قلعه فرمودند معلوم شد که بعد ازشکست خوردن و برگشتن«ایشان»وسواریموت ازآق‌قلعه شب کنکاش کرده‌بایشان گفته‌اند مقصود ما ازین اجماع تلافی خون خالد قلی خان است مارا جمع بدورآق قلعه بردن و گلوله توپ خوردن چه خاصیت دارد وقرارداده‌بودند که صبح باجماع بتاخت سرخونکلاته بروند بعد هم سراغ کنند درهرجا خود سرکارنواب اشرف والا ملك آرا وعبدالصمدخان را سراغ کنندآنجا بروند. بهمین قرارفاتحه خوانده صبح زود سوار شده بسر خونکلاته رفته سنگرنارتپه که همیشه تفنگچی وساخلو دارد تصرف کرده‌کاظم خان برادر عبدالصمدخان وعباس‌خان پسر مشارالیه را باچهل ودونفر مرد وزن اسیر کرده مراجعت کردند ، کاظم خان بیچاره را در همانجا شناخته‌اند برادر عبدالصمدخان است بقتل‌رساند. عباس‌خان بیچاره را بعد از آمدن باویه فهمیده‌اند پسرعبدالصمدخان است اورا دردرب خانه خالد قلی ملعون ریز ریز کردند.

بعدازین‌واقعه‌اهل‌استرآباد زیاده‌ازحدمشوش‌ومضطرب‌شده‌بعضی ازسوار وپیاده که درخدمت سرکار نواب والابودند درباطن بنای تفرقه گذاشتند و خدمت نواب والا عرض کردند که هرگاه شما درآق قلعه بمانید ترکمان ولایت را خراب می کنند مقصود هرکس رفتن بخانه خود بود تاوقت غروب چون مرحوم رئیس‌العلما وآقایان دیگر درمنزل کمترین‌بودند نواب‌اشرف.

سر کار والا محض شنیدن این حرف سوار شده‌اند خلاصه فدوی بقدر یك میدان در خدمت سرکار نواب والا رفته بود مرخص فرمودند مراجعت بآق قلعه نمود عالیجاه محمد صادق خان کرد محله را با صد تفنگچی و هیجده نفر سوار محمد قلی خان یوزباشی پسر مشار الیه در آق قلعه گذاشته قرار فرمودند که محض ورود شهر قورخانه و آذوقه و دویست نفر تفنگچی و صد نفر سوار با آهنگر و نجار و سراج و اسب و اسباب و ملزومات توپخانه و طبیب و جراح بفرستند.

چهار ساعت از روز بیست و دویم صفر گذشته سرکار نواب والا ملك آرا از آق قلعه روانهٔ استرآباد شده مرحوم رئیس العلما و سایر آقایان و تفنگچیانی که همراه ایشان بودند همگی در خارج خرابه شهر آمده رسیدند بقدر نیم فرسخ از آق قلعه دور شده بودند که جاوسوار الامان رسیده ازدو بر بنای تیراندازی گذاشتند چون سوار جمع نشده بود خودداری کردند تا در نزدیکی خانه آدینه خان «ایشان» ماعون با تیپ بزرگ و بیدق رسیده مرحوم رئیس العلما را در سر توپ شهید کرده توپ را گرفته چند نفر دیگر را بقتل رسانده چند نفر اسیر کرده سرکار نواب والا و متعهد الخاقان علیقلی خان سرتیپ خواجوند و محمود خان بوریاسر و حسن قلی آقای قاجار و نصیر خان یوزباشی و مشهدی نوروزعلی خان یوزباشی و جمعی دیگر از سواره و پیاده الجاءً خود را بخانه آدینه خان رسانده در آنجا محصور شدند عالیجناب آخوند ملا محمد نصرآبادی و هادیخان برادر محمد صادق خان کرد محله از معارف اسیر شدند جمعیت یموت با «ایشان» دور خانه آدینه خان را گرفته محاصره کردند نواب والا و همراهان نیز پاداری کرده جمعی از آنها را بضرب گلوله بدار لبواری رساندند. شب بیست و سیم را «ایشان» با جمعیت یموت در دور خانه آدینه خان و سر تپه نرگس جمع بودند سرکار والا هم در خانه آدینه خان محصور بودند حقیقتاً آدینه خان در ذهاب و ایاب لازمه خدمتگذاری و جان نثاری

بینی رابجهت آنکه دراینجاتنها نمانم میکنم فرمودند جمع کردن این جمعیت و آمدن فوج خرقان وغیره چندروزطول می کشد میرویم بشهراینها رااحضار کرده باجمعیت واستعداددرست بفوجرد میآئیم بعداگرلازم شد بآق قلعه می آئیم چون اصرارفدوی فایده نداشت سکوت کرد تاصبح روز بیست ودویم سرکار نواب والا شیپور کوچ زده بنای کوچ کردن گذاشتند تابنه وقورخانه را بار کنندو توپ راحاضر نمایند دوساعت طول کشید قراولان ازبالای برج و باستیان خبردادند که قدری سوار نمایان است فدوی خدمت سرکارنواب والارسیده عرض کرد که ازدیروزخبرتشریف فرمائی سرکار والا شهرت کرده است دور نیست اینهاخبررا شنیده منتظرتشریف فرمائی سرکارباشند و در بین راهها خدا نخواسته صدمه برسانند خوب است تشریف فرمائی امروزراموقوف فرمایند اول قبول فرمودند بعدچند نفرازکسان خودسرکاروالا ومحمودخان یوزباشی قاجار وغیره عرض کرده بودند سوار کجابود، ده بیست سوار آدینه خان است که قراولان دیده خبرداده اند فدوی درنزدمرحوم رئیس العلما وآقایان نشسته بود که صدای شیپور دویم بلند شد ، کمترین ومرحوم رئیس العلما تعجب کرده فدوی عرض کردعلاینه بنظرمی آمد که تشریف فرمائی نواب والاباعث برهم خوردن وخرابی ولایت وبدنامی دولت است مرحوم رئیس آخوند ملامحمد نصرآبادی وملامحمدولی کردمحله راخدمت سرکاروالا فرستاد که این تشریف فرمائی مصلحت نیست خوب است موقوف فرموده وقتی تشریف ببرید که حضرات خبردارنباشند فرموده بودند کریم خان آتابای برود خبربیاورد هرگاه سوارزیادهست موقوف می کنیم والامیرویم ساعتی گذشت یکمرتبه صدای شیپورسیم بلندشد دیدیم سرکاروالاسوارشده فدوی ازدنبال رفته دردم دروازه رسیدمعلوم شد کریم خان خبرآورده که ده بیست سوار بیشتر نبود

خود میرفتند بادوربین معلوم بود که اکثری پیاده در جلودارند فدوی نهایت تشویش و اوقات تلخی بهمرسانده چنان تصور کرد که خانه آدینه خان را گرفته اند چند نفر از کسان عالیجاه محمدصادق خان کردمحله را فرستاد در اطراف قلعه درسر بلندیها ایستاده بهر نوع است یکنفر ترکمان پیدا کرده بیاورند قریب غروب یکنفر ترکمان آوردند بعداز تحقیق معلوم شد که الحمدالله نواب والاملك آرا برقرار است اما قضیه امداد شهری وغیره اینطور شده است فدوی نهایت اوقات تلخی بهمرسانده یقین کرد که دیگر از شهر و بلوك امدادی بملك آرا نخواهد رسید هرچه تصور کرد که نصف فوج را در آق قلعه گذاشته نصف دیگر را برداشته بامداد نواب والا برود دید آن استعداد نیست امر منحصر است بتخلیه آق قلعه آن هم بدون حکم مایه بحث و ایراد خواهد بود مبلغ پنج تومان با آن ترکمان داده قرارداد عریضه خدمت نواب والا بنویسم ببرد بدهد با آدینه خان باشیخعلی خان جواب بگیرد عریضه خدمت نواب والا عرض کرد که اسب توپخانه و مال قورخانه میدانید که نیست اگر تخلیه قلعه و آمدن با نجا لازم میدانید فدوی مضایقه از اینکه هرچه اسب دارد با اسب صاحب منصبان بتوپ بسته و مال و بنه و را جمیعا قورخانه بار کرده بنه و اسباب و اوضاع خود و فوج را کلا ریخته بامداد بیاید اگر از شهر و جاهای دیگر امدادی خواهد رسید و آمدن کمترین لازم نیست مرقوم دارند.

روز بیست و سیم عریضه نوشته ترکمان را روانه نمود ظهر روز بیست و چهارم جواب رسید سرکار نواب والا مرقوم داشته بودند دیگر از هیچ طرف راه امید و امدادی نیست اگر می توانید امروز عصر و الا فردا صبح زود بهر نوع است خود را برسانید تخلیه قلعه و ریختن بنه و اسباب سهل است فدوی محض وصول حکم سرکار

کرده باعث بقای نواب والا و نیکنامی دولت ابدمدت گردید.

همینکه سرکار نواب اشرف والا درخانه آدینه خان محصور شد محمود خان یوزباشی قاجار روانهٔ استرآباد کرده از نواب سلطان حسین میرزا نایب الحکومه امداد خواست نایب الحکومه قریب پانصد نفر از سادات‌ها و ملاو شیخ الاسلام و اعیان و کسبه شهر و دویست نفر از تفنگچی دهات جمع کرده روز بیست و سیم از استرآباد روانه نمود که درخانه آدینه خان نواب والا را امداد کنند بعد از آنکه آقایان شهر با جمعیت بسیاه بالا رسیدند «ایشان» ملعون و ترکمانان خبردار شده جلو آنهارا گرفته بعضی جنگ کرده بعضی مجال جنگ نکرده چون هنوز آنجاها آب داشت درمیان آب و گل دور آنهارا گرفته و قریب بیست نفر از آنهارا با محمود خان یوزباشی قاجار بقتل رسانده اغلبی از اهل شهر را اسیر کردند شیخ الاسلام بعد از جنگ بسیار با چند نفر از متعلقین و حاجی سید ابراهیم که از معتبرین سادات میر کریمی است با چند نفر از سادات‌های معتبر و پسرهای کلانتر و تجار و کسبه قریب چهارصد نفر در دست آن ملاعین اسیر و دستگیر شدند بعضی از تفنگچیان دهات که جنگ دیده بودند خودرا بلطایف الحیل با جنگ و گریز بجنگل رسانده متخلص شدند حقیقتاً از ین جهت اهل ولایت اضطراب و تشویش بسیاری بهمرسانده ترکمان هم کمال جرأت و جسارت بهمرسانده دورخانه آدینه خان را سخت گرفته عرصه را بنواب اشرف والا و محصورین تنگ کردند.

دراین دوروز که نواب والا از آق قلعه تشریف بردند چون آمدورفت ترکمان با آق قلعه بکلی موقوف و مقطوع شده بود فدوی بهیچوجه نتوانست از حال ایشان مطلع شود همینقدر معلوم بود که درخانه آدینه خان جنگ است و صدای توپ تفنگ میرسید تا بعد از برهم زدن اهالی شهر سوار بسیاری برگشته بمنزل دادبها

نیمساعت بغروب مانده آدینه خان خود بتاخت بآق قلعه آمد که «ایشان» زخمدار است هنوز نمرده است سوار قراقچی و چارداتوپ را بسته میبرند فدوی ناچار یکعراده توپ از برج پائین آورده چون اسب و اسباب حاضر نبود قریب نیم فرسخ طناب انداخته با سرباز پیاده برده جلو سوار را گرفته مشغول جنگ شد بعداز آنکه چند تیر توپ بآنها زده آنها را متفرق نمود معلوم شد که توپ را با خود «ایشان» پیش برده هزار سوار زبده درعقب مانده اند که آنها بی مانع بمنزل برسند چون آفتاب غروب کرد دیگر ماندن در بیرون فایده نداشت مراجعت بآق قلعه نمود چون آدینه خان و سوار آنابای زحمت کشیده بودند درظاهر بملاحظهٔ زحمت آنها در باطن محض دانه پاشیدن که آمدو رفت آنها مقطوع نشود و از برای آذوقه وضروریات معطل نشویم بیست تومان هم بآنها انعام داده روانه نمود لکن ازاینکه توپ را بردند نهایت اوقات تلخی حاصل نمود.

صبح روز بیست و پنجم سرکار نواب والا ملك آرا از خانه آدینه خان تشریف فرمای استرآباد شده نعش مرحوم رئیس العلما وسایر مقتولین را نیز برده بعدازورد باسترآباد البته مراتب را معروض داشته فرستاده اند چون از آق قلعه باسترآباد آمد و رفت نمیشود و فرستادن آدم مخصوص نهایت صعوبت دارد فدوی آدم مخصوص نفرستاد البته بیان واقع را سرکار نواب مستطاب والا معروض داشته و در مقام علاج و اصلاح فتنه باین بزرگی برمیآیند

بعد ازتشریف فرمائی نواب والا ملك آرا باسترآباد وبردن نعش مرحوم رئیس العلما و سایر نعشها و اسیر بردن چهارصدنفر متجاوزازعلما وسادات و شیخ الاسلام و اعیان و کسبه شهر شورش و اضطراب غریبی باهل استر آباد

والااسب‌واسباب‌وتوپ‌ومال‌وقورخانه‌راجابجا نموده‌حتی‌خودرا قرارداد پیاده برودجواب‌سرکاروالارا نوشت که دوساعت بصبح‌مانده انشاءالله روانه شده بعون‌الله‌تعالی اول‌طلوع دردورخانه آدینه‌خان‌حاضرخواهیم‌شدحرکت‌روزبا اطلاع این‌جمعیت ممکن نیست.

فدوی در تهیه رفتن بامداد سرکار نواب والا بود که شب بیست و پنجم روانه شود دوساعت بغروب مانده خبررسید که«ایشان» کشته شده و جمعیت یموت متفرق شد معلوم شد که گفتگو میکرده اند که نواب والا هفتهزار تومان بدهدمانع نشوندبشهر برود سرکاروالا پول‌را قبول کرده است«ایشان» گفته‌است‌بایدعلیقلی‌خان‌سرتیپ ومحمدحسن میرزا ومحمد میرزاوحسینقلی خان شیخ را گرو بدهند آدینه خان هم شیخعلی خان را گرو بدهد نواب والا گرو دادن قبول نکرده یکمرتبه«ایشان»برخواسته گفته است باید یورش برده خانه آدینه خان‌را بگیریم باجماع آمده سرکار نواب والا هم با محصورین دست ازجان شسته شلیك کرده فضل خداوندی وولای مولای کل شامل شده«ایشان»ملعون تیر خورده افتاد جمعی از یموت هم بدرك واصل شدند همینکه«ایشان» در هم‌غلطید جمعیت یموت متفرق شده پانزده سوار یکی یکی باآق قلعه مژده آوردند که«ایشان» کشته شد سوار یموت متفرق شده توپ هم گرفته شد فدوی نهایت‌خوشحال وشعف بهمرسانده‌قریب بیست تومان مژدگانه وانعام داد یکساعت بغروب مانده ازخود سرکار نواب والا هم دستخطی رسید که مرقوم داشته بودند بحمداله از قوت بخت بلند شاهنشاه دین پناه روحنا فداه«ایشان»بدرك واصل وسوار یموت متفرق‌شدند فدوی شکر خداوند را بجا آورده کمال مسرت وخوشحالی حاصل‌نمود که بحمداله‌ازچنین بلیه استخلاص حاصل شد.

دوجی وبدراق نوشته بتوسط ترکمانان فرستاد همه آنها تمکین کرده تعهد کرده بودند که اسرائیکه دارند جمع کرده بدهند دریا قلی خان جودبای وقلیچ خواجه جودبای ازجانب حاجی ملامراد آمده اطمینــان داده روانــه نمود حسن خان دوجی ورحمان خان بدراق هم آمده گفتگو کرده اطمینان کلی حاصل نموده رفتند که اسرا را جمع کرده تسلیم عالیجاه آقاخان کتول که داروغه آنها است بکنـند شاه منکلی خـان داز از هر بابت با آدینـه خـان موافقت دارد عمل داز هم مثل آتابای است مگر چند خانوار که با عالیجاه خدایارخان میباشند یاغی وجلو کش «ایشان» اند درحقیقت جلو کش «ایشان» خدایارخان داز و بابا قلیچ یلقی وقراقچی اترك نشین میباشند علی الحساب بجهت بعضی ملاحظات اطمینانی بحضرات داده مشغول جمع کردن و دادن اسیر میباشند تارأی جهان آرای همایون شاهنشاه دین پناه روحی وروح العالمین فداه درتنبیه آنها چه اقتضا فرماید.

تا حال که هفتم ربیع المولود است «ایشان زخمدار» درخانه باباقلیچ در ادبه یلقی است قبل ازین بآق قلعه خیلی نزدیك بودند یکفرسخ کمتر بود سه چهار روز کوچیده یکفرسخ هم دورتر رفتند چاردا هم کوچیده رفت بعضی که مانده‌اند دهم ماه خواهند رفت.

بحمداله تعالی شب عید بابا شجاع الدین «ایشان» دادیه یلقی بدرك واصل گردید وقریب سیصد سوار ازقزاقچی اترکی وغیره درپیش او بودند متفرق شده رفتند یك عراده توپ چهار پوند و نیم که دردست «ایشان» بود سوار قراقچی باترك بردند دو روز است که آدم ریش سفیدان یلقی هم آمد ورفت میکنند که اطمینان حاصل کرده اسرائیکه دارند داده اقدام بخدمت نمایند چون اصل مقصود آنها این است که عمل داروغه گی آنها با عبدالصمدخان نباشدهنوز فدوی این فقره راقبول نکرده‌است چندنفر کدخدا مشغول گفتگو هستند آنچه قرار داده شود معروض خواهد شد.

(۲۳)

رو داده جمعی بی اختیار روانه رکاب همایون باقی،باقی قدرت بیرون آمدن وبدکان وبازاروپی کسب رفتن نداشته‌اند.

ترکمانان نیز از ارتکاب چنین هرزگی متوحش ومضطرب شده بنای کوچیدن گذاشته ازگرگان گذشتند حتی عالیجاه آدینه خان ازنرکس-تپه کوچیده میخواست ازگرگان بگذرد فدوی فرستاده او را اطمینان‌داده بآق قلعه آورد بدلایل و نصایح باو حالی کرد که کوچیدن کل یموت در گرگان‌ممکن‌نیست اگرمیتوانید همگی کوچیده بخیوق‌بروند بسیارخوب بروید هرگاه طمع دارید دوباره باین یورت بیائید غیر ازخدمت کردن و مورد التفات شدن چاره نیست خصوصا توکه آدینه خان هستی از آباء و اجداد خدمتگذار وجان نثار این دولت ابد مدت بوده و هستی خودت هم در این مدت کمال خدمت‌گذاری وجان نثاری کرده همیشه مورد مراحم ملوکانه شده عبث خود را بد نام و طایفه‌ات را خراب مکن خلاصه تفصیل گفتگوها را عرض کردن باعث درد سر وتطویل است خلاصه بهر نوع او را مطمئن و روانه نمود خوانین و ریش سفیدان آتابای را دیده با آنها کران کرده همه آنها را جمع کرده نزد فدوی آورده همه‌آنها را اطمینان داده قراردادند بروند اسرائی که در دست طایفه آتابای است جمع کرده‌بیاورند دو روزه قریب سی وپنجنفر اسیر که اسامی‌آنها تفصیل علیحده انفاذ حضور مبارك شد آوردند اسرا را با عالیجاه شیخعلی خان پسرمحمد علی‌خان که زکی خان برادرش درطهران رئیس ترکمانان گروس است خدمت سرکار نواب والا اشرف والا روانه نمود سرکار نواب والا هم کمال التفات ومرحمت فرموده بودند حسب‌الاستدعای فدوی رقم التفات آمیزی عالیجاه آدینه‌خان مرقوم‌داشته‌قدری‌قندوچائی‌وسرب‌وباروت‌هم‌ازبرای‌آدینه‌خان‌فرستاده‌بودند بعدازفرستادن‌اسرای‌آتابای‌باسترآبادکاغذبخوانین‌جودبای ودازددوبای

دیگر تعریف آوردن ایشان از جرئت نامه ثبت مراجعت فرموده قرار فرمودند که همه روزه
دویست نفر پیاده و صد نفر سوار را سرآبادی که جمعیت دشمن باشند با قورخانه و آذوقه و سایر
ملزومات بفرستند

بعد از ورود به باقی قلعه برج و باره و خندق دور قلعه را با توپ و قورخانه و غیره ملاحظه فرموده بسیار
تعجب کردند که مأمورین و حکام سابق چگونه سرحدداری و محافظت کرده‌اند. در حالت آن قلعه‌داری قرار
حالت برج و باره و خندق قلعه این است که آنچه در این مدت ساخته‌اند و ... را که ...
... قسمت ثانیاً همه خراب شده است آن خرابی ... بقدر ... بود ...
تازه ساخته‌اند اگر کلام او را هم صحیح ... که ... پیشتر ... میخورد
چنانچه ایشان مأمور رخنه را معلوم کرده ... ... معلوم میشود ...
در این مدت ... که ... خراب ... بیندازد ساخته بودند ...
در میان قلعه ... ساخته ... نشسته‌اند ... است که ... باشد ...
در چهار گوشه قلعه چهار ... ... برج ... ... بود ... کار کرده ...
بعد ... ... توپ ... ... در ... ساخته ...
بهتر آنکه ... توپ ... قلعه را ... ... خراب ... دیده ...
... خندق را ... کرده ... را در ... خندق ... و ... خندق ...

هو

روزنامچهٔ وقایع اتفاقیه آق‌قلعه و کیفیت احوالات ایشان معروض با اطلاع طوایف یموت [illegible]

با چاپاری که در اواسط ماه صفر روانه بود معروض داشت که روز هفتم شهر مزبور از استرآباد

بعزم آق‌قلعه روانه چون آب قراسو طغیان داشت دو سه روز مکث نمود در کنار رود [illegible]

سیاه [illegible] توقف نمود در آن بین خبر رسید که جمعی از افغانها به سمت دریا [illegible]

[illegible] بعضی [illegible] بجا آورده ارکان یموت به [illegible] شده [illegible] آورده [illegible]

که با اجماع و شورش [illegible] در آق‌قلعه [illegible] قوچ [illegible] آق‌قلعه را [illegible] کرده بودم [illegible]

سرهنگ را با پنجصد نفر [illegible] و قلعه [illegible] آق‌قلعه فرستاده خود

در کنار قراسو معطل بود تا آب قراسو کم شد. چون خبر اجماع یموت [illegible] ایشان افغان [illegible]

متواتر می‌رسید مراتب را خدمت سرکار نواب مستطاب [illegible] معروض [illegible]

که علاوه چوب [illegible] که [illegible] پل بسته شود تا روز [illegible] دهم [illegible] رسید [illegible]

بعد [illegible] پل بسته روز چهاردهم صفر [illegible] را از [illegible] گذرانده [illegible]

صبح روز چهاردهم [illegible] از استرآباد [illegible]

با جمع [illegible] چون [illegible] صحرا [illegible] بود [illegible]

روز نوزدهم صفر خبر رسید که ایشان با سوار و قورخانه از ارک و چهار برج روانه از راه ارک حرکت کرده

با دیه عیش که یکفرسخی آن قلعه است آمده مراتب را [illegible] داده ملک را احضار نموده که

که برخی قورخانه را آمده فرسخی بفرستد در این مکالمه از اثر آنها سواری چند نفر بیست تن فوج و

دلیری که نواب والا بدانجا رفته بود قدری در آن قلعه که [illegible] امری در آن قلعه نموده [illegible] داد

در جواب عریضه قدری مرقوم داشته بودند امروز که نوزدهم است خواستیم [illegible] باران آمد [illegible]

فردا خواهیم آمد و فرمایشات را خواهیم آورد غرض این است که از برای روز معاودت [illegible]

صبح روز از بیرون ایشان با سوار و پیاده بکمال خوبی بدروازه قلعه آمده تا نزدیک ظهر ترتیب ایراد کرده

در اطراف قلعه شلیک و شمال بحری و سواره که است قریب ظهر آن ملعون [illegible] که [illegible]

و [illegible] داشت یکمرتبه حرکت کرده بر قلعه هجوم آوردند چون قدری قدغن کرده بود تا شیپور

کشیده نشود احدی توپ و تفنگ نینداخت از صبح تا از وقت در سوار و پیاده آنها در فوج

در قلعه [illegible] آمده گردش میکردند کسی متعرض نشده اعتنا نمیکرد و توپ و تفنگ انداخته

آن ملعون اظهار [illegible] بزرگان گفته بود توپ و تفنگ میاندازند اردو میآید

و تفنگ پر از توپ میشود آن حرفها را باور کرده بیک مرتبه یورش آوردند همگی نزدیک قلعه رسیده

قدری کمی شیپور کشیده از بیست نفر دیگر یکمرتبه شلیک کردند همگی از آنها [illegible]

و [illegible] آدم بهم غلطیده فهمیدند میان توپ و تفنگ پر کرده و [illegible] [illegible] مشغول و ایشان

شده بحال و اهل از قوت کشت ایشان ارک هفتم [illegible] و هم در برج [illegible] فرار در آن [illegible]

جمع در تسخیر ایشان باقی نماند مرتبه [illegible] زده بیرون افتاد و از آن ملعون [illegible]

عمده توپخانه پنج عراده توپ در اوتاق توجهت سه عراده آن تنها شکسته [illegible]

و عراده دیگر را در جایی که تعمیر کرده بودند که ابداً [illegible] و شخصی [illegible] از برای [illegible]

و اشتعانه و سایر اسباب توپ کار [illegible] خود چوب قنداق [illegible]

چخماق [illegible] هم [illegible] خلاصه عراده [illegible] است که [illegible]

[illegible] تا [illegible] ساخته‌اند چخماق [illegible] را [illegible] که در [illegible]

نشده [illegible] بود قنداق و عراده توپ [illegible] قنداق کرده [illegible]

توپ گذاشت

عمده قورخانه چند قورخانه که در اوتاق [illegible] بود همه را [illegible] ضایع کرده [illegible]

[illegible] شکسته بعضی رطوبت کشیده [illegible] همه [illegible]

موجود بود صورت باروت قورخانه را [illegible] سرکار [illegible]

باروط رطوبت دارد [illegible] باروط [illegible] را از [illegible]

تا [illegible] از برای [illegible] توپ [illegible] موجود نمود

در باب آذوقه چون [illegible] آذوقه [illegible] در [illegible]

[illegible] قطع باران [illegible] توقف نمود [illegible] آذوقه [illegible]

که [illegible] باید [illegible] که آذوقه [illegible]

و بعضی دیگر از اعیان شهر و قشون [illegible] نظام الدین [illegible] که [illegible]

[illegible] آمده در آن [illegible] رسیده [illegible] شده [illegible]

[illegible] آمده [illegible] را [illegible] گذشته [illegible] آق قلعه [illegible]

[illegible] را مطلع شده [illegible] را ملاحظه نموده [illegible]

[illegible] آورده [illegible] هم [illegible] بوده [illegible] بوده بسیار [illegible]

[illegible] کرده [illegible] نموده [illegible] شده [illegible]

[illegible] چند روز توقف [illegible] بعضی [illegible]

[illegible] بوده [illegible]

[illegible] از تربت حیدریه خبر رسید که امرای [illegible] سرخس [illegible] رفته است [illegible]

و مرحوم [illegible] با توپ و جمعیت زیاد از آق قلعه روانه [illegible]

چون سواره امرای برگشته بمنزل رسیده بود [illegible] عبدالصمد خان را [illegible]

روانه سرخس [illegible] نموده مراجعت [illegible] قلعه [illegible] معلوم شد که [illegible] خوردن [illegible]

ایشان [illegible] آق قلعه [illegible] شاهزاده [illegible] مقصود [illegible] اجماع [illegible]

[illegible] است [illegible] آق قلعه [illegible] توپ خوردن [illegible]

که [illegible] اجماع [illegible] سرخس [illegible] شده [illegible]

بجهت دیگر داده [illegible] بر خود آن معلوم است بصدا شده و چند گلوله توپ [illegible] از سر قلعه [illegible]

اندرونیه رفت و ورود کرده در پشت دیوار خوابیده بود آن قلعه دیده شده زخمی است [illegible]

و ساعت معطل شده که بروند آتش گرفت شده و بالاخره [illegible] از اطراف [illegible] جمع شده [illegible]

بیرون آمدند با یک گلوله توپ آتشها شعله ور پریشانی سخت حاصل [illegible] آمدند [illegible]

و شکسته هم که در اطراف قلعه بوده چون دروازه قلعه خراب شده بود و سوار [illegible] زده بودند [illegible]

در دسته همه جان پناه بست شمالی آنجا چند نفر را زنده دستگیر کرده با توپ [illegible] آمدند

بجهت دیدن نفر [illegible] از قلعه بیرون کرده [illegible] پیش [illegible] برده آنها را [illegible]

بود [illegible] حمله این جماعت [illegible] شده قرار گرفتند تا سه ساعت [illegible]

از آن جمعیت که [illegible] دشمن را [illegible] ناامید [illegible] شکست خورده [illegible] خیال [illegible]

[illegible] بیرون گشته

بعد از ورود ایشان با جمعیت [illegible] از اطراف آن قلعه رفته [illegible]

[illegible] از قضا جمع [illegible] بودند [illegible]

[illegible] آن قلعه [illegible] ایشان [illegible]

مطلع شده در خانه [illegible]

سخت است چون خندق و [illegible] معتبر [illegible] توقف [illegible]

که توپ و جمعیت [illegible] تا وقت عصر [illegible] توپ و جمعیت [illegible]

فرستاد که [illegible] نفر اینها که حفظ قراولخانها و سرحدات در ولایت ساخته [illegible] نفر [illegible]

چهارصد نفر بوده [illegible] به ناحیه وارد [illegible] استرآباد [illegible] اگر معلوم شود [illegible]

به ولایت نفر اینجا برگردانید همه اینها را با آق قلعه جمع کرده [illegible] که در نهایت [illegible]

قدیم [illegible] ایشان را جا دهید [illegible] بیرون از طوایف دیگر اظهار خلاف [illegible]

شده نیاید اگر در آق قلعه جمعیت وارد [illegible] که ترکمان [illegible] در آق قلعه [illegible] خواهند رفت

دولت نمیکنند [illegible] خود را [illegible] گذشته به تاخت ولایت برود خلاصه مرحوم امیر [illegible]

[illegible] را تصدیق کرد [illegible] چنان [illegible] که [illegible] از توقف آق قلعه [illegible]

این مصلحت [illegible] را [illegible] تنها [illegible] جمع کردن [illegible] جمعیت [illegible]

چند روز طول کشید [illegible] ایشان را احضار کرده با جمعیت [illegible] استعداد [illegible]

[illegible] شده با آق قلعه [illegible] چون [illegible] سکوت کرد تا صبح روز بیست و دوم

[illegible] کوچ زده [illegible] کردن گذشته [illegible]

در ساعت [illegible] رسیده [illegible] خبر داده [illegible]

حضرت [illegible] عرض کرد که [illegible]

[illegible] اینها خبر را شنیده منتظر [illegible]

خوب است [illegible] امروز را [illegible] اول [illegible]

[illegible]

دیده خبر داده [illegible] مرحوم امیر [illegible]

و عبدالصمد خان را اخراج کنند آنجا برده بهمین قرار قاطع کرده اند صلح افتد او را شده و لیکن بدون

مشغول آن چه که همیشه قشون روسیه و ایران را متصرف کرده کاظم خان برادر عبدالصمد خان و عباس خان

پسرش را او را با جمعیت ده نفر و دو نفر ایلچی مراجعت کرده کاظم خان بیچاره را در راه کشته و شاه

برادر عبدالصمد خان است بیچاره ... عباس خان بیچاره را بعد از آنکه با در تقسیم عام گرفته

او را در دست ... مذمت معرفی نموده کرده

بعد از این واقعه امیر ... با ... از همه شورش و مضطرب شده بعضی از سوار و پیاده که در قدیم الایام

قراولی بوده در باطن ... که ... در دست ... دادند و عرض کرده که هر کاه ... اوزبک

بخود ... در دست را قرار ... مقصود ... ایلچی ... خود ... تا وقت ... چون هر دو

... را ... کرده ... کرده ... ... شرف دادند ... عرض ... آورده در آن

توقف آن قشون و ... با ... فرستاده ... خود عرض کرده ایشان توقف آن قشون را

آورده ... از آن قشون ... ممکن است ... ممکن نیست از آن قشون ... صلح قشون

... که ... را ... ایلچی ... رود ... و ... ... تا حکم ...

... را ... تشویش ... توقف کنند تا ... ایشان با جمعیت ... ایشان

... در ... آن قشون ... از ... را ... تا ... کشته ... باعث

... آنجا ... و ... و ... شده ... و ... و ... جمعیت ...

عرض کرده ... قشون ... که ... در ... خان ... ایلچی و ... خان ... حکم ...

... روسیه ... آن ... قشون و پیاده ... از ...

چند نفر اسیر گرفته [illegible] را [illegible] داده [illegible] محمد رضا [illegible]

و [illegible] یوزباشی و [illegible] دیگر [illegible]

آدینه خان [illegible] محصور شده [illegible] آخوند ملا محمد [illegible]

[illegible] ایشان [illegible] آدینه خان را [illegible]

[illegible] همراهان [illegible] جمعی از آنها را [illegible]

ایشان با جمعیت [illegible] آدینه خان [illegible]

محصور بوده‌اند [illegible] آدینه خان [illegible]

[illegible] جمعیت [illegible] کرده‌اند

[illegible] اشرف [illegible] آدینه خان محصور شده [illegible] یوزباشی [illegible]

[illegible]

[illegible] شیخ الاسلام [illegible] بیست نفر [illegible] را [illegible] جمع کرده [illegible]

[illegible] آدینه خان [illegible] امداد [illegible]

[illegible] با جمعیت [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] جنگ کرده [illegible] آنجا [illegible] آب [illegible]

آنها را گرفته قریب بیست نفر از آنها را با محمد رضا [illegible] یوزباشی [illegible]

[illegible] شیخ الاسلام [illegible] جنگ [illegible]

[illegible]

میرزا [illegible] مرحوم رئیس العلما تعجیل کرده فوری عرض کرد که [illegible] از شهدا [illegible]

بجهت [illegible] خوردن [illegible] دست [illegible] مرحوم [illegible] آمده [illegible]

[illegible] نگاه کرده [illegible] حضرت [illegible] تا [illegible] که این [illegible]

فرموده وقتی تشریف ببرید که حضرت [illegible] شنیده فرموده بودند که [illegible] آقا [illegible]

بیا [illegible] همراه [illegible] بجهت [illegible] تشریف ببریم [illegible] وقتی گذشت [illegible]

[illegible] شده دیدیم [illegible] فوری از [illegible] رفته [illegible] دروازه رسیده [illegible]

خبر آوردند که [illegible] شنیدن این حرف [illegible]

[illegible] در خدمت [illegible] فرموده [illegible]

حاجی [illegible] با صد نفر [illegible]

[illegible] فرموده که [illegible]

در [illegible] طهران [illegible] بود شد

چند ساعت از روز [illegible] گذشته [illegible] از اراق [illegible]

مرحوم رئیس العلما [illegible] آقایان [illegible] که همراه [illegible] بودند [illegible]

[illegible] از اراق [illegible] رسیده [illegible]

چون [illegible] شده [illegible]

[illegible] رسیده مرحوم رئیس العلما را در سر توپ شهید کرده توپ را گرفته چند نفر [illegible]

و آمدن یا شکار اندرون بیستم فردی [illegible] از آنکه هر چه [illegible] آورد با [illegible] قرب بیست
و [illegible] را جمیعا فرمانفرما [illegible] کرده بود و [illegible] و اوضاع [illegible] را گفته زیاده با امداد پیاده اگر از [illegible]
دو با [illegible] دیگر امداد خواهد رسید و آمدن [illegible] نیست مرقوم [illegible] عصر روز بیست و یکم [illegible]
نوشته ترکمان را روانه نمود طلوع روز بیست و چهارم جواب رسید سرکار [illegible] وارد [illegible]
دیگر از هیچ طرف [illegible] امید امداد نیست اگر می توانید امروز عصر [illegible] فردا صبح [illegible]
[illegible] تنها [illegible] بیست و [illegible] فردی [illegible] سرکار [illegible]
توپ [illegible] را [illegible] خودرا قرار داد و پیاده [illegible] سوار سرکار را [illegible]
که در ساعت [illegible] رسید روانه شده [illegible] در [illegible]
[illegible] شده [illegible] از این جمعیت [illegible] نیست

فردی [illegible] سرکار [illegible] بود که شب بیست و پنجم [illegible] نمود [illegible]
خبر رسید که ایشان کشته شده و جمعیت [illegible] متفرق شده معلوم شد که [illegible]
[illegible] قول [illegible] سرکار [illegible] را قبول [illegible]
[illegible] خان [illegible] و محمد حسن میرزا و محمد میرزا و [illegible] خان [illegible] را گرد [illegible] آدینه خان [illegible]
[illegible] قبول نکرده [illegible] ایشان [illegible] گفته است [illegible]
خانه آدینه خان را [illegible] سرکار [illegible] دست [illegible] شکسته
[illegible] کرده [illegible] ایشان [illegible] خورده افتاد
[illegible] جمعیت [illegible] متفرق شده

اسیر و دستگیر شده بعضی ترکمانان و بابات که جنگ دیده بودند خود را [illegible] [illegible] پیاده

بجلگه [illegible] متفرق شده تحقیقاً از این جهت اهل و عیال [illegible] و شورش بی یراق [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] و [illegible] بهم رسانیده [illegible] آدینه خان را الکه گرفته محصور داشته‌اند [illegible]

و محصور تنگ کردند

در این دو روز که نواب والا در آق قلعه تشریف بردند چون آمد و رفت ترکمان با آق قلعه مقطوع [illegible]

و منقطع شده بود فدوی [illegible] از احوال ایشان مطلع شود بهم رسانید که در [illegible]

آدینه خان جنگ است و صدای توپ و تفنگ می‌رسید با [illegible] زده [illegible]

بی یراق برگشته بمنزل [illegible] [illegible] معلوم بود که اکثری سواره و پیاده [illegible]

فدوی نهایت تشویش داشت [illegible] بهم رسانیده و چون تصور کرد [illegible] آدینه خان را گرفته‌اند

چند نفر از کسان [illegible] محمد صادق خان کرد را فرستاد در اطراف قلعه [illegible]

یک نفر ترکمان پیدا کرده پیاده [illegible] یک نفر ترکمان آوردند [illegible] معلوم شد که [illegible]

نواب والا [illegible] اقرار است اما [illegible] [illegible] شده است فدوی [illegible]

تمام [illegible] تحقیق کرد که دیگر از [illegible] [illegible] هر چه تصور کرده [illegible]

جمیع [illegible] آق قلعه [illegible] نصف دیگر را برداشته [illegible] نواب والا [illegible] آن [illegible]

امر مختصر است [illegible] آق قلعه آمده [illegible] یک [illegible] ترکمان [illegible]

داده [illegible] عریضه خدمت نواب والا [illegible] آدینه خان [illegible] جواب [illegible]

عریضه خدمت نواب والا عرض [illegible] [illegible] [illegible]

مصلحت ندارد و قدری از آنهم مخصوص عفو است و اینهمه بیان وقایع را اسرار دولت ابد مدت علاوه و در آن
و در مقام علاج و اصلاح فتنه این بزرگی برمی آیند

بعد از تشریف فرمایی موکب والا حضرت را با استرآباد و بردن نعش مرحوم امیر السعدا و سایر نعش شهدا که در
چهار صد نفر متجاوز از علما و سادات و طلاب و اهل علم و اعیان و کسبه شهر شورش و اضطراب غریبی در اهل استرآباد و بعد
جمعی بخیال رسیدن ترکمانیه با قدرت بردن آنها و دکاکین و بازار به کسی ... اشرار
ترکمانان نیز از ارتکاب چنین امر بزرگی متوحش و مضطرب شده بنای کوچیدن گذاشته از زرگران
گذشته حتی آدینه خان از ترس کوچیده میخواست از زرگران بگذرد و قدری فرستاده او را
اطمینان داده با آن متواتر جوابی و نصایح داده کرد که کوچیدن شما حالا از زرگران
ممکن نیست امر می توانید کوچیده بکشید ... بیا رو کوچیده بروید هر جا طمع دارد
و باره این مدت باید غیر از صبر کردن در مورد التفات شما چاره نیست خصوصا
تو که آدینه خانی هستی از ایل و داماد امیر ... ما بدین حالت امروز هستی خوب
در این مدت کار ... در حق ... مورد مرحمت ... شده و عشق ... او را مطلع
خوب ... ملاحظه تقصیر ... را عرض کردن باعث ... نمی ... ملاحظه ... و او را
سلطنت ... در وانه ... خود خوانی در ... بیدار آنها را دیده با آنها گران کرده ... را جمع کرده
نزد قدری آورده همه آنها را اطمینان داده قرار داده بروند ... و در دست اولاد ترک
جمع کرده بیاورند ... قریب ... در ... آنها از ... تقصیر ... اولاد ... ترک
آورده ... سردار را با ... شیخ خان پسر ... خان که ... خان برادرش در طهران ... ترکمانان ... در

پانزده سوار یکه یکه باقی تنها مرده آمدند که ایشان کشته شده سوار یموت متفرق شد
توپ هم گرفته شده در نهایت خوشحالی و شعف [illegible] قریب [illegible] [illegible]
یک ساعت به غروب مانده از خود [illegible] [illegible] رسید که مرقوم داشته بود [illegible]
[illegible] شده [illegible] و [illegible] ایشان [illegible] سوار یموت متفرق شده [illegible]
شکر خداوند را بجا آورده [illegible] [illegible] که [illegible] از [illegible]

سه ساعت به غروب مانده آدینه خان خود با جماعت [illegible] آمد که ایشان زخمدار است [illegible]
[illegible] سوار قراچی و چهار توپ را بسته [illegible] [illegible] [illegible]
آورده چون [illegible] حاضر بوده قریب [illegible] [illegible] [illegible] پیاده [illegible]
چون سوار را گرفته مشغول جنگ شده [illegible] چند نیز توپ [illegible] آنها را [illegible]
معلوم شد که توپ را با خود ایشان پیش برده هزار سوار [illegible] [illegible]
[illegible] بمنزل برسند چون آفتاب غروب کرد دیگر امکان [illegible] [illegible]
چون آدینه خان و سوار آنها [illegible] [illegible] [illegible] آنها [illegible]
[illegible] که آمده رفت آنها مطلع شود [illegible] [illegible] [illegible]
هم [illegible] روانه نمود [illegible] که توپ را [illegible] نهایت اوقات [illegible] نمود

صبح روز بیست و پنجم [illegible] [illegible] آدینه خان [illegible] استرآباد شده
نعش مرحوم [illegible] [illegible] [illegible] استرآباد [illegible]
فرستاده ام چون [illegible] استرآباد آمده رفت نمی‌شود و فرستادن [illegible]

بحمدالله تعالی شب عید با شجاع الدین ایشان وارد بیهق بزرگ صحبت کردیم تا

سپیده سوار از قراقچی اترک و غیره در پیش او بوده متفرق شده رفتند

یک عراده توپ چهار پوند دیدیم که در دست ایشان بود سوار از قراقچی با ترک برادند

و درست که آدم ریش سفید آن میگردد آمده خدمت میکنند که املاک آن

ما صاحب کیه اجرایی که وارد داده اقدام کنیم خدمت بیاید چون اصل مقصود آنها

این است که حکم داده عطا آنها با عبدالصمد خان نباشد هنوز رفتن ایلغار او را

قبول کرده است چند نفر که ما مشغول گفتگو هستیم آنچه قرار داده شود عرض

خواهد شد

[illegible] [illegible] قشون [illegible] [illegible] [illegible] مرحمت [illegible]

حسب الحکم [illegible] در رفع الغائلات [illegible] آدینه خان [illegible] [illegible] [illegible]

وزیر دربار آدینه خان فرستاده بودند

بعد از فرستادن امرای زمان به استرآباد [illegible] بجهت [illegible] در دار دولت [illegible] نوشته

بتوسط [illegible] خان فرستاده همه آنجا تمکین کرده متعهد کرده بودند که [illegible] جمع کرده [illegible]

در باب [illegible] خان [illegible] رقم خواهد [illegible] از آنجا [illegible] مراد آمده [illegible] داده [illegible]

[illegible] خان [illegible] خان [illegible] آمده [illegible] کرده [illegible] [illegible]

جمع کرده تسلیم [illegible] الآن [illegible] [illegible] شاه [illegible] خان [illegible]

با آدینه خان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

میباشند [illegible] در حقیقه [illegible] [illegible]

[illegible] میباشند [illegible] بجهت بعضی [illegible] حضرت داده

مشغول جمع کردن و دادن ایشان میباشند تا رای جهان آرای همایون شاهنشاه دین پناه

[illegible] در این [illegible] چه اقتضا فرماید

[illegible] ربیع [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ۱۲۶۴

پیام مجله

خوانندگان و ما

در طی چهار سال انتشار مجـلهٔ بررسیهای تـاریخی (۲۵شماره)،فضلاودانشمندان‌و خوانندگان محترم علاقمندما بارها نظرات خود راچه کتبی وچه‌تلفنی وچه زبانی ، دربارهٔ مطالب ومباحث‌مجله‌وهمچنین شکل وقطع و نحوه چاپ آن ابرازفرموده‌اندواداره‌مجله‌نیز بـا امتنان فـراوان اکثر این نظرات را بمنظور بهبود وضع مجله درموقع خود بکار بسته است وقسمت اعظم پیشرفتها و بهبود هائی هم که بتدریج در وضع مجله حاصل شده است بی گمان حاصل همین نظرات

ترکان غز و مهاجرت ایشان بایران

خبرت هست کزاین زیروزبرشوم غزان | نیست یك پی‌زخراسان که نشد زیروزبر
خطبه بکنند به هرخطه بنام‌عزازآنك | درخراسان نه خطیب‌است کنون نه‌منبر

(انوری ابیوردی)

مقدمه‌یی:

دربارهٔ ترکان آسیای مرکزی

نوشته

محمد جواد مشکور

(دکتر درتاریخ)

مردمی که‌اکنون بنام‌ترك خوانده‌میشوند پیش‌ازقرن‌ششم میلادی به‌اسم‌های‌مختلف‌سیاسی وقبیله‌یی شناخته میشدند. در نیمهٔ اول قرن ششم میلادی گروهی‌از اقوام‌ترك آلتائی از مساکن خود مهاجرت کرده به اتفاق بعضی‌ازقبایل‌همسایهٔ خویش امپراطوری عظیمی تشکیل دادند که‌قلمروآن‌بین سرزمین مغولستان و دریای سیاه بود.

خوانندگان ارجمند بوده است و از این رو سازمان مجلهٔ بررسیهای تاریخی بهمه جهت سپاسگزار این جمع از دوستداران فرهنگ و تمدن و تاریخ ایران میباشد.

ولی درخلال این زمان گلایه هائی نیز درمورد تقدم و تأخر چاپ مقالات از برخی نویسندگان حساس ما بدفتر مجله رسیده است که اگرچه تصور و انتظار میرود که آن گلایه‌ها جنبه جدی ندارد معهذا ما را ناگزیر میسازد یادآور شویم در ترتیب تقدم و تأخر مقالات جز رعایت وضع مجله از نظر تناسب موضوعها، رنگ آمیزی صفحات ، نحوهٔ ارائه مجله و تصاویر و بالاخره مشکلات چاپخانه و مسائل فنی، علت دیگری وجود ندارد زیرا مقالاتی که درمجله بچاپ میرسد قدر متیقن ، موافق مرام و روش مجله میباشند و بالنتیجه از نظر مجله ، تفاوتی میان آنها نیست .

با توجه به آنچه گفته شد . مجلهٔ بررسیهای تاریخی مقالات و نوشته‌های تحقیقی و مستدل تاریخی مربوط بایران را که مستند برمدارك و ارائه مآخذ درپای صفحات باشد با امتنان و سپاسگزاری از همکاری نویسندگان و محققان ارجمند می‌پذیرد.

مسئولیت مندرجات و مطالب مقالات وارده با نویسندگان مقالات است و از اینرو مجلهٔ بررسی های تاریخی در قبال عقاید نویسندگان مسؤلیتی نخواهد داشت .

مقالات باید حتماً ماشین شده و روی یك صفحه نوشته شده باشد.

مقالاتیکه بدفتر مجله میرسد مسترد نمیشود.

مجله در چاپ و یا رد مقالاتی که بدفتر مجله میرسد آزاد است .

بررسی های تاریخی

تور گیش‌ها ازطرف غرب وجنوب مورد حمله وفشار سپاهیان عرب و چینی قرار گرفتند. درسال ۷۵۱ میلادی، چینیان درنزدیکی ولایت تلس Talas ازلشکرعرب شکست یافتند وقبایل سیاه‌وزرد تور گیش نیز درجنگهای داخلی، قوای خودرا ازدست دادند. درنتیجه درسال ۷٦٦ میلادی قرلوق‌ها، دره‌های چووتلس را اشغال کردند وهم ایشان بودند که درآن سال سویاب Suyab پایتخت تور گیش‌ها را به تصرف خود درآوردند واین سرانجام امپراطوری توچوئه بود.

ایغورهاتا سال ۸٤۰ دراورخون بماندند ودرآن تاریخ درمقابل حملات قوم قرقیز (خرخیز) ازپای درآمدند. بقایای آنان پراکنده شدند و گروه بسیاری ازآنان به کانسو Kansu رفتند ودرآنجا حکومت جدیدی تشکیل دادند. این دولت تادوران تسلط تنگوتها Tangut یعنی سال ۱۰۲۰ میلادی ادامه داشت. درحوالی ۸٦۰ میلادی، ایغورها، دولت تازهٔ خودرا درمشرق کوه‌تیان‌شان شرقی تشکیل دادند که تا دورهٔ مغول درآن نواحی بااستقلال تمام حکومت می کردند.[1]

درقرن هشتم میلادی درقسمت سفلای سیردریا (رود سیحون)، اوغوزها حکومتی تشکیل دادند وایشان با توغوز اوغوز که از ترکان شرقی بشمار می‌رفتند ازیك اصل وقبیله بودند. این اوغوزها طایفه‌ئی ازترکان غربی بودند که بعدازمرگ سولو رئیس قبیلهٔ تور گیش پراکنده شدند. این چادرنشینان ترك به لشکر کشی‌های منظم نمی‌پرداختند وفقط به جنگهای چریکی وحملات نابهنگام به شهر های ماوراءالنهر می‌پرداختند، و گاهی به کمك یاغیان و سرکشان می‌آمدند. مردم ماوراءالنهر برای اینکه خودرا در برابر حملات ایشان حفظ کنند، دیوارهای عظیمی که مانند سدبود درژاشت درحوالی بخارا

1- Minorsky, V . Hudud al - Alam, Oxford, 1937, P 263 - 264

بنیان گذاران این امپراطوری بزرگ، نخست عنوان ترك را برای خود برگزیدند که در زبان ایشان بصورت توروك Turuk به‌معنی قوی بکار میرفت . چینیان این اقوام را به‌زبان خود: تو- چوئه Tu-chueh یا به‌قرائت دیگر تو- کیو Tou-kiue می‌خواندند. اقوام متشکل این امپراطوری ترك درسال ٥٨٢ میلادی به دو دستهٔ ترکان شرقی و غربی تقسیم شدند. مرکزاداری ترکان شرقی، درجایی به نام اورخون Orkhon درسرزمین مغولستان، ومرکزاداری ترکان غربی ، در سمیرچی Semirechy واقع بود .

هسوآن-تسنگ Hsu-an-Tsang سیاح معروف چینی درسال ٦٣٠ میلادی محل خیمه‌های ترکان غربی را درنزدیکی رودخانهٔ Chu یافته است وازایشان نام می‌برد.

هردو مملکت شرقی وغربی ترك، برتری وسیادت فغفوران چین رابرخود پذیرفتند. درسال ٧٤٢ میلادی، اتحادیه اویغورها که ازقرلوق (خلوخ،خلخ) وبسمیل Basmil تشکیل شده بود، دولت ترکان شرقی‌را منقرض ساختند. در سال ٧٤٥ میلادی اویغورهابرشهراورخون تسلط یافتند. اماسلطنت(خاقان)های اصلی توچوئه تاسال ٦٥٧ میلادی به طول انجامید ودرآن سال چینیان ایشان را به اطاعت خود درآوردند.

ازسال ٦٨٥ تا ٦٨٨م. سرزمین‌های توچوئه‌های غربی، دائما درمعرض حملات خاقانهای شرقی بود. زوال حکومت توچوئه‌های غربی با ظهور قوم ترك نژاد تورگیش Turgish ارتباط پیدا میکند. درسال ٧١٦ میلادی ترکان غربی از زیر اطاعت ترکان شرقی خارج شده ورئیس قبیله تورگیش که سولو Sulu خوانده می‌شد یك دولت نیرومند ترك را درآسیای مرکزی تأسیس کرد . امیران این قبیله ترك تاآخر قرن هفتم واوایل قرن هشتم یعنی تاسال ٧٣٩ میلادی سلطنت کردند.

غایت‌بزرگ است.... و کوه‌قراقوروم درمیانهٔ این‌دو کـوه افتاده وشهری که قاآن بنا کرده بنام‌آن کوه‌میخوانند درجنب آندو کوه، کوهی‌است که(قوت طاق) خوانند ودرحوالی آن کوه‌هادرموضعی ده رودخانه‌هست، ودرموضعی نه‌رودخانه، ودرقدیم‌الایام مقام «اویغور» درآن دورودخانه بوده،آنچه‌درآن ده رودخانه بوده‌اند ایشان را «اون‌اویغور» خوانند، وآنچه درنـه رودخانه «توقوز - اویغور» وآن‌ده رودخانه‌را «اورقون» نیز میخوانند.[۵]

اویغورهااتحادیهٔقبایل‌خودرا «اناویغور Cn - uyghur»، و«توقوز-اوغوز Toquz - Oghuz» میخواندند، یعنی‌قبایل ده گانه اویغوروه گانهٔ اوغوز.

مارکوارت خاورشناس معروف،طرفدار یکی‌بودن اویغورها باتغزغزها است، ولی‌خاورشناس‌معروف روسی بارتولد معتقداست که باید بین تغزغز - های اصلی‌واویغورها فرق گذاشت، وی‌میگوید کـه‌اطلاق اصطلاح«توقوز- اوغوز» براویغورهای سلسله جبال تیان‌شان ازمردم قبلی این‌سرزمین گرفته شده‌است که شا- تو Sha - to یعنی‌بیابانی‌خوانده‌میشدند. این‌مردم که ازقوم توچوئه (ترك) غربـی جداشده بودند. در قرن هفتم میلادی نزدیك دریاچهٔ بارکول Barkul میزیستند که درمنتهاالیه شرقی تیان‌شان واقع است وسپس درسال ۷۱۲م . به‌په‌ای تینگ[۶] (بیش‌بالیق) آمدند ودر ۸۰۸م تبتی‌ها ایشان راازآنجا براندند. گریگوریو Grigoryew معتقد بود کلمهٔ تغزغز ازادغام دو لفظ تغوز- اویغورترکیب شده‌است وازاین جهت آن‌اصطلاح رابایدنگ«تغزغر» خواندنه «تغزغز».این عقیده‌مدتی دراز مقبول بسیاری ازعلمـای خاورشناس اروپایی واقع شد، وچنانکه‌می‌بینیم دخویه‌درسلسلهٔانتشارات کتب‌جغرافیایی عربی خود ، درپنج مجلداول اصطلاح موردبحث را تغزغز، با «زا» «درآخر، وازجلد ششم (۱۸۸۹م) آن‌کلمه راباذکر «راء» درآخر، تغزغر آورده است.

امابا‌تصفح‌دقیق‌در کتب‌قدیم‌پهلوی وتواریخ‌و کتابهای جغرافیایی‌اسلامی

۵ - جامع‌التواریخ طبع بهمن کریمی ج۱ص۱۰٦

6 — Pei — ting

ودرشاش (چاچ) بنیاد گذارده بودند[۲]

بحثی در نام غز

هامیلتن J. Hamilton درمقاله‌یی که تحت‌عنوان توقوزاوغوز، واون‌اویغور درروزنامه‌آسیایی[۳] نوشته‌است، می‌نویسد که:این اصطلاح دراوایل‌قرن‌هفتم میلادی درمیان قبایل ترك شرقی که تی‌ئه-لو Tielo خوانده می‌شدندمعروف بوده وبه معنی نه طایفهٔ هم پیمان یاتوقوز اوغوز بکار می‌رفته است . این طوایف نه گانهٔ ترك سپس علیه ترکان غربی قیام کردند وامپراطوری عظیمی تشکیل‌دادند که‌درتواریخ، نام‌قدیم ایشان‌اویغور آمده‌است وقرن دهم‌میلادی دوران‌عظمت ایشان‌است . پس‌از آن‌طوایفی‌ازاین‌جماعت به‌طرف‌مغرب گسترش یافتند و پیوند خودرا با نظام هم پیمان نه گانه مزبور قطع کردند و به سرزمین‌های تازه‌یی روی‌آوردند وباقبایل ترك‌دیگری ارتباط وخویشاوندی پیدا نمودند. اینان همان قبایلی هستند که بدون توجه به اتحادیه نه گانه قدیم‌ایشان، نام‌آنان‌در کتب‌عربی‌و تواریخ اسلامی غز ودرمنابع رومی‌اوزوئی Uzoi آمده‌است.[٤] اصطلاح تغزغز Toghuzghuz که‌درمنابع‌اسلامی‌دیده‌میشود، بیشترمربوط به‌دورهٔ‌دوم‌سلطنت‌ایغورها درتیان‌شان‌شرقی‌میباشد.در کتیبه‌های تاریخی اورخون که ازخاقانهای ترك شرقی باقیمانده اصطلاح توقوز- اغوز مشاهده می‌شود که معادل کلمهٔ ترك بکاررفته است.

خواجه رشیدالدین فضل‌الله در جامع‌التواریخ غازانی در ذکر انساب ترك و مغول از دو اصطلاح ترکی «اون اویغور» و «توقوزاویغور» یاد کرده است وی‌مینویسد که: «چنان آورده‌اند که درولایت اویغورستان دو کوه به

---

۲ - بارتولد - تاریخ سیاسی و اجتماعی آسیای‌مرکزی تاقرن ۱۲ میلادی ، کابل ١٣٤٤ ص ١٦، ٤٢ ، ١٤٣

3 - J. Hamilton. Toquz oghuz et on-uyghur (JA.CCL/1, 1962, P. 23-64).

4 - Cahen, cl. Ghuzz, Encyclopedie de L'islam T. 1 (Nouyvelle Edition). P. 1132-1133.

که بخود آنان اختصاص داشت و آن را «قسی الغز» یعنی «کمان غزان» میخواندند. ایشان سیزدهمین مراتب نظامی را تشکیل میدادند. در قرن هفدهم میلادی مقام خودرا ازدست داده شغل داغ کردن و شلاق زدن وسر بریدن به ایشان محول شد، از این جهت کلمهٔ «الغز» درزبان پرتغالی بمعنی «جلاد» آمده است [۱۱]

مساکن غزان

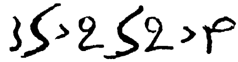
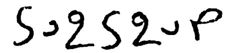
از اواسط قرن سوم هجری (نهم میلادی) جغرافی نویسان عرب ازغزان یاد کرده‌اند. درقرن چهارم هجری از ترکان غز، سرزمینهایی را که ازجنوب به دریای آرال وبستر سفلای سیردریا (رودسیحون)، وازمغرب به رود اورال یا ولگای سفلا ودریای خزر، وازشمال شرقی به بستر علیای رود ایرتیش Irtyish محدود میشد در تصرف داشتند.

همسایگان غزان درقرن چهارم هجری، این اقوام ترك بودند: درشمال مساکن ایشان، قوم کیماك، ودسته‌یی ازمردم قپچاق، ودرمشرق خرلخ (قرلوق) ها، ودرمغرب ایشان پچنگ‌ها Pecheng بخصوص دولت نیمه ترك خزر Khazar قرارداشتند. غزان با بلغاریهای ولگای میانه کم وبیش درارتباط بودند. مرز جنوبی ایشان، عالم اسلام و بلاد خوارزم وماوراء النهر بود. غزان بکشورهای متمدن و مسلمان غالبا اغنام وا حشام و برده و پوست خز وسنجاب که از جنگلهای شمالی بدست می‌آوردند می‌فروختند. ایشان درشهرهای کوچك مرزی که یکی از آن‌ها یانی کنت Yanikant که محتملا همان «نو کردهٔ» پارسی و «حدیثهٔ» عربی است بارئیس خود درزمستانها قشلاق می‌کردند. این شهر درقسمت علیای رود جند Jand که امروز به نام پروسك Perovsk معروف است واقع بوده‌است.

مساکن غزان ازسواحل شرقی بحرخزر وشمال گرگان تا حدود پاراب (فاراب) و ناحیهٔ دست کند واسپیجاب درسواحل غربی سیحون امتداد میبافت

۱۱ــ لغت‌نامهٔ دهخدا، مادهٔ غز.

معلوم می‌شود که این اصطلاح تغزغز است و نظریهٔ گریگورو درست نیست.

در کتاب نامه‌های منوچهر که درسال ۸۸۱ میلادی بزبان پهلوی نوشته‌شده این کلمه به‌طوروضوح درآن کتاب به‌خط پازند (اوستایی یادین دبیره)  Tughazghuzan ، ودرحاشیه‌و نسخه‌بدل به‌خط پهلوی  Tyghzghyz آمده‌است.[۷] وچنانکه گفتیم‌در کتیبه‌های اورخون کـه مربوط به‌خاقانهای قدیم‌ترك است کلمهٔ تغزغز با حرف « زاء » درآخربطوروضوح‌ذکر شده‌است.

قوم تغزغز ازقرن نهم میلادی درنزد عرب مردمی شناخته شده بوده‌اند. از محمد بن موسی الخوارزمی روایت شده که جائی که در کتاب بطلمیوس بنام اسکیثیاس Scythias آمده همان بلاد ترك وتغزغز است.

مسعودی در کتاب مروج‌الذهب (ج ۱ ص ۲۸۸ و۳٦٥) درضمن‌روایـات خود،تغزغز را از قبایل مربوط به چین ذکر کرده نه اویغور. خان اویغور درقرن‌هشتم میلادی به‌طوایف وقبایل‌خود: اون - اویغوروطوقوزاغوز اطلاق میکرد[۸]

کلمهٔ «غز» درعربی (تاج‌العروس) ، «الغزغز» و «غز» آمده، ومی‌نویسد: «الغزغز کهدهد جنس من‌الترك»[۹]

دزی درذیل قوامیس عرب[۱۰] مینویسد که: مفرد«غز: غزی» وجمع آن «اغزاز» است. نام غزرابر کردان هم‌اطلاق کرده‌اند. درنیمه‌دوم قرن دوازدهم میلادی گروهی‌ازغزان به‌قیادت‌قره‌قوش ازمصربشمال‌آفریقا آمدندو بخدمت موحدین که‌سلاطین آن‌سامان بودند داخل‌شدند. اینان، کمان‌هایی داشتند

۷ - Namakiha I Manushchihar. The Epistles of Manushchihar, By, Ervad Bamanji Nasarvanji Dhabhar, Bombay, 1912, Page 57.

۸ - بارتولد : تغزغز ، دائرة‌المعارف‌الاسلامیه ، ج ٥ ص ۳۲۲ — ۳۲٤

۹ - تاج‌العروس ، ج ٤ ، ص ٦٤

۱۰ - Dozy, Supplément aux dictionaires arabes, 2éd, Paris 1927.

ابن‌حوقل دربارهٔ رودشاش(چاچ) می‌نویسد که این‌رودا گرامتداد پیدا می‌کرد به‌یك‌سوم رودجیحون میرسید.غزان دروقت صلح کالاها رااز آن‌راه‌به دیه‌نو میرسانند، و ترکان بامسلمانان درصلحند . درقریهٔ حدیثه (یا دیه نو) مسلمانان فراوانند، و آنجادارالملك غزان است، و پادشاه غزان درزمستان‌در آنجای مسکن گزینند. شهرجندوخواره نزدیك آن‌است، ومسلمانان درآنجا بسیارند، وزیرفرمان پادشاه غزان می‌باشندوازاین‌شهرهای سه گانه ، یعنی : جند، حدیثه وخواره، قریهٔ جند بزرگتراست، وآن درده منزلی‌خوارزم و بیست منزلی پاراب (فاراب) قراردارد[16].

درترجمهٔ مسالك وممالك اصطخری دربارهٔ غزان چنین آمده‌است:«اما تر کستان وتغزغز وخزخیز و کیماك وغزیه‌خرلخیه این همه رازبان یکسان است وهمه‌ازیکدیگر» امازمین غزازخزرو کیماك تازمین خرلخیه و بلغار باشد، وحدودمسلمانی از گرگان تاپاراب تااسپیجاب[17]

«وجانب غربی ولایت غزیه‌وحدطراز برتقویس‌باز گرددتافاراب‌وشتکند وسغد سمرقند ونواحی‌بخارا تاخوارزم تا کناردریا»[18]

«ویك حدخوارزم به‌غزیه پیوندد وآن حدغربی‌است‌وشمال هم‌به‌حدود غزیه باز گردد، حدجنوبی وشرقی به‌خراسان وماوراءالنهرپیوندد»[19]

«جیحون به‌دریای‌خوارزم ریزد وبر کناراین‌دریا زمین غزباشد، چون‌به صلح‌باشند ازاین‌روی به دیه‌براتکین‌آیند وازروی دیگربه گرگانج‌آیندو این هردوو بر کنارهٔ جیحون است»[20]

«صبران شهری‌است که غز به‌صلح آنجاآیند وبازرگانی کنند، چون در میان جنگی‌نبود،شهری پرنعمت‌است»[21]

۱۶- ابن‌حوقل: صورة‌الارض، طبع لیدن، ص۵۱۱و۵۱۲

۱۷- مسالك‌وممالك فارسی،ص۱۱

۱۸- ایضاً ص۲۲۶

۱۹- ایضاً ص۲۳۵

۲۰- ایضاً ص۲۳۸

۲۱- ایضاً ص۲۶۳

وازاین حدود مرزهای غز و خرلخ باهم درمی آمیخت. تااواخر قرن چهارم هجری دربعضی ازمرزهای خوارزم وماوراءالنهر، دیوارها وسدهایی دربرابر ترکان وجودداشت که بی‌شباهت به‌دیوارچین دربرابرقبایل زردپوست مغول نبود. ازجمله این‌سدها یکی دیوارعبدالله‌بن‌حمید معروف‌به حائط‌القلاص بود که درناحیه‌یی‌میان مصب‌رودجیحون‌وسیحون‌ازشمال بیکند آغازمیشدو تاحدود شهرطراز امتداد می‌یافت.[١٢]

ذکرمساکن غزان درکتب قدیم‌اسلامی

ابن‌حوقل مینویسد: رودشاش (چاچ)، نهربزرگی است که درحدودبلاد ترك واسلام جاری‌است وسپس ازشهرترکان ازحدوداوزکند گذشته ودرآن ناحیه رودخرشاب واورست وقبا وجدغل به‌آن‌میریزد وآب‌آن بسیارشده‌از اخسیکث وخجند وبناکت وستکند میگذرد وبه‌پاراب (فاراب)میرسد وبه بیابان می‌افتد وشهرغزان در کنارآن‌است، وازآنجاازیك‌فرسنگی دیه‌حدیثه میگذرد وسپس دردومنزلی حدیثه به دریای خوارزم میریزد[١٣].

باز ابن‌حوقل واصطخری می‌نویسند که درطرف راست دریای آبسکون درنزدیك دهستان، جایی‌است که‌آنجارا«سیاه کوه» خوانند. درآنجاطایفه‌یی ازترکان غزجای‌دارند وایشان به‌تازگی دراین‌مکان‌آمده‌اند، زیراآنان‌باهم اختلاف کرده وگروهی‌ازایشان جداشده در اینجا مسکن گزیدند. دراین مکان چراگاه‌های وسیع وچشمه‌سارهای فراوان وجوددارد[١٤].

اصطخری‌شمال‌دریای‌خزررا«مفازةالغز» یعنی«بیابان‌غزان» خوانده‌است. ونیزمی‌نویسد که جرجان تجارتگاه غزان باشدوایشان درآن شهر کالاهای خودراعرضه کنند[١٥].

١٢- ابن‌حوقل. صورةالارض ج١ص ٤٦٢-٤٦٣،- Cahen,EI,T,1,P. 1134

١٣- ایضاً صورةالارض، طبع لیدن ج ١ ص٥١١

١٤- ایضاًابن‌حوقل ج١ص٣٨٩، واصطخری: مسالك‌الممالك ص٢١٩طبع لیدن

١٥- مسالك‌الممالك، طبع لیدن، ص٢١٨و٢٩٩

« دیگر اندر آخر حد ترکان تغزغزی ،آنجا که پیوسته است به چین ، کوهی است مقدار چهل فرسنگ درازی آن را طفقان خوانند . و هم بنزدیك طفقان اندر ناحیت تغزغز کوهی بر گیرد وسوی مغرب همی رود اندر میان تغزغز و یغما، وخر گاه های مختلف تا بکوه مانسا پیوندد. »

« دیگر از اول حد تغزغز از نزدیکی دریای ایسی گول، کوهی بر گیرد وهمی رود تا آخر نخسیان و اول حد خلخ و آنکه عطف کند و شاخی بناحیت قومی از خرخیز باز گردد». [۲۵] و نیز در سخن اندر ناحیت تغزغز مینویسد «مشرق او ناحیت چین است وجنوب وی بعضی خلخ ومغرب وی بعضی خرخیز است وشمال وی هم خرخیز است اندر همهٔ حدود او برود ، و این ناحیت مهـمتر ناحیت است از ترك، وبیشترین قومی بودند در اصل ، وملوك همه ترکستان اندر قدیم از تغزغز بودندی ، و مردمانی جنگی‌اند و با سلاح بسیار، و ایشان به تابستان و زمستان از جای بجای همی گردند بر گیاخوارها و هواهائی که خوشتر بود ، واز این ناحیت مشك بسیار خیزد ، و روباه سیاه وسرخ و ملمع، وموی سنجاب وسمور وقاقم وفنك وسبیجه وختو و غزغا وخیزد، وجائی کم نعمت، وخواستهٔ ایشان ،گوسپند و گاو واسپ است ، واندر این ناحیت آبهای بسیار است، وبی عدد وتوانگرترین ترکانند وتاتارهم جنسی از تغزغزاند . »

جینانجکث ـ قصبهٔ تغزغزاست ، شهری میانه است ومستقر ملك است وبحدود چین پیوسته است ،به تابستان اندر وی سخت گرم بود و به زمستان سخت خوش بود، وبه نزدیکی وی کوهی است آن را طفقان خوانند ، واز پس این کوه پنج ده است و نام ده ها این است : کوزارك ، جملکث ، بنجیکث ، بارلغ ، جامغر، وملك تغزغز بـه تابستان به این ده بنجیکث نشیند و اندر شمال تغزغز ،صحرایی‌است میان تغزغز وخرخیز برود تا به ناحیت کیماك. [۲۶]

مینورسکی درحواشی خود بر کتاب حدودالعالم ، بعضی از این امکنه ایران را شرح داده وچنین‌مینویسد:

۲۵ ـ ایضاً ص۲۷

۲۶ ـ ایضاً ص ۷٦ و ۷۷

رودچاچ، رودی بزرگ است، عموداین‌رود ازترکستان خیزد درحدود اوزکند آنگه‌رود خرساب(خرشاب) و رود اورست وقبا(فنا) و رودجدغل‌و دیگررودها درآمیزد؛ و رودی عظیم شود وبه‌اخسیکث آید،آنگه به خجند رسد تابناکث وتاستکند وپاراب، چون ازحدصبران بگذرد، براین آب دو رویه‌خانه‌هانه‌های‌غزباشد، دراین‌آب غله برندسوی‌غز. چون‌به‌آشتی‌باشند.و این‌غزبیشترمسلمانند، لکن دارالملك غزاست، ودرزمستان پادشاه غز به‌این جایگاه مقام دارد وپادشاهی غز راست وازخوارزم تااین‌جایگه ده مرحله بود واین جایگه تاپاراب (فاراب) بیست مرحله» [۲۲]

در کتاب جهان‌نامه تألیف سال ٦۰۵ هجری ، اثرمحمدبن نجیب بکران چنین‌آمده‌است: رودچاچ (شاش) پس‌ازپیوستن جوی‌ایلاق درحدوداوزکند، بدان، به‌اخسیکث وازخجند وپاراب (تاراب) بگذرد وازسرزمین قبایل‌ترك وترکمان گذشته به‌بحیرهٔ جندریزد. ونیزمی‌نویسد:

«مسکن غزان دراصل پاراب (تاراب) وبحیره جندبوده است بر هر دو جانب ازجیحون چاچ. پس قومی از ایشان که معلوم نیست به حدود ختلان افتاده‌اندازحدودبلخ،وآنجاساکن‌شدند تاعهدسلطان شهید سنجربن‌ملکشاه پس درشهورسنهٔ‌سبع‌واربعین وخمسمأة خروج کردندوبسوی خراسان‌بیرون آمدند وبعدازآن به‌حدود کرمان‌افتادند. افنی‌الله‌باقیهم» [۲۳]

در کتاب حدودالعالم من‌المشرق‌الی‌المغرب تألیف سال ۳۷۲ هجری دربارهٔ مساکن غزان چنین‌آمده‌است:

«ازجزایر دریای‌خزر، دیگرجزیرهٔ‌سیاه کوه‌است . گروهی‌ترکانند‌اغوز. آنجا مقیم‌گشته واندردریا واندرخشك دزدی کنند» [۲٤]

۲۲- ایضاً ص۲٦۵، کتاب مسالك‌وممالك اصطخری ترجمهٔ فارسی. تهران ۱۳٤۰

۲۳- جهان‌نامه، به کوشش دکترمحمدامین ریاحی، تهران ۱۳٤۲، ص٤۹و۷۲

۲٤ - حدود العالم به کوشش‌دکتر منوچهر ستوده، ص ۲٤

ابن‌اثیردر کتاب الکامل فی‌التاریخ مینویسد : ترکان غز که خراسان را چپاول وغارت کردند بردو گونه بودند : یکی را اجق (اوچوق)میگفتند و امیر ایشان طوطی‌بن دادبك نام داشت ، دسته دیگر را برق (براق)میگفتند که امیر ایشان را قرغوت بن عبدالحمید میخواندند.[۲۹]

خواجه‌رشیدالدین فضل‌الله اقوام: اویغور، قبچاق، قانقلی، قارلوق (خرلوخ، خلخ) ، قلج (خلج) را ازطوایف اوغوز میدانند.[۳۰]

آداب و رسوم غزان

نخستین سیاح مسلمانی که به سر زمین غزان سفر کرده و دربارهٔ آداب ورسوم ایشان مطالبی سودمند بجای گذاشته است تمیم بن‌بحر معروف به‌مطوعی است که‌ظاهراً ازخاندان مطوعان وداوطلبان جهاددرمرزهای اسلام‌بوده‌است. یاقوت در کتاب معجم‌البلدان درذیل کلمهٔ ترکستان قسمتی ازسفرنامهٔ او را به بلاد ترکان یاد کرده‌است ومینویسد. « تمیم بن‌بحرمطوعی بسرزمین‌غزان سفر کردواین‌سفرشش‌ماه بطول انجامید ودرسفرنامهٔ‌خود نوشته که سرزمین ایشان بسیارسرداست . او بیست روز در بیابانهایی که در آن چشمه‌سارها و چراگاههای فراوان بود سفر کرد ولی در آن صحراها قریه‌یی وجود نداشت . وی‌غزان را دید که همگی چادرنشین بودند، پس ازآن بیست‌روز دیگردردیه‌ها سفر کرد ودرآنجاها، عمارات بسیاریافت، و گوید : مردم آن آتش‌پرست وزردشتی و زندیق(مانوی) بودند. پس ازآن بشهرپادشاه غزان درآمد و گوید که آن شهری مستحکم بودو در گرداگرد آن روستاهای آبادان وجود داشت چنانکه قریـه ها بهـم پیوسته بودندوآن‌شهر دوازده دروازه بزرگ ازآهن داشت ودرآنجا بازارها و کوچه های پـر جمعیت مشاهده میشد،ومردم مشغول تجارت‌بودند وبیشترایشان‌دین زنادقه (مانویان) داشتند. وگوید : از آنجا تا کشور چین بیش از سیصد فرسنگ راه‌است .

۲۹- کامل‌بن‌اثیر ، ج ۱۱، ص ۸۲

۳۰ - جامع‌التواریخ ، ج ۱ ، ص ۲۹

کوه طفقان که چینانکث را ازپنجیکث جدا میکند ، مسلماً همان تیان شان شرقی است که بلندترین قله آن ۱۲۰۸۰ پا ارتفاع دارد . کلمهٔ طفقان تلفظ غلط «تورفان» است که در کتابهای عربی بدین صورت درآمده است. نام تورفان درمنابع سکایی قرن هشتم تتورپامنی کامپثا Tturpamni-Kamptha ذکرشده است . پنجیکث کلمه یی ایرانی و سغدی است و معادل ترکی آن بیش - بالیق Bish-baliq است که درهر دوزبان بمعنی پنج شهر Pentapolis آمده است. ممکن است که پنجیکث مرکزاداری پنج شهر بوده باشد. درزبان چینی نام شهر په ئی- تینگ Pei-ting بمعنی دربار شمالی آمده است. نام بیش بالیق در کتیبه های اورخون درشرح سفر کواتگین درسال ۷۱۳ میلادی یادشده است .

چینانجکث ، همان چینانکث یعنی شهر چینی است. این شهر در ٤٥ کیلو متری مشرق تورفان واقع بودوبه زبان چینی کائو-چانگ Kao-chang وسپس، هو-چو Hu-chu آمده که بترکی قو-چو Qo-cho شده است .

ابوریحان بیرونی (قانون مسعودی ص۱۰۳) این شهر را،چینانج کث خوانده ومیگوید : آن همان قوچو است که مقر اویغورخان میباشد . در دیوان لغات الترك محمود کاشغری (ج۳ ص۱٦٥) نام این شهرقجو آمده است .

جامغر، ظاهراً دراصل : چامغر Chamghar بوده و در راه بین فرغانه و خجند قرار داشته است ، ودر کتابت عربی، صامغار وصامغر شده است [۲۷].

یاقوت در معجم البلدان در ذیل عنوان ترکستان مینویسد که: شهرهای مشهورترکان شانزده شهر است وتغزغز درمیان بلاد ترك مانند بادیهٔ چادر- نشینان است که کوچ کرده در آنجا فرود آیند و بدکشیه اهل شهرها و دیه های ترکند . گویند که گوسفند دربلاد ترکان کمتر ازچهار بره نزاید و چه بسا که پنج تاشش بچه زاید، اما دو وسه بچه بسیارنادراست. پهناورترین بلاد ترك تغزغز است [۲۸] .

---

۲۷ - Minorsky, Hudud Al Alam, P. 271-273

۲۸ - معجم البلدان ، طبع اروپا ، ج۱، ص ۸۳۸-۸٤۰

راجادو کند . و کسانی را که در پیش ایشان در آب فرو روند ، جریمه میکنند .

هر گاه یکی از ایشان بخواهد بسفری رود ، شتران و یا چهارپایان و یا اموال خود را به نزد دوستش بامانت میگذارد و به اندازهٔ احتیاج ، چیزی از آنها برمیگیرد و چون از سفر باز گردد ، دوستش آن اموال را بوی پس میدهد. از پادشاهان و امیران آنان ، کسی که اورا «ینال کوچك» میخواندند و تازه مسلمان شده بود ، ملاقات کردم . به او گفته بودند : اگر اسلام اختیار کنی دیگر برما ریاست نخواهی داشت . این شخص ناچار از دین اسلام باز گشت. هر گاه مردی از ایشان بیمار شود و غلام و کنیز داشته باشد آنان بخدمتش می‌ایستند و برای او در گوشه‌یی از خانه چادری برپا میکنند ، اما باو نزدیك نمیشوند ، و او همچنان در چادر می‌ماند تا بمیرد یا بهبود یابد . ولی اگر آن بیمار کسی را نداشته باشد ، اورا در بیابان می‌اندازند و از نزد وی میروند هنگامی که بمیرد برای او چاله‌یی بزرگ بشکل اطاقی حفر میکنند و قبای او را به تنش کرده و کمربند و کمانش را بر او می‌بندند . و یك قدح چوبی پر از شراب نبیذ . در دست او می‌نهند و یك ظرف چوبی از شراب ، در برابرش می گذارند ، و اموالش را در نزد او مینهند و آنگاه اورا در آنجا می‌نشانند و سقف اطاق را می‌پوشانند و بالای سقف را بشکل گنبدی می سازند . سپس به ستوران و چهارپایان او روی آورده و از یك تا یکصد و تا دویست رأس از آنها رامیکشند و گوشت آنها را به جز کله و پاچه و پوست و دم می‌خورند و آنچه را که نخورند برچوبه‌یی می‌آویزند و میگویند : اینها ستوران او هستند که بر آنها نشیند و به بهشت رود. هر گاه در زمان زندگیش ، کسی را کشته و یا مرد دلیری بوده باشد ، بشمار دشمنانی که بدست او کشته شده‌اند ، شکلکهایی از چوب تراشیده بر گور او میگذارند و گویند : اینان غلامان او هستند که در بهشت در خدمت او خواهند بود .

ترکان عموماً موی ریش خود را میکنند و تنها سبیل میگذارند گاهی پیر فرتوتی را می‌بینید که ریش خودرا کنده و کمی از آنرا در زیر چانه‌اش

پیش از اینکه به‌شهر پادشاه در آییم از دور قصر پادشاه را دیدیم که از زر ساخته‌بودند وبرسر آن ، نهصد مردپاسبانی میکردند ». مطوعی درسفرنامهٔ خود ازسنگریزه‌هایی نام می برد که ترکان بوسیلهٔ آن طلب باران و برف میکردند وشرحی مفصل در کیفیت نزول باران توسط آن سنگها در کتاب معجم‌البلدان یاقوت آمده است.[٣١]

ذکر ابن‌فضلان ازغزان - احمدبن فضلان‌بن‌عباس بن‌راشدبن حماد که دراواخر قرن سوم هجری بکشور غزان سفر کرده درسفرنامهٔ خود که بنام «رسالة ابن فضلان» معروف است چنین‌می‌نویسد : «سپس به‌قبیله‌یی ازترکان بنام «الغزیه»(غزان) رسیدیم .آنان‌مردمانی‌بیابان‌نشینند ودرزیرسیاه‌چادرها زندگی میکنند وپیوسته درییلاق و قشلاقند هرگاه بیکی از آنان ستمی بشود ، یاواقعهٔ ناگواری برای‌آنان روی کند ، سر بسوی‌آسمان برداشته و خدای رابزبان خویش **بیرتنکری** یعنی خدای یگانه خوانند . این مردم ، طهارت نمیگیرند وغسل وشست وشو نمیکنند وبه‌ویژه در زمستان با آب ، سروکاری ندارند وزنانشان رااز مردان مستور نمی‌دارند ، و نیز زنان هیچ عضو خود رااز کسی پنهان نمی‌نمایند ، رسم ایشان درزناشویی‌آن است که دختر یازنی رابرگزینند ودربرابر چنددست لباس خوارزمی ، برای یك‌مرد نامزد کنند .کابین‌آن‌زن ، گاهی چند شتر یاچهارپا است هیچکس پیش از پرداخت‌کابین ومهریه که مورد قبول ولی آن زن باشد نمی تواند به‌آن زن دست بیابد ، وچون مهریه راپپردازد ، بی‌بیم وشرم بخانهٔ زن در می‌آید و درپیش پدرومادر و کسانش دست‌آن‌زن را گرفته بخانهٔ خود میبرد. هرگاه مردی بمیردوهمسری داشته باشد که مادرپسربزرگش نباشد ، وی بازن‌پدر خود ازدواج میکند . هیچکس ازبیگانگان وبازرگانان نمیتوانند در پیش غزان ، غسل جنابت کنند ، مگردرشب هنگام یا دوراز نظر ایشان ، زیـر ترکان ازین‌کار بخشم می‌آیند ومیگویند : این‌شخص میخواهد بااینکار، ٥

---

٣١ - معجم‌البلدان یاقوت حموی ، ج١ ، ص ٨٤٠ و٨٤٢

گرفته تامطلع السعدین وروضةالصفا وحبیب‌السیر وحتی کتابهای لغت‌وادب فارسی ازاین عمل ذکری به میان آمده است . این عمل جادوگری باران و برف آوردن به‌وسیلهٔ سنگ مخصوص رابه‌ترکی **بای** وبه‌زبان‌مغول **جده** می‌گفتند و سنگی که به کار می‌بردند ، سنگ پادزهر بوده‌است که‌آن رادر آب قرار می‌دادند ، وآن را **یده وجده تاش** می‌خواندند. کسی‌را که واقف به این علم بوده‌است واین‌عمل را انجام می‌داده **یایچی** ، یده‌چی ، و جده‌چی می‌نامیدند . درتاریخ فخرالدین مبارك شاه (چاپ‌راس‌ص ٤٢) آمده‌است: دو سنگ دیگر است که آنراهم برشکل چلیپا بسازند وبایکدیگروصل کنند ودر صحرا برسرچوبی کنند و به‌خون زنی که زجه شده‌باشد بیالایندومشت آب برآن‌اندازند ، دروقت‌ژاله باریدن گیرد ورعدهای‌سهمناك زند .اگر در این میان کفچهٔ‌آتش براندازند صاعقهٔ هول‌پیدا آید ورخش افتادن گیرد[٣٤]

جاحظ در کتاب التربیع والتدویر ، مصدقیه و دیناوریه و تغزغزیه را از مانویه شمرده است [٣٥]

ابوریحان بیرونی درآثار الباقیه عن‌القرون الخالیه، درضمن ذکراعیاد خوارزمیان ازجشنی به نام«فغبریه» یادمی کند ومی گوید که: اصل‌آن کلمه «فغربه» به معنی «بیرون شدن‌شاه» بوده‌است وآن‌مصادف‌باروز اول‌ماه‌ششم سال‌یاماه اخشریوری (شهریور) بوده است.

درچنین روزی شاهان خوارزم به‌جهت‌آنکه فصل گرماسرآمده وموسم سرما روی میکرد ،به زمستانگه(یعنی قشلاق)می‌رفتند وترکان‌غزرا ازمرز-های‌خود دفع می کردند و اطراف کشور خویش را از حملات ایشان نگاه می‌داشتند [٣٦].

ابوسعید عبدالحی‌بن ضحاك گردیزی در زین‌الاخبار در بـارهٔ غزان و رسوم و آداب ایشان چنین می‌نویسد :

٣٤ــ سیرت جلال‌الدین مینکبرنی ، ص٣٩٢-٣٩٣؛طبع تهران ، ١٣٤٤

٣٥ــ ثلاث رسائل لابی عثمان بن بحرالجاحظ بصری، طبع لیدن ١٩٠٣،ص١٣٨

٣٦ــ آثار الباقیه ، طبع اروپا، ص٢٣٦

باقی گذاشته و پوستینی بردوش انداخته است ، چنانکه اگر کسی اورا از دور ببیند ، بی گمان می پندارند که او یك بز است . پادشاه غزان را **یبغو** میخوانند، واین نام مخصوص شخص امیراست . ونایب‌وجانشین اورا **گوذرکین** مینامند . من سپهسالار ایشان را دیدم ، واو **اترك بن قطغان** نام داشت وبرای ماچادرهای ترکی برپا کرد ومارا در آنها جای داد . عادت ترکان در لباس پوشیدن آن است که جامه تاپاره پاره نشود، آن‌را ازتن بیرون نکنند» ۳۲

ابن‌فقیه در مختصر کتاب البلدان می‌نویسد که همهٔ شهرهای ترکان در عدد شانزده است، و تغز غزعرب ترکانند . ازچیزهای شگفت آورآنکه ترکان سنگریزه‌هایی دارند که بدانها می‌توانند هرچه بخواهند طلب برف و باران کنند، و این‌عمل در نزد ایشان مشهور است، و هیچ کس ازترکان‌منکرآن نیست، وخاصه این عمل در نزد پادشاه تغزغز معمول است و جز در نزد وی پیش‌هیچ‌یك ازپادشاهان‌ترك نیست . گویند این‌عمل‌را ایشان‌ازمردم شهرهایی که‌در برآمد نگاه آفتاب جای‌دارند فراگرفته‌اند.

آورده‌اند که: اسماعیل‌بن‌احمد سامانی‌در هنگامی که‌باآنان می‌جنگید، ایشان بااین عمل هوا را سرد کرده ، نزدیك بود بسیاری از لشکریان‌او را از میان بردارند . اسماعیل‌به درگاه خدا بنالید، و به‌یاری خداوند برآنان ظفر یافت ۳۳

استاد مجتبی مینوی در حواشی کتاب سیرت جلال‌الدین مینکبر نی می‌نویسد :

« استمطار بااحجار ، وباران آوردن به وسیلهٔ سنگ از عقاید وعادات ترك و مغول است که در کتب تاریخ و جغرافیای فارسی و عربی قدیم ذکر کرده‌اند . از معجم‌البلدان یاقوت و مجمل التواریخ و جهانگشای جوینی

۳۲ـ رسالة ابن‌فضلان ، تحقیق‌الدکتور سامی‌الدهان ، طبع دمشق ، ۱۹۵۹ میلادی، ص ۹۱-۱۰٤ ، وترجمه آن : سفرنامهٔ ابن‌فضلان به‌قلم ابوالفضل طباطبائی ، طبع بنیاد فرهنگ ، ۱۳٤۵ شمسی ، ص ٦۹ - ۷۷

۳۳ ـ مختصر کتاب البلدان، طبع‌اروپا، ص ۳۲۹

را بدان‌مرد زانی دهند و شوی زن، مرآن مرد زانی را لازم کند تا ازبهر او زن آرد، وکابین آن زن، اوبدهد اگرزانی توانگرباشد، واگردرویش‌باشد سیصد چوب بزنند اورا رها کنندش. اگسی مرد کشد، اورا تاوانی عظیم بکنند چنانکه اندرآن مستأصل گرددویك ماه اندرزندانش‌بدارند وسیصد چوب بزنند اورا، پس یله کنندش. واگردرویش باشد به چوب اقتصار کنند وبگذارندش.

تغزخاقان اندر کوشك باشد، و دیوارپشت وفرش او نمد باشد، امافرش اهل اسلام بر روی او کشند و دیبای چینی بر روی فرشها کشیده. اما عامه ایشان همه صحرایی باشند وخیمه وخرگاه دارند ولباس ملوك ایشان دیبای چینی وحریرباشد وازآن عامه حربر و کرباس، وجامهٔ ایشان دواج(لحاف) باشد وفراخ آستین و دراز دامن و کمرملك ایشان به‌حلیت درباشد،وچون به‌مجلس اومردم انبوه بیاید، تاج برسرنهد، وچون برنشیند، سی هزارسوار با اوبرنشینند، همه‌جوشن وزره دارند.ازجهت گرما مردمان آنجا سردابه‌ها سازند و از گرما گه آنجاباشند، ومردمان آنجا بیش اندر سردابه باشند، وازباران آن صحراها درخانه‌ها گربزند، وهمه مردمان ایشان کمر بندند، وکارد و خنجر بروی بیاویزند، و چیزی که ایشان را به‌کار آید از آنجا آویخته دارند. و بردرعامل آنجا سیصدیاچهارصد مرد گردآیند ازدیناوریان (مانویان) وصحف‌مانی را به‌آواز بلند همی خوانند و درپیش عامل آیند و سلام کنند وباز گردند.[۳۷]

اعتقاد به‌توتم

غزان مانند اقوام ابتدائی‌اعتقاد به‌توتم یعنی حیوان مقدس‌قبیله‌داشتند. توتم را به‌زبان خود اون قون (اونقون)می‌خواندند و علامتی را که برای آن اختیار میکردند تمغا می‌نامیدند.

خواجه رشیدالدین درجامع‌التواریخ ازاین اونقون‌ها وتمغاها به‌تفصیل

۳۷- زین‌الاخبار ص ۲۶۶- ۲۶۸

«اماغزان مردمانی‌اند که ملك‌ایشان‌را **تغزخاقان** گویند واندرروزگار قدیم ، تغز خاقان مردی بود که اورا **کورتگین** گفتندی، ومادر اواز چین بود ، و خاقانی برادر این کورتگین داشت که مادر او آزادبود، پس برادر قصد کشتن او کرد و او را گلو ببرید، وبه‌جایی که مردگان ایشان بودندی بیفکند. و دایه‌یی بود مر کورتگین را ، او را سوی‌مانیان؟ (شاید مانویان) برد و به دارو بیان داد تااو را معالجت کردند ، پس او بـه شهرازل آمد که حضرت تغزخاقان بود ، و پنهان همی‌بود. کورتگین حشری‌انبوه گرد کرد ، وقصد تغزخاقان کرد.... و تغزخاقان را بکشت، وخاقانی را بگرفت . چنین گویند که تغز خاقان‌را هزار چاکر باشد ، وچهارصد کنیزك، واین‌هزارمرد سال تاسال پیش‌خاقان طعام خورند ، هرروز سه بار، و چون نان بخورند ، سه گان شراب بخورند و شراب ایشان از انگور باشد . این خاقان پیش‌عامه بیرون نیاید مگربه وقتی نادر، چون برنشیند همه پیشروان بیایند وپیش‌او بروند اندر راه، واز خانه‌تا کنارهٔ شهرهمه سماطین (یعنی دو دسته از مردم) زده‌باشند واز رئیسان‌شهریکی پیش‌او همی‌رود ، و بردابرد همی کند.وچون از اسپ‌فرود آید، و اسپ از دهلیز آرند، همه پیش اسپ اوزانوزنندتاآن اسپ بگذرد . تغزخاقان برمذهب ديناوری(یکی ازفرق‌مانوی)باشد امااندر شهر ولایت‌اوترسا هست‌و ثنوی وشمنی‌هست . او را نه‌وزیراست. چون کسی رابه‌تهمت‌دزدی‌بگیرند بندبرپای او نهندودست بر گردن‌اوبندند وبرهررانی دویست چوب‌بزنندش و صدچوب‌برپشتش بزنند و اورا گرد بازاربگردانند پس هر دو دست و هر دو گوش و بینی او ببرند ، و منادی بانگ همی کند کـه هر کس این ببیند ، فعل او مکنید . چون کسی بادوشیزه زنـا کند ، سیصد چـوب او را بزنند ، و اسپی مادیـان و جامی سیمین از پنجاه شتر سیم بستانند، و اگر باکالم (زن شوهردار) زنا کنند ، هر دورا بـه در ملك آرند وملك بفرماید تاهریکی را سیصد چوب بزنند، و مرد را در خرگاهی پوشیده تا فرش تمام ازنمد نوتمام کنند تابه‌شوی زن دهند، وآن زن زانیه

مقدمه‌ای‌دارد که‌چنین‌آغازمیگردد : بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم رسول علیه‌السلام زمانده یقین بیات بریتدن (بویندن) قورقوت‌آتاد یرلربرار قوپدی، اوغوزون اول کشی تمام بیلجسیدی نه دیرسه اولردی ، غایبدن درلو خبر سویلردی، حق تعالی انك کوکلنه الهام ایدردی » یعنی: بنام خداوند بخشنده مهربان نزدیك بزمان رسول علیه‌السلام مردی بنام بابا قورقوت برخاست آن مرد داناتر از همه غزها بود ، هر چیزی که میگفت می‌شد غیب گوئی‌های‌درستی می‌کرد حقتعالی به قلب او الهام می‌نمود . « مقدمه کتاب با این عبارت خاتمه می‌یابد: «قورقوت اوغوز قومنك مشكلنی‌حل ایدردی «هرنه‌ایش‌اولسه قورقوت آتایه طانشمینجه ایشلمزلردی ، هرنه که بیورسه قبول ایدرلردی سوزین طوتب‌تمام ایدرلردی ، یعنی: «بابا باقورقوت مشکل قوم غز را حل می‌کردبدون مشورت باباباقورقوت به‌کاری اقدام نمی کردند هرچه‌میفرمود می‌پذیرفتند و به دستورش عمل می کردند» به پایان می‌رسانیدند . پس‌ازاین مقدمه چهار مقاله‌حکیمانه : (ده‌قورقودك حکیمانه دورت مقاله‌سی)متضمن پند واندرز آمده است . آنگاه یك مقاله درباره تقسیم انواع زن برچهار دسته : « اوزان طرفندن قادینلرك دورت قسمه تقسیمی» از قول دده قورقوت ذکر شده است . سپس دوازده داستان جداگانه ازصحنه‌های مختلف‌زندگی طایفه غز بخصوص نمونه‌هایی از قهرمانی امیران و بیك‌زادگان آنان نقل شده ومتن آخرین داستان «ایچ‌اوغوزه» «طاش‌اوغوزون عاصی‌اولمسی‌حکایه سی» یعنی داستان عاصی‌شدن غزهای بیرونی برغزهای درونی» درصفحه۱۷۲ کتاب به پایان می‌رسد. این کتاب چنانکه در متن‌آن مکرریاد شده‌مربوط به طایفه غزهااست یعنی همان غزهایی که در اواخر قرن چهارم و اوایل‌قرن پنجم هجری به‌آذربایجان مهاجرت کردند وبعد در آنجا اقامت گزیدند . اما معلوم نیست این داستان‌مربوط به‌پیش‌ازمهاجرت ایشان است یا پس‌ازآن ممکن است این قصه از حماسه‌ها و داستانهای قدیمی‌آن قوم بوده که سینه

یاد کرده است. توتم‌هائی که در آن کتاب ذکر شده بیشتر شاهین و قرتال و طوشنجیل و سنقور و اوج وجاقر هستند که غالباً نام حیوانات می‌باشد و از ایشان به‌اقوام مغول به‌ارث رسیده است[٣٨]

داستان دده قورقود

درمیان اقوام ترك بخصوص طایفه‌غزان داستان پهلوانی‌بنام دده قورقود رواج‌دارد که یگانه نسخه خطی‌آن در کتابخانه سلطنتی‌آلمان‌بدست‌آمدو نخستین‌بارفلیشر Fleischer دانشمندآلمانی هنگام تنظیم کاتالوگ کتابخانهٔ مزبور به‌این کتاب برخورد چون پشت صفحه اول این کتاب نوشته شده‌بود که‌این نسخه درقرن دهم هجری به کتابخانهٔ‌احمدپاشاوارد شده‌است‌ازاین‌رو فلیشر آنرا جزو آثار قرن شانزدهم میلادی‌به‌ثبت رسانید. در اوایل قرن نوزده‌دیتس Diz دانشمند زبانشناس‌آلمانی یك‌نسخه‌ازاین کتاب را استنساخ کرد و درآن به‌تحقق پرداخت و داستان کشته‌شدن «دپه کوز بدست‌بساط» (بساط دپه کوزی اولدردکی) را به‌آلمانی ترجمه نموده به‌چاپ رسانید. پس از دیتس دانشمندبزرك‌آلمانی نلدکه Noldeke درسال ١٨٥٩ تمام‌نسخه دده قورقود را ازنو خوانده به‌آلمانی ترجمه کرد ولی چون‌قسمت بسیاری از آنرا نتوانست درست بخواند و بفهمد از انتشار آن خودداری نمود. بعد از وی دانشمند شهیر روسی بارتولد با استفاده از تحقیقات و یادداشتهای نلدکه دنباله کار او را گرفت و درسال ١٨٩٤ دربارهٔ این کتاب مقاله‌ای منتشرنمود وقسمتهائی ازآنرا به‌روسی ترجمه کرد. در اوایل قرن بیستم انجمن تدفیق آثار اسلامی وملی استانبول، درصدد انتشار این کتاب برآمد ومعلم رفعت‌یکی ازدانشمندان ترکیه زحمت این‌کاررا به‌عهده گرفت ونسخه‌خطی آنرابابعضی‌ازحواشی‌وشروح‌در١٩١٥بچاپ رساند. بروی صفحه اول‌آن عبارت «کتاب دده‌قورقودبزبان‌طایفه‌غز» نوشته شده‌است.درصفحه‌سه

---

٣٨ ــ جامع‌التواریخ ص ٣٨-٤٥

احمدبن یحیی‌بن جابر بلاذری متوفی در ۲۹۷ هجری نخستین مورخ اسلامی است که از طایفه غزان یاد کرده ، می‌نویسد که در زمان معتصم‌بالله عباسی عبدالله‌بن طاهر ، پسر خود طاهربن عبدالله را به ماوراءالنهر فرستاد و او بلاد «الغوزیه» وسرزمین‌هائی را فتح کرد که پیش‌از اولشکراسلام بدانجا نرسیده بودند [۴۴]

ترکان غز در دوره سامانی :

در زمان سامانیان ترکان غز فرمانبردار وباجگذار پادشاهان‌آن سلسله بودند چون ایلك‌خان ترك که از امرای ترکان افراسیابی ماوراءالنهر بود با منتصر آخرین پادشاه سامانی درافتاد « رئیس‌ترکان غز که حارث علم‌بردار نام داشت با سه‌هزار تن ازلشکریان خود بیاری منتصر آمد . منتصربا کمك غزان وحکام محلی در شعبان سال ۳۹۴ هجری درنزدیکی بورنمذ توانست قوای ایلك‌خان را شکست دهد . این پیروزی خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود . ایلك‌خان دیگرباره باز گشت‌ودر صحرائی بنام هنگر Hangar که بین دیزك وخواص واقع بود بامنتصرجنگ کرد ، در این هنگام یکی از افسران ترك منتصر که حسن‌بن‌قاق نام داشت وظاهرا از غزان بودبه‌ایلك خان پیوست . دیگر غزان هم در جنگ دخالت نکردند و منتصر شکست یافته وبه خراسان گریخت [۴۵]

خواجه رشیدالدین فضل‌الله درتاریخ رشیدی قسمت غزنویان می‌نویسد: چون ایلك‌خان بخارا را بگرفت فرزندان نوح‌بن نصر سامانی را به زندان انداخت . ازمیان ایشان ابوابراهیم اسماعیل‌بن نوح با جامهٔ زنان از زندان او بگریخت و با لقب منتصر به‌خوارزم رفت وبه میان غزان افتاد وایشان به سبب خویشاوندی مقدم اورا گرامی‌شمردند ولشکر اوغوزبرلشکرایلك‌خان شبیخون کردند وجمعی ازسپاه او را اسیر آوردند . چون ترکان اوغوز به

۴۴- فتوح‌البلدان ؛ طبع مصر ، ص۴۳۷

۴۵- بارتولد : تاریخ آسیای مرکزی ، ص۱۷٤

به‌سینه حفظ کرده و در آذربایجان آنرا به‌رشتهٔ تحریر درآورده باشند[۳۹] بنابراین هیچگونه ارتباطی به‌زبان پیشین آذربایجان نمی‌تواند داشته باشد ، بلکه مربوط به ادبیات قدیم ترکی‌است : جعفراغلو از نویسندگان ترك دائرة‌المعارف جدید اسلامی معتقد نیست که این کتاب ازقرن یازدهم میلادی (پنجم هجری) باشد ، بلکه برآنست که آن را بطورقاطع به قبل از قرن چهاردهم میلادی (هشتم‌هجری) نمی‌توان نسبت داد.[٤٠]

خاورشناس معروف اینوسترانتزف Inostrantzew احتمال می‌دهد که‌این دده‌قورقود همان قورغودبن عبدالحمید باشد که عمادالدین اصفهانی وابن‌الاثیر از او یاد کرده‌اند . کاهن Cahen عقیده دارد داستان دده قورقود که سینه به‌سینه درمیان اقوام ترك غز آسیای مرکزی و آسیای صغیر روایت می‌شده ، درزمان سلاطین آق‌قویونلو (قرن نهم هجری) بصورت کتابی‌تدوین گردیده است[٤١]

ترکان غز در دورهٔ اسلامی

خوارزمی در مفاتیح‌العلوم در القاب غزان می‌نویسد که «پادشاه ترکان غز وخرلخ‌را «جبویه» گویند و «ینال‌تکین» ولیعهد جبویه باشد . هررئیسی از رئیسان ترك از شاه یا دهقان را «ینال یا جانشینی است » سپهسالار را «سباشی‌بزرگ‌وشریف‌ترکان‌را» «طرخان» خوانند که‌جمع آن‌طراخنه‌است»[٤٢]

گردیزی می‌نویسد که هارون‌الرشید غطریف‌بن عطارافرمانروای‌خراسان کرد، واو در سال ۲۷۵ هجری عمربن جمیل را بفرستاد تا جبویه (پادشاه غزان را) از فرغانه‌بیرون کرد[٤٣]

---

۳۹ ـ رجوع کنید به آخرین چاپ این کتاب :
Dr . Muharrem Bergin، Dedekorkut Kitabli Ankara، 1958.

٤٠ ـ جعفراوغلو : دائرة‌المعارف اسلام طبع دوم مادهٔ «آذری»

٤١- Cahen، cl. Ghuzz، E. I، Nouvelle Edition، tome II، P. 1135

٤٢ ـ مفاتیح‌العلوم ، طبع‌لیدن ص ۱۲۰

٤٣ ـ زین‌الاخبار ص ۱۲۹

با محمود غزنوی بجنگید. محمود قصد ایشان کرد و بسیاری از آنان را بکشت و بیشتر ایشان درجیحون غرق شدند.[٤٨]

باز ابن‌اثیر درحوادث سال ٤٢٠ می‌نویسد که دراین سال ترکان‌غز که یاران‌ارسلان‌بن‌سلجوق ترکی بودندودربیابان بخارا می‌زیستندازآنجاروان شده ازجیحون بگذشتند و درخراسان به غارت و فساد پرداختند. سلطان آنان را دربلاد خود پراکنده ساخت وارسلان‌بن سلجوق را زندانی کرد و ازخرگاهیان ترك بسیاری را بکشت. گروهی ازآنان به خراسان‌آمده در آنجا به قتل وغارت پرداختند، و دو هزار خرگاه از ایشان روان شده به اصفهان رفتند. سلطان محمود به علاءالدوله فرمانروای‌آن شهر نامه نوشت وبازفرستادن آنان‌یاارسال‌سرهایشان‌را خواستارشد، علاءالدوله بدین‌منظور آنان را به‌مهمانی‌دعوت کرد وسربازان دیلمی را برای کشتن ایشان‌درباغها پنهان ساخت. تاچون فرمان دهد به ناگهان شمشیر کشیده آنان‌رابکشند. اما غلامی‌ازغلامان ترك علاءالدوله، ترکان غز را از قصد امیرآگاه ساخت. آنان برفورخرگاه‌های خود راکنده ازآنجا دور شدند. دراین‌میان‌نبردی بین دیلمیان‌وترکان روی داد ترکان غز دیلمیان را براندند وآبادیهای‌سرراه خود را غارت می‌کردند تا به‌آذربایجان به نزد وهسودان پادشاه‌آن ناحیه رسیدند. وهسودان برای‌استفاده ازوجود ایشان درجنگها مقدمشان‌را گرامی شمرد وآنان را به‌لشکر خودملحق‌ساخت. اما غزانی که درخراسان‌ماندند به کوه بلخان که خوارزم قدیم درنزدیکی‌آن واقع بودآمده به قتل‌مردم و نهب اموال‌ایشان پراختند. سلطان محمودارسلان جاذب راکه امیرطوس‌بود به‌سرکوبی ایشان فرستاد وی قریب دوسال آنان را با سپاهیان بسیار دنبال کرد و محمود گاهی در نیشابور و زمانی درجرجان با آنان به جنگ میپرداخت.[٤٩]

---

٤٨ -ابن‌الاثیر ج ۹ ص ۲۹۷ - ۲۹۸ .

٤۹ - کامل التواریخ ابن اثیر ج۹ ص۲۷۷ .

مصلحتی باایلك‌خان به‌اندیشه صلح افتادند، منتصر ازمیان ایشان بدرآمد و از جیحون بگذشت و از خوف مضرت ترکان اوغوز از آمل خوارزم کوچ کرد وبدر مرو رفت[٤٦]

گردیزی می‌نویسد: «وابوابراهیم منتصر سامانی (درسال ۳۹۱) سوی باورد رفت و از آنجا سوی ترکان غز، واندرمیان غزان همی‌بود و ترکان عزیمت کردند تا با وی به حرب روند. یبغو مهتر ایشان مسلمان شد و با ابوابراهیم خویشی کرد وبا وی تا به کوهك بیامدند وبا سباشی‌تگین حرب کردند، وسباشی تگین رابشکستند. ایلك‌خان به‌سمرقندآمد وبرآن کوه تاختن بردندوهژده‌تن‌ازسرهنگان‌بگرفتند وغزان را اسیربردند وابوابراهیم نومید گشت وبا سیصدسوار وچهارصد پیاده به‌گذرگاه درغان‌آمدو ازآمو بگذشت که یخ بسته بود. غزان ازپس به‌طلب اوآمد وبخواستند گذشتن‌از رود، یخ بشکست‌وهمه فروشدند»[٤٧]

ترکان غز درروزگار محمود غزنوی.

ابن‌اثیر درحوادث‌سال ٤٠٨ هجری‌می‌نویسد که دراین سال سیصدهزار خرگاه ازاجناس ترك که ازجمله ایشان «خطائیه» بودند برماوراءالنهردست یافتند این ترکان‌کافربودند. طغان‌خان که پادشاه ترکستان وازمسلمانان‌بود ازمسلمین کمك خواست‌قریب صدهزارتن لشکری داوطلب گردآورد.ترکان خبریافته و به بلاد خود بازگشتند. طغان‌خان سه ماه ایشان را تعقیب کرد وبیش ازدویست‌هزار کس‌ازآنان بکشت وصدهزار کس اسیر کردوچارپایان وظروف سیمین وزرین‌بسیاری که از چین با خودآورده بودند از ایشان به غنیمت بگرفت وبه بلا ساغون بازگشت و درهمان جا درگذشت. پس‌از وی برادرش ابوالمظفر ارسلان‌خان بجای اونشست وبا قدرخان متحدشد و

٤٦ـ جامع‌التواریخ، غزنویان ص۸۰-۸٤، ایضاً تاریخ‌یمینی طبع خاور، تهران ۱۳۳٤ ص ۱٤۱.

٤۷ـ زین‌الاخبار گردیزی ص ۱۷۵–۱۷٦.

اسناد و نامه



دین اسلام توسط غزاة مسلمان و تجار وصوفیه در بین قبایل ترك نفوذ کرد و ترکان غز پیش از قرن چهار هجری آن دین را پذیرفتند در آمدن ایشان به دین اسلام مانع از حملات و لشکر کشی غازیان مسلمان به کشور ایشان گردید و آنان بنا بر اصل «انما المؤمنون اخوه» اجازه یافتند که در بلاد اسلام راه یابند، وخود برای گسترش دین اسلام در بین ترکان کافر دست به جهاد وغزا بزنند. از اوائل قرن چهارم هجری ترکان غز را که به دین اسلام در آمده بودند **ترکمان** خواندند. در زمان سلطان سنجر سلجوقی همین ترکمانان غز بودند که درحوالی بلخ می‌زیستند و به کشور سلجوقیان حمله‌ور گشتند درقرن چهارم طوایف غز یا ترکان غربی اتحادیهٔ قبایل ترك که طایفه ییغو برتری وسروری ایشان را داشت تشکیل دادند. قبیله ییغو در طرف راست قرلوق (خلخ)ها می‌زیستند. طایفه ییغو بیشتر در یانیکنت Yanikant مسکن داشتند و رئیس ایشان را گوذر کین وسپهسالار آنان را «سوباشی» می‌خواندند

در زمان سلطان محمود محسن بن طاق که امیر اغوز بود در بیابان مرو سر راه بر سباشی تگین یکی از امرای سلطان بگرفت وسباشی بر او ظفر یافت و او را به دو نیم کرد. [٥٠]

غزان عراقی:

پس از مرگ سلطان محمود در سال ٤٢١ و نشستن مسعود بجای او عده‌ای از ترکان غز که درجبال بلخان مسکن داشتند به طاعت وی در آمدند. چون مسعود برای سرکوبی احمد ینال تگین قصد بلاد هند کرد، ترکان غز دیگر باره سر به طغیان برداشتند.

مسعود در نیشابور بیش از پنجاه تن از بزرگان ایشان را بکشت.

(بقیه درشماره آینده)

٥٠ ـ جامع التواریخ قسمت غزنویان وآلبویه و سامانیان، به کوشش دبیرسیاقی، تهران ١٣٣٨ ص ١١٢.

چند نامه از حکیم الممالک

از

حسین محبوبی اردکانی

درمیان اسناد گرانبهای آقای معاون‌الدولهٔ غفاری چند نامه از میرزا علینقی حکیم ـ الممالك والی وجود دارد که او در مسافرت به پاریس به پدرش نوشته است و بجهاتی چند قابل توجه است.

البته نامهٔ هر پسری به پدرش خواه و ناخواه خالی از جنبهٔ خصوصی نیست ولی در این نامه‌ها این جنبه فقط اختصاص به مسائل مالی‌دارد که اکنون دیگر پس از قریب یکصد و بیست سال مانعی برای انتشار آنها بشمار نمیرود.

میرزا علینقی ـ بطوریکه بسیاری ازخوانندگان گرامی می‌دانند ـ بعنوان عضو هیئت

= ۱ -

نامهٔ میرزا آقاخان نوری به فرخ خان امین‌الملك دربارهٔ میرزا علی‌نقی حکیم‌الممالك

برادر مهربان من کاغذی از عالیجاه میرزا علی نقی رسید که حاشیهٔ آن‌را هم شمانوشته بودید باین‌مضمون که‌مشارالیه نه‌جزء صاحبمنصب سفارت‌حساب شده است و نه جزء متعلم، خیلی درست نوشته است. من هم در حالت او بی‌حیرت نیستم و نمیدانم او چه‌کاره است . عجالةً که صاحبمنصب سفارت است و شب و روز درسفارتخانه منزل وخوراك دارد باید مثل سایر صاحبمنصبان شما اخراجات بگیرد.

بشما و اجزای شما اخراجات یکسال و نیم داده شد . از روز رفتن که یازدهم ذیقعدة الحرام لوی‌ئیل ۱۲۷۲ بوده باشد لغایت یازدهم جمیدی - الاولی بیلان‌ئیل ۱۲۷٤وتنخواه‌آن را نریمان خان[1] آورد. طلب‌میرزاعلی‌نقی از بابت اخراجات در این یکسال و نیم از قرار سالی دویست تومان که روز اول قرار شد وبرات صادر گردید سیصد تومان‌میشود. دویست‌تومان روز رفتن بصیغهٔ اخراجات گرفته است و یکصد تومان هم میبایست ازتنخواه انفاذی بانریمان خان‌دریافت کند. اینکه دویست‌وهفتاد تومان باسم او برات صادر وتنخواه‌آن درجزو تنخواه سفارت ارسال شد باین خیال بود که او از سفارت قطع علاقه کرده است وبمدرسه رفته است هشت ماهه خرج متعلم باو داده شدحالا که اودرسفارت است زیادتراز یکصدتومان‌طلب‌ندارد ومن اورا

۱- نریمان خان پسر سلیمان خان‌سهام‌الدوله مسیحی ، مترجم وزارت امورخارجه ، مستشار سفارت ایران درپاریس و بعدها سفیر ایران در وینه که ملقب به قوام السلطنه بود .

سفارت فرخ‌خان امین‌الملک کاشانی (جد آقای معاون‌الدولهٔ غفاری) به اروپا رفت ولی در آنجا بقول صاحب «مرآت‌البلدان» « . . . کارهای رسمی خود را کنار گذاشته به تحصیل علم طب پرداخت . . . » (ص۹۷) . چه در ایران در این زمینه تحصیلاتی داشت و البته این کار او خودسرانه نبود بلکه بدلیل نامه‌ای که همین‌الآن ملاحظه میفرمائید با موافقت صدراعظم وقت بود.

جهات قابل توجه‌بودن این‌نامه‌ها ازاین قراراست :

نخست آنکه خود یك سفرنامهٔ مختصری است از این هیئت.

دیگر آنکه‌مراتب ووضع‌تحصیلی اوودو نفر ازرفقای دیگرش رابالنسبه روشن میسازد .

سوم آنکه نظر نویسنده نسبت بتحصیلاتی که برای یك جوان ایرانی لازم می‌دانسته است درآن بخوبی‌نمایان است . دراین نامه‌ها حکیم‌الممالك جوانی است درباری ، عاقل ، مؤدب – علی‌الخصوص نسبت‌به‌پدرش-وعلاقمند به‌تحصیل و در عین‌حال واقف‌بنقص تحصیلات خود که با کمال شهامت‌به‌این امر اعتراف می کند ولی‌باهمهٔ اینها وبا وجود غلطهای املائی وانشائی که در نامه‌هایش دیده میشود میتوان گفت که ازبسیاری ازتحصیل کرده‌های‌امروز حتی کسانی که تحصیلات عالیه دارند داناتر بوده‌است .

نظربااین خصوصیات‌چون بلطف‌خاص جناب آقای غفاری نامه‌های‌مزبور در اختیار بنده نیرزنده قرار گرفت ، مناسب دیدم که اگر توفیق رفیق شود وسیلهٔ انتشارآنهاشوم، باشد که برای طبقهٔ جوان ودانشجو واهل تحقیق‌مفید واقع شود . برای امثال خودم نیز دربعضی موارد مختصر توضیحی داده‌ام تا مطلب بهتردستگیرآید. امید است موردقبول واقع شود .

موقع را مغتنم شمرده از مخدوم مکرم جنـاب آقای غفاری صمیمانه سپاسگزاری مینماید .

زهی بخت فرخنده وخهی طالع شکفته که در سلك بندگــان از جمله فراموش شدگان محسوب نیامدم و از زیارت سرافراز نامچه محروم نماندم. از آنجا که ملاطفت و مهربانیم فرموده در مقام احوال پرسیم برآمده بودند در اینوقت که دو شنبهٔ شانزدهم شهر ذی‌حجة‌الحرام است و رافع عازم عتبه بوسی‌بود جسارت نموده بدین دو کلمه مصدع میشود که لله‌الحمد از تفضل حضرت باری و توجه ملازمان سرکار عالی تـا حال تحریر عریضه کــه در دارالسلطنه میباشم بهیچ نوع تکدری و تکسری روی نداده است الا محرومی از فیض عتبه بوسی‌آستان ملائك پاسبان حضرت جمجاه عالمیان پناه روحی وروح‌العالمین فداه که اصعب واشد مصائب است. امیدوارهستم که انشاءالله عماقریب‌پیشانی اطاعت برآن دربار جم مدار سائیده و سر افتخار بر فلك دیار بالیده در سلك خانه زادان و جان نثاران مفتخر و سرافرازآیم وضمناً عرض میکنم که چند روز بود بواسطهٔ کسالت مزاج سرکار خدایگان‌اعظم اکرم امین‌الملك دام مجده که‌درمنزل میانج عارض‌شده بود نهایت پریشانی و افسردگی را داشتم زیرا که هر ساعت صحت‌مندی حضرت ایشان ازبــرای این ناتوان مقابل یك دنیا شادمانی است. بخدا قسم و بسر مبارك سرکار بندگان پناهی که آنی ودقیقه (ای) نیست که خود را در دعا گوئی وجود ذیجود اعلیحضرت پادشاه‌اسلامیان پناه‌مستغرق نبینم چرا که تربیت‌این‌فدوی ناقابل را در عهدهٔ بندگان شخصی واگذار فرموده‌اند که بعداز فضل الهی‌و توجه تربیت ملازمان‌سرکار اقدس شهریاری روحنافداه در هیچ‌یك‌از کمالات جمیله ومحسنات حمیده در وجودسرکار ایشان کسر و نقصانــی راه نیافته است ومنتهای مراقبت ومواظبت را در تربیت متعلقان خود سیما این بندهٔ عقیدت‌کیش مرعی وجزئی از مراحم بی‌پایان فرو گذاشت نمیفرمایند.

در این اوقات که مزاج‌شریف ایشان بواسطهٔ عروض نوبه منکسر شده بود آنی ودقیقه (ای)لیلاونهارا را از خدمت ایشان تغافل نورزیده و انــواع اقسام معالجات وتدابیر لایقه را مرعی داشته و همواره در وقت سواری در

صاحبمنصب سفارت میدانم تا روزیکه مثل میرزا احمد[۲] و میرزارضا[۳] او هم بمدرسه برود آنوقت اخراجات او از قرار سالی چهارصد تومان داده خواهد شد . یکصدتومـان هم بعد از وضع رسوم مواجب ششماهۀ اول هذه‌السنۀ ـ ییلان ئیل‌اوبود که با نریمان‌خان‌انفادشد . ششماهۀ ثانی را هم آقااسمعیل[٤] گفته است در طهران داده شود البته بپدرش داده‌میشود.

حاشیه بخط میرزا آقاخان : « یقین یقین میرزا علی نقی وزیـر امور خارجه نمیشود ودرصاحبمنصبی‌سفارت هم هیچ‌نخواهد فهمید اما اگرحکیم بشود محتاج‌الیه‌من وهمۀ مردم خواهد شد. شماهم اورابی‌جهت معطل‌نکنید وسرش‌بدهیدبرود تحصیل‌نماید و کسب علم طب نماید والسلام ۲٤ذی‌حجة‌ـ الحرام ۱۲۷۲

ـ ۲ ـ

خدایگانا بندگان نوازا تعلیقۀ رفیعۀ مهر طلیعۀ بندگـان خداوندگاری که بافتخار این ذرۀ بی‌مقدار شرف‌صدور یافته بود در زمانی که جمیع حواس ظاهر و باطن متوجه حضور عالی‌بود عزوصول بخشید واز مضامین مسرت‌آئینش که مبنی بر صحت‌مندی وجود ذیجود سرکار والا بود کمال بهجت وسرور روی دادو مایۀ عیش ونشاط و فرح و انبساط‌شد .

۲ـ صدراعظم نام پدر را بجای پسر گرفته‌است مراد میرزا حسین پسر میرزااحمدـ افشارطبیب است که برای تحصیل طب بپاریس‌فرستاده‌شده‌بود. این‌شخص‌اولین کسی‌است ازایران که دکتر درپزشکی ازدانشگاه پاریس شده است .

۳ـ مراد میرزارضا دکتر پسرمیرزا مقیم مستوفی علی‌آبادی است که پس‌از شلیمر معلم طب فرنگی دارالفنون شد .

٤ـ آقااسمعیل پدرمرحوم‌حکیم الممالك است .

تاجر تبریزی بموجب عریضهٔ علاوه که بنظرمبارك میرسد مبلغ یکصدتومان قرض نمود واز آن صاحب‌اختیار مستدعی است که محض رأفت و ملاطفت تنخواه حاجی معظم‌الیه را در طهران‌بکسان ایشان مقرر دارید مرحمت‌شود که مایهٔ سرشکستگی این بنده نشود . انشاءالله مـرحمت خود را مضـایقه نخواهندفرمود همه‌روزه مترصد فرمان‌است .

- ۳ -

هوالمستعان

خداوندگارا مرحمت‌شعارا چون درهر آن‌واوان‌براماثال واقران ما بندگان‌واجب ولازم بل‌متحتم است که‌به ارسال عرایض درفرایض بندگی کوشد ومجملی‌ازچگونگی حالات‌خود رامصدع آیدلهذا دراین‌وقت که‌سلخ شهر ذی‌حجةالحرام وچاپار مصمم‌شرفیابی بود برخود واجب‌شمرد که‌مقاصد و مرام خودرا بوسیلهٔ این رسیله‌مزاحم آیم تا در سلك فدویان ازخاطرخطیر عالی محونگردم وضمناً جسارت مینمایم که هرگاه محض ملاطفت در مقـام اطلاع از احوال این‌فدوی عقیدت کیش ارادت‌اندیش برآیند امروزرا که‌یوم دوشنبهٔ سلخ‌شهرحال بود بعزو دولت اقبال بی‌همال حضرت ظـل ذوالجلال ادام‌الله شوکته واجلاله ملتزم رکاب جناب جلالت‌مآب نبالت نصاب کفایت و درایت‌انتساب‌مقرب‌الخاقان ومؤتمن‌السلطان‌خدایگان اعظم اکرم امین‌الملك سفیرکبیر دام مجده وارد دارالصفای خوی شدیم وانصافـا از جانب نواب والاممحمدرحیم میرزا[۷] فرقانفرمای‌دارالصفا حتی‌المقدور در پذیرائی‌سفارت کبری کمال توقیر واحترامات مرعی‌آمد ونواب داراب میرزا پسر خود رابا جمعی‌از صاحمنصبان وتجاروغیره به‌استقبال‌سفیر کبیرزید عمره فرستادند و

۷- فرزندعباس‌میرزا .

کالسکه مواظب خدمت ایشان بودم و شب‌ها راحتی الصباح درمراقبت پرستاری ایشان کوشیدم تاآنکه لله الحمد از تفضلات حضرت باری یك روز پس از ورود بدارالسلطنه نوبهٔ ایشان قطع شد وحیات منقطع این بنده برجسد بیجان رجعت کرد و در روز ورود از جانب سرکار نواب اشرف والا نصرةالدوله[٥] حکمران آذربایجان وجناب جلالت نصاب قائم مقام[٦] در پذیرائـی سفارت کبری کمال احترامات وتشریفات لایقه زاید بر وصف بعمل آمد واین اوقات با وجود آنکه نوبهٔ سرکار خـدایگانی رفع شد مرض زور و پیچی باضافه عارض شد. او نیز از مرحمت سرکار بمراقبت بسیار در دو روز رفع آمد بقسمی که برجمیع مستمعین وخود آن خدایگان بسیار غریب آمد که چگونه مرض نوبه بآن اشتداد در شش روز وزوروپیچ در دوروز رفع شدوهمه روزه التفات‌های بسیار وعنایت‌هـای بیشمار انواع اقسام در حق این ارادت شعار میفرمایند بحدیکه درمانده ام که چگونه از عهدهٔ این مـرحمت ها برآیم امیدوار هستم که انشاءالله درظل رأفت حضرت ظل‌الله روحنا فداه وبسلامتی آن خدایگان بهمین عنایت ومرحمت باقی باشند وقسمی رفتار شود که مایهٔ عدم رضایت ایشان نشود و مستدعی هستم که همواره این ارادت کیش را به ارجاع خدمات وارسال مراسلات یاد وشاد دارندواز نظرعالی محونفرمایند .

خدایگانا صاحب‌اختیارا دراین وقت رأی مبارك جناب جلالت و نبالت انتساب خداوندگاراعظم اکرم دام اقباله چنین اقتضانمود ودستوالعمل دوختن یك نحو لباس که مایهٔ عظم سفارت کبری بـاشد بمحض وروداسلامبول باین بنده مقرر داشته‌اند که از قرار تقریر صاحب‌منصبان فرنگـی مخارج کلی دارد لهذا چون تنخواهی وافی نداشت اینجا از عالیجناب حاجی نصرالله

٥- فیروزمیرزا پسر عباس‌میرزا که بعداً فرمانفرما لقب یافت‌واوجد خاندان فیروز و فرمانفرمائیان است .

٦- مرادمیرزا صادق‌نوری قائم‌مقام برادر زاده یاعموزادهٔ میرزا آقاخان نوری است که بعد ازسقوط او بوزارت داخله رسید وامین‌الدوله لقب یافت .

مراسلات و تعلیقه‌جات سرافراز دارند ومایهٔ انبساط وفرح شوند ودرهرزمان که بزیارت خاك پای‌اقدس شهریاری مشرف میشوندفدوی رااز خاطر شریف محونخواهند فرمود. زیاده مصدع نمیشود مترصد فرمایشات است. صاحب‌اختیارا صاحبان کرام آقا میرزا زمانخان ۸ وآقامیرزا محمدرضا ۹ کمال مهربانی را میفرمایند. مخدومان حکیم باشی ۱۰ و آقامیرزا رضا ۱۱ سلام میرسانند.

- ج -

خداوندگارا در این وقت که یوم دوشنبهٔ بیست وچهارم‌شهر ربیع‌الثانی وبنای حرکت سفارت کبری‌از اسلامبول میباشد لازم شمردم که بوسیلهٔ این عریضه خود را متذکرخاطر مرحمت مظاهر سرکار عالی نمایم و ضمناً عرض کنم که هرگاه بمقتضای بنده پروری‌جویای حال فدوی دعاگوی خودباشند لله‌الحمد بفضل‌الله تعالی ازروز ورودبه‌اسلامبول تاامروز که دوساعت‌بغروب مانده‌هرگاه حیاتی باشدملتزم‌حضورجناب‌جلالتمآب خداوندگاری‌دام‌اقباله‌العالی بسمت‌پاریس روانه خواهیم شد کسالتی و ملالتی روی نداده و درهمهٔ آن چه شب و چه روز مواظب حضور بندگان جناب جلالتمآب دام اقباله بوده‌ام و بقدر ظرفیت و اندازهٔ قابلیت خود درهم وغم وشادی ایشان شریك بوده‌ام وآنی از خدمت خود تغافل ننموده‌ام.

۸- عموی فرخ خان که سمت مستشاری سفارت‌راداشته است.

۹- عموی دیگر فرخ خان که از محصلین اعزامی زمان محمد شاه بفرانسه بوده‌و بعداً درایران ازمترجمین دارالفنون‌شد.

۱۰- مرادمحمد حسین افشار سابق‌الذکر است وازنظر احترام باو حکیم باشی گفته شده است چه اوظاهراً طبیب خوبی بوده است.

۱۱- همان میرزارضای دکتر مذکور درپیش.

تا ورود بمنزل که باغ دلگشا و درخارج شهراست بقدر قوه جزئی در تشریفات لازمهٔ عرض راه ومنزل مسامحه نفرمودند . جناب جلالتمآب خدایگان معظم نیزهریك از مستقبلین را فرداً فرداً بقدرشأن ومنزلت مورد رأفت و مکرمت فرمودند وهمه راازچاکرنوازی ورعیت پروری اعلیحضرت شاهنشاه اسلامیان پناه روحی وروح العالمین فداه و جناب اجل اکـرم اعظم افخم اشرف ادام الله بقائه واعزازه امیدوارساختند . خدایگانا خداوند شاهداست وبه خـاك پای جواهرآسای حضرت سلطان کیوان پاسبان روحنا فداه وبسر مبـارك سرکار عالی قسم است که محض صدق وحقیقت گوئی بدون منظور و مقصودی عـرض می کنم که همچه تصور مفرمائید که جناب خداوندگاری از روزمهاجرت از رکاب ظفرانتساب حضرت اقدس شهریاری تابحال آنی آسوده وفارغ بال بوده اند بلکه همواره بهرشهروقریه و قصبه می رسیدند ازاحوالات عموم آنجا کماهوحقه اطلاع بهم رسانده و هر چه کسور و نقوص در امورات اهالی آنجا میدیدند آنچه لازم بود خود اصلاح می فرمودند وآنچه محتاج به صحابت حاکم وکار- گذاران آنجا بود مذاکره میفرمودندوحاکم را بتصحیح عیوبات آن تحریك میفرمودند وهرچه کلی و بیرون از ایـن دو قسم بود خدمت جناب اجل اکرم اعظم افخم دام مجده معروض داشته وانجام آن رااستدعا مینمودند . جناب اجل اکرم اشرف نیزازحسن اعتقاد واعتمادیکه ایشان داشته ودارند تصدیعات ایشان رامقرون به اجابت فرموده وباعث رفاه وآسودگی ودعاگوئی دوام دولت جاوید آیت میشوند. بدیهی است هرکسی که درامور داخله اینقدر ساعی وجاهد باشد در انجام امور خارجهٔ محولهٔ بخود بچه پایه اهتمامات خواهند فرمود ودر تربیت اتباع متعلقه بخود انشاءالله بقسمی مواظبت خواهند فرمود که هریك مصدر خدمتی بزرگ شوندومورد الطاف بی پایان امنای دولت علیه گردند. تصدقت شوم اگرچه این نوع عرایض بنده فضولی وجسارت است لکن چون سرکاررا طالب احوالات وحقیقت شنوی می بینم باین قسم عرایض جسارت نمود امیدوار هستم انشاءالله فدوی دعاگوی خودراهمواره بارجاع خدمات وارسال

هر یك از ما بیش از آنچه لازم است سعی و اهتمام خواهیم نمود و دوستی شما را منظور خواهیم داشت. چند روز قبل که اعلیحضرت سلطان بجهت انداختن کشتی جدید به آب به برسانه که محل ساختن کشتی‌ها است تشریف فرماشدند و جمیع سفرای بزرگ و کوچك و رجال دولت عثمانی در آنجا حاضر بودند اعلیحضرت سلطان پس از تشریف آوردن آنجا باهیچ کس متکلم نشدند و التفات نفرمودند مگر اول باجناب جلالتمآب سفیر کبیر اعلیحضرت شاهنشاه ایران روحنافداه و بعد را با الچی دولت فخیمهٔ فرانسه. جمیع مردمی که در آنجا بودند متعجب و متحیر مانده بودند که اعلیحضرت سلطان باسفیر دولت علیهٔ ایران بیش از همه کس التفات فرمودند و همچنین از جمله چیزها که خیلی غریب است و جمیع مردم از سفراء و غیره متعجب از این است که سفیر کبیر تاحال دوماه است در اسلامبول باحریفی مثل الچی کبیر دولت انگلیس گفتگو می کند و حالا که میرود باوجود آنکه پنجاه نوشته از طرفین رسماً و غیررسماً دادوستد شده است نه‌دو کلمه سند در دست الچی انگلیس مانده است و نه‌قطع مراوده شده است و از آنطرف هم بی‌حقی دولت انگلیس و جبر گوئی او برملت خودش و سایر دول معلوم‌شده است. الچی انگلیس که میخواست پنج روزه جمیع تکالیف خود رابگنجاند و یاقطع مراوده و گفتگو نموده بنای محاربه را بگذارد حال دوماه است که از تدابیر جناب سفیر کبیر سرگردان مانده است و آخرهم نه‌قطع مراوده و دوستی دولتین شده است و نه جزئی تکلیفی از انگلیس قبول شده است. دیروز الچی انگلیس که مثل دب‌اصغر است شخصاً بدیدن جناب سفیر کبیر آمده وزیادزیاد اظهار رضامندی از معقولیت و کاردانی حضرت ایشان‌مینمود. جمیع سفرای بزرگ که‌در آنجا هستند بواسطهٔ دوستی که باجناب‌سفیر کبیر پیدا کرده‌اند بجمیع سفرای خود که مقیم‌پاریس هستند تمجید و تعریف‌ایشان را نوشته‌اند و خواهش کرده‌اند که در آنجا باجناب سفیر کبیر خیلی گرم حرکت کنند. از این قبیل‌چیزها بسیار است امابسیار افسوس میخورم که

جناب خداوندگاری نیز الحق منتهای مرحمت و مهربانی را فرموده‌اند چه بعموم تبعهٔ سفارت کبری و چه خصوصاً بفدوی که یکی از بندگان حضرت ایشان است و امیدوارهستم که انشاءالله من بعد نیز هرگاه حیاتی باشد بقسمی رفتار نمایم که باعث مزید مرحمت و عنایت سرکار ایشان بشود.

هرگاه از فقرات آنجا بخواهند مطلع باشند از قراری است که عرض میشود: پس از ورود به اسلامبول که مجمعی است از سفرای بزرگ جمیع روی زمین والبته بیست سفیر در اینجا مقیم است و محل عبور و مرور جمیع مردمان بزرگ، تابحال بواسطهٔ آنکه مأموری بزرگ از جانب اولیای دولت علیه ابدالله بقائه باین صفحات نیامده بودمردم آنجاها چه از عثمانی و چه از اهل فرنگستان از عدم بصیرتی که داشتند اهالی ایران را بطورهای مختلف تصور مینمودند و بحدی آنها را دور از کار و غافل از رسم پلیطیك دولتی میدانستند که فدوی نمیتواند عرض کرد. لله الحمد پس از ورود جناب سفیر کبیر ادام‌الله اجلاله باین صفحات از حسن کاردانی و خوش خلقی و دولتخواهی و ملت خواهی که داشتند جمیع فقراتی که عرض شد بخلاف آن در نظرها جلوه نمود چنانکه بحق خداوند و بمرتضی علی (ع) قسم است که حالا هیچ مجلسی نیست که خالی از اوصاف حمیدهٔ جناب سفیر کبیر و تعریف و ترقی اهالی ایران نباشد. البته بسمع مبارك عالی رسیده است که اولیای دولت عثمانی هیچ کس را بنظر نمی‌آورند و از برای هیچکس از سفرای دولت های بزرگ بنابقاعده (ای) که دارند و قرو احترامی نمی گذارند و باهیچ کس الفت نمی گیرند. باوجود این، جمیع اولیای آن دولت چه از صدراعظم لاحق و چه از صدراعظم سابق در وقت مشایعت و ملاقات جناب سفیر کبیر از روی صندلی خود تاپنجاه قدم بیرون اطاق استقبال و مشایعت می نمودند و هریك فردا فردا در وقت ملاقات درضمن حرف از جناب سفیر کبیر متمنی میشدند که باایشان بنای خصوصیت بگذارند و برذمهٔ خود میگرفتند که بعد از این بخلاف سابق در کارهای دولت علیهٔ ایران

میزد در کمال بدحالی که چاپار وارد و مژدهٔ فتح هرات راآورد. نمیدانید به سر شما حالتی دست داد از برای حاضرین که مافوق آن متصور نمیشود وهمه زبان به‌دعای وجوداعلیحضرت فلك رفعت سلطان دین ودولت گشودند وازشدت شعف دراطاق نمی گنجیدند. این کیفیت‌فتح هرات کار کوچکی نبود مدتهاست که جمیع دول یوروپ منتظر این خبر بودند و دراین یکماه ونیم که فدویان در اسلامبول میباشیم بحدی در روزنامه‌های فرنگی خبرهای مختلف شنیدیم در این باب که نمیتوان عرض کرد تا اینکه از بخت بلند حضرت سلطان صاحب تاج و تخت این فتح عظیم کـه سالهاست با قشون و خسارتهای بسیار ممکن نشده بود دراین مدت باقلیل قشون وجزئی‌توجهات امنای دولت روز افزون میسرشد وباعث فخر جمیع دولتخواهان دولت ابد- آیت شد واسمی بزرگ ازاین دولت درروی زمین منتشر شد وبسر مبارك شما که بعد ازاین خبر هریك از اضعف رعایای این دولت در اسلامبول بچه سربلندی وافتخار حرکت میکنند وبمنزل یکدیگر رفته به‌تبريك و تهنیت مشغول میشوند. امیدوارهستم انشاءالله همواره ازتفضلات حضرت باری تعالی فتح و ظفر قرین رکاب نصرت انتساب مأمورین حضرت خاقـان اسلامیـان- پناه باشد.

خلاصه‌فردای آنروزجناب ایلچی کبیر بمنزل ایلچی‌انگلیس‌رفته‌وتاچهار ساعت درآنجا گفتگو کردند ایلچی که از بداحوال‌ترین اهل روزگاراست از فرمایشات ایشان‌نرم شده و جواب وسئوال بطورصحیح شده بود امـا چه فایده این تکلیفات‌حضرات‌چیزی‌نیست که کسی‌بتواندقبول کند[۱۲] اگرچه‌در

۱۲- این تکلیفات عبارت بود از : رها کردن هرات ــ دادن خسارت به‌هراتی‌ها- صرفنظر کردن ایران از دعاوی خود درافغانستان ــ عزل اعتمادالدوله وچند مطلب فرعی دیگر از قبیل واگذاری بندر عباس به امام مسقط به شش هزار تومان سالیانه که میپرداخته است ــ پرداخت طلب اتباع انگلیس ــ تأسیس قونسولگری انگلیس درشهرهای ایران ...

نمی‌توانم بنویسم انشاءالله اگر حیاتی باشد وبزیارت وجود عالی مشرف شوم شفاها عرض خواهم کرد و البته تفریح کلی خواهید فرمود. خداوند انشاءالله بعزت‌خمسة‌النجباء برعمروشوکت وحشمت اعلیحضرت سلطان اسلامیان پناه روحی و روح‌العالمین فداه وجناب اجل‌اکرم‌اعظم افخم امجدارفع‌دام اقباله بیفزاید که همیشه‌بواسطهٔ مأمور کردن‌چنین مأمورهای بزرگ‌وکاردان‌باعث نیك‌نامی واشتهار دولت‌علیه‌شوند. چون‌سرکار شما را همیشه طالب‌نیك‌نامی دولت علیه میدانم لهذا باظهار این نوع عرضها جسارت نمودم انشاءالله عفو خواهید فرمود و همواره فدوی را به ارجاع تعلیقه جات سرافراز خواهید فرمود زیاده عرض و استدعائی ندارد. امر کم‌مطاع

– ٥ –

تصدقت شوم در باب فقراتی که در عریضهٔ سابق معروض‌افتاد لازم میدانم مختصری‌از مابعد نیز عرض نمایم. حقیقت امر آن است که بعد از کشمکش بسیار حضرات چند فقرهٔ‌بسیارمشکل وسخت‌نوشته خدمت جناب جلالتمآب سفیر کبیر دام اجلاله فرستادند وچهارساعت مهلت دادند که قبول یاردآن را بنویسند، جناب معظم‌الیه بعد از مصلحت ومشورت بسیاربنابه صوابدید ایلچی کبیر دولت بهیهٔ فرانسه وجناب صدراعظم دولت علیهٔ عثمانی ناچارالابداًدوفقرهٔ آنرا قبول فرمودند ونوشته نزد ایلچی‌انگلیس فرستادند. حضرات بعدازگرفتن آن، شش فقرهٔ بسیار مشکل‌تر که فدوی قوهٔ تحریر آن ندارد نوشته خدمت سفیر کبیر فرستادند البته بشما معلوم خواهدشد. جناب سفیر کبیر جواب آنرا فرمودند در وقت ملاقات خود ایلچی شفاها خواهند فرمودودر روز یکشنبه عصر در حالتی که ازخیال فقرات مسئولهٔ انگلیس، جناب ایلچی کبیر و جمیع اتباع سفارت پریشان‌حال وشکسته‌بال وهر کسی‌مرگ رابه‌آن حالت خودترجیح میداد وهر کس دراین باب حرفی

شد که نه‌تابع ازمتبوع و نه‌نوکر از آقا باخبربود. هر کس یکسو شد بدرد خود گرفتار وبجز قی کردن وفریاد ازدردسر کردن چیزی بجانبود. دوروز دوشب هرطوربود بهمین منوال گذرانیدیم تا رسیدیم به‌بندرآتن که‌پایتخت دولت یونان است. بعد از رسیدن‌آنجا قدری‌آسوده شده و جناب جلالتمآب بجهت تماشای شهر وآثارهای قدیم از کشتی‌بیرون‌تشریف‌آورده ودرکالسکه نشسته ملازمان نیز جمیعا ملتزم خدمت ایشان اول بتماشای آثارهای قدیم که عمارتهای بسیار بزرگ و عالی و مشتمل برستونهای بسیار و سنگهای بزرگ که همه‌را به‌اقسام مختلف‌تراشیده وصورتهای خوب ازاودرآورده‌اند شبیه بعمارات تخت جمشید وپس از دیدن آنها بتماشای شهر تشریف بردند شهر مزبور شهری است که تازه بنا شده است و تقریباً پنجاه هزار جمعیت دارد ولی بسیارشهری‌است قشنگ وحالت اوبرزخ‌است مابین حالت عثمانیها وفرنگی‌ها. بعد از دیدن‌شهر مراجعت به کشتی فرموده و شب را در کشتی توقف فرمودند فدوی علاوه برزحمات دریا آنشب را نوبهٔ شدیدی کردم. فردا که هوا قدری بهترشد کشتی ازآنجا حرکت کرد بعدازده ساعت مجدد هوای دریا بدتر ازسابق منقلب شد وهر کس بدرد خود گرفتار آمد. فدوی نیز ازشدت قی وسایر زحمات نوبه‌را فراموش کرد دو روز دیگر نیز بهمین زحمت مبتلا بودیم تارسیدیم بجزیرهٔ سی‌سیل که یکی از جزایر ایطالیا ودر دست دولت ناپل است. بعد از قدری‌آرام گرفتن و راحت شدن ملتزم حضور جناب جلالتمآب دام اقباله بتماشای شهر رفتیم . این نیز شهری است بسیار قشنگ و خوش هوا و تقریبا چهل هزار جمعیت دارد. شب را در کشتی آرام گرفته نصف شب را با وجود اینکه هوا آرام نشده بود جناب خداوندگاری حکم به‌رفتن فرمودند. دوباره گرفتار بلاشدیم بطوریکه بحق خدا نمی‌توانیم عرض کنیم که چه حالت بود ازبرای اتباع سفارت. بالاخره سه‌روز بهمین منوال بودیم تارسیدیم به‌ناپل که پایتخت‌دلوت ناپل ویکی از شهرهای بزرگ ومشهور فرنگستان است واضافه ازصدهزارجمعیت دارد و

مقابل فرمایشات جناب امین الملك گفته بود که من میتوانم دوسه فقره را بقسمی موقوف نمایم . اما با وجود همهٔ اینها جناب ایلچی نمیتواند یکیرا قبول کند علی العجاله که مشغول هستند وبحق مرتضی علی(ع) که ایلچی کبیر یکساعت ویك آن نه خودشان آسوده هستند و نه اتباعشان. انشاءالله امیدواری که هست به بخت بلند حضرت شاهنشاه ادام‌الله شوکته و دولته و تدبیرات جناب اشرف افخم صدراعظم تا چه تقاضا کند مستدعی هستم همه روزه احوالات را مرقوم فرمایند . چون چاپار تعجیل داشت بسیار بد نوشتم . انشاءالله عفو خواهند فرمود .

- ٦ -

خداوندگارا تعلیقه(ای) که ازراه مرحمت بسرافرازی حقیر بتاریخ بیستم شهر ربیع‌الاول قلمی فرموده بودند دیروز که روز اول ورود پاریس بود بزیارت آن شرفیابی حاصل شد ومضامین مسرت آئین آن که مبنی برصحت مندی وجود ملازمان عالی بود مایهٔ خرسندی گشت . خداوند وجود مبارك آن خداوندگاررا همیشه سالم بدارد که همواره باعث عیش و سرور فدویان است . در همین تعلیقه در صدد احوال پرسی برآمده بودند در اینوقت که یوم سه‌شنبهٔ بیست ودوم شهر جمیدی‌الاول وچاپار دولتی عازم بود لازم شمرد که مختصری ازوقایع خدمت ملازمان عالی معروض دارم. روز دوشنبهٔ بیست وششم شهر ربیع الثانی دوساعت بغروب مانده ملتزم خدمت سرکار خداوندگاری سفیر کبیر دام اجلاله العالی بکشتی مخصوص که از دولت فخمیهٔ فرانسه آورده بودند سوارشدیم ودروقت ورود جناب جلالتمآب بکشتی نوزده تیر توپ شینلیك کردند وازاسلامبول حرکت کردیم.در روز اول ودوم هوا بسیار خوب بود وبه آسودگی میرفتیم. پناه میبرم بخدا از روز سوم وشب دوم که هوای دریا منقلب شد و باد مخالف وزیدن گرفت بحدی احوالها منقلب

را بجا آوردیم و چون بعداز لنگر انداختن نیز هوای دریا بحدی بدبود که کشتی آرام نمی گرفت واحوال جناب خداوند گاری بسیار بدبود سرهنگ کشتی و مهمانداری که از جانب دولت فرانسه همراه بود ازسرکارخداوندگاری توقع نمودند که دوروز بجهت استراحت بشهر تشریف ببرند تاهوای دریا قدری بهتر بشود سرکارخداوندگاری نیزدعوت ایشان را قبول فرموده و با سه نفر از صاحبمنصبان یعنی نریمان‌خان ومیرزا ملکم‌خان و بندهٔ شما بشهر تشریف برده ودرمهمانخانهٔ بسیارعالی توقف فرموده شب را نیز باصرار مهمان دار بتماشاخانه تشریف بردند والحق اهل شهرباوجوداینکه هیچ نسبتی بآنها نداشت کمال توقیرواحترام راازجانب سفیر کبیربجاآوردند. فردا رانیز جناب خداوند گاری بااتباع سفارت بتماشای شهری که درچهارفرسخی شهرمذکور واقع است وچهارپنج سال‌است ازز یرخاك بیرون آمده تشریف بردند والحق ازچیزهای دیدنی دنیا که جای عبرت کلی‌وبهیچ قسم نوشتن آن درست نمیآید یکی همین شهراست که دردوهزارسال قبل‌ازاین بناشده‌است بابناهای بسیار عالی شبیه به‌بناهای قدیم‌اصفهان.شهری است بسیاربزرگ وتاحال دوثلث آن ازز یرخاك بیرون آمده‌وتفصیل‌او این است که این‌شهردردامنهٔ کوه آتش‌فشان واقع است[۱۳] ودردوهزارسال‌قبل‌دریك‌وقت‌از کوه‌مذکور بقدری خاکستر مثل سیل‌آمده که‌جمیعاً شهرواهل شهردرزیرخاکستر مانده‌اندچنانکه‌بعدازپیدا کردن‌شهرمردمان زیاد پیدا کرده‌اند که هر کس‌درجای‌خود ذغال‌شده‌است و همچنین‌اسباب‌بسیارچه‌ذغال‌شده‌وچه‌نشده‌ازاین‌شهربیرون آورده‌اند که‌الآن‌در شهرآباد بجهت تماشای مردم‌درمحلی‌مخصوص گذاشته‌اند.خلاصه تفصیل‌این شهرزیاداست‌اگرزنده ماندیم‌وشرفیابی‌حاصل‌شد درزمان‌ملاقات‌عرض‌خواهد شد. بعدازدو روز مجدد بکشتی رفته وبازحمت هرچه تمامترشب وروزطی مسافت کردیم‌تارسیدیم‌به‌طولون که بندرجنگی‌دولت‌فرانسه‌است وچون‌اینجا محل فرودآمدن سفارت کبری نبود خواستند بگذرند بادبسیارشدیدی‌پیدا

۱۳ - مراد شهر پمپئی است .

بسیار خوش آب وهوا و باغات بسیار خوب مملو ازدرخت نارنج و لیمو و سایرمرکبات وعمارات عالی وبناهای قدیم. بعد ازرسیدن آنجا در خدمت جناب خداوندگاری بتماشای شهررفتیم ودرآنجا بعمارتی رفتیم کـه تصویر سلاطین وسایرمردمان بزرگ ورب النوعهای قدیم راباتصویرحیوانات عجیب وغریب ازسنگهای مختلف ازسنگ تراشیده وبجهت تماشـا در آن خـانه گذاشته اند. بعدازتماشا بکشتی آمده وشب را هرچه سرهنگ کشتی خواست توقف کند جناب خداوندگاری فرمودند که اگرچه خودم وتبعه به بدترین حالات گرفتارهستیم لیکن هرطوراست اگرتلف هم بشویم باید رفت زیرا که خدمت دیوان درپیش است وشب را راه افتادیم. بعدازچهارپنج ساعت طوفانی عظیم دردریا پیدا شد بحدی که ده مرتبه بدترازحالات سابق جمیعا دست ازجان شسته ومشغول تشهد گفتن وتوبه کردن ومصمم سفرحقیقی شدیم حتی جناب خداوندگاری که متصل توسل بخدا وبخت بلند پادشاه ذیجاه اسلام میجستند وکسی که از احوال ایشان مطلع بود فدوی بود که درجوارپای ایشان منزل داشتم. گاهی اگرفرمایشی میفرمودند بهرطور بود اطاعت میکردم و کم کم هوای دریا بحدی بدشدوموجها بشدتی بزرگ شدند کهموج یکی ازقایقهارا که بازنجیرومیل آهن بکنار کشتی بسته بودند شکست وبرد. بعدازاین واقعه قطع کردیم که هلاك خواهیم شد. خلاصه بعدازپنجاه فرسخ رفتن دریابقسمی شد که کشتی بخار که زورهشتصد اسب داشت دیگرنتوانست پیش برود لابد دوباره بسمت شهرمذکور عود کردیم و بهرجان کندن بود رسیدیم. بعد از رسیدن معلوم شد که چهارساعت بعد ازحرکت کردن ما از آنجـا یکی از کشتی های جنگی دولت ناپل که چهل توپ داشت ودربندر پهلوی کشتی ما بود آتش گرفته وجمیعـا غرق شده. اهالی کشتی خدمت جناب جلالتمآب خدایگانی عرض کردند که اگردرآن وقت حرکت نکرده بودیم قطعاً این کشتی نیزغرق شده بود. این را نیزبفال نیکو گرفته ودلیل برزیادی قوت بخت بلند اعلیحضرت شاهنشاه دین پناه اضعف الله دولته گرفته و کمال شکرگزاری

نوزده تیر توپ شینلیك کردند. خلاصه فردا بعد از بازدید سردار دوباره بکشتی نشسته وبسمت مقصد روانه شدیم دو ساعت از شب رفته رسیدیم بمرثیلیا که بندر تجارتی واول شهر بزرگ فرانسه است وارد شدیم و باوجود اینکه شب بود ورسم نیست در شب توپ انداختن رسم نیست مگر از برای سلاطین، بمحض ورود سفارت کبری از شهر شینلیك توپ کردند وچند نفر صاحب منصب بالباس رسمی و یکنفر مترجم ازجانب وزیر دول خارجه بکشتی آمده ورود جناب الچی را تهنیت گفتند وعرض کردند اسباب پذیرائی جمیعاً ازسرباز و غیره حاضراست آیا جناب الچی حالا پیاده میشوند یا فردا. جناب جلالتمآب فرمودند چون شب است و ما زیاد نشسته ایم انشاءالله فردا باشد اگرزحمت نخواهد بود حضرات هم قبول کردند وزیر دول خارجه کاغذی بجناب الچی نوشته بود باین مضمون که من ورود شما را تهنیت میگویم ازجانب جمیع دولت وملت فرانسه که مدتی است انتظار ورود شما را می کشند بالاخره فردا چهار ساعت از روز گذشته جناب الچی و جمیع صاحب منصبان با لباس رسمی در کمال قشنگی از کشتی بیرون تشریف آوردند ومجدد ازشهرو کشتی شینلیك توپ شد و از کنار دریا تا منزل سفارت قریب پانزده فوج سرباز ایستاده با صاحبمنصبان بسیار وتوپچی وسواره نظام بااحترام زیاد سفارت را پذیرائی کردند چنانکه سلاطین را پذیرائی می کنند و بمحض ورود بمنزل، والی وارکان وصاحب‌منصبان شهر بدیدن جناب الچی آمدند وآنچه تصور بشود ازاحترامات... [۱۴]

= ۷ =

خدایگانا ملازمان پرورا جمعهٔ گذشته بجسارت عریضه مصدع شدم

---

۱۴ - جناب آقای غفاری در بارهٔ این نامه مرقوم فرموده‌اند : از پاریس یا مارسی..... آخرنامه را باید پیدا کرد. شرح مسافرت از اسلامبول به مارسی.

شد و مانع شد کشتی را ازرفتن، لابدوارد بندرمذکورشده ودرآنجالنگر انداختیم. سردارهای بحری که درآنجا توقف‌داشتند چندنفرازصاحبمنصبان خودرا فرستادند خدمت جناب سفیر کبیر که اگرچه تشریف‌آوردن شما اینجا رسماً نیست لیکن محض ازبرای‌احترام تشریف بیاورید بشهر ودوروز توقف بفرمائید تا دریا قدری‌آرام شود بعد بسمت مقصد تشریف ببرید.

جناب جلالتمآب‌نیزازروی‌لابدی قبول فرموده‌وباسه نفرازصاحبمنصبان که سابق اسامی‌آنها عرض شد بشهرتشریف بردند و در وقت بیرون آمدن جناب‌سفیر کبیرازکشتی ازبرای احترام‌نوزده تیرتوپ‌شینلیك کردندوسرکار خداوندگاری بااحترام زیاد وارد مهمانخانه که مشخص کرده‌بودند شدندو بمحض رسیدن سرداربزرگ بحری که یك پای اورا گلوله توپ برده و از اشخاص بزرگ فرانسه است وبدیدن جناب سفیر کبیرآمده‌وبااحترام زیاد حرکت کرده مجلس بسیار خوش گذشت وخیلی خوشحال شدند که دراین فصل که‌بدترین‌وقت‌های‌دریااست الحمدلله بصحت رستیم‌واین رادلیل برقوت بخت‌واتحاددوپادشاه‌بزرگ که‌اعلیحضرت‌ظل‌اللهی‌واعلیحضرت‌امپراطورفرانسه باشد گرفتند و سردارمعظم‌الیه‌ازجناب‌سفیر کبیرتوقع‌نمود که فردا رابدیدن جباخانه و کشتی بزرگ‌جنگی که صدوچهل توپ بزرگ‌دارد وبزرگترین جمیع کشتی هـای جنگی فرانسه است تشریف ببرند . سرکار معظم الیه نیز قبول فرمودند . فردا را چندنفر ازصاحب منصبان بزرگ مثل سرتیپ و سرهنگ بحری خدمت جناب‌جلالتمآب آمده و باتفاق‌اتباع‌سفارت‌به‌جبه‌خانهٔ مذکورتشریف بردند بعد ازآن بکشتی‌مذکوررفتند . دروقت ورودبکشتی بیدق شیروخورشید دولت علیهٔ ایـران صان‌الله تعالی عن‌البطلان را در آن کشتی کشیدند و یك‌نفر سردار بحری دیگر که در آن کشتی منزل داشت تا کنار کشتی استقبال کرد و در وقت ورود سلام نظامی با موزیکان کردند . بعد از تماشای کشتی در وقت بیرون‌آمدن جناب سفیر کبیر از همان کشتی

مدتهادرایران‌بوده است گاهی‌هم بحدی‌کار دارم ازنوشتن وخواندن که‌ازروز یکشنبه صبح تاصبح دوشنبه از اطاق بیرون نمیروم. بسرمبارك خودت‌حالت غریبی پیدا شده‌است از برای‌فدوی. اکثرمردم از فدوی رنجیده‌اند ازبرای اینکه در وقتیکه در سفارتخانه بودم از همه قسم مردم آشنا ودوست داشتم تصور بفرمائید مثل‌ایشیك آقاسی‌باشی امپراطور ، یا فلان دواساز وطبیب که همه توقع آمد و شد داشتند و میدید فدوی مشغول است در سفارت وعده میگرفتند که بعد از رفتن سفارت ملاقات را با ایشان زیاد کنم حالا بقسمی شده است که هیچ یك را نمیتوانم ببینم و از روزی که از مرسیل آمده‌ام البته تا بحال چند نفر آمده‌اند منزل نبوده‌ام‌یا نتوانسته‌ام بازدید کنم یااکثر وعده گرفته‌اند جواب گفته‌ام‌اینقدراست که رنجشهابی معنی میشود همینقدر می‌بینند مشغول‌تحصیل‌هستم رنجش‌باقی‌نمیماند، منتها کمتر زحمت می‌دهند یا زحمت می کشند معلوم است این حالت باید حالا لازمهٔ من باشد ازبرای اینکه این وقت کمی که من‌دارم قابل‌آن نیست که بعوض تحصیل صرف‌آمد وشدبشود.بحق خداوند هرگزتصور نمیفرمائید، یعنی باآنچه تابحال‌دیده‌اید تصور نمیتوانید بفرمائید که چقدر وقت من گرانبها است یا تا چه پایه خوشحال هستم هر روز که بیشترکار کرده‌ام امیدوار هستم انشاءالله بسلامتی وجود عالی بزودی‌شرفیابی حاصل کرده تفصیل‌حالت‌های مختلف که گذشته است ومی گذرد شبها عرض کنم خالی از مزه وحالت تعجب نخواهد بود .

اگر خود جنابعالی عریضهٔ مرا میخواندند و جواب مینوشتند هیچ مضایقه نبود که حالا هم بعضی صحبت‌های با مزه عرض کنم انشاءالله وقت‌باقی است علی‌العجاله استدعائی دارم این است که هر چه بیشتر ممکن باشد فدوی را به تعلیقجات زیاد سر افراز و خشنود سازید بخصوص تعلیقجات مفصل که از آن فرمایشات و صحبت‌های شیرین داشته باشد . باید مثل همیشه رسمی نباشد حالا البته نورچشمی آقارضا[۱۶] هر چه سرکار

۱۶- مراد برادرش اقبال السلطنه است .

بواسطهٔ کمی وقت وشدت شغل فراموش شد صورت عریضه که خدمت جناب امین‌الملك عرض شده بود خدمت سرکار بفرستم لهذا در این وقت که شب جمعهٔ شانزدهم‌ماه مبارك رمضان‌است ووقت آمدن چاپار فرصت غنیمت‌شمرده بدین دو کلمه مجدد خودرا متذکر خاطرشریف میسازم و عرض می کنم که لله‌الحمد از تصدق سرمبارك عالی‌احوالم مزاجاً وروحاً بسیار خوب‌است‌تازه درکار تحصیل نظمی پیدا شده است وامیدوار هستم انشاءالله اگر بهمین‌قسم پیش برود بزودی شرف زیارت حضورعالی حاصل کنم. علی‌العجاله روز و شب فدوی بدین قسم میگذرد، صبح اول طلوع آفتاب بمریضخانه میروم‌از مریضخانه یکساعت بظهرمانده به‌بنده‌منزل آمده‌لقمهٔ نانی خورده ظهربیکی از مدارس طبیهٔ نظامی بزرگ مشهوربه «وال‌دوگراس»[١٥] که یکی از اول مدارس فرنگستان است رفته تاچهار ازظهرگذشته مشغول تشریح کردن و درس تشریح.

بعد از چهار،مجددبمریضخانه میروم وازآنجا بمنزل آمده شام خورده تا دوساعت از شب رفته مشغول درس‌زبان، بعد از او مطالعهٔ درس روز تا ساعت‌چهار، آنوقت‌رابه‌امید وخیال‌زیارت سرکار عالی بخواب میروم. شبهای یك‌شنبه راگاهی بخانهٔ یکی ازآشنایان که یکی از تجار بزرگ که بنای ایران آمدن دارد وباجناب امین‌الملك درباب کارخانهٔ ابریشم کشی‌عهدنامه بسته‌است☆ میروم گاهی بخانه‌یکی دیگرازدوستان جناب امین‌الملك☆☆ که

١٥- Val – de – Grâce ساختمان مشهور پاریس در خیابان سن‌ژاك که بدستور آن دوتریش ساخته و بعداً بصورت بیمارستان و مدرسهٔ طب نظام در آورده شده‌است. این‌ساختمان مدت ٢٠ سال (١٦٦٥–١٦٤٥) دردست بنابوده‌است

☆ مراددبلد Debbeld است که بافرخ خان خصوصیتی بهم رسانیده بود.

☆☆ باحتمال قوی الکساندرشودزکو Alexandre Chodzko است ازمستشرقین وزبان‌شناسان لهستان که مدتی مترجم سفارت‌روسیه‌درتهران وقونسول‌آندولت در رشت و پایتخت بوده‌است ودر ایران او را «میرزا الکسندر» مینامیدند وی در پاریس معلم زبانهای اسلامی و رئیس شعبهٔ فارسی مدرسهٔ السنه شرقیه بودو سرپرستی محصلین ایران درپاریس‌نیزازطرف فرخ‌خان باووا گذارشده بود

همچنین نزد حاجی‌میرزا احمدخان البته بزودی‌میرسد انشاءالله. پاکتی که بسفارت دولت فرانسه میدهند اینطور بنویسند دروزارت اموردول خارجهٔ دولت بهیهٔ فرانسه عالیجاه مخدوم مکرم مسیوبی‌برستن[٢١] مترجم اعلیحضرت امپراطور فرانسه‌زحمت کشیده بنورچشمی فلان برسانند وانشاءالله‌امیدوار هستم که موقع عرایض بخاکپای مبارك اعلیحضرت قدرقدرت امپراطوراعظم دولت که خداوند جان همهٔ بندگان را ازشاه و گدا تصدق فرق فرقدان سای‌چنین پادشاهی بفرماید عرض شود.

- ٨ -

خدایگانا اگر مختصری از حالات وامورات اینجاها یعنی سفارتخانه بخواهید مطلع بشوید ازقراری است که عرض میکنم. جناب‌جلالتمآب خدایگانی امین‌الملك بعدازگذشتن عهدنامه بواسطهٔ زحمت مرض نوبه که مدتی درمزاج ایشان مستولی بود وزحمات روحانی وجسمانی که در سرکار کشیده بودند کسالت مزاج کلی بهم رسانده بسیار ضعیف و بداحوال شده بودند بحدی که خدای‌نخواسته خیال بروز مرض‌دق درایشان میشدتااینکه یکی‌ازاطبای بزرگ پاریس راکه معلم حضرات حکما و فدوی است و در جمیع فرنگستان‌معروف است بعیادت‌ایشان آورده وفدوی نیز کمال‌مراقبت را نموده مواظب دوا وغذا وسایرلوازم‌شدم ولله‌الحمد حال غریب☆ به بیست روزاست که مزاجشان بالمره روبه بهبودی گذاشته و ازآن خیالات بالمره گذشته واز اتفاقات درهمان اوقاتی که جناب خدایگانی گرفتار آن حالات

٢١- Kazimirski - Biberstein از مستشرقین فرانسه، که در زمان محمد شاه بعضویت هیأت سفارت کنت دو سرسی بایران‌آمد. وی درمذاکرات بافرخ‌خان مترجم ناپلئون سوم بوده است.

☆دراصل چنین است صحیح: قریب

بفرمائید بآسانی می‌نویسد خوب است شبها وقتی که خدمت سرکار است مفصل فرمایشات بفرمائید بنویسد که وقت چاپارمی‌آیدمعطلی نباشد. یکی‌هم اگراتفاق شد وموقع‌خدمت جناب‌جلالتمآب خداوندگاراعظم‌امجد اشرف دام مجده درخلوت عرض کنید که هرگاه فرمایشی داشته باشند که بخواهند اینجا درروزنامه‌ها چیزی بنویسند یا فرمایشی دیگر همینقدر سرکارعالی حسب‌الحکم بنویسید بزودی انشاءالله اینجا انجام خواهد گرفت زیاده عرضی ندارم خدمت صاحبهٔ معظمهٔ مکرمه سلام میرسانم امیدوارهستم انشاءالله این دفعه بدستخط خود مرا سرافراز خواهند فرمود. نورچشمی آقارضارادعا میرسانم‌یقین انشاءالله مشغول تحصیل‌است بخصوص یاد گرفتن عربی‌وخواندن‌تواریخ. همینقدرطوری نکنند که بحالت من بشود که حالا مثل خودم پشیمان هستم که چرا فلان وقت فلان چیزرا یادنگرفتم والا حالا یکدرجه‌پیش بودم. باری خودش مرد عاقلی است وماشاءالله معقول‌پیش‌رفته است ضرور سفارش‌من نیست. عرض دیگر آنکه‌نورچشمی آقارضا گاهگاه به شیخ عبدالجلیل[١٧] یاد بیاورد آنچه‌خواسته‌ام ازاوهروقت فرصت دارد یك قدری بنویسد بفرستید که خیلی لازم است بخصوص کتابها که درمدرسه چاپ شده‌است‌انشاءالله‌خود سرکارعالی گرفته نزد حاجی‌میرزا احمدخان[١٨] میفرستید اوخواهد فرستاد. امانه‌به‌توسط گماشتهٔ آقائی‌آقامحمدقاسم. زیاده عرضی‌ندارم. حضرات اطباءبعرض‌سلام مصدع‌اند و مترصدفرمایشات. هرماه چاپارفرانسه می‌آید دو کلمه تعلیقه نوشته سرپاکت را بدین قسم نوشته بفرستند نزدآقا میرزا غفار[١٩] یا مسیونیکلا[٢٠] بزودی خواهند رساند و

١٧- باحتمال قوی مراد شیخ جلیل اصفهانی است از شاگردان دارالفنون که بعداً به اروپا فرستاده شد و تحصیل‌طب کرده و در بازگشت از اطباء حضور شد ودرسفری که همراه شاه بود، درجاجرود غرق شد.

١٨- مراد حاج میرزااحمدخان‌شیرازی مصلحت‌گذار ونمایندهٔ‌ایران‌دراسلامبول‌است.

١٩- آقامیرزا غفار یا عضو ایرانی سفارت فرانسه بوده است ویاحاج میرزا غفار نایب وزارت خارجه.

٢٠- موسیونیکلا قونسول فرانسه در تهران وتبریز.

موافق این قیمت و قیمت حالای ابریشم دولت ایران از همین یك فقره در سالی هشتادهزار تومان منفعت دولت میشود علاوه بر منفعت رعیت که از همین قرار می‌توان حساب کرد البته سالی یك کرور در اوایل بر معاملهٔ رشت خواهد افزود و انشاءالله بعد از ساخته شدن این کارخانه جمیع تجار ایرانی نیز میل خواهند کرد که کارخانه‌ها بسازند و سرمایهٔ آبادی و ترقی دولت و ملت خود بشوند وهمچنین پس از آنکه یک کارخانهٔ فرنگی در ایران ساخته بشود روز بروز زیاد شده و مایهٔ آبادی دولت و مملکت خواهد شد. بسرخودت جناب امین‌الملك یکماه درست با آن حالت ناخوشی مشغول اسباب ساختن کار این کارخانه بودند و بحق خدا اکثر روزها پنج ساعت شش ساعت مشغول گفتگو بودند انشاءالله تفصیل را که ببینید معلوم خواهد شد. حالاهم باز در خیال کارخانهٔ قندریزی و آهن آب کنی هستند انشاءالله باعنایت بخت بلند حضرت شاهنشاهی روحنافداه اوهم درست خواهدشد. چون سرکار شمارا همیشه به اخباراتی که دلیل بر ترقی دولت و ملت است طالب میدانم جسارت کردم زیاده عرضی ندارم.

... از وابستگان حضرت ایشان می‌دانم وهمیشه منتهای مرحمت رااز ایشان دیده‌ام چنانکه هرگز هیچیك از همراهیان را بر مخلص خود ترجیح نداده‌اندوانواع حرمت رافرموده‌اندوهرچه رادرحق فدوی لازم دیده‌اند مضایقه نداشته‌اندچنانکه از آنجمله بعداز انعقاد مصالحه بادولت نمسه وقتیکه از برای نشان‌دادن باتباع طرفین سیاهه خواستند داخل چهار نفر از اتباع سفارت دولت علیه که صاحب نشان‌خواهندشد یکی فدوی را نوشته‌اند وهمچنین دراین وقت که بدولت بلژیقا خواهندرفت یکی از چهار نفر اتباع که ملتزم خدمت خودخواهند بردفدوی خواهد بود معلوم است دیدن مجالس و حضور چندین سلطان خالی از عظم وشأن نخواهدبود وهمچنین ازاین قبیل التفاتها زیادفرموده‌اندو امیدواری فدوی بنابوعده‌هائی که داده‌اند ودرهر آن مذاکره میفرمائید بیش از اینهاست چنانکه

بودند حضرات انگلیس‌ها بنای گله را گذاشتند بواسطهٔ کشته شدن شاهزاده محمدیوسف هراتی و بعضی فقراة دیگر که مناسب حال من نیست عرض کردنش. ازیکطرف دیگر هم فقراة عهدنامه‌های دولتها که همه درمیان بود بعدازفضل خدا وازتصدق بخت همایون حضرت شاهنشاه کل ممالك ایران وهمت امنای دولت علیه. باآن حالت همه را بانجام رساندند بحق خدا یقین داشته باشند که اگردرعهد سایرسلاطین دولت علیه وپیش کاران معروف سابق یك کرور صرف میکردند هرگز نمیتوانستند باین نوع‌ها نیك‌نامی از برای دولت علیه حاصل کنند وهرگز دولت ایران نمیتوانست باین شدت درمیان بیست دولت یوروپ معروف بشودوبا همه‌رابطه پیدا کرده داخل یکی ازشش‌دولت مستقل روی زمین بشود اینها نیست مگر همه ازبخت‌بلند حضرت شاهنشاه اسلام ادام‌الله اجلاله وتدبیروصداقت پیشکاران آن دولت علیه. بلی‌ازجمله‌کارهای جناب امین‌الملك که یقین دارم ازشنیدن او بی‌اندازه مسرور خواهید شد و خواهید دانست که تاچه پایها مایهٔ آبادی مملکت و منفعت دولت خواهد بود واوعهدنامهٔ‌است که بایکی از کامپانی بزرگ پاریس درباب ابریشم بسته‌اند. البته تفصیل‌اورادرخاکپای همایون‌حضرت ظل‌الله‌جمجاه‌روحنافداه خواهندشنید. مختصرش‌این‌است ابریشمی که ما حالا دررشت داریم بواسطهٔ اینکه‌رسم‌تربیت ونخ کشی‌اورانمی‌دانندازابریشم همه‌جا کمتر بفروش‌میرود و حال‌آنکه پس ازآنکه برسم ابریشم فرنگستان بعمل بیاورند مثل‌ابریشم بسیار فرداعلی چنین خواهدبود که درفرنگستان قیمت‌خیلی گزاف‌دارد. این کامپانی‌قرارداده‌است که دررشت‌غریب✡ بسیصدهزارتومان‌خرج کرده کارخانهٔ ابریشم کشی می‌سازد که هرکس ابریشم خودرا بخواهد بکارخانهٔ او بدهد نخ کشی بکند وهرابریشم که ازاین کارخانه‌بیرون‌بیاید که قیمت‌اول‌فروخته خواهد شد وعلاوه‌براین درهرسالی‌شش‌هزارمن‌ابریشم دولت‌را که درکارخانهٔ او نخ کشیده شده باشد ازقرار منی‌شاه روی‌هم‌رفته چهل‌وشش تومان‌میخرد

✡ مانندمورد پیش

آنروزی که ازسفارت بیرون میرفتم درفرنگستان وایران ضایع بودم خلاصه یاخوب‌یابد تاباینجا رسیده و سفارت‌ماهم بیش‌از دوماه و تادوماه ونیم بطور یقین درآنجاها نخواهدماند فردا راکه پنجشنبه است یکساعت ازشب رفته سفارت دولت علیه به بلژیقا خواهد رفت دوازده ساعت راه‌آهن است که هشتاد فرسخ ایرانی باشد و از آنجا بشهر هلاند کلیة بیش از دوازده روز نخواهد بود ازبرای اینکه دربیست و یکم‌ماه‌ذی‌حجه‌عید بزرگ‌اعلیحضرت امپراطوراست در پاریس وباید درآن وقت‌جناب امین‌الملك در شهر پاریس باشندوسبب‌رفتن‌به بروکسل پای تخت دولت بلژیکادعوت اعلیحضرت‌سلطان بلژیکا[۲۲] است سفارت کبری را در عروسی دخترش که بیکی از شاهزادگان نمسه‌می‌دهند. سفارت کبری بعداز مراجعت ازاین سفر وماندن چندروزی‌در پاریس بلندن تشریف برده وازآنجا بپاریس‌آمده اذن حاصل کرده ازسمت نمسه یا از طرف دیگر باسلامبول خواهند رفت زیاده در این فقرات عرضی ندارم هرچه بعدبشود عرض‌خواهم کرد و اما درباب‌فقرهٔ مخارج گویادرخانه شوخی‌فرموده‌مقرر داشته بودید که علی‌نقی‌این اوقات پول‌زیاد داردچیزهای خوب خواهد خرید وهم درتعلیقهٔ خود ملازمان عالی مقرر فرموده بودند که زیادی‌پول راجهة خرجی خانه خدمت ملازمان عالی ارسال‌دارم. اگرچه‌سابقا شرحی در این باب جسارت کرده‌ام لکن لازم می‌دانم که بازهم مخلص از برای‌کار کردن آنجا بقدر صد تومان کتاب و اسباب لازم است که بدون‌آنها کارنمی‌توان کرد حالا البته بعدازملاحظهٔ اینها نخواهند فرمود دیگرخرجی خانه بفرستم چه‌خانه بمن چه‌نسبت دارد من کیستم چیستم خداوندانشاءالله بعزت خمسةالنجباء سایهٔ صاحب‌خانه را از سرخانه کم نکند هرکس صاحب عیال است خودش خرجش را خواهد داد خواه کم خواه زیاد وانگهی شما

۲۲– یعنی لئوپولد اول که دخترش شارلوت را به ماکسی میلین برادر امپراطور اطریش میداد. این ماکسی میلین بحمایت ناپلئون سوم، پادشاه مکزیك‌شد ولی مکزیکی‌هااو راکشتند (۱۸۶۷).

انشاءالله بعد از آنکه بسلامتی مراجعت بدارالخلافه فرمودند خواهید ملاحظه فرمود که حرکت فدوی تا حال بیرون از مصلحت نبوده و تا چه اندازه زحمت کشیده‌ام و انشاءالله از مرحمت جناب ایشان چگونه نتایج حاصل خواهد شد اگرچه همهٔ اینها بسته بمشیت الهی و بخت است لیکن سرکار شما خوب میدانید که اسباب در هر کار دخالت کلی دارد خلاصه همچو تصور نفرمائید که فدوی به ملاحظهٔ این جزئیات از قبیل گرفتن نشان یا داخل شدن در مجلس فلان سلطان یافلان هوای نفس خود را از کار خود بازداشته‌ام و بدین چیزها متوسل شدم البته سرکار شما چنانکه بایدو شاید از طبیعت و حالت بنده که خود پرورده‌اید مطلع هستید و لازم نیست که بنده عرض کنم لیکن محض از برای اطمینان خاطر عالی عرض می کنم که فدوی هرگز دربند این چیزها نبوده‌ام و تحصیل علم و کمال را برهمه چیز ترجیح داده‌ام و دلیل بزرگ از برای این عرض من آن است که باآنهمه عزت و خوشبختی و لذت زیارت وجود مبارك شما، دست از همه چیز کشیده و باین همه زحمت غربت راضی شده محض از برای اینکه بتحصیل کمال و علم باعث خوشنودی خاطر عالی بشوم اگر در آن ضمن خدا تفضلی کرد وچیز دیگر هم رسید فبها المراد و باعتقاد خودم تابحال بااینهمه کارها باز از اصل کار خود که یاد گرفتن زبان است غفلت نداشته‌ام تا اینکه الحمدلله پیش رفت کلی در تحصیل او پیدا کرده‌ام چنانکه حالا باوجود مترجمین بسیار، اکثر ترجمه‌های مجلسی جناب خدایگانی بتوسط فدوی میشود و انشاءالله امیدوار هستم حالا که فی الجمله بصیرتی دراو پیدا کرده‌ام بعون‌الله تعالی دریکسال کار چهارسال خواهم کرد و هرقسم باشد اگرچه شب و روز چهارساعت خوابیدن هم باشد بیش از یکسال بعد از مراجعت سفارت نخواهم ماند در پاریس و بزودی انشاءالله بزیارت عالی مشرف شده و مراتب زحمت وطاقت خودم را معلوم خواهم کرد. بالاخره فرض میکنم که هیچیك از این عرضها هم که کردم نباشد فدوی بجز این قسم که راه رفتم طور دیگری نمیتوانستم و بحق خدا یقین داشته باشید

برادر مهربان من [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اینها را میفرمائید که من از شما چیزی نخواهم اینها بهانه است من نه شاه میشناسم یعنی نه قابل شاه شناختن و نه قابل وزیر شناختن هستم شاه من وزیر همه شما هستید و موافق حساب کسر مخارج خودم رااز سرکار شما خواهم گرفت چنانکه تابحال مرحمت فرموده‌اید و انشاءالله بعد از این هم هروقت لازم بدانید مرحمت خواهید فرمود علی‌العجاله دراین فقرات استدعائی ندارم مگر همان پنجاه تومان التفاتی خودتان که در عریضجات سابق عرض کرده‌ام و یقین دارم تابحال براة حوالهٔ عالیشان ملاابوالقاسم گرفته روانه فرمودند. یکی دیگر آنکه اگر مرحمت بفرمایند مواجب ششماههٔ هذه‌السنه را التفات بکنید منتهای التفات خواهد بود کارهای ما دیگر عیب نخواهد داشت و میتوانم با کمال آسودگی مشغول کار خود باشم اگر هم نشود باز خدا شما را سالم بدارد هرطور باشد اگر به بد گذرانی باشد یا خوش گذرانی خواهد گذشت اگر چه بعداز فضل خدا در زیر سایهٔ سرکار شما خیلی هم خوش خواهد گذشت خلاصه باوجود کمی وقت زیاد جسارت کردم امیدوار هستم بکرم عمیم عفو خواهید فرمود بسر مبارک خودت بحق خدا هر چه عرض کرده‌ام از روی صدق بوده است و منظوری نداشته‌ام مگر اطلاع ملازمان سرکار عالی از حالت خودم و کارهای خودم سرکار شما البته همیشه رضامندی از سرکار خدایگانی به میرزاهاشم خان☆ خواهید نمود ضرور فضولی من نیست زیاده استدعائی ندارم مگر سلامتی وجود عالی والتفات تعلیقجات مفصل که حاوی همه خبر باشد نشان سرکار عالی را بیست روزقبل فرستادم نزد حاجی میرزا احمدخان البته تا حال رسیده است. سر حمایل را هم دیروز زرگر آورد اما نتوانستم بفرستم ازبرای اینکه چاپار دولت فرانسه است و بجز کاغذ چیز دیگر نمی برد انشاءالله بوسیلهٔ دیگر خواهم فرستاد. همه روزه مترصد فرمایشات هستم فدای وجود مبارک شوم فرصت دو باره مرور کردن نبود خواهید بخشید.

☆ برادر فرخ خان امین الملک

[illegible]

[illegible] بندگان [illegible] بندگان خداوندگاری [illegible] فقره [illegible] این [illegible]

شرف [illegible] یافته [illegible] جمیع [illegible] حضور [illegible] وصول بخشیدند

مضامین مسرت‌آمیز [illegible] وجود [illegible] سرکار [illegible] بود [illegible]

[illegible] بندگان [illegible]

فراموش شده بندگان [illegible] نامه [illegible]

در مقام احوال‌پرسی برآمده [illegible] در این وقت که [illegible]

[illegible] عبارت [illegible]

سرکار [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سرکار [illegible]

[illegible] در منزل [illegible]

[illegible] بنده [illegible]

[illegible] وجود [illegible] پادشاه [illegible]

[illegible] بنده بندگان [illegible]

[illegible]

[illegible] این بنده [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

هو المستعان

خداوندگارا مکرمت شعارا چون در هر آن دوران بر اشفاق و الطاف با بندگان واجب و اللازم [illegible]

که بارهای علایق و [illegible] بگذشته و جمعی [illegible] خود را مصدع [illegible]

کرسی [illegible] و [illegible] الکلام و [illegible] بر [illegible] که مقاصد و مطالب خود را [illegible]

رسید [illegible] سلک [illegible] و ضمنا جسارت [illegible]

در مقام اطلاع از احوال این [illegible] که [illegible] آید [illegible]

بعد دولت اقبال [illegible] حضرت [illegible] والا دام [illegible] جناب

جلالتمآب [illegible] السلطان [illegible]

اعظم اکرم [illegible] در [illegible] فارس جناب [illegible]

والد محمد حسین میرزا [illegible]

[illegible] بر [illegible] و [illegible] و نجار [illegible]

[illegible] در خارج شهر [illegible]

[illegible] جناب جلالتمآب [illegible]

[illegible] حضرت

[illegible] جناب اجل اکرم اعظم افخم اشرف [illegible] دام [illegible]

و اعلام [illegible] حضرت سلطان [illegible]

[illegible] و حقیقت [illegible]

که [illegible] جناب [illegible] حضرت [illegible]

تا [illegible] از [illegible]

[illegible] آنچه [illegible]

[illegible] حاکم [illegible]

[illegible] بیرون [illegible] جناب اجل اکرم اعظم افخم [illegible]

معروض [illegible] جناب اجل اکرم اشرف [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

که [illegible] جناب سفیر کبیر [illegible] و آخر هم [illegible]

[illegible] شده است [illegible]

[illegible] جناب سفیر کبیر

[illegible]

[illegible] جناب سفیر کبیر

[illegible]

[illegible] جناب سفیر کبیر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بقیه نامهٔ شمارهٔ ٤

[illegible]

نقد خاطر ... در باب [illegible] آنکه در جزو [illegible] مقام قدم [illegible]

در مقام حقیقت امر آن است که بعد از گذشتن [illegible] حضرات [illegible]

و تحت [illegible] خدمت جناب نائب [illegible] سفیر کبیر [illegible] فرستاده [illegible]

مهلت داده که قول [illegible] جناب معظم الیه بعد از [illegible]

[illegible] جواب [illegible] کبیر [illegible] وزرا [illegible] جناب

[illegible] قول [illegible] نوشته [illegible]

[illegible] فرستاده حضرات بعد از [illegible]

که [illegible] نوشته خدمت سفیر کبیر فرستاده [illegible]

جناب سفیر کبیر جواب [illegible] در وقت [illegible]

[illegible] در [illegible]

[illegible] جناب [illegible] کبیر [illegible] سعادت [illegible]

و شکسته [illegible]

[illegible]

که [illegible] با قرآن [illegible] بسیار [illegible]

با [illegible] قرآن [illegible] جهات [illegible] دولت [illegible]

[illegible] دولت ابد آیت [illegible] بزرگ [illegible] این [illegible]

در [illegible] مبارک [illegible] بعد از این [illegible]

هر یک از [illegible] این دولت [illegible]

[illegible]

امید [illegible]

[illegible] رکاب حضرت [illegible] حضرت خاقان [illegible]

[illegible] آن روز جناب [illegible] کبیر [illegible]

[illegible]

از [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] حضرات [illegible]

[illegible] جناب امین الملک [illegible]

[illegible]

[illegible]

خداوندگارا رقیمهٔ [illegible] که [illegible] به دست برادر [illegible] به تاریخ بیستم شهر ربیع [illegible] مرقوم فرموده بودند دیروز

که روز [illegible] پس به زیارت آن شرفیاب [illegible]

[illegible] خداوندگارا

[illegible] است در [illegible] رقیمه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

نامهٔ شمارهٔ ٦

قسمت دوم نامهٔ شمارهٔ ۶

[illegible]

... فرمودند آمدن سفارت کبری ... [illegible] ... واقع شده

کشتی ... [illegible] ... که در

اینجا توقف داشته چند نفر از صاحب منصبان ... فرستادند خدمت جناب سفیر کبیر

که اگرچه تشریف آوردن شما ... [illegible] ... احترام تشریف بیاورید

... روز توقف بفرمایید ... [illegible] ... تشریف ... جناب

جلالتمآب نیز ... قبول فرمودند و با چند نفر از صاحب منصبان ... [illegible]

... تشریف بردند و در وقت بیرون آمدن جناب سفیر کبیر از کشتی از برای

احترام ... شلیک کردند ... [illegible]

... [illegible] ... سردار بزرگ ... [illegible]

بزرگ ... جناب سفیر کبیر ... [illegible]

... خوشحال شدند که در این فصل ... الحمدلله ... [illegible]

... [illegible] ... اعلیحضرت ... [illegible]

امپراطور ... [illegible] ... سفیر کبیر ... [illegible]

... [illegible] ... بزرگ ... [illegible]

تشریف ... [illegible] ... صاحب منصبان بزرگ ... [illegible]

... جناب جلالتمآب ... سفارت ... [illegible]

... تشریف ... کشتی ... [illegible]

... ایران ... در آن کشتی ... [illegible]

... در آن کشتی منزل داشت ... [illegible]

... [illegible] ... جناب سفیر کبیر ... [illegible]

کشتی ... شلیک کردند ... [illegible]

... [illegible] ... ساعت از شب رفته رسیدیم ... [illegible]

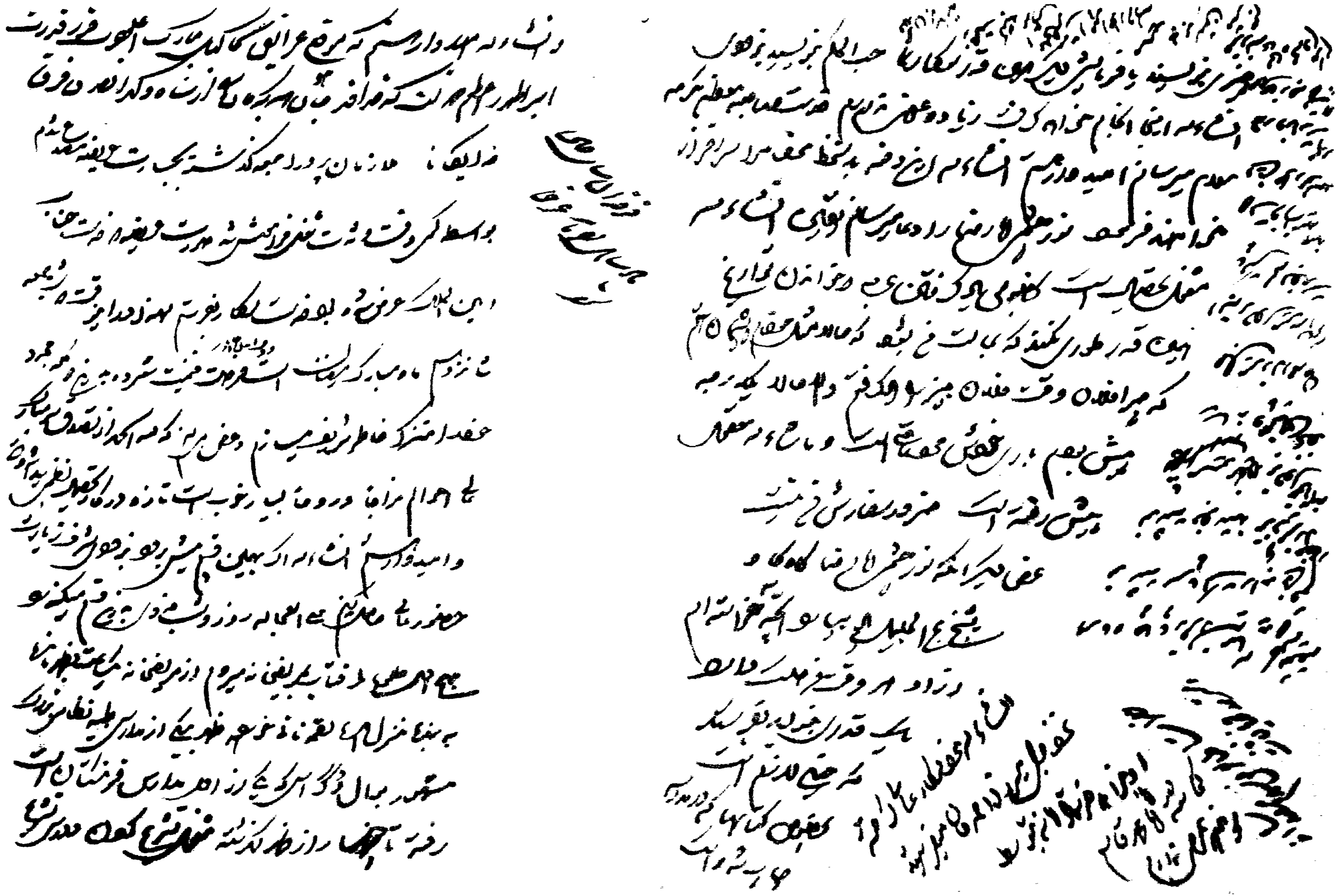
... [illegible] ... وارد شدیم ... [illegible]

... [illegible] ... سفارت کبری ... شلیک ... [illegible]

منصب ... [illegible]

[illegible]

قسمت آخر نامهٔ شمارهٔ ٦



نامهٔ شمارهٔ ۷

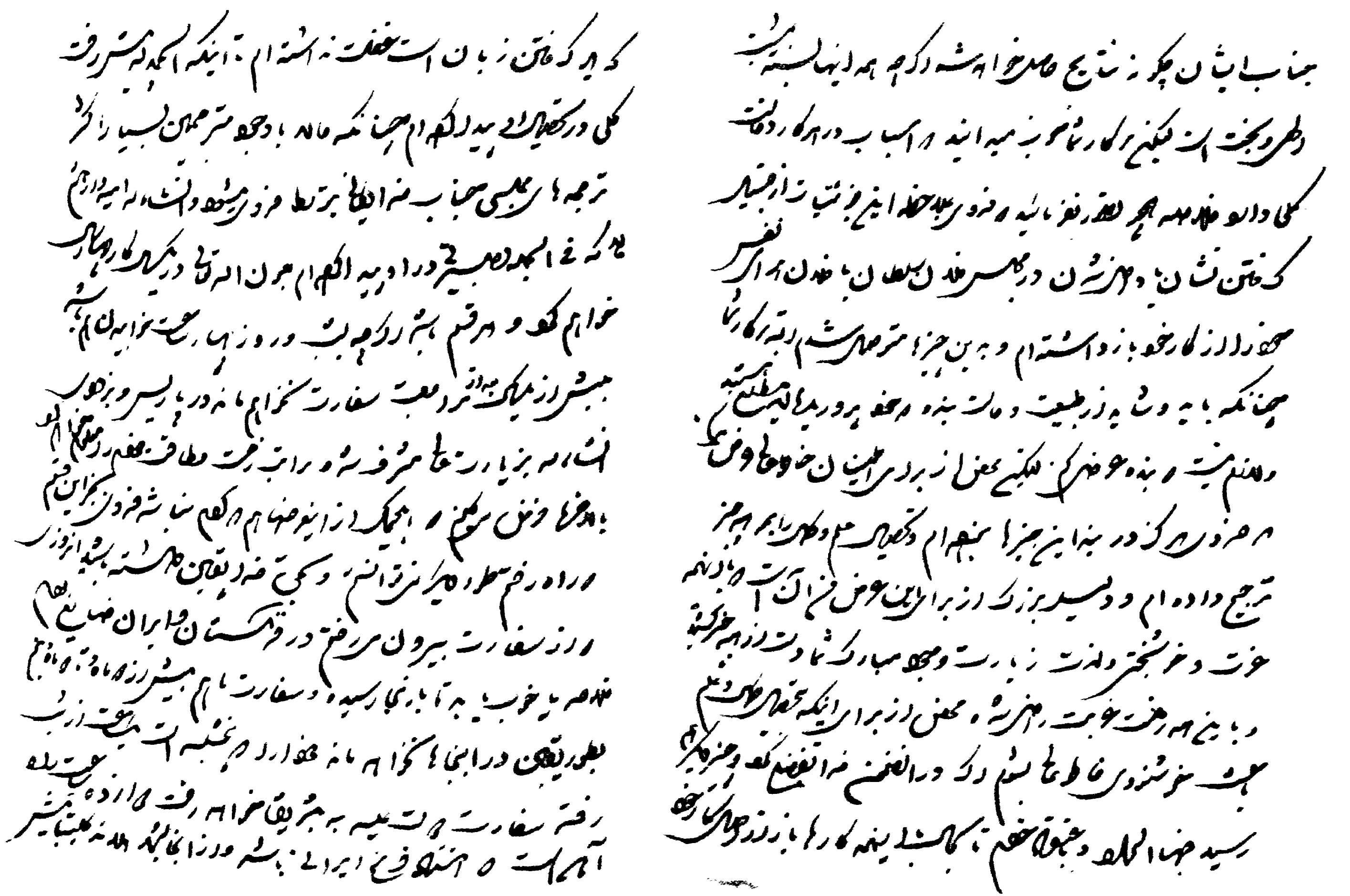
در جواب سفارت انگلیس که ذکر فقره آن مأموریت بعضی حضرات انگلیس‌ها
مبادی کلمه را گذاشته‌اند به واسطه کشته شدن شاهزاده امپریال فرانسه
و بعضی فقرات دیگر و مناسب حالت نبود چون که [illegible] دیگر هم
فقرات مرقومه را [illegible] و هم در میان بود به اظهار [illegible]
سلامتی وجود مبارک حضرت شاهنشاه [illegible] ممالک ایران [illegible] دولت علیه
با آن حالت [illegible] داشته باشید
[illegible] دولت علیه و پیشکاران [illegible]
[illegible] هرگز [illegible] این نوع [illegible]
دولت علیه [illegible] و هرگز دولت ایران [illegible]
در میان [illegible] دولت [illegible]
[illegible] از شرارت [illegible]
علیه حضرت شاهنشاه اسلام ادام الله اجلاله [illegible]
آن دولت علیه [illegible] از جمله کارها [illegible] جناب [illegible]
از شنیدن [illegible] و به اندازه مسرور خواهیم شد [illegible]

[illegible] مملکت و منفعت دولت خواهد بود و دو جهت [illegible] است
که با یکی از کمپانی‌های بزرگ پاریس در باب ابریشم بسته شده البته تفصیلات او را
در خاکپای همایون حضرت [illegible] عرض [illegible]
این است ابریشم [illegible] درشت داریم به واسطه اینکه رسم تربیت [illegible]
[illegible] ابریشم [illegible] کمتر [illegible]
ابریشم فرنگستان [illegible] ابریشم [illegible] چنین [illegible]
که در فرنگستان [illegible] خیلی [illegible] دارد و این کمپانی قرار داده است [illegible]
[illegible] هزار تومان [illegible] کارخانه ابریشم‌کشی [illegible]
ابریشم [illegible] کارخانه [illegible]
کارخانه بیرون بیاید [illegible] خواهد شد [illegible]
در هر سالی شش هزار من ابریشم دولت [illegible] در کارخانه [illegible]
[illegible] رفته [illegible]
[illegible] ابریشم دولت ایران از [illegible]
منفعت دولت [illegible] منفعت [illegible]

قسمت دوم نامه شمارهٔ ۸

البته سالی یک کرور دولت ایران بر مداخل رشت خواهد افزود انشاءالله
بعد از بسته شدن این کار رفاه بعضی کارهای دیگر نیز مبادی خواهند کرد
که کارخانه [illegible] بزنند و مایه آبادی ولایت و ثروت ملک بشوند و همچنین
پس از آنکه یک کارخانه فرنگی در ایران ساخته بشود روز بروز زیاد شده
و مایه آبادی ولایت و مملکت خواهد شد برخلاف [illegible] الملک
یکماه درست با آن حالت ناخوشی مشغول ساختن [illegible] کارخانه
[illegible] اکثر روزها پنج ساعت شش ساعت مشغول گفتگو بوده‌ام
نقشه‌هایش را به سینه معلم خواهد شد [illegible] باز در حیاط کارخانه
قند ریزی و آب انبار کمی ایستاده‌اند با عنایت حضرت
شاهنشاهی روحنا فداه اتمام درست خواهد شد [illegible] انشاءالله
بر ولایت [illegible] طالب میدان عبارت کم [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] میدان و همیشه [illegible]
و [illegible] چنانچه هر کدام یک از همراهان را بر [illegible]
و [illegible] را [illegible] و هرچه را در حق خودی [illegible]
[illegible] چنانچه از آنچه به از [illegible] مصالحه با [illegible]
[illegible] دادن [illegible] خواستند [illegible]
سفارت [illegible] صاحب [illegible] خواهند [illegible]
و همچنین در [illegible] به دولت [illegible] خواهند رفت [illegible]
و [illegible] خواهند بود و [illegible] خواهد بود و معلم [illegible]
[illegible] خاطر [illegible] خواهد بود و همچنین [illegible]
[illegible] واجب و [illegible] داده [illegible]
[illegible] بیشتر از [illegible] چنانچه [illegible]
[illegible] خواهید [illegible] و [illegible]
[illegible] از مصلحت [illegible] کشیده‌ام [illegible]


جناب ایشان چگونه نتایج حاصل خواهد شد اگرچه همه اینها بسته به [illegible]
دلسوزی و محبت است لیکن اگر کارها صورت بگیرد [illegible] اسباب [illegible] در هر کار دولت
[illegible]

قسمت چهارم نامهٔ شمارهٔ ۸

مخلص از برای کار کردن اینجا بقدر صد تومان کتاب و اسباب لازم است

که بدون اینها کار نمی‌توان کرد البته بعد از ملاحظه اینها تنخواه را به وجه ...

خانه نبودم چه خانه نمی‌چسبید و اسباب کسب هم نزد ... است ...

هست اینجا پسر صاحب‌خانه در روز سر خانه ... اگر صاحب جواب ... شد

و حضرت ... خواهد داد خواه کم خواه زیاد و دیگر شرح اینها را نفرمایید ... از ...

چیزی نگفتم اینها بهانه است ... شاه ... میرزا ... باشد ...

... خاطر ... شاه ... است ... حسب ...

... سرکار ... خواهم ... تا ... مرحمت ...

بعد از ... وقت ... مرحمت خواهید ... در ... است

... [illegible] ... الحمدلله ... عوض ... دعای

... حالا الحمدلله ... روانه ... که

مرحمت ... ت ... بعضی ... است

... کار ... است ...

باشد ... کدام ... [illegible] ...

بیشتر از ده روز نخواهد بود از برای اینکه در بیست و یکم ماه جمعه
عید بزرگ اعلیحضرت امپراطور است در پاریس چراغان و از قرار معلوم
امین الملک در لند پاریس باشند در بستن زدن به جیره و کفالت ها از رخصت
دولت انگلیس دعوت اعلیحضرت سلطان انگلیسها سفارت بزرگ را

در عروسی دختر شده بیکی از دست شاهزاده کالنشه سیه اسم
سفارت بزرگ که از مرحمت از انگلیس ماه دو چند روز دیگر در پاریس
مهمان تشریف ببرم و در راه با پاریسها اذن شاهی الله زیارت
یا روز اول دیگر با سلام حالا حرف خواهد رفت رفتیم در باغ قهوات چندان
هرچه به سیاه عوض خراب کند و الا در باب خفه خارج کلاه در خانه
شروع وسعه مقرر داشته بوده تا نقل این اوقات هم نه داد
چیزها حرف خواهد شد و هم و نتیجه حق مدد زنانها مقرر و سعه
و زحمت زنانها را به هیچ خرج خانه فرست مدد زنانها از آنها در دو نیم
سابقاً هر روز در این باب جسارت الله ام نیکنم هم میرزا

[illegible]

قسمت آخر نامهٔ شمارهٔ ۸



جغرافیای تاریخی

و

آثار باستانی

تبریز

بقلم

مجید وهرام

جغرافیای تاریخی
و آثار باستانی تبریز

بقلم

مجید وهرام

اوضاع طبیعی

موقعیت و مساحت :

شهرستان تبریز بمناسبت اهمیت اقتصادی ، موقعیت محلی وسابقه تاریخی خاصی که دارد مرکز استان آذربایجان شرقی ایران گردیده است .

این شهرستان در ۳۸ درجه و ۱۵ دقیقه طول شرقی و۴۸ درجه و۲۳ دقیقه عرض شمالی واقع شده است . وسعت آن برابر آخرین مساحی که بعمل آمده در حدود ۹۷۸۰ هکتار است.[۱]

یاقوت حموی بازرگان و سیاح و نویسندهٔ معروف متوفی بسال ۶۲۶هـ در کتاب

۱ــ ر . ك به ص ۱۹۰ راهنمای شهرستانهای ایران

کشیده‌شده‌است که ازمهمترین آنها کوه«عون‌بن‌علی» (عینلی)[٤] درشمال‌شرقی شهر به بلندی ۱۸۰۰متر و کوه «پکه‌چین»[٥] تبریزبارتفاع ۲۵۰۰ متر و کوه «مرو» در شمال غربی خودشهرتبریز بارتفاع ۲۲۵۰ متر را میتوان‌نام‌برد .

مینورسکی در کتاب خود می‌نویسد:«... تبریز در گوشه شرقی جلگه رسوبی همواری‌واقع‌شده که‌مساحتش‌تقریباً ۵۵×۳۰ کیلومترمربع‌میباشد، این‌جلگه شیب ملایمی بسوی شمال شرقی دریاچه ارومیه[٦] دارد »[٧] و نیز کلاویخو می‌نویسد : «تبریز دردشتی‌میان دورشته کوه لخت‌قراردارد‌واین شهر محصور نیست ورشته کوههای جانب چپ به کنار شهرمیرسد.»[٨]

مرحوم شاهزاده نادرمیرزا مینویسد :

« ... من از دیدهٔ اینجای سخن کنم نه سخنهای قدما ، تبریز را اگر نظر کنیم وبتحقیق بنگریم درسطح کوهی بزرگ که سهند نامند واقع‌است . تلال آن جبل‌تاشهر رسیده واین کوه‌بجنوب‌شهربا کمال شکوه وقلل‌شامخات پربرف‌آن در بیشتر خانه‌های‌شهر مرئی‌و دورنمائی‌بس نیکوست وبهمهٔ فصول سال منظری زیبا دارد. شمال این بلده متصل بکوه معروف بسرخاب همه‌جا تابساحل رود

٤ــ مقبرهٔ شاهزاده عون بن‌علی (از فرزندان حضرت علی (ع) می‌باشد) دربالای این کوه ساخته شده و زیارتگاه مردم میباشد .

٥ــ تلخه رود از وسط کوه پکه چین وکوه عون‌بن‌علی‌بطرف باختردرجریان‌است.

٦ــ ر . ك به لغت نامهٔ دهخدا حرف الف ، ماده ارومیه و ص ۱۹۰۹ و۱۹۱۱ ، لسترنج بلدان‌الخلافة‌الشرقیه .

٧ــ تاریخ تبریز ص ۲ تألیف مینورسکی مذکور گردیده ومساحت تبریز در ترجمهٔ عربی کتاب وی ۳۰ × ۲۰ میل مربع می‌باشد .

٨ــ سفرنامه کلاویخوص ۱۵۹ .

معجم‌البلدان ضمن مادهٔ تبریز می‌نویسد: «... تبریز اشهر بلاد آذربایجان و شهری آباد و زیباست و بغایت استواری بنا شده . . طول آن هفتاد درجه و یک ششم وعرض آن سی و هفت درجه و نیم است ... »[٢]

حمدالله مستوفی در نزهة‌القلوب نوشته است: « ... تبریز از اقلیم چهارم است و شهر اسلامی طولش از جزایر خالدات «فب» ٨٢ و عرض از خط استوا «لح» ٣٨ است ...»[٣]

حدود : تبریز از شمال به شهرستان مرند واهر واز جنوب به مراغه و هشترود واز سوی خاور به سراب و میانه و مشکین‌شهر و از سوی باختر به دریاچه رضائیه محدود است .

پستی وبلندی : شهر تبریز در درهٔ رسوبی و مرتفعی قرار گرفته است . حد متوسط ارتفاع آن از دریا مطابق جدیدترین سنجشی که بعمل آمده ١٤٠٥ متر می‌باشد. روی‌هم‌رفته تبریز را میتوان شهری کوهستانی دانست که کوههای متعددی با قلل نسبتاً بلند اطراف آنرا احاطه کرده‌اند ومعروفترین آنها ارتفاعات سهند میباشد . این ارتفاعات در جنوب‌شهر در کنار دریاچه رضائیه بسمت خاور دره کشیده‌شده و کوه قاسم‌داغ بارتفاع ٣٧٠٠ متر بلندترین قسمت آنست . در مشرق بستان‌آباد کوه میشاب (میشوداغ) قرار دارد که ادامه‌خط‌الرأس آن مرز بین شهرستان مرند و تبریز میباشدو قلهٔ قابل توجه آن قلهٔ علمدار بارتفاع ٣٢٠٠ متر و کوه «اوزون‌یل» بارتفاع ٢٨٠٠ متر است. گذشته از آن اطراف شهرستان تبریز کوههای منفرد و کوچک و بزرگ متعددی

٢ـ ر . ک به حبیب‌السیرج ٣ ص ٣٣ و تاریخ تبریز تألیف مینورسکی ترجمه عبدالعلی کارنگ ص ١٦

٣ـ نزهة‌القلوب حمدالله مستوفی ص ٨٥

که آب مشروب مورد نیاز شهرستان تبریز را قلل بلند ومستور از برف شمالی تأمین میکند.

مشخصات دقیق آب وهوای تبریز بشرح زیراست: ۱۰

معدل حداکثر درجهٔ حرارت سالانه به سانتیگراد	۱۷/۹ درجه
معدل حداقل درجهٔ حرارت سالانه به سانتیگراد	۶/۰ درجه
مقدار متوسط بارندگی سالانه	۲۸۵/۶ میلیمتر
مقدار متوسط رطوبت هوا درساعت ۰۶۳۰ صبح	۷۵ درصد
مقدار متوسط رطوبت هوادرساعت ۱۲۳۰ ظهر	۴۵ درصد
ایام یخبندان درسال	۱۰۷ روز

در مورد آب و هوای تبریز «کلاویخو» چنین یادداشت کرده است:

«.... دررشته کوه مقابل که در شمال شهر واقع است واز شهر یك فرسخ فاصله دارد کوهی بسیار مرتفع وجوددارد. ازاین کوه رودخانه‌ای بسوی جنوب جاری است که همهٔ آب آن در شهر بمصرف آبیاری میرسد بسیاری از نهرهائی که از آن رودخانه منشعب شده‌اند ازمیدانها وخیابانهای شهر جاری میگردد.»۱۱

حمدالله مستوفی مینویسد: «... هوای تبریز بسردی مایل است و آبش گوارنده و آب رودش بهتراز کاریز و کاریز بهتراز چاه بوده. درتبریز چاه سی گز کما بیش به آب رسد ودرشام۱۲ بده گز ودرربع رشیدی ازهفتاد گز بگذرد.»

ونیز شاردن درمورد آب وهوای تبریز نوشته است:

۱۰ــ بنقل از ص ۱۹۱ کتاب راهنمای شهرستانهای ایران. ازانتشارات سازمان فار زیر نظر ابراهیم اصلاح عربانی.

۱۱ــ ر. ك ۱۶۱ سفرنامه کلاویخو.

۱۲ــ منظور حمدالله مستوفی محلی است که غازان‌خان آنجارا بنا نهاده وبه‌محله شنب یا شام غازان معروف است وهنوزهم آثار ویرانه‌های آن باقی‌است.

ارس با جبال قراداغ مخلوط و کشیده است ، مشرق این شهر با بعضی از سلسله‌های کوه سرخاب بسته و منتهی‌به جبال‌رفیعه وعقبه‌مشهور به‌شبلی‌است . مغرب تبریز گشاده است ومنظر آن دریای خجنت که اکنون شها نویسند و بنام روستائی کوچك که بدان عقبه‌است ، شاهی گویند و کوههای‌مشار کهٔ‌سلسلهٔ عظمای آن بدرستی از نقطهٔ‌مغرب وسلسه دیگر آن‌در شمال مغربی‌است ، شهر مـا رازینتی گرانبها میدهد واین دوسلسله‌جبال پرمنفعت‌وبرروستا‌های ارونق وانزاب وهمین دریاچه مظل‌اند واین بحیره ازنفس شهر مرئی‌نیست زیرا که‌کوه پاره در ساحل آن حایل و روستاهای‌محال تنها در لحف‌وسطح آن است»[۹]

آب وهوا:

شهرستان تبریز یکی از سردترین شهرهای ایران بشمار می‌آیدودارای زمستانهای سخت‌وطولانی است. زمستانهاتوأم بابرفهای‌سنگین و یخبندانهای شدید میباشد ودربقیه سال هوا بسیار ملایم ومعتدل است. تابستانهای‌تبریـز روزهای نسبتاً گرم وشبهای بسیارخنك ومطبوع دارد ودر گرمترین‌روزهای آن درجهٔ حرارت بندرت از ۳٥ درجهٔ سانتی گراد تجاوز میکند.

رویهمرفته میتوان گفت مناطق شمال تبریز ازنواحی جنوبی (دامنه‌های سهند)سردتراست وبا توجه‌به‌آنکه آب رودهاونهرهائیکه‌ازقلل سهندجاری هستند بعلت دارا بودن املاح‌برای‌آشامیدن ناسالم‌ومضرهستند میتوان گفت

۹ـ ر . ك به ص ۳۲ دارالسلطنه تبریز نگارش مرحوم لسان‌الملك‌ملك‌المورخین

نادر اینگونه حوادث هم بیشتر بدلایل طبیعی ووقایع سیاسی(زلزله وبیماریهای همه گیر، جنگ وغارت وغیره) بوده تا خشکسالی.

قسمت اعظم آب تبریز ازرود مهرانرود که از کوه سهند سرچشمه میگیرد «ودرهمهٔ روزهای سال چون دریائی بشهرجاری است»[۱۴] تأمین میگردد. علاوه بررودها، متجاوز از ۶۰ کهریز وقنات وچشمه[۱۵] که از کوههای اطراف تبریز جریان دارند کمبود احتمالی آب مهرانرود را جبران کرده وتبریز را به یکی از شهرهای پرآب ایران مبدل ساخته‌اند. وهمچنین علاوه براین آبها، ابرهای باران خیز دریای سیاه وحوزهٔ مدیترانه ودریای خزر و دریاچه رضائیه و کوههای اطراف تبریز دو عامل مهم ازدیاد برف وباران سالیانه این منطقه

۱۴ــ ر . ك به ص۳۲ دارالسلطنه تبریز تألیف شاهزاده نادرمیرزا ، و به ص۸۷ نزهةالقلوب نیز رجوع کنید .

۱۵ــ اسامی این قنوات بروایت شاهزاده نادر میرزا درکتاب تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریزعبارتند ازقنوات‌حسن پادشاه، شاه چلی،خواجه‌علی بیك، خواجه قاسم قورچی‌باشی، توپچی باشی، حکم‌آباد، عزیزاله ، کازران ، اکبرآباد ، میرزاعلی ، الهوردی‌خان ، سنجاق ، حاجی‌حسن‌بیك ،احمدپاشا، امیرنظام ، حاجی‌جعفر، ایلان‌لو، منطش ، میرجلیل ، سردار، شعربافان ، کشیش.کوشك ، وزیر، میرقاسم ، قاضی ، امام‌جمعه ،کوچه باغ ،آخونی، خان محمدخان ، حاجی محسن ، پهلوان ، سلطان بزرگ ، ملا ، رعفران‌لو (حکیم صاحب) ، حسنیه ، آقاعلی ، حاج محمدباقر ، حاجی‌میرزا باقر ، کورجان ، وزیرآباد ، حاجی عباس خطیب ، ملاعلی ، حرم ، امام‌جمعه ، حاجی میرزا هاشم‌آقا (یکی ازبزرگترین قنوات تبریز است) ، فتح‌آباد ، شاهزاده (نصرت‌الدوله) ، شاهزاده (نایب‌السلطنه) ، حاجی میرزاباقر ، حاجی صالح، بابا امین ، خطیب ، محمدیه ، فراسو ، کرشخونی،حاجی ــ سید حسین و چشمه های خواجه میرجان ، ینگی چشمه شتربان ، ینگی چشمه ششگلان ، علی خاتون ، امیر اصلان ، آقاعلی اکبرتوماسی ،هیبت، سلطان‌کوچك ، حیدربیگ ، سراج وچشمه ناظم‌التجار ، حوصی طرلان .

«... هوای تبریز سرد وخشك، سخت نیکو وبسیار سالم است،بطوریکه‌در این محیط بهیچوجه برای پیدایش وتکوین هیچگونه خوی‌وخلق بدزمینه‌ای نیست. سرما مدت مدیدی دوام دارد وچون شهررو بشمال است درقلل جبال اطراف(سهند) طی نه‌ماه‌از سال برف‌مشاهده‌میشود.تقریباً همه‌روزه‌صبحگاهان وشامگاهان باد میوزد، اغلب اوقات سال باستثنای تابستان، باران میبارد و در تمام فصول درآسمان ابر مشاهده می‌شود ... کلیه مایحتاج‌زندگانی‌در کمال وفور وفراوانی میباشد وحیات‌مردم کاملا قرین‌لذت، ومعاش بسیار ارزان است »[۱۳]

تبریز بعلت نزدیکی بکوههای‌سلسله جبال زاگروس و کوههای‌منفردی چون سهند که اکثر قلل این‌کوهها در سراسرسال مستور از برف میباشد دارای رودهاو نهرها وچشمه‌های فراوان پرآبی میباشد که قسمت‌عمده‌ای از آنها بداخل جلگهٔ شهر تبریز سرازیرند وسبب شده‌اند که بطور کلی تبریز شهرپرآبی بشود. سیستم‌آبیاری دراین‌شهربرخلاف اکثر مناطق‌ایران خصوصاً نواحی شرقی وجنوبی که بعلت خشکسالی‌مجبورند بیشتراز ذخایر زیرزمینی وبا صرف هزینه ووقت بسیار وتقسیم‌آب وآبیاری استفاده کنند ، میباشد زیرا در این‌شهراز آبهای سطحی براحتی‌استفاده بعمل‌می‌آید وهمین امر خود سبب رواج کشاورزی ودامپروری درآنجا شده است بطوریکه ازدیرباز‌تبریز یکی‌ازبزرگترین تولید کنندگان وصادر کنندهٔفرآورده‌های کشاورزی‌ودامی بوده است وحتی‌هم‌اکنون نیزدشت تبریزیکی‌ازبزرگترین انبارهای غله ایران‌محسوب میشودبهمین‌دلیل درسراسر طول‌تاریخ اقتصادی تبریز برخلاف اکثر نقاط ایران با قحطی وخشکسالی روبرو نبوده ووقوع

۱۳ــ ر . ك به ص ٤۰۹ سیاحتنامه شاردن .

زلزله‌خیز کره زمین[۱۷] زمین لرزه های شدیدی در آن‌بوقوع پیوسته است. هولنــاک ترین زمین لرزه ها در ســال ۲٤٤ هجــری (۸۵۸ م) ودر ســال ٤۳٤ هجــری (۱۰٤۲ م) اتفـاق افتاده است و نیز زمین لـرزه هــای سال۱٦٤۱م (ARAKEL de TABRZ:P.496) وسال ۱۷۲۷م و ۱۷۸۰ میلادی (ouseley:III،436 Ritter:1X،854) ودو زمین لرزهٔ ۲۲-۲۳ سپتامبر ۱۸۵٤ میلادی و ۳۰ اکتبر ۱۸۵٦ میلادی کــه بیش از سایر زلزله‌ها ویرانی ببار آورده‌اند،مشهورند. در هریك ازاین حوادث شهر تقریباً خراب شده وهربار قسمت اعظم جمعیت آن تلف گردیده‌است ولی مجدداً باکوشش‌پی‌گیراهالی دوباره خرابیها ترمیم گشته است.

خونین‌ترین و وحشتناکترین این زلزله‌ها بی‌شك در سال ٤۳٤ هجری اتفاق افتاده که بیش ازچهل هزارتن تلفات داشته و تقریباً تمامی شهر ویران شده است واین همان زلزله‌ایست که ناصر خسرو در کتاب سفرنامهٔ خویش از آن یاد نموده . . . و ابو طــاهر منجم معروف شیرازی وقوع آنرا قبلا پیش‌بینی کرده بود وقطران تبریزی شاعر بلند پایه‌را بشدت تحت تأثیرقرار داده وعظمت‌ویرانی و کشتارهولناك‌ووحشت‌ناشی‌اززازله‌را درقالب‌قصیده‌ای موزون ودلکش ریخته است :

۱۷ـ ر . ك به سرگذشت زمین اثر (ژرژ گاموف) ترجمهٔ دکتــر بهزاد بــرابــر جدیدترین تحقیقات دانشمندان زمین شناسی در کره زمین چنداصلی‌وجود داردکه بعلت تکامل نیافتن دگرگونیهای زیرزمین بیش از ســایــر نقــاط کره زمین درمعرض وقوع‌زلزله‌وآتشفشانی‌وسایرانقلابات‌ناگهانی‌تحت‌الارض قرار دارندکه معروفترین این نوار ها کمربندی است‌که از اقیانوس‌کبیر، ژاپن، قسمتی از چین، خراسان، سلسله جبال البرز وترکیه میگذرد و نیز برابر نظریه‌های دکتر ودیعی استاد جغرافی دانشکده ادبیات تبریز شهر تبریز روی این نوار زلزله خیز واقع شده است .

هستند کــه از قدیم‌الایام کمك بزرگی برونق کشاورزی بطریقه دیم در مناطق کوهستانی که توسط رودهاوقنوات مذکورمشروب نمیشوند، میکنند.

همین عوامل باضافه‌مرغوبیت خاك وتنوع‌محصولات سبب شده که‌تقریباً کلیه جهانگردان وبازدیدکنندگان تبریز ازوفور نعمت وفراوانی ارزاق و میوه‌ها وارزانی قابل توجه‌محصولات کشاورزی‌وفراورده‌های دامی آن‌سخن بگویند. برای مثال میتوان ازجغرافی‌دانان وسیاحانی‌مانندحمدالله‌مستوفی، ناصرخسرو قبادیانی، شاردن، کــلاویخو ویاقوت حموی نامبرد که همگی متفقاً در کتب خویش‌تبریز را شهری‌آبادوپربرکت میدانند که«...ارتفاعاتش غله وسایر حبوب وبقول بغایت نیکو می‌آید و میوه هایش درغایت خوبی و بسیاری‌وارزانی بتخصیص‌امرودتخم‌خلف‌و پیغمبری وسیب سلطانی‌وزردآلوی حلوانی وتخم احمد وانگور خرده رازقی وملکی و خربوزهٔ مجدالدینی، و یاقوتی‌وملکی،وآلوی زرد مثل‌آنجادیگر نیست... وفقیر و غنی‌از کسب‌خالی نباشند ودرآن‌دیار متمول بسیار است....»[۱٦]

شهر تبریز بسبب کاردانی حکمرانان وشجاعت وحمیت مردمش تقریبا از هجوم‌ها و کشتارهای بزرگ تاریخی‌ایران نظیر حملهٔاعراب وحمله‌مغول وتیمور تا حدودی دراما‌ن بوده‌اندوجز حملات‌پیاپی دولت عثمانی که‌منجر بکشتارهای‌خونینی گردیده ویرانیهای هولناکی‌چون‌خطهٔ خراسان‌وسیستان ونواحی جنوب غربی ایران را بخود ندیده واز سوی دیگرفراوانی نعمت و تناسب‌آب‌وهواوباروری زمین ازعوامل‌بزرگ‌ترقی‌وپیشرفت‌وتمرکزجمعیت آن بوده‌است ، ولی متأسفانه بعلت واقع شدن دریکی‌از نوارهــای معروف

۱٦ـ ر . ك به ص ۸۷ نزهةالقلوب حمدالله مستوفی .

تورات وسایر تواریخ قدیمی آسیامکرر از آن صحبت شده‌است»[۱۸] ولی بی‌اساس بودن این نظر بخوبی آشکار است . پروفسور مینورسکی که شاید بتوان گفت یکی از بهترین تحقیقات را دربارهٔ وجه تسمیه تبریز انجام داده است دراین مورد چنین مینویسد : « . . . نام این شهر همچنانکه در معجم‌البلدان یاقوت (جلد اول ص ۸۲۲) چاپ لیدن آمده تبریزبه کسر تا Tebriz تلفظ میشده است و یاقوت دراین تسمیه به‌ابی زکریای تبریزی (شاگرد ابوالعلاء معری ۳۶۳-۴۴۹ ﻫ) که به یك لهجه محلی ایرانی صحبت میکرد، استناد میکند . . . تلفظ تبریز (به کسرتا) یکی از خصایص لهجهٔ منسوب به‌خزرها Caspians است اما یگانه تلفظ کنونی تبریز (به‌فتح تا) میباشد و در خود تبریزبروفق لهجه ترکی‌آذری بطورمقلوب یعنی تربیز Tarbiz تلفظ میشود. منابع ارمنی این تلفظ را به فتح اول تأئید میکند . فاوست بیزانس Byzance Faust de (درقرن چهارم) آتراتورژ Thavrez و تورش Tkavresh نوشته و آسولیك Asolik (درقرن یازدهم میلادی) تورژ،ووارادان Vardan (درقرن چهاردهم) تورژودورژ Davrez ذکر کرده است و گویا تسمیهٔ اخیر از لهجهٔ عامیانهٔ ارمنی مشتق شده واصل کلمه«د- آی- ورژ D-i-Vrez » میباشد که معنی « این برای انتقام است » دارد . . . .

پس هم منابع ارمنی تأئید میکند که نام شهردرقرن پنجم (بلکه‌چهارم) میلادی‌تورژبود وهم‌بپارسی‌تورز Tavrez تلفظ کرده‌اند وآن درزبان فارسی متداول بمعنی«تب ریز»و«تب پنهان کن»وبه‌قول اولیاچلبی «ستمه‌دو کوجو»[۱۹] است واحتمال میرود این تسمیه بمعنی«پنهان کنندهٔ‌تف و گرما»، باجنبشهای

۱۸- ر . ك به ص ۴۱۰ سیاحتنامه شاردن چاپ امیرکبیر .

۱۹- سیتمه ، صیتمه ، به ترکی بمعنی تب ، و دوکوجو ،ریزنده راگویند .

فراز گشت نشیب و نشیب گشت فراز | رمال گشت رماد ورماد گشت رمال
دریده گشت زمین‌وخمیده گشت نبات | رمنده گشت بحار‌ورونده گشت جبال
بسی سرای که بامش همی‌شدی به فلك | بسی‌درخت که‌شاخش‌همی‌بسود‌هلال
از آن درخت نمانده مگر کنون آثار | وزان سرای‌نمانده کنون مگر احلال
کسی که‌رسته شد ازمویه‌گشته بود چوموی | کسیکه جسته شد از ناله‌گشته بود چونال
یکی‌نبود که گفتی‌بدیگری که‌مموی | یکی‌نبود که گفتی به‌دیگری که‌منال
همه بدین بدیدم چوروز رستاخیز | ز پیش رأیت مهدی و فتنهٔ دجال

وجه تسمیهٔ‌تبریز :

درمیان کلیه‌شهرهای جهان شاید بندرت بتوان شهری را یافت که‌راجع به وجه‌تسمیه وتاریخ وچگونگی بنای‌آن بین اقوال مورخان ونویسندگان این همه اختلاف و دگرگونی یافت شود. بطوریکه ازمطالعه دقیق وجه‌تسمیهٔ تبریز میتوان از بی‌اساس‌ترین وخنده دارترین افسانه های بی‌سروته تا تتبعات پرزحمت دانشمندان زبانشناس وتاریخ وجغرافیاهمه گونه مطالب یافت‌وحتی مسألهٔ جالب‌تراینکه‌برسرمحل اولیه‌بنای‌آن ازشوش تاارمنستان واز آشورتانزدیکی ری اختلاف است.

این اختلاف‌نظرها هر نوع تحقیق را دراین زمینه بسیار مشکل ساخته وجوینده درهرقدم دچارشك وتردیدهای فراوان میگردد.

شاردن معتقد است که: « ... . منطقی ترین ومستدل‌ترین عقاید موجود دراین مورد همانا عقیده موله (Moule) مترجم و مفسر بطلیموس، آنانی ، اورتلیوس ، گول‌نیتس‌تی کرا ، لاواله ، آتلاس و تقریباً تمام مؤلفین جغرافی جدید است، یعنی تبریز همان شهرمعروف وباستانی اکباتان میباشد که در

تبریزدر دورهٔ عرب :

کوشش اصلی اعراب در فتح آذربایجان در حدود سالهای ۲۲ هجری بیشتر متوجه‌اردبیل وسایرشهرهای آبادآن زمان بوده‌است وچون درفهرست شهرهائی که درآنها مرزبان ایران بجمع‌آوری سپاه پرداخته نامی ازتبریز برده‌نشده، به‌گمان قریب‌به یقین می‌توان گفت کـه تبریز در آن روزگار دهکده‌ای بیش‌نبوده‌است. احتمالاً این آبادی‌باقیماندهٔ شهر تورژ بوده که شایددراثرزلزله‌یاواقعهٔ‌دیگری‌ویران‌شده‌است.در کتاب‌نزهة‌القلوب آمده که:

« تبریز از اقلیم چهارم است . . . . وآنرا زبیده‌خاتون‌منکوحهٔ‌هارون‌الرشید خلیفه رحمه‌الله ساخت درسنهٔ خمس وسبعین ومائة . بعد از ۶۹ سال در سنهٔ اربع واربعین ومأتین بعهد متوکل خلیفه عباسی بزلزله خراب‌شد، خلیفه آنرا با حال عمارت‌آورد . بعد از۱۹۰ سال در رابع‌عشرصفرسنه اربع وثلثین و اربع مائة با زلزله بکلی خراب شد . . . . »[۲۱]

این گفتهٔ مستوفی‌وانتساب بنای تبریز به‌زبیده‌خاتون شاید ازآنجاناشی شده باشد که پس ازمصادرهٔ املاك امویان حدود کنارهٔ ارس آذربایجان به زبیده خاتون واگذار شده است .

مینورسکی مینویسد : « . . . در کتاب بلاذری (ص ۳۳۱) و ابن الفقیه (ص۲۵۸) ویاقوت (جلد۱ص۸۲۲) آمده که تجدید بنای تبریز وآبادساختن آن ازکارهای خانوادهٔ«روادازدی»مخصوصاً پسران«اوالوجنا» ودیگران بود که باروئی بدورشهر کشیدند . . . . »[۲۲]

۲۱ــ نزهة‌القلوب ــ حمدالله مستوفی ص ۸۵
۲۲ــ تاریخ تبریز تألیف مینورسکی ص ۱۰

آتشفشانی کوه سهند مربوط باشد (و همچنین به تپریز Tapariz که نام معبری است بین بایزید ووان رجوع شود) و خط ارمنی خصوصیات لهجهٔ پهلوی شمالی را نشان میدهد(Tawltap و بخصوص «رژ–Rez» بدل از«رچ–Rec») و بنظر میرسد که بایستی این تسمیه بسیار قدیمی یعنی مربوط به پیش ازدورهٔ ساسانی وشاید قبل از اشکانی باشد . . . . »[۲۰]

چنانکه گذشت درمورد بناو وجه تسمیه این شهر گفته‌های گوناگونی موجود است اکثر مورخین ایرانی بنای شهر تبریز را به زبیده خاتون همسر هارون‌الرشید خلیفه عباسی نسبت داده‌اند و متفقاً سال احداث آنرا ۱٦٥ هجری قمری نوشته‌اند ولی درمورد علت ساختمان آن اختلاف عقاید فراوان است و اکثراً افسانه‌های موهومی را نقل کرده‌اند .

تاریخچه شهر تبریز :

چنانکه گذشت درمورد تاریخچه پیدایش تبریز گفتگوهای متعددی است و دراین که آیا این شهر عیناً نام یکی از شهرهای قدیمی ماداست یانه مطالب زیادی اظهارشده است . واردان مورخ ارمنی که در سدهٔ چهاردهم میلادی میزیسته نوشته است بانی تبریز خسرو ارشاکی (اشکانی ۲۱۷–۲۳۳م) حکمران ارمنی است و آنرا برای گرفتن انتقام از اردشیر (۲۲٤–۲٤۱م) نخستین پادشاه ساسانی قاتل اردون پنجم (ارتبانوس) آخرین پادشاه پارتی بنا کرده است. البته این داستان درهیچ مأخذ دیگری نیامده است.

۲۰ـ ر.ك به تاریخ تبریز نوشته پروفسورمینورسکی ترجمه عبدالعلی کارنگ چاپ کتابفروشی تهران، سال ۱۳۳۷ص۷ ولغت نامهٔ دهخدا ذیل لغت تبریز– ص ۳۱۸

سال ۴۳۴ هجری سال و یرانی تبریز دراثرهمان زلزله مخوف و معروف می‌باشد، اما گویاحاکم آن که محتملا همان امیروهسودان‌بن‌مهلان بوده است از ترس‌ترکان‌غز بیکی از قلعه‌های محکم اطراف پناه برده و از زلزله جان بسلامت‌برده‌بود. حاکم مزبور گویا سریعا بآبادانی وعمران ویرانیهای‌زلزله همت می‌گمارد زیرا ناصرخسرو که در سال ۴۳۸ ازتبریز دیدن کرده امیری را درتبریز نام میبرد که به‌اسم سیف‌الدوله وشرف‌الملة ابومنصور وهسودان بن محمد (مملان؟) مولاامیرالمؤمنین خوانده میشد وتبریز را شهرآبادی نوشته که مساحت‌آن ۱۴۰۰×۱۴۰۰ گام‌بوده‌است.[۳۰]

تبریز درعصرسلجوقی :

در زمان‌سلاجقه‌بزرگ ازشهرتبریز بندرت‌یادشده مثلا درراحةالصدور نوشته است[۳۱] که‌طغرل جشن ازدواج خودرا بادختر خلیفه در نزدیکی این شهر برپاساخت. درزمان‌سلاجقه عراق که‌همدان پایتخت‌آنان بودآذربایجان روبترقی نهاد و همراه باآن تبریز نیزاهمیت‌شایان توجهی یافت تابدانجا که سلطان محمود سلجوقی[۳۲] فرزند سلطان محمد درسال ۵۱۴ هجری‌مدتی‌در شهر تبریزتوقف کرد. گویا این مسافرت بخاطررفع وحشتی بوده است که از تاخت وتاز اقوام گرجی دردل‌مردم تبریز افتاده بود. دراین هنگام اتابکی آذربایجان با شخصی بنام کون‌طوغدی بود. آق سنقراحمدیلی پس ازمرگ وی کوشش بسیاری برای گرفتن تبریز که درآن زمان در دست طغرل برادر

۳۰ــ در حدود یك کیلومتر مربع

۳۱ــ راحت‌الصدور ص ۱۱۱

۳۲ــ تاریخ دوهزاروپانصد ساله ایران تألیف عباس پرویز ــ انتشارات علمی جلد ۲ ص ۱۵۳

طبری[۲۳] و ابن‌اثیر[۲٤] هنگامیکه از شورش بابك سخن میگویند از تبریز بی‌هیچ شرحی بنام قلعه‌ای نام میبرند که همراه باقلعهٔ شاهی در تصرف شخصی بنام محمدبن بعیث بوده است . ابن خرداذبه تبریز را تابع محمدبن الرواد دانسته واز زلزلهٔ سال ۲٤٤ هجری آن نام می‌برد .[۲٥]

در این سالها که تبریز اهمیت چندانی نداشته چندین بار دست بدست میگردد وبنام سرزمین «بنی‌رردینی» خوانده میشده که گویا امرای مزبوردر اداره امور ناحیه عملا مستقل بوده‌اند .[۲٦]

در سال ٤۲۰ هجری وهسودان‌بن‌مهلان (مملان؟) که حاکم تبریز بوده عده زیادی ازسران ترکان‌غز را در آنجا بقتل میرساند.[۲۷]

در حالیکه کلیه مورخان سالهای اول استیلای اسلام از تبریز بعنوان یکی از شهرهای کوچك و بی‌اهمیت آذربایجان نام می‌برند [۲۸] ، برای نخستین بار مقدسی زبان بستایش آن می گشاید و ابن حوقل نیز در حدود سالهای ۳٦۷ هجری تبریز را از لحاظ آبادی برتر از اغلب شهرهای کوچك آذربایجان میداندومینورسکی بنقل ازابن‌مسکویه(متوفی درسال ٤۲۱ هجری)می‌نویسد: « . . . تبریز شهرمهمی است ، باروی محکمی دارد ، باغهای پر درخت آنرا احاطه کرده است ، مردم آن شجاع ، پرخاش‌جوی وتوانگرند . »[۲۹]

۲۳ـ تاریخ طبری جلد ۳ ص ۱۱۷۱
۲٤ـ ابن‌الاثیر جلد ٦ ص ۳۱٥
۲٥ـ ابن‌خرداذبه ص ۱۱۹
۲٦ـ اصطخری ص ۸۱ وابن حوقل ص ۲۸۹
۲۷ـ ابن‌الاثیر جلد ۹ ص ۲۷۱
۲۸ـ ابن‌خرداذبه ص۱۱۹ و بلاذری ص ۳۳۱ و طبری جلد ۳ ص ۱۱۷ وابن‌فقیه ص ۲۸٥ واصطخری ص ۱۸۱
۲۹ـ تاریخ تبریز مینورسکی ص ۱۲ـ۱۳

برای این شهرواقعهٔ بزرگی بود زیرا مردم غیور تبریز که ازبزدلی‌ها وتسلیم ناجوانمردانهٔ ازبك که اکنون نیز ازترس جلال‌الدین بار دیگر گریخته بود ، بستوه آمده بودند ، مقدم این شاهزادهٔ دلیر را که آوازهٔ شهرت و شجاعتش درمبارزات پی درپی‌او بامغولها وپیروزیهایش درسراسرایران پیچیده بود وبصورت تنها امید مردم وحشت زدهٔ این دیار درآمده‌بود، سخت گرامی داشتند و بخصوص هنگامیکه دیدند وی بسرعت تفلیس را فتح کرده و راهزنان وترکمانان قبیلهٔ ایوایی (الایوائیه Alaiwa ' Ya) را از دم تیغ گذرانده ، بسیار شاد شدند .

« ... جلال‌الدین مدت شش سال درتبریز فرمان راند وباملکه زن سابق ازبك ازدواج کرد (روضةالصفا جلد ٤ ص ۱۷۰–۱۷۲) و در آخر کار بجهت بد رفتاری و سوء سیاست ، مرکز حکومتش متزلزل شد (ابن اثیر جلد ۱۲ ص ۳۲۳) وچون سال ٦۲۷ هجری فرا رسید رئیس ایل ترکمن گوشیالوا (Kush - Yâlwâ) و حاکم روبین دز (نزدیك مراغه) ، به حوالی تبریز دست اندازی کردند . در٦۲۸ هجری جلال‌الدین آذربایجان را ترك گفت و مغول به تمام آن استان ومرکز شهرتبریز که سخت مورد توجه همه بود استیلا یافت (ابن‌الاثیرجلد ۱۲ ص۳۲۸) ...»[۳٤]

از این زمان تاسال ٦٦۳ هجری تبریز از رونق پیشین‌افتاد، بخصوص چون هلاکوخان مغول چون پس ازبازگشت ازفتح بغداد مراغه را پایتخت قرار داد این امرنیز درسقوط اهمیت تبریز تأثیر فراوان داشت، امامجدداً در این سال اباقا (٦٦۳–٦۸۰) تبریزرا پایتخت خویش کرد و تا پایان حکمرانی

۳٤– تاریخ تبریز تألیف ولادیمیر مینورسکی ترجمه عبدالعلی کارنگ – ص۱۷

سلطان بود نمود ولی نتوانست کاری ازپیش ببرد.[٣٣] درسال ٥٢٥ هجری پس از وفات سلطان محمود سلجوقی برادر وی سلطان مسعود (سلجوقیان مغرب ایران) در تبریز به‌تخت نشست ولی چون داود پسر سلطان محمود بجنگ عموی خویش آمده وشهررا محاصره کرد مسعود ناچار به‌ترك آنجا گردید وتبریز مقرحکمرانی داود شد. چندسالی آذربایجان وتبریز بین اتابکان واحمدیلی‌ها دست بدست گشت وبالاخره در ٥٧٨ هجری اتابك پهلوان پسرایلدگز تبریز را ازملك الدین نوه آق‌سنقر پسراحمدیل بدرآورد وبرادر خود قزل‌ارسلان را به‌حکومت آنجا گمارد. ازاین زمان (٥٨٢هـ) تبریز بصورت یکی ازآبادترین شهرهای آذربایجان، بلکه ایران درآمده و برای همیشه پایتخت ایالت آذربایجان گردید.

تبریزدر دورۀ مغول :

تبریز ازشهرهای نادری بود که ازغارت اولیه مغول بسلامت جست زیرا ازبك پسر پهلوان ، اتابك آذربایجان بادادن غرامت زیادآنانرا ازپای باروی تبریز بازگردانید (٦١٧ هجری) وباوجودآنکه مغولها سال بعد باز گشتند واتابك ازبك ازوحشت آنان به نخجوان گریخت اما شمس‌الدین طغرائی در مقابل هجوم مغولها دلیرانه پایداری نمود وبالاخره باپرداخت مبلغ هنگفت دیگری آنها را باز گردانید وازبك مجددا به تبریز باز گشت وحتی وقتیکه برای بارسوم طایفۀ دیگری ازمغولان به تبریز روی آوردند ازبك تمام خواسته‌های آنها من‌جمله تسلیم کلیه خوارزمیان را ، که به‌آنجا پناه برده بودند برآوردوبالاخره تبریز ازاین هجوم نیز دراماں ماند.

ورود جلال‌الدین خوارزمشاه در ٢٧ رجب ٦٢٢ هجری ازمراغه به‌تبریز

٣٣ـ تاریخ تبریز مینورسکی ولغت نامۀ دهخداذیل لغت تبریز

دراین دوران بناهای بزرگ وباعظمتی نیزدرشهرتبریز بوسیله‌ایلخانان مغول ساخته شد ، که ازمعروفترین آنها شام (شنب ـ گنبد) غازانی است که غازان‌خان‌درسال۶۹۹هجری(۱۲۹۹م)پس‌ازبازگشت‌ازجنگ‌سوریه‌آنرابرای بنای آرامگاه خویش ساخت و این بنا یکی از باشکوه‌ترین آثار معماری دورهٔ اسلامی بشمارمیآمد وحتی ارتفاع گنبداز گنبد سلطان سنجرسلجوقی که درمرو ساخته بـود بلندتر بـود . در این عمارت علاوه بر گنبد باشکوه آرامگاه آن،ساختمانهای متعددی ساخته شده‌بود که ازمعروفترین‌آنها یك ضریح گنبددارزیبا،یك‌مسجد، یك‌بیمارستان‌مجهز، یك رصدخانه‌بزرگ که‌با رصدخانه معروف مراغه برابری میکرد ، یك دیوان‌خانه ، یك‌آب‌انبارعظیم، دو مدرسه که‌یکی برای طلاب مذهب شافعی و دیگری برای پیروان مذهب حنفیه ، یك مهمانخانه بزرگ‌جهت پذیرائی از سادات ، یك کتابخانه معتبر، چندین گرمابهٔ زیبا ویك ساختمان وسیع برای‌کارمندان اداری این سازمان را می‌توان نام برد . برای ادارهٔ چنین دستگاه عریض و طویلی غازان‌خان موقوفات متعددی‌اختصاص داده بود که «... درآمدآنهابالغ بریکصد تومان طلابود...»[۳۸] دراین دوران تبریز چنانکه گذشت شهربزرگ وزیبائی بود و علاوه برپایتختی بصورت چهارراه بزرگ‌تجارتی درآمده بود و بازرگانان مختلفی از کشورعثمانی و کناره‌های دریای سیاه و مدیترانه و ایران وبغداد وحتی هندوستان ونواحی جنوبی عربستان مانند یمن و سواحل‌افریقاانواع کالاهای گوناگون خویش را جهت عرضه بدین شهرمی‌آوردند . وبهمین سبب در تبریز بازار های بزرگ تجاری که درون آنها مالامال از انواع کالاهای اقصی نقاط جهان بود بوجودآمده وطالبین می‌توانستند تقریباً هرچه را که مورداحتیاجشان‌می‌بود درآنجا بدست‌آورند .

۳۸ـ ن . ك به تاریخ وصاف

اولجایتو این شهر همچنان پایتخت بوده وروز بروز براعتبار وارزش آن افزوده می گشت. دراین دوران تبریز بدان حد ازعظمت وشکوه وآبادانی رسید که تا مدتها یکی ازمعتبرترین شهرها بحساب می آمد . محمد بن خاوند شاه ملقب به میرخواند نویسندهٔ روضةالصفا در کتاب خود چنین آورده است :

«درعهد کیخاتو درآمد تبریز بالغ بر ۸۰ تومان[۳۵] برآورد شده است.»

درسراسر دورهٔ استیلای ایلخانان مغول، زمان حکمرانی غازان خان را می توان دورهٔ اوج شکوه و عظمت تبریز دانست . این پادشاه در سال ٦٩٤ هجری (۱۲۹٥م) درتبریز به تخت نشست. دراین زمان دور باروی تبریز در حدود ششهزار گام بوده وده دروازه بنامهای زیرداشته است : دروازه‌های ری، قلعه ، سنجاران ، طاق ، دروب جوسرد (برای این نام اسمهای مختلف داده اند مانند درجوسرد ، دروب جوسر) ازدستی شاه (سردوی شاه ، سرده سی شاه ، سرحوسی شاه) ، نارمیان ، نوبر ، موکله (هوکله)[۳٦]

غازان خان باروی جدیدی که طول آن بالغ بر۲٥ هزار گام (چهار فرسنگ ونیم) بود ، بدور شهر کشید واین دیوار چنان بود که تمام باغها ومحله‌های ولیانکوه(که اکنون کوه سرخاب یاعینی علی زینعلی خوانده میشود) وسنجران جزو شهر به حساب میآمده است .

«.... دوروباروی غازانی ۲٥ هزار گام است وشش دروازه دارد اوجان و اهروشردان وسرد رود وشام وسراورود. تبریز درزیر شهر بموضعی که شام میخوانند خارج باروی غازانی ، غازان خان شهرچه یی برآورده است . . .»[۳۷]

۳٥ــ تومان درلغت بمعنی ده هزار (امیر تومان بمعنی فرمانده ده هزار نفر)ودر واحد پول برابر ده هزار دینار بوده که عبارت از ده هزار منقال زرمسکوك بوده (نقل از فرهنك وصاف)

۳٦ــ نزهةالقلوب حمدالله مستوفی ص ۸٥

۳۷ــ ص ۸٦ همان کتاب



تبریزدورهٔ غازان خان. مقبره وساختمان‌مجاورکه اصل‌عکس ازتصویر نقاشی‌شده در۱۳۱۸ میلادی گرفته شده‌است. (عکس‌ازکتاب اسلامی‌ایران تألیف‌ویلبر)

ابن‌بطوطه سیاح و جهانگرد معروف مغربی درسفرنامهٔ خویش در بارهٔ زیبائی وعظمت بازارهای تبریز ونیز مهمانخانه شنب غازانی چنین نوشته است:

«....پس ازده‌روزراه‌پیمائی بشهرتبریز رسیدیم ودرخارج شهردرمحلی موسوم به (شام) منزل کردیم. قبرغازان پادشاه‌عراق دراین‌محل‌است، برسرقبراو مدرسهٔ زیبائی بازاویه‌ای بنا کرده‌اند ودراین‌زاویه برای‌صادروواردطعام‌داده‌میشود.»

امیرمارا درهمین زاویه که در میان‌آبهای روان و درختان سرسبزقرار گرفته منزل داد وفردای آن‌روز از دروازهٔ بغداد به‌شهرتبریز وارد شدیم‌وبه بازاربزرگی که بازار غازان نامیده میشد رسیدیم و آن از بهترین‌بازارهائی بود که من در همه شهرهای دنیا دیده‌ام . هریك از اصناف پیشه‌وران در این بازارمحل مخصوصی‌دارند ومن‌به‌بازارجوهریان که رفتم، بسکه ازجواهرات دیدم‌چشمم‌خیره گشت. غلامان‌خوشگل‌باجامه‌های فاخر، دستمالهای‌ابریشمی بر کمربسته پیش خواجگان ایستاده بودند وجواهرات را بزنان ترك نشان میدادند. این‌زنان درخرید جواهر برهم‌سبقت می‌جستند و زیاد میخریدند و من دراین میان فتنه‌هائی از جمال وزیبائی دیدم که بخدا باید پناه برد.

پس‌به‌بازار عنبرفروشان رفتیم و همان اوضاع بلکه بیشترازآنرا هم در این بازار دیدیم . بعدرسیدیم به‌مسجد جامعی که وزیر علیشاه (وزیر دیگر غازان‌خان، خواجه‌تاج‌الدین‌علیشاه، مسجد جامع بزرگ وباشکوهی‌بنانهاد که بعدها به‌ارك دولتی‌معروف گشته وقسمتی از برج عظیم‌آن هنوزباقیمانده است .) معروف به گیلان آنراساخته. دربیرون‌آن ازدست راست مدرسه واز دست‌چپ‌زاویه‌ای‌وجودداردوصحن آن‌باسنگهای مرمرفرش گردیده ودیوارها بوسیله کاشی که چیزی مانند زلیج است‌پوشانده شده وجوی‌آبی‌ازوسط آن

می گذرد و انواع درختان و موها و یاسمین در آن بعمل آورده‌اند . . . »[۳۹]

همچنین درهریك از کتب وصاف (جلد۳ص۳۸۲-۳۸۳) و تاریخ مبارك غازانی(ص۱۱۷و۲۰۷و۲۱٤)وتاریخ وجغرافی دارالسلطنه تبریز نوشتهٔ نادرمیرزا شرح مبسوطی‌راجع به‌وضعیت شهرتبریز دردوران غازان‌خان و نیز دروصف شنب غازانی آمده است .

یکی دیگر ازبناهای مشهور تبریز دراین دوران‌ربع رشیدی‌است که از زیباترین و پراهمیت‌ترین بناهای ایران‌بلکه‌دنیابوده‌ودر نوع خود بی‌نظیربوده است.ربع رشیدی (به‌فتح‌را) یك‌سلسله‌ساختمانهای‌زیبا بود که‌بوسیله‌خواجه رشیدالدین‌وزیرمشهورودانشمندغازان‌خان‌ساخته‌شد.خودخواجه‌رشیدالدین فضل‌الله‌درنامه‌ایکه به‌فرزندش‌نوشته‌این‌بنای‌باشکوه‌راچنین‌توصیف کرده‌است:

« . . وربع رشیدی که در زمان مفارقت فراوان آن فرزند عزیز طرح انداخته و تهیه اسباب عمارت آن مباعدت ساخته بودیم اکنون بمیامن قدوم علما و یمن همت فضلا باتمام پیوست ...و بیست و چهار کاروانسرای رفیع که چون قصر خورنق منیع است و برفعت بنا ازقبهٔ مینا گذشته و هزار وپانصد دکان که درمتانت بنیان‌ازقبهٔ‌هرمان سبقت‌برده وسی‌هزار خانهٔ دلکش در او بنا کرده‌ایم ، وحمامات خوش‌هوا وبساتین باصفا و حوانیت وطواحین و کارخانه های شعربافی وکاغذسازی ودارالضرب ورنگخانــه وغیره

۳۹- سفرنامهٔ ابن بطوطه - ترجمهٔ محمدعلی‌موحد- چاپ تهران۱۳۳۷ شمسی- ص ۲۲۵ و ۲۲٦ .



قسمتی از نمای خارجی مقبرهٔ غازانیه

وشام ودیگر ولایات آمده بودند همه آنها را بصنوف رعایت و الوف عنایت مخصوص گردانیدیم ... وپیش هرطبیب ده کس ازطالب علمان مستعد نصب کردیم ..... و کحالان وجراحان ومجبران که دردارالشفای ما است بقرب باغ رشیدآباد که آنرا معالجهٔ معالجان خوانند بنیاد فرمودیم ودیگر اهل صنایع وحرفت که ازممالك آورده بودیم هریك را در کوچه‌ای ساکن گردانیدیم ......»[۴۰] و درنامهٔ دیگری به پسرش چنین نوشته است: (ص ۱۴۳ ، ۱۴۴ کتاب دارالسلطنه تبریز ....) «.... بجوار ربع رشیدی باغی انشأ فرموده‌ایم ... چون صحن آن فسیح وساحت آن وسیع است پنج قریه در او احداث کرده‌ایم تا بغرس کردن اشجار وحفرقنوات وانهار وجرف سواقی وقطف ثمار قیام نمایند واکنون چهارقریه بحال عمارت درآمده و قریه دیگر که از رعیت خالی و از عمارت عاری مانده‌است میخواهم که قلعهٔ رومیان باشد، ....».

پس ازمرگ غازان خان دوران شکوه وجلال وقدرت حکومت ایلخانان مغول نیز روی بنابودی نهاد وشهر تبریز شاهد یك سلسله هرج و مرج‌ها و

۴۰ـ نامه خواجه رشیدالدین به فرزندش ـ نوشته شده درکتاب تاریخ جغرافیای دارالسلطنه تبریز ـ تألیف نادر میرزا ص ۱۴۶ ـ ۱۴۷ وسیاحتنامه شاردن وجهت آگاهی بیشتر ازچگونگی ربع رشیدی رجوع شود به سیاحتنامه شاردن، سفرنامه مارکوپولو ـ وتاریخ تبریز تألیف مینورسکی .

احداث وانشأ رفته واز هر شهری و ثغری جماعتی آورده و در ربع مسکون ساکن گردانیده‌ایم ، ......
و دیگر علما وفقها و محدثان چهار (صد) نفر در کوچه‌ای که آنرا کوچهٔ علما خوانند متوطن ساختیم وهمه را میاومات و ادرارات مجری داشتیم و جامهٔ سالیانه وصابون بها وحلوابها مقرر کردیم وهزار طالب علم فحل که هر یك درمیدان دانش صفدری وبر آسمان فضلت اختری اند درمحله‌هائی که آنرا محله طلبه خوانند نشاندیم ومرسوم همه را بر منوالی که بجهت علما مقرر کرده بودیم بجهت ایشان معین گردانیدیم وشش هزار نفر طالب علم دیگر که از ممالك اسلام بامید تربیت، آمده بودند در دارالسلطنه تبریز ساکن گردانیدیم وفرمودیم که ادرارات ومیاومات ایشانرا از حاصل جزیهٔ روم وقسطنطنیه کبری وجزیره هند اطلاق نمایند تا ایشان از سر رفاهیت خاطر بافاده و استفاده مشغول گردند ومعین داشتیم که هر چند طالب علم پیش کدام مدرس تحصیل کنند ودیدیم که ذهن هر طالب علمی طالب کدام علم است از اصول وفروع و نقلی وعقلی بخواندن آن علم امر فرمودیم وگفتیم که هرروز از این طلبه که در ربع رشیدی و بلدهٔ تبریز ساکن اند ، همه بمدارس فرزندان ، متردد باشند و پنجاه طبیب حاذق که از اقصای بلاد هند ومصر وچین

کلاویخوسیاح وجهانگرد مشهور که دراواخر دورهٔ تیموری از تبریز دیدن کرده این بنای با شکوه را (که ظاهراً درآن روزگار هنوزآباد بوده‌ولی متأسفانه اکنون‌اثری ازآن باقی نیست) چنین وصف کرده است : «. . . . از این‌گونه ساختمانهاکاخ بزرگی را دیدیم که درپیرامون‌آن دیواری کشیده شده‌بود. نقشه این کاخ بسیار زیبا بود ودرآن ۲۰هزار اطاق ودستگاههای مجزا و مستقل دیده میشد . معلوم است که این کاخ بزرگ را پادشاهی ساخته است (که از او یاد کردیم ، بنام سلطان اویس جلایر) وی این کاخ را با مصرف کردن همهٔ موجودی خزانهٔ خویش که سلطان مصر دراولین سال سلطنت وی بعنوان خراج پرداخته بود ، بساخت . ایـن محل اکنون بنام دولتخانه معروف است که معنی‌آن میشود «خانهٔ اقبال» . قسمت اعظم‌این کاخ‌عظیم هنوز استوار وپا برجاست وبایدآرزو کرد که همهٔ‌اینگونه ساختمان‌های تبریز بهمان حال‌آغازساختمان بمانند. اما متأسفانه بسیاری ازآنها را اخیراًبفرمان «میرانشاه» همان شاهزاده‌ای که پسرارشد تیموراست ویران ساخته است . . . . »[۴۳]

جلایریان در تبریز بضرب سکه نیز مبادرت ورزیدند : « . . . . جلایریه سکه‌های خود را در تبریز بسالهای ذیل زدند :

درسال ۷۵۷هجری‌بنام حسن بزرگ ، درسالهای ۷۶۲ ، ۷۶۳،۷۶۴،۷۶۵، ۷۶۶،۷۶۹،۷۷۰ هجری بنام اویس ، درسالهای ۷۷۷و۷۷۸ و۷۷۹و ۷۸۰ و۷۸۱ هجری بنام حسین ودر دوسال ۷۸۵و۸۱۰ بنام احمد.»[۴۴]

۴۳ــ سفرنامه کلاویخو ــ ترجمه مسعود رجب‌نیا ــ تهران ۱۳۳۷ شمسی .
۴۴ــ تاریخ تبریز مینورسکی ص ۲۹

آشفتگی‌ها شد که قتل خواجه رشیدالدین فضل‌الله وجنگ تغتو (بغتو) [٤١] که به شکست آرپاخان جانشین ابوسعید و پیروزی علی پادشاه اویرات (Oirat) انجامید ونیز مصادره وتاراج مجموعه های نفیس و کتابخانهٔ گرانبهای خواجه رشیدالدین از جملهٔ آن حوادث بشمارمیآید.[٤٢]

در دنبالهٔ این‌حوادث وپایان هرج‌ومرج، جلایریان که سخت موردعلاقهٔ مردم تبریز ومورد احترام سران ایلات وعشایر نظیر قره‌قویونلو و طوایف شیروان بودند، روی‌کار آمدند.

ازسال۷۳۶هجری که‌امیرشیخ حسن بزرگ جلایری، سلطان‌محمدخان را به تخت فرمانروائی‌تبریز نشاند و بدین‌ترتیب تبریز مجدداً پایتخت شد، تاحملهٔ تیمور، آذربایجان وتبریزمرکز یك سلسله اختلافات ایلی‌ومناقشات داخلی گردید که جلایریان مهره اصلی این‌آشفتگیها بحساب میآمدند. با وجود همهٔ این حوادث گوناگون، تبریز گه‌گاه روی‌آرامش بخود می‌دیده است. چنانکه میدانیم برای گسترش عمران و آبادانی و رونق تجارت و بازرگانی ضروری‌ترین نکته، همانا امنیت و آرامش است. ثمرهٔ آرامشهای موقتی و گذرای این دوره نیز بعضی ابنیه تاریخی است که بدست جلایریان درتبریز ایجاد گشت که با شکوه‌ترین‌آنها یکی مقبرهٔ دمشقیه ودیگری‌بنای بسیار عظیم دیوان خانهٔ دولتی بوده که بامر سلطان اویس بنا شده است.

٤١ـ در کتاب حبیب‌السیر شرح این حادثه وقتل آرباخان و وزیرش‌غیاث‌الدین محمد در جلدسوم ص ۲۲۳ـ۲۲٤ مفصلا آمده ومحل وقوع جنگ «حدود جغتوو تغتو» نوشته شده است.

٤٢ـ خواندمیر در حبیب‌السیر درهمان صفحات مینویسد: «بعد از این وقایع هائله ربع رشیدی و منازل خواجه غیاث‌الدین محمد واتباع و ملازمان او غارت وتاراج یافته وچندان کتب نفیسه و اوانی مرصعه ونقود نامعدود و امتعه و اقمشه بظهور آمد که شرح آن بگفتن ونوشتن راست نیاید.»

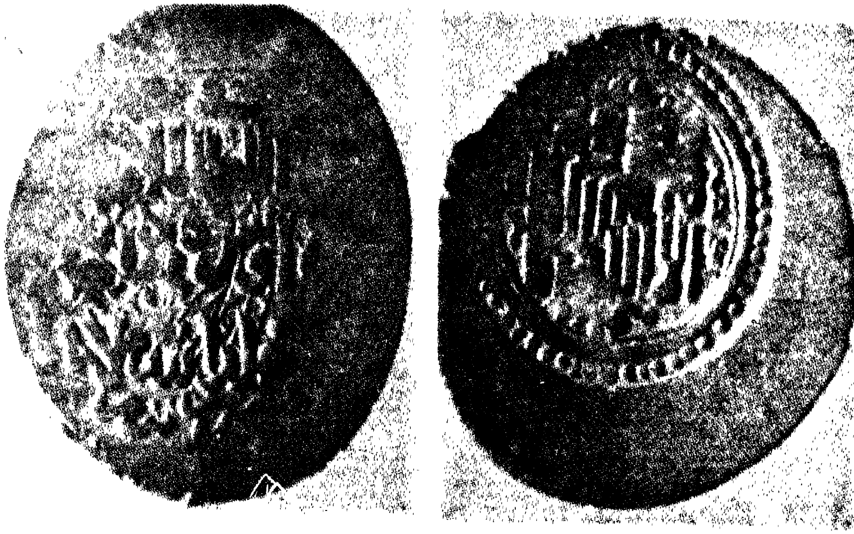
فرامینی که ازجلایریان بازمانده [۴۵] بخوبی نشان دهندهٔ وضع حکومت ووقایع مهم‌دورهٔ فرمانروائی‌آنان میباشد بخصوص فرمانی منسوب به‌سلطان احمد جلایر که : «برروی طوماری پوستی بطول ۰/۲۲ × ۲/۲۵ متر که اصل آن در کتابخانه ملی پاریس مضبوط است . . . . این فرمان منسوب‌به سلطان احمد جلایر است بخط تعلیق ودربارهٔ بخشودگی مالیات وعوارض موقوفات مقبرهٔ شیخ صفی‌الدین جد پادشاهان صفوی . . . » [۴۶]

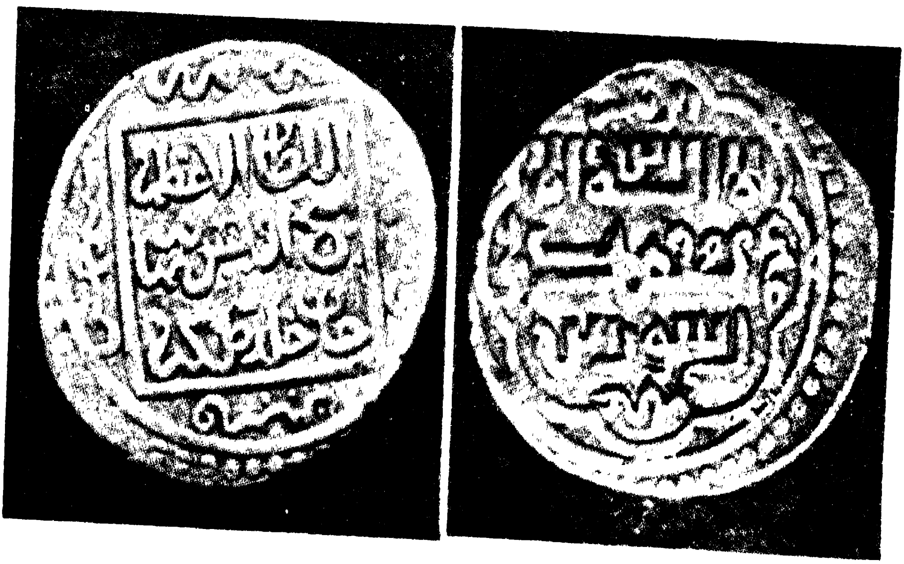
تبریز درعصر تیموری :

سلطان احمدجلایری آخرین‌امیراین خاندان بود که‌یورش‌تیموربآسیا وایران‌مصادف بازمان فرمانروائی اوشد. تیموردرنخستین یورش خودبایران درسال ۷۸۶هجری تاسلطانیه پیش‌آمد وسپس‌بسمرقندبازگشت.درفاصلهٔ‌بین دویورش‌تیمور، تبریز موردحملهٔ تقتمش‌خان رئیس‌طایفه ذهبی قرارگرفت . مهاجمین بشهر ریخته ودست‌به‌قتل وغارت زدندوگروه کثیری‌از مردم شهر راباسارت بردند. پس‌ازبازگشت ذهبی‌هاتیمور که مجدداً متوجه ایران شده بودبسوی تبریزحرکت کرد وسلطان‌احمد جلایری را که ازبغداد به تبریز آمده‌بود بسختی شکست‌داده متواری‌ساخت ودرشنب‌غازانی اردوزد(۷۸۸ه) تیمور آذربایجان، ری، گیلان، شیروان، دربند وسرزمینهای آسیای‌صغیررا بعنوان تیول بمیرانشاه‌پسرارشدخویش بخشیده‌وخود برای جهانگیری‌راهی

۴۵ــ برای اطلاع بیشتر به کتاب یکصدوپنجاه سند تاریخی از جلایریان تاپهلوی نوشته سرکار سرهنك دکتر جهانگیر قائم‌مقامی رجوع شود .

۴۶ــ مقالهٔ « فرمان منسوب به سلطان احمد جلایر » ــ نوشتهٔ سرکار سرهنگ دکتر جهانگیر قائم‌مقامی ــ شماره ۵ سال۳ مجلهٔ بررسیهای تاریخی‌وبرای اطلاع ازتوضیحات بیشتر ونیز دسترسی به عکس و متن فرمـان بمقاله مزبور وکتاب یکصد وپنجاه سند تاریخی رجوع شود .





دو نمونه پشت و روی سکه های زمان سلطان اویس که درضرابخانهٔ تبریز ضرب شده است (عکس از کتاب تاریخ آل‌جلایرخانم دکتر بیانی) .

احمدجلایری پادشاه واقعی تبریز به کمك شیخ ابراهیم بدون جنگ وخونریزی وارد تبریز شد و به تخت نشست ومردم تبریز که پس از مدتها تحمل ناراحتی سلطان حقیقی خویش را بازیافته بودند مقدمش را گرامی داشته و شادیها کردند.[۵۰] البته ابوبکر درهمانسال یکبار دیگر نیز قصد حمله به تبریز را کرد ولی بعلت شیوع طاعون جرأت نزدیکی بآنجا رانیافت.

شهر تبریز که مدتها صحنه آتش قتل وغارت وهجوم لشکریان بیرحم تیمور و کشمکشها و برادر کشی های بیحاصل شده بود در این دوران مجدداً رونق وعظمت پیشین را بازیافت و در مردم تبریز که از آن همه ویرانی و کشتار وخونریزی بستوه آمده بودند ودرحالتی وحشت‌زده بسر می‌بردند روحی تازه دمیده شد، بازارها مجدداً رونق یافت و کشتزارها پس‌از مدتها خشکی وبی‌حاصلی دوباره‌سرسبز گردید، بازرگانی وصنعت که‌نتیجهٔ مستقیم امنیت وآرامش استجلال پیشین را بازیافت، بهمین دلیل است که کلاویخو سفیر هانری سوم پادشاه کاستیل که‌بین اواخر ۸۰۶واوایل ۸۰۸ هجری‌در تبریز بوده آنراشهری بزرگ وآباد ومعمورمیشمرد وازعمارات وابنیه وساختمان های آن‌چنین یادمیکند: «... درسراسر شهر، خیابانهای‌پهن ومیدانهای‌وسیع است که درپیرامون آنها ساختمانهای بزرگ دیده میشود ودر(ورودی) آنها بمیدانها بازمیشود. کاروانسراها نیزچنین است ودرآنها دستگاههای مجزا ودکانها ودفاتر ساخته‌اند که از آنهااستفاده‌های گوناگون میکنند. دربازارها پارچه‌های‌ابریشم‌وپنبه‌وتافته‌وابریشم‌خام‌وجواهرات‌وهمه گونه‌ظروف‌می‌توان یافت. درواقع گروه کثیری بازرگان و مقادیربسیاری کالا در این شهر وجود دارد...درسراسرتبریز ساختمانهای زیباومساجدبسیار دیده میشود.مخصوصاً

۵۰ ـ ن ـ ك به تاریخ تبریز مینورسکی ص ۳۳

نقاط دور دست فارس، هندوچین گردید. اما میرانشاه که گویا نیمه‌دیوانه بود[٤٧] دست به کشتار کثیری از بزرگان و رجال تبریز زد و باستدلال خویش چون نمیتوانست کار خیری که شایسته ولایق پسر تیمور باشد انجام دهد برای اینکه نامش در تاریخ جاودانه باشد همچون «آریستراث»[٤٨] دست بویرانی وخرابی گشود ونه تنها مقداری از بناهای باشکوه وتاریخی تبریز را خراب کرد بلکه قصد داشت که تمامی خانه‌ها وساختمانها را ویران کند ولی تیمور که از دیوانه گیهای فرزند خویش آگاه شد خودرا بسرعت به آذربایجان رسانده واورا بسختی مجازات نمود.[٤٩] وازحکومت عزل کرده وهمهٔ کسانی را که دراین ویرانی دست داشتند کشت ومیرزاعمر پسر میرانشاه رابحکمرانی منصوب کرد (۸۰٦هجری) پس از آنکه تیمور درراه لشکرکشی بچین درسن ۷۱ سالگی درگذشت اختلافات وانقلابات وهرج ومرج شدیدی درسرزمین عظیمی که فتح کرده بود بوقوع پیوست وازجانشینان وی هیچیك نتوانستند وحدت متصرفات عظیم تیمور راحفظ کنند. آذربایجان، خصوصا تبریز نیز ازاین کشمکش‌ها در امان نماندوزدوخوردهای طولانی بین عمر و برادرش ابوبکر که در بین النهرین بفرمان تیمور زیرنظر عمر حکومت میکرد آغاز شد. چون ترکمانان که وابسته به عمر بودند مردم تبریز رابشدت آزرده بودند ابوبکر توانست تبریز را فتح کند اما چون شیخ ابراهیم شیروانی از شیروان برای فتح تبریز حرکت کرده بود ابوبکر بناچار از آنجا گریخت. بالاخره درسال ۸۰۹هجری سلطان

٤٧ـ نگاه کنید به حبیب السیر ـ تاریخ تبریز مینورسکی ـ سفرنامه کلاویخو ذیل حکمرانی میرانشاه.

٤٨ـ مرد نیمه‌دیوانهٔ یونانی که برای جاودان شدن درتاریخ معبد معروف بانوان را در یونان به‌آتش کشید.

٤٩ـ نگاه کنید به حبیب السیر جلد سوم ص ٤٨١ ـ ٤٨٢

در گذشت ومیرزا بایسنقر از هرج ومرج واختلاف بین افراد قراقویونلو بهره مند شده تبریز را تسخیر کرده وخود شاهرخ پس از شکست کامل فرزندان قرایوسف، در ارمنستان در تابستان ۸۲۴ هجری وارد تبریز شد و چون ابوسعید پسر قرایوسف اظهار عبودیت نموده و از در تسلیم در آمده بود حکومت آذربایجان را باو بخشید. سال بعد اسکندر برادر ابوسعید ویرا کشت و شاهرخ مجبور شد مجددا برای بارسوم جهت آرام نمودن آن خطه وارد تبریز شود و چون جهانشاه برادر دیگر اسکندر خود را مطیع شاهرخ نشان داد حکومت آذربایجان باو واگذار گردید (۸۳۹ هجری).

شاهرخ در سال ۸۳۹ حکومت آذربایجان را به جهانشاه سپرد ودر اوایل ۸۴۰ بخراسان مراجعت کرد. جهانشاه که مقتدرترین پادشاه این دوران است آرامش ازدست رفته را مجددا به تبریز بازداد اسکندر برادر جهانشاه بعزم سرکوبی وی به تبریز شتافت وجنگ سختی بین دو برادر در گرفت ودر این جنگ پیروزی نصیب جهانشاه گردید واسکندر به قلعهٔ انجق گریخت ودر آن جا بدست پسر خود قباد کشته شد.

جهانشاه قراقویونلو رفته رفته کارش بالا گرفت وتبریز را مقر خویش ساخت وبعمران آبادی آن شهر پرداخت. در سال ۸۴۴ هجری به گرجستان دست یافت وسپس در سال ۸۵۶ عراق عجم را مسخر و اصفهان را قتل عام کرد وسپس فارس و کرمان را فتح کرد و بالاخره در سال ۸۶۲ در شهر هرات بتخت نشست. درصدد بود که کار ابوسعید گورکانی را یکسره کند ولی چون شنید حسنعلی فرزند دیوانه ومحبوسش اززندان خلاص شده است با ابوسعید از در آشتی در آمد وخراسان را بوی واگذاشت وباعجله بسیار خود را به آذربایجان رسانید و پسر یاغی خود را

مساجد باکاشیهای آبی وطلائی آراسته شده‌اند دراین مساجد کاسه‌های بلورین (برای چراغ) هست که نظیر آنها رادرسرزمین ترکیه دیدیم. میگفتند که همهٔ این ساختمانها رادرروزگار پیشین که درتبریز گروهی عظیم ازمردم شهر و پولداران که باهم برسربرپا داشتن ساختمانهای زیبا چشم وهم‌چشمی داشتند وباکمال میل ثروت‌خود را درآن راه‌خرج میکرده‌اند، ساخته‌اند .... دیدیم که دربسیاری ازمیدانهای عمومی میوه وهمچنین خوراك پخته‌وتمیز که بانحای مختلف تهیه میشود، بحدوفور موجوداست»[٥١] گویا در آنزمان تبریـز شهری بزرگ وپرجمعیت ومورد توجه بوده‌است: «امااینك جمعیت آن‌شهردرحدود ٢٠٠هزار خانوار یابیشتر باشد.»[٥٢]

دراین دوران وضعیت اجتماعی واوضاع سیاسی آذربایجـان بنحوی بود که زمینه رابرای بقدرت رسیدن گروهی ازعشایر منطقه هموار کردواز این میان ترکان قراقویونلو بعلت‌دوستی ونزدیکی قرایوسف رئیس آنان باسلطان احمد جلایر (درزندان الملك الناصر پادشاه مصر درزمان حملهٔ تیمور) سودبیشتری برده وبالاخره پس‌ازیك سلسله حوادث که درنتیجه آن سلطان احمد جلایری درعراق عرب بقتل رسیدقره یوسف پس‌از کشتن میرانشاه (فرزند دیوانه تیمور) وشکست ابوبکر درحوالی سردرود (در٨ کیلو متری جنوب تبریز) سراسر آذربایجان وبین‌النهرین ونواحی اطراف رابتصرف درآورد ودرتبریز به تخت نشست. اما میرزا شاهرخ نوادهٔ تیمور که ازبسط نفوذ قرایوسف نگران شده بود تصمیم به‌جنگ باوی گرفت ولی قرایوسف درهفتم ذی‌القعدهٔ ٨٢٣ هجری

٥١ـ سفرنامهٔ کلاویخو ـ ترجمه مسعود رجب‌نیـا ـ تهـران ١٣٣٧ شمسی ـ ص ١٥٩ ـ ١٦٢

٥٢ـ همان کتاب ص ١٦٣

براه‌انداختند وجمع کثیری از آنان بامر جهانشاه کشته و سوزانده شدند ولی پس‌ازمدتی‌سکوت وتبلیغ مخفی دوباره جماعت حروفیه نضجی گرفتند این بار بکمك دختر فضل‌الله (مرشد فرقهٔ حروفیه) ومردی بنام یوسف قیام نمودند وآشکارابترویج طریقه‌خودپرداختند.جمع کثیری برآنها گرویدند، مجدداً فتنه‌ای‌بزرگ برپاشد وعده‌ای قریب پانصد تن کشته وسوخته‌شدند.

منجم باشی در فصل مربوط به‌جهانشاه مینویسد «... جهانشاه فاسق و ستمکار ومایل بزندقه و الحاد بود. باحکام شرع اعتنائی نداشت ...» ۵۶

جهانشاه در اواخر سلطنت خود بسبب قدرت روز افزونش متکبر و مغرور و خوشگذران شده بهمین سبب وقتی امیر حسن بایندری معروف به‌اوزون حسن رقیب سرسخت وی از اوتقاضای صلح وآشتی کرد جهانشاه برضعف و فتور وی تلقی نمود و دشمن راهیچ شمرد وسرگرم خوشگذرانی گردید وچون فصل سرما آغازشد سپاهیان خود را به‌تبریز باز گردانید و خود با اولاد وخواص و مقربانش در نزدیکی دیاربکراردو زد وبساط عیش ونوش بگسترد. چون اوزون حسن‌ازعزیمت سپاهیان اوآگاه شد با دوهزار

بقیه ازصفحه قبل

می تواند بدرجه الوهیت برسد . اساس این طریقت مانند سایر فرق تصوف‌بر روی اسلام و قرآن نهاده شده منتهی با این فرق که پیروان این طریقت برای آیات قرآن اسرار و بواطنی قائل بودند و بمعنی ظاهراهمیتی نمیدادند ومیگفتند آیات متعددی ازقرآن درباره شخصیت‌کامل‌و الوهیت فضل‌الله بحث میکند و عقیده داشتند که خدا عرش و سدرةالمنتهی را در خطوط صورت انسان مستتر ساخته است و معراج حضرت‌محمد دریافتن و درك خطوط سیمای خود و مشاهدهٔ فضل‌الله بود برای آگاهی بیشتر به کتاب منجم باشی ذیل ماده حروفیه مراجعه شود .

۵۶ــ ن‌ــك جلد ۳ ص ۳۸۸ ــ ۳۸۶ تاریخ مختصر آذربایجان .

دستگیر و پس از مدتی به بیرون ازقلمروخود تبعید نموده و پسردیگرش را که والی فارس بود ، به‌حکومت بغداد منصوب ساخت، پیربداق پس‌از مدتی خودسری را آغاز نمود جهانشاه برای منکوب ساختن وی با سپاهی گران عازم بغداد شد وشهر را محاصره نمود پس از یکسال بآن شهر دست یافت و پیربداق را زندانی کرد و فرزند دیگرش محمد میرزا را بجانشینی وی برگزیدوبا جلال وشوکت تمام به‌تبریز بازگشت [٥٣]

جهانشاه پس ازمراجعت ازخراسان‌وسر کوبی سر کشان ومدعیان‌محیط رابرای‌عمران‌آبادی‌فراهم‌ساخت‌ودرزمان خویش‌عمارات زیادی را بنانهاد که مسجد کبود (گوك مسجد) که‌بنای‌آنرا به‌بیگم خاتون زن جهانشاه نسبت میدهند ازمشهورترین آنها است .

کاتب چلبی نویسندهٔ کتاب « جهان نما » مسجد کبود را چنین وصف کرده است: « .... از بناهای دیگر داخل شهر،مسجد جهانشاه قره قویونلو می‌باشد که داخل وخارج و سردرب ومنارهٔ (آن) با کاشی تزیین یافته، یك قبه و یك منارهٔ دارد مشبك، روزنه‌هایش ازنوعی سنك بلغمی به‌طرز عجیبی کنده شده . ازمسجد سلطان کوچکتر ولی بسیارزیبا وبا لطف‌است...» [٥٤]

تبریز در عهد جهانشاه دچار فتنهٔ حروفیه [٥٥] گردید. حروفیها آشوبی

٥٣ــ جلد ٣ ص ١٥٢ ملحقات کتاب زینةالمجالس ترجمه و تلخیص از منجم‌باشی وکتاب تاریخ تبریز مینورسکی

٥٤ــ مجله معلم امروز شمارهٔ ٥ سال ٢ ص ١٩١

٥٥ــ جماعت حروفیه پیرو شاه فضل‌الله نعیمی تبریزی (متولد ٧٤٠ هـ) بودند و عقیده داشتنند که تمام حروف مقدس است و در هر حرفی سری وجود دارد و مظهر حروف جمال انسان می باشد و انسان در نتیجه تکامل

بقیه درصفحه بعد

شهررارسماً پایتخت خویش ساخت.[۵۹] تبریز درزمان این پادشاه‌دلیرو عادل مرکز داد وستد گردید وروز بروز برآبادانی آن افزوده شد.

چون درآن ایام دولت عثمانی قدرتی یافته بود پادشاهان اروپائی در صدد برآمدند تا رقیب نیرومندی راباخود متحد سازند: چون آوازه شهرت اوزون حسن به‌ونیز و دیگر کشورهای اروپائی رسید در صدد برقراری روابط دوستانه شدند ونمایندگان وسفرائی را بدربار ایران گسیل داشتند و اوزون‌حسن ازموقعیت‌استفاده‌نموده‌اندیشه‌فراهم‌ساختن‌سلاحهای آتشین را تقویت ساخت وبا برقراری روابط سیاسی ودوستی‌فی‌مابین‌اعزام‌سفرای‌ونیزی وایرانی آغاز گردید[۶۰].

۵۹ــ اوزون حسن پس از قتل سلطان ابوسعید بغداد ، فارس ، کرمان را گرفت وحکومت بزرگی را تاسیس نمود . و تبریز را دارالملك خویش ساخت و در آبادانی آن سعی بلیغ ورزید . ولایت گرجستان را مسخر ساخت و آوازهٔ قدرتش در خاور و باختر طنین انداز شد در این‌هنگام ممالك عثمانی و روم و مصر سفرائی بدربار او گسیل داشتند و در سال ۸۷٦ هجری قافله حاجی ترتیب داد و برادر خود اویس بیك را امیرالحاج تعیین نمود ودر سال ۸۷۸ باسلطان محمد ثانی پادشاه عثمانی جنگ کرد و پیروز شد ولی سال بعد از او شکست خورد اهالی گرجستان فرصت را غنیمت شمرده سر به شورش برداشتند مجددا آنها را بسختی گوشمالی داد و غنائم هنگفتی بدست آورد. ج۲ قاموس‌الاعلام‌ص۱۰۸۵ وج۳ ص۱٦۵ــ۱۵۷ و ۳۸۹ــ۳۸۷ تاریخ تبریز ص ۳۱۷ .

٦۰ــ روی این اصل در ۲ دسامبر سال ۱٤٦۳ میلادی مجلس شیوخ ونیز طرح پیمان اتحاد با اوزون حسن را تصویب و کویرینی L. Quirini را برای اجرای این نظر بایران اعزام کرد در ۱۳ مارس سال ۱٤٦٤ اولین نمایندهٔ اوزون حسن به ونیز رسید و شش ماه در آنجا ماند سال بعد قاسم‌حسن پیامی از اوزون حسن به ونیز برد. این روابط مدتی تعطیل شد. اما پیاده‌شدن عثمانیها در اوبیا Eubée که در ۲٦٤ سال در تصرف

بقیه درصفحه بعد

سپاهی برسر آنها تاخت و در این غافلگیری جهانشاه کشته شد. بدینطریق در روز ۱۲ ربیع الثانی سال ۸۷۲ هجری برابر ۱۰ نوامبر ۱٤٦۷ میلادی پادشاهی مردی که روزگاری کشور پهناوری را از آسیای صغیر تا خلیج فارس و هرات به زیر فرمان داشت یکباره بدست اوزون حسن بایندری رئیس ترکمانان آق قویونلو ازهم پاشید.

پس از کشته شدن جهانشاه دو تن از دختران اسکندر، با استفاده از موقعیت، برادر خود حسینعلی معروف بدرویش را در تبریز به‌تخت نشاندند ولی بیگم خاتون بیوه جهانشاه از درمخالفت در آمد و نقشه آنها را نقش بر آب ساخت. دراین هنگام حسنعلی پسر دیوانه جهانشاه که از زن دیگر شاه بود تبریز را گرفت و بیگم خاتون و تمام خویشاوندانش را بکشت. ولی با وجود اینکه سلطان ابوسعید باو مساعدت میکرد در جنگی که در نزدیکی مرند بین اوزون حسن و او اتفاق افتاد بسختی شکست خورده و متواری گشت.[٥٧]

سلطان ابوسعید تیموری با سپاهی گران عازم سرکوبی اوزون حسن شد ولی پس ازچندی اوهم بقتل رسید[٥٨] اوزون حسن وارد تبریزشد و آن

٥٧ــ در سال ۸۷۳ بدست اوغورلی محمد پسر اوزون حسن کشته شد.

٥٨ــ پس از فرار حسنعلی سلطان ابوسعید با سیصد هزار نفر به آذربایجان روی آورد اوزون حسن خواست او را وادار به صلح کند راضی نشد در جنگی که اتفاق افتاد ابوسعید فراری شد خلیل میرزا و زینل میرزا پسران اوزون حسن او و پسرانش را دستگیر کردند، اوزون حسن او را به نوه شاهرخ میرزا تسلیم نموده و او بقصاص قتل مادربزرگش گوهرشاد آغاوی را بکشت در این جنگ غنائم بیشماری به اوزون حسن رسید که او بین سپاهیان خود تقسیم نمود. برای آگاهی بیشتر به ج٦ ص ۲٦۱ــ۲٦٥ روضة‌الصفا را نگاه کنید.

تبریز بوده ضمن توصیف آنجا میگوید : « شکـوه و جلال اوزون حسن درتمام ایران بی‌نظیر بود [۶۳]»

اوزون حسن درسال ۸۸۲ هجری وفات یافت ودرمدرسه نصریه که بعنوان آرامگاه خانوادگی درزمان خود او بنا کرده بود مدفون گشت. پس ازوی حکومت دوازده ساله پسرش یعقوب بین سالهای ۸۸۳–۸۹۶ هجری فصل درخشانی بوده و تقریبا به‌صلح و صفا گذشته است. شعرا ونویسندگان و صنعتگران زیادی مورد حمایت وتشویق اوقرار گرفتند دراین ایام است که تبریز بار دیگر از مزایای صلح برخوردار شده وازویرانیهای جنك و ستیز در امان می‌مانده است وسیر آبادانی و پیشرفت همه‌جانبه‌ای درآن جایگزین خرابیهای ناشی ازجنگ میگردد. .

بامر یعقوب درسال ۸۸۸ هجـری در باغ صاحب آباد قصری بنام هشت بهشت [۶۴] برپا میشود که درنوع خود ازهرحیث بی‌نظیربوده و این همـان قصری است که موردتوصیف وتعریف سیاحان وسفرای ونیزی قرار گرفته است.در سقف ایوان بزرگ این کاخ عظیم تصویرجنگهای مهم ایران و تصاویر سفراوغیره نقاشی شده بود. این قصرعلاوه برساختمان رفیع خودداراى حرمسرای بزرگ شاهی ویك میدان بزرگ بوده ویك مسجد بزرگ ویك بیمارستان(که میتوانست هرروزبیش ازهزار نفربیمار راپذیرائی کند)درمحوطه آن ساخته بودند. [۶۵]

۶۳ـ ص ۴۸ کتاب مینورسکی

۶۴ـ ادریس بن حسام مدلیبی از امرای کرد و مورخ است که در دربار سلطان یعقوب پسر اوزون حسن مقامی داشته است در باره این قصر در کتاب خود توصیف فراوانی آورده است برای آگاهی بیشتر نـك به لغت‌نامه دهخدا ذیل حرف الف ص۱۵۶۲ .

۶۵ـ رـك به ص ۱۵۶۲ لغت‌نامه دهخدا کتاب تاریخ تبریز مینورسکی .

میتوان گفت روابط سیاسی و بازرگانی بنوبه خــود در آبادی وحفظ موقعیت اقتصادی تبریز سهم بسزائی داشته است ونیزباید تبریز دراین‌وقت آنقدر چشمگیرشده باشد که مورد اعجاب خارجیان گردیده تا آنجا که به‌تعریف ومدح آن‌پرداخته‌اند. مارکودمولینو **Marco de Molino** نخستین کنسول‌ونیزی‌درسال ۱۳۲٤میلادی درتبریزبوده‌است[٦١] ونیزجیوزافا باربارو **Giosafa Barbaro** نماینده جمهوری ونیز در رمضان ۸۷۷ هجری (۱٤۷۳م) تبریزرا دیده وضمن توصیف زندگی پرشورآن این طور به توصیف بناهای آن‌پرداخته است:«که دراطاقهای‌کاخ باشکوه‌آپتیستی **Aptisti** ازاوپذیرائی بعمل آمده است»[٦٢] وهمچنین تاجر ونیزی گمنامی که در سال ۱٥۱٤ در

بقیه ازصفحه قبل

ونیزیها بود ، دولت جمهوری ونیز را بر آن داشت که دوباره کویرینی را برای مذاکره با نمایندهٔ اوزون حسن بایران بفرستند . سفیر ایرانی دیگری نیز به‌واتیکان اعزام شد مجلس شیوخ ونیز تصمیم‌گرفت که مامور عالیمقامی‌را بسفارت نزداوزون‌حسن‌بفرستند. لذاکاترینوزنو Caterino Zeno داماد کالو جونس Calo Johannes امپراطور تربیزون Trebizond را برای این ماموریت انتخاب کرد (اوزون حسن نیز داماد کالو جونس بود و شاهزاده خانم تئودورا Theodora را در عقد نکاح خود داشت .) در دربارازون‌حسن ازکاترینوزنو بانهایت‌گرمی پذیرائی‌شد و۲۰ آوریل سال ۱٤۷۱ که زنو در تبریز بود حاجی محمد فرستادهٔ اوزون حسن برای جلب کمك وطلب اسلحه و مهمات به ونیز رسید در ۱۱ فوریه ۱٤۷۳ م. جیــوزا فاباربارو بهمــراهــی یك دسته دویست نفری از تفنگــداران و افسرانشان با شش عراده توپ و ششصد قبضه تفنك و مقدار زیادی اسلحه و مهمات وارد ایران شد و مشغول تعلیم و تجهیز دسته های‌مختلف سربازان آق‌قویونلو شدند ـ ص٤٨ مینورسکی از دایــرةالمعارف اسلامی سیاست ونیزی ها .

٦١ـ ص٤٦ همان کتاب مینورسکی

٦٢ـ ص٤٨ همان کتاب

حافظ ابرو

و

حقیقت و فواید علم تاریخ

از نظر وی

از

خانبابا بیانی

(دکتر در تاریخ)

بعد ازسلطان یعقوب پسرش سلطان بایسنقر بامارت رسید وقریب دو سال برمتصرفات آق قویونلوها حکومت کرد وپس ازبایسنقر به ترتیب رستم بیك (درسال ۹۰۳ بقتل رسید). احمد پادشاه، میرزا محمد (در سال ۹۰٤ کشته شد) و الوند میرزا بامارت رسیده‌اند. درهمان اوان سلطنت وی شاه اسمعیل صفوی روی کار آمده بود وبرای تصرف آذربایجان به تبریز لشکر کشید وبا الوند میرزا بسختی جنگیده و ۲۰ هزار تلفات بآخرین پادشاه آق قویونلو وارد آورد. الوند میرزا چون یارای مقاومت نداشت بآسیای صغیر فرار کرد و درهمانجا مرد وبامرگ وی سلسله آق قویونلو برچیده شد. [٦٦]

آق قویونلوها با وجود آنکه پادشاهان زیاد نیرومند وقدرتمندی نبوده وحکومت آنان را روبهمرفته گذشته از بعضی دورانهای کوتاه مدت (مانند سلطنت اوزون حسن) نمی‌توان صفحه درخشانی درتاریخ ایران حتی آذربایجان محسوب داشت ولی ازیك نظر دارای اهمیت شایان توجهی بوده‌اند وآن ارتباط آنان بادولت‌های اروپائی بوده است.

سلاطین این سلسله درخروج ایران ازحالت انزواطلبی سیاسی، اقتصادی واجتماعی نقش حساسی داشته اندوبی‌تردید نطفهٔ اصلی روابط وسیع وهمه‌جانبهٔ پادشاهان بعدازآنها بویژه سلاطین بزرگ صفوی در دوران حکمرانی این امیران بسته شد وآنان در شناسائی ایران عموما و آذربایجان آنزمان خصوصاً به اروپای نوپا وتازه بدوران رسیده که رخوت دورهٔ تاریك وطولانی قرون وسطی را ازتن بدر میکرد کوشش‌های نمایان نمودند.

٦٦ــ رــك به ج۲ــص۳۳۸ تاریخ دوهزاروپانصد ساله ایران تألیف عباس پرویز

حافظ ابرو

و حقیقت و فواید علم تاریخ از نظر وی

از

خانبابا بیانی

دکتر در تاریخ

تاریخ فرهنگ ایران سراسر مشحون از نام بزرگان و دانشمندان عالیقدر علم و ادب است که با آثار و تألیفات خود نام ایران و ایرانی را درجهان بلند آوازه کرده‌اند و برای شناساندن فرهنگ ایران زمین بهترین و مؤثرترین وسیله را بدست کسانی داده‌اند که خواسته‌اند جهت تحقیق در پهن دشت بی کران علم و ادب ایران قدم بگذارند. ایرانیان از تمام رشته‌های فنون و علوم و ادبیات و هنر اطلاع داشته دنیائی نیازمند آنها بوده‌اند. یونانی و رومی و هندی، تازی و ترك و مغول و ملل اروپائی درهرزمان و در هرحال از آثار تمدنی و فرهنگی و هنری و فکری این سر زمین کهن خوشه چینی کرده‌اند بوده‌اند. بزرگان

علی‌بن‌زید بیهقی و هندوشاه‌بن‌سنجر در تجارب‌السلف و خواجه‌رشیدالدین فضل‌الله درجامع‌التواریخ وعلی‌بن زیدبیهقی در تاریخ بیهق‌ودیگر مؤرخان در این‌موضوع کم و بیش بحث کرده مطالبی بیان‌داشته‌اند که‌شاید گفته‌های آنان‌مورداستفادهٔ‌حافظ ابروقرار گرفته‌باشد ولی‌چون‌اولاموضوع‌موردبحث‌را بامقایسه بااقوال دیگر مورخان جامعتر و مشروحتر دیدم و ثانیاً نمونه‌ای از شیوه و طرز تدوین مطالب‌وسبك نگارش‌مورخ راآورده‌باشم به‌نوشتن‌این مقاله مبادرت ورزیدم که امیدوارم مورد پسند واقع شود .

نورالله عبداله‌بن لطف‌الله‌بن عبدالرشیدالبهدادینی[1] (الخوافی) المدعوبه حافظ‌ابرو (متوفی درسال ۸۳۳ هجری، قمری)، از مورخان ایران است که در دوران فرمانروائی امیر تیمور گورکانی (۷۳٦ – ۸۰۷ هجری‌قمری) و اوایل سلطنت جانشین و فرزندوی میرزا شاهرخ بهادر (۸۰۷–۸۵۰ هجری قمری) میزیسته است .

تاریخ تولد حافظ ابرو روشن نیست و هیچیك از تاریخ نویسان ذکری از آن نکرده‌اند ، فقط در نامهٔ دانشوران آمده است :

«..... و او (حافظ ابرو) از افاضل دوران امیر تیمور گورکان‌است و به تشویق‌و تربیت‌آن‌پادشاه‌تکمیل شده ازعهد سلطنت میرزاشاهرخ گورکان نیز قریب بیست‌وهشت‌سال‌دریافته‌است‌وازمشاهیررجال‌عالم که‌حافظ ابروباایشان سمت‌معاصرت‌بلکه‌بابعضی‌معاشرت داشته‌یکی مولاناشرف‌الدین‌علی یزدی‌است صاحب‌ظفرنامه‌تیموری‌ودیگری‌امیرنورالدین‌شاه نعمةالله‌ولی و پیشوای طایفه نعمةاللهیه از دراویش و دیگر خواجه محمد مشهور بپارسی صاحب کتاب فصل‌الخطاب که ازخلفاواصحاب خواجه‌بهاءالدین نقشبند بوده است ودیگر امیرشاهی شاعرمشهورسبزواری .... »ازاینرومیتوان گفت که‌حافظ‌ابروپیش از اینکه به‌دربارشاهرخ‌درآیدسن‌کافی‌داشته‌تااولاامیرتیمور او را به دربار ودر

[1]— بهدادین از قراء خواف است

ادب ایران طی‌ادوار طولانی تاریخ پیوسته مورد احترام و ستایش دانشمندان خارجی ازهر ملت و مذهبی بوده‌اند و آثار آنانرا چون دری گرانبها عزیز شمرده از دریای بیکران دانش و فرهنگ آنان بهره‌های فراوان برده‌اند. چه بسا دانشمندان خارجی که سالهای زندگی‌خویش را وقف تحقیق وتتبع ومطالعه دراحوال آثاربزرگان فرهنگ‌ما کرده‌اند و یادگارهای گرانبهائی از خود باقی گذاشته‌اند.

خوشبختانه چندسالی است که‌دانشمندان ایرانی‌و دستگاههای‌فرهنگی کشور نیز در این راه قدم گذاشته با انتشار کتابها و تشکیل انجمن‌ها، بزرگان علم و ادب ایران را بجهانیان معرفی‌می‌نمایند وآثارآنانرا به‌چاپ میرسانند. مجلهٔوزین بررسیهای تاریخی که نسخه‌های آن در سراسر جهان منتشر میشود یکی از مؤثرترین وسیله‌ای است که حقاً میتواند در این امر مهم شریك باشد و حتی‌الامکان در هر شماره یکی از آنانرا معرفی نماید. بااین فکر درصدد برآمدم یکی از مؤرخان بزرگ ایران‌رابنام حافظ‌ابرو، که باوجود مراتب فضل و مرتبهٔ خاصی که در تاریخ وجغرافیا دارد وهنوز برای بسیاری ناشناخته مانده در این‌مجله معرفی‌نمایم،در کتابی که در تحت عنوان «ذیل‌جامع التواریخ رشیدی»در دست چاپ‌دارم شرح زندگی وآثار و یك قسمت از تاریخ او را بطور تفصیل شرح داده و نوشته‌ام بااین تفصیل لازم دیدم برای معرفی بیشتر این‌مورخ و آنانی که شاید آن کتاب‌بدستشان نرسد، علاوه برمختصری ازشرح حال وآثاروی، عقیدهٔ اوراراجع به‌حقیقت و فوائد علم تاریخ ،که در کتاب خود نیاورده‌ام ، بعنوان نمونه‌ای از روش تحقیق و سبك نوشته‌هایش در دسترس خوانندگان محترم مجلهٔ بررسیهای تاریخی بگذارم.

راجع به‌فوائدتاریخ مورخان‌قبل از حافظ ابرو مانند عزالدین‌بن‌علی‌بن-الاثیر درالکامل و عبدالرحمن بن‌خلدون در مقدمهٔ ابن خلدون وابوالحسن

زنده نماید.[۵] تاریخ‌نویسی را هیچگاه وسیله امرار معاش نکرد و گرد تملق وچاپلوسی نگشت و با کمال خضوع و فروتنی به قلت بضاعت علمی خود اعتراف نمود واز ارباب دانش طلب کمك و اغماض کرد.

شهرت حافظ ابرو بتاریخ نگاری است و از این راه خدمت شایانی به‌تاریخ ایران کرده است و یکدوره تاریخ عمومی ایران و تاریخ کشور هائی که به ایران بستگی داشته‌اند تا نزدیك مرگ خود نگاشته‌است. آثار و نوشته‌های این مورخ جز دو قسمت بسیار مختصر که به‌چاپ رسیده و منتشر شده‌است[۶]، مابقی هنوز بصورت نسخه‌های خطی و متعدد کامل و ناقص در کتابخانه‌های ایران (کتابخانهٔ مجلس شورای‌ملی، کتابخانهٔ سلطنتی، کتابخانهٔ موزهٔ ایران باستان، کتابخانهٔ‌ملی، کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، کتابخانهٔ دانشکدهٔ ادبیات وعلوم انسانی دانشگاه تهران، کتابخانه حاج حسین آقا ملك) و کتابخانه‌های خارجی (انگلیس، ترکیه، اتحاد جماهیر شوروی، فرانسه) موجوداست.

آنچه از نوشته‌های خود مورخ برمی‌آید اینست که او نخستین اثری که ازخود باقی گذاشته و بدانوسیله پایهٔ ارجمند تاریخ نگاری خود را در خدمت شاهرخ بهادر به‌اثبات رسانیده‌است اتمام کتاب ظفرنامه شامی و تاریخ وقایع سلطنت شاهرخ می‌باشد «امابعد این ذیلی‌است به کتاب ظفرنامه شامی

۵ــ به قسمت تاریخ (مجمع التواریخ السلطانیه) حافظ ابرو درهمین مقاله مراجعه شود

۶ــ ذیل جامع التواریخ رشیدی تألیف حافظ ابرو دکتر خانبابا بیانی تهران ۱۳۱۸ (تجدید نظر آن زیر چاپ است) این کتاب بفرانسه درزیر عنوان:

Hâfiz-i Abru. Chronique des rois Mongols en Iran. Paris 1936. منتشر شده است

B - Cinq opuscules de Hafiz-i Abru Concernant l'histoire de l'Iran au Temps de Tamerlan. Ed. Critique Par Flix Tauer. Ed. l' Aeadémie Tchecoslovaque des Sciences. Prague 1956.

بوسیله نگارنده چاپ شده است.

سلك خدمتگزاران خود پذیرفته باشد وثانیاً بامردان بزرگ ومعروفی مانند شاه نعمةالله‌ولی (که در آن زمان هفتاد ساله بوده) ونظام‌شامی مورخ دورهٔ تیموری و دیگران معاشر باشد.

حافظ ابرو، چنانکه گذشت، درسلك خدمتگزاران امیر تیمور درآمد و ازهمان آغاز طرف توجه وی قرار گرفت ودر تمام مسافرتهای جنگی همراه پادشاه تیموری بود [۲]. پس از مرگ تیمور (۸۰۷ هـ.ق) حافظ ابرو در دربار میرزا شاهرخ به عنوان مورخ دربار ادامه خدمت داد وبانوشته‌هاو آثار خود طرف توجه خاص او و پسرش بایسنغر میرزا قرار گرفت.

سال مرگ حافظ ابرو را به‌استناد به‌قول فصیح خوافی که معاصراو بوده است در روز یکشنبه سوم شوال سال (۸۳۳ هـ.ق) و مدفن اورادر زنجان در جوار قبرابوالفرج الزنجانی میدانیم [۳]

حافظ ابرو برموز و علم تاریخ نویسی آگاهی کامل داشت و بواسطه تجربه‌ای که درچند سال ملازمت نزدیك امیرتیمور اندوخته بود به‌اوضاع و احوال وامور سیاسی زمان خود اطلاع کافی وکامل داشته است.

در نوشته‌های خود تاحدامکان آنچه را که میدیده ویااز اشخاص موثق می‌شنیده‌است [٤] معتبر شمرده کمتر بوقایع وحکایات خالی از حقیقت واغراق آمیز ومخصوصاً به‌افسانه‌پرداخته‌است و کوشش میکرده حتی‌الامکان باعبارات ساده مطالب خودرا بیان نماید وبرخلاف بیشتر تاریخ‌نویسان ووقایع نگاران قدیم و حتی جدید، درآغاز هرفصلی فهرستی از منابع ومأخذی که استفاده‌مینموده ذکر کرده است که باین ترتیب علاوه‌بر صحت و اصالت مطالب، وسیله‌شده بسیاری از نویسندگان و آثار آنان را که از میان رفته و فراموش شده،

۲ــ به قسمت جغرافیای حافظ ابرو درهمین مقاله مراجعه شود

۳ــ مجمل تألیف فصیح خوانی. نسخه قدیمی حاج حسین‌آقا نخجوانی

٤ــ به قسمت جغرافیای حافظ ابرو در همین مقاله مراجعه شود.

فرمود وچون آن کتاب در آخر دولت سلطان مرحوم غازان خان باتمام پیوسته خاطر همایون ملتفت آن بود که از آن وقت باز شرح احوال و افعال تقیید اخبار آثار ملوك تاباایام همایون وروزگار میمون بر ترتیب مفصل گشته الی یومنا که تاریخ هجری به ۸۲۰ رسیده است در قید کتابت آید چنانکه جامع التواریخ رشیدی راذیلی باشد. این بنده را بدان مأمور گردانید که از نسخ متفرق این واقعات را جمع گرداند...»

در سال ۸۲۶ هجری بایسنغر میرزا فرزند شاهرخ بنوبهٔ خود مورخ دربار پدر را بر آن داشت تاریخی شامل تمام وقایع از اول خلقت آدم تا زمان او برشته تحریر در آورد، حافظ ابرو به امر بایسنغر شروع بکار کرد و در چهار مجلد (ربع) تاریخ عمومی مفصلی بنام «مجمع التواریخ السلطانیه» تدوین و تألیف نمود «حضرت با رفعت شاه و شاهزاده اعظم (بایسنغر) از شعف و اهتمامی که بمطالعه تاریخ و آثار گذشتگان دارد و در سیر انساب و احوال امم و مجاری ملوك ترك و عرب و عجم و شعب آن خوضی تمام فرموده و بر تصاریف احداث واقف گشته بندهٔ کمترین را سعادت حقیقی مساعدت نمود. حضرت شاهزاده بخطاب مستطاب سرافراز گردانید و لفظ وحی آثار فرمود که کتابی میباید نبشت مشتمل بر ذکر انبیاء و اولیاء محتوی بر آثار و اخبار ملوك و سلاطین ماضیه و امم سالفه و کیفیت زمان متقدم و چگونگی قرون متقادم چنانکه از کلیات وقایع و مشاهیر حکام از زمان آدم صفی صلوات الرحمن علیه تا بایام همایون وروزگار میمون که امتداد آن بامتداد روزگار متصل باد چیزی فوت نشود... دعاگوی دولت قاهره شیدالله ارکانه.... بالتفات همایون مستظهر گشته درین معنی خطیر و عمل عسیر امتثال مثال را بحکم، الامور معذور، برغبت و نشاط و اهتزاز و انبساط اقدام نمود.... و روی بدین مهم آورد...و برین خدمت مشغول گشته تا آنچه نقاوه و لباب حکایات بود از کتب احادیث و تفاسیر و تواریخ متعدده مثل قصص الانبیاء و سیر النبی و تاریخ محمد جریر طبری و مروج الذهب

حضرت صاحبقرانی (امیرتیمور) که مولانا نظام‌الدین‌الحق والدین‌الشامی نورالله قبره نبشته‌است واین کتاب را اوایل سنه‌ست‌ثمانمائه (۸۰٦) زیادت نبود ... تازمان‌وفات‌حضرت‌صاحبقران (۸۰۷هـ.ق) .... ووقایعی که دراین ایام میمون وروزگار همایون (سلطنت شاهرخ) ....»

در سال ۸۱٦ به تألیف قسمتی از تاریخ که شامل وقایع بعد از مرگ هولاکوخان (٦٦٣هجری) است پرداخت وبعدها همین‌بخش را دنبال نموده بتاریخ وقایع‌سال ۸۲۳ هجری‌رسانیده است وسپس‌درسال ۸۲۰ شاهرخ،حافظ ابرو رابنوشتن مجموعه‌حوادث‌عالم‌ووقایعی که‌تازمان‌سلطنت‌او رخ داده‌است گماشت. مورخ‌نیزمأموریت‌خودرا انجام‌دادو کتاب‌را بااضافه کردن‌قسمتهای تاریخی به جغرافیای‌خوددرسال۸۲۳هجری‌تقدیم‌پادشا نمود وسپس به‌امروی بجمع‌آوری و تدوین وقایع پس از مرگ غازان خان یعنی از سال ۷۰۳ که خواجه رشیدالدین فضل‌الله کتاب جامع‌التواریخ خودرابه‌آنجا رسانیده بود شروع نمود وبه عنوان «ذیل‌جامع التواریخ رشیدی» آنراتاوقایع سال۸۱۹ هجری خاتمه داد، خود در این خصوص چنین گوید :

«... مؤلف این تألیف

شعر

بندهٔ کمترین دولتخواه	کاتب‌العبـد عبد لطف‌الله
آنکه‌شهرت‌بحافظ ابـرو	یافته پیش شاه ومیرسپاه

که حضرت با رفعت پادشاه اسلام سلطان سلاطین‌زمان ... شاهرخ بهادر خان... بنا برشعفی که بمطالعه احوال گذشتگان دارد خواست که جنگی‌در فن تواریخ ترتیب نماید بکتابت تاریخ طبری و جامع‌التواریخ صاحب‌اعظم دستورالـوزراء خواجه رشیدالـدین فضل‌الله طبیب طاب‌الله ثراه اشارت

واقعات احوال وصادرات افعال این شاه و شاهزاده اعظم ... اگر روزگار مساعدت نماید و توفیق رفیق گردد به موضع خود بیان کرده آید...»

هریك ازمجلدات مجمع التواریخ السلطانیه شامل وقایع ذیل است :

ربع اول : اززمان خلقت آدم تاانقراض سلسله ساسانیان

ربع دوم : از زمان حضرت محمد رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم تا انقراض خلافت عباسیان

ربع سوم : از آغاز صفاریان تامرگ سلطان ابوسعید بهادر

ربع چهارم : یازبدة التواریخ بایسنغری: از مرگ ابوسعید تاوقایع سال ۸۳۰ هجری قمری یعنی زمان سلطنت شاهرخ میرزا.

حافظ ابرو نه تنها در تاریخ نویسی مهارت داشت بلکه ازعلم جغرافیانیز بی بهره نبود و دراین قسمت هم آثار گرانبهائی از خودباقی گذاشت . درسال ۸۱۷ هجری نسخه هائی از جغرافیا بزبان عربی به شاهرخ میرزا عرضه داشتند، این امرپادشاه تیموری را برآن داشت که به حافظ ابروماموریت دهد تا جغرافیای کاملی بزبان فارسی تألیف کند «حضرت سلطنت شعاری . . . داعیهٔ تحقیق شکل عالم و کیفیت بروبحروسهل وجبل و کمیت طرق مسالك ممالك که دانستن آن مطلوب خاص وعام است . . . . درخاطر خطیر خطورنمود و کتابی عربی در معرفت مسالك والممالك در صورالاقالیم بحضرت با رفعت بمحل عرض رسیداین کمترین بندگان عرضه داشت که آنرا فارسی گردانیده از کتب دیگر آنچه تعلق بدین فن داشته باشد باآن اضافت کند . اشارت عالی بدین معنی نفاذ یافت واین کمینه را که غواص این بحورومسوداین سطوراست همیشه در خاطر اختلاجی می بود که آنچه ازاحوال کلی عالم معلوم گشته بعضی از کتب این فن وبعضی برأی العین مشاهده افتاده بسبب آنکه مدتی مدید در سفرهای بعیدچندنوبت از جانب غرب وشمال دیار ماوراءالنهر وترکستان و دشت قبچاق وخراسان و عراقین و فارس و آذربایجان واران و موغان و گرجستان وارمنیه صغیرو کبری وتمامی عرصه ممالك روم و شام و سواحل

و معـادن الجواهـر مصنف علی بن عبدالله مسعود الهـذلی و شهنامـهٔ فردوسی و تاریخ یمینی عتبی و کامل التواریخ اثیری موصلی و کتاب المعجم فی آثار ملوک العجم (میرزا شرف‌الدین فضل‌الله بن‌عبدالله حسینی قزوینی) و سلجوق نـامه ظهیری و طبقـات نـاصری الجوزجانی و انـوارالمـواعظ و الحکم فی اخبارالعجم [۷] و جهـانگشای عطاملک جوینی و نظـام التواریخ قاضی بیضاوی و تاریخ وصاف عبدالله‌بن ابی نعیم فیروز آبـادی و جامع‌التواریخ رشیدی و گزیده حمدالله مستوفی قزوینی و تاریخ ابن‌العمید انتخاب کرده شد و بعد از گزیده که از آن تاریخ صدسال میشود درین فن کتابی که مشتمل جمیع طوایف باشد کسی مدون نکرده واگر کرده نیز نبشته بدین دیار نرسیده و مطالعه نیفتاده است بسبب آنکه بعد از انقضاء ایام سلطان ابوسعید نورالله مرقده‌پادشاهی ممکن که برجمیع بلاد وامصار حکم او نافذ وجاری باشد نبود و برهرطرف‌از ممالك جمعی مستولی گشته ودعوی استبداد واستقلال میکردند تا آن‌زمان که آفتاب دولت جهانگشای .... صاحب‌قران امیرتیمور گورکان انارالله برهانه از مشرق ماوراءالنهرطلوع کرد ، سلاطین عالم که ایشانرا ستارگـان آسمان سلطنت هر مملکت و ولایات می‌پنداشتند بمغرب نسخ‌وزوال افول وغروب‌نمودند وباندك‌روزگاری از سرحد خطا تـا اقصاء روم و فرنگ واز نهایت هند تا بدایت دیار مغرب وزنگ .... مسخر و مسلم گردانید وشرح کمیت‌وبیان کیفیت آن مصراع :

گر عمر امان دهد بعرض‌تو رسد . وبعداز انقضاء ایام انارالله برهانه که حالا مدت بیست سال (۸۲٦ ه.ق) دیگرست وقایع وحوادث وجوانب‌میان اوروق همایون از امور عجیبه واتفاقات غریبه بوقوع پیوسته‌است شرح داده‌اید ... و

۷ــ این کتاب ومؤلف آن بـا وجود جستجو در فهارس مختلف ناشناخته ماند اگر ارباب فضل وداشن اطلاعی‌از آن دارند عنایت فرموده نشانی‌آنرا بدهند موجب سپاسگزاری است .

مجلس سنا و کتابخانه‌های کشورهای دیگر مانند بریتیش موزیوم درلندن و کتابخانه بودلین دراکسفورد و کتابخانهٔ انستیتوی شرقی آکادمی علوم ازبکستان موجود است .

علاوه براینکه بسیاری ازنویسندگان ومورخان ایرانی ازآثار تاریخی و جغرافیائی حافظ ابرواستفاده‌های سرشاری برده‌اند برخی ازمستشرقین و ایران‌شناسان اروپائی آثار وتألیفات اورا مورد مطالعه قرارداده یا قسمتی‌از مجموعه تاریخی مورخ ایرانی را بچاپ رسانیده یا در شرح حال وآثاروی مقالات متعددی منتشر کرده‌اند که شرح آن ازحوصلهٔ این‌مقاله خارج‌استو علاقمندان میتوانند پس‌ازچاپ کتاب ذیل جامع‌التواریخ، ازانتشارات‌انجمن آثارملی‌ایران، بدان‌مراجعه فرمایند .

در تعریف تاریخ [۸]

تاریخ در لغت تعریف وقتست و دراصطلاح بعضی گفته‌اند تعیین وقتست که نسبت دهند بدان وقت‌زمانی را که از پی‌آن‌آید وبعضی گفته‌اند تعریف وقتست باسناد اوبحدوث امری شایع همچون ظهورملتی یاابتدای دولتی یا وقوع‌حادثهٔ بزرگ مثل طوفان‌ویا زلزله عظیم ومانند اینها ازحوادث‌هوائی وعلامات ارضی وبعضی گفته‌اند مدت معلوم است از حدوث‌امری ظاهرومیان اوقات حوادث دیگرو بهروجه باختلاف عبارات که‌تاریخ را برآن معنی‌اطلاق کرده‌اند . این تعریفات مذکوره‌برتاریخ صادق است وامم اقالیم سبعه را هر یك علیحده تاریخست شامل سال وماه‌وایام وساعات تابمقیاس قیاس‌مستقیمه، بعد بمقدار زمانی وانقلاب دهر وانصراف عصرمعلوم ومفهوم شود . بعضی از طوایف بنیاد تاریخ خود برمسیرشمس نهاده‌اند مثل یونانیان وفرس و روم و قبط وتاریخ جلالی که در ایام سلطان جلال‌الدین ملکشاه سلجوقی وضع کرده‌اند و حالا اوراق تقاویم بسال وماه جلالی نویسند وبدان مقید کنندو

۸— مقصود زمان است

فرات و زابین تکریت و موصل و دیار بکر و گرجستان و سواحل بحرخزر و دربند وشروانات و گیلانات ورستمدار و آمل وساری و جرجان و ازجانب جنوب وشرق زابل وکابل وبلاد منصوره سند وهندوملتان واوجه ودهلی که معظم بلادهند است تا کنار آب گنگ مطالعه و بعضی از ثقات و معتبران ومقبول قولان استماع نموده و دیگراز کتب متعدد درین قسم چون فن هیئت که کلی احوال ارض وبحاروخواص هرموضعی شرح داده‌اندو کتاب مسالك‌الممالك از تصنیف عبدالله‌بن محمد خرداذبه وصورالاقالیم که محمد بن‌یحیی در هند تألیف کرده‌است وجهان نامه مصنف محمدبن نجیب‌بکران وسفرنامه‌ناصرخسرو وقانون‌البلدان‌ودیگر رسائل مانندمسالك‌الممالك عزیزی نوشتهٔ حسن‌بن‌احمدالمهلبی و کتاب ابن‌حوقل و نزهةالمشتاق نوشتهٔادریسی و جغرافیای ابن‌سعید ورقاع وفصول از انواع آنچه معلوم توانست کرد بعد ازمقابله‌بایکدیگر برآنچه خاطرقرار گرفت ودرنسخ مختلف متفق علیه بوده نقل کرده‌اید . . . و این تألیف درشهورسنه سبع عشرو ثما نمائه (۸۲۷ ه.ق) اتفاق افتاد . . . »

جغرافیای حافظ ابرودر دو مجلد تدوین و تألیف شده است باینقرار :

مجلداول : درذکر جغرافیای طبیعی زمین ونام شهرها ومسافات وذکر بیت‌المقدس و ارمنستان وشام وفرنگ‌وعراق وخوزستان وفارس‌وتاریخ آن و کرمان وحکام آن .

مجلددوم : در جغرافیا وتاریخ خراسان .

حافظ ابروضمن تشریح وبیان احوال هرناحیه نقشه‌هائی از کرهٔ زمین‌و نواحی مختلف درجغرافیای خود ترسیم کرده‌واز این راه خواسته‌است به‌اثر ذیقیمت خود اهمیت داده آنرا مستند سازد .

از جغرافیای حافظ ابرونسخه‌های چندی در کتابخانه‌های ایران مانند کتابخانه‌سلطنتی و کتابخانه‌ملك و کتابخانهٔ آقای مؤید ثابتی نماینده‌سابق

بمدینه بجهت آنکه درزمان هجرت اصلا اختلافی نیست بخلاف مبعث که در ابتدای آن خلاف است وهمچنین در وقت ولادت تـا غایتی که بعضی گفته‌اند ولادت آنحضرت درشب دوم ربیع‌الاخر بود وبعضی گفته‌اند در شب هشتم و بعضی گفته‌اند در شب سیزدهم، همچنین در سال ولادت اختلاف است بعضی گفته‌اند درسال چهلم ازملك انوشیروان وبعضی درچهل‌وسیوم و اما هرچند زمان وفات معین بود فاما محل طعنی میشد که آنرااصل ساختندی وازروی عقل نیزمتحسن نبودی ودیگرزمان هجرت وقت استقامت ملت اسلام بود و فتوحات متوالی و استیلاء مسلمانان برمشرکان ، آنرا مبداء اولی دانستند بجهت تبرك وتعطیم موقع آن درنفوس وهجرت حضرت رسالت ازمکه‌بمدینه روز سه‌شنبه هشتم ربیع‌الاول بوده است و اول محرم آن سال روزپنجشنبه ، پس اتفاق کردندوآن سال رامبداء ساختند واین اتفاق درسال هفدهم بود از هجرت و تا بآن سال را باسمی مقید گردانیدند که در آن سال واقع شده بودی، سال اول را سنة‌الاذن‌بالرحیل گفتندی وسال دوم را سنة‌الامربالقتال‌و سال سوم را سنة‌التمحیص وچهارم را سنة‌الترفیه وپنجم را سنة‌الزلزال وششم را سنة‌الاستیناس وهفتم را سنة‌الاستغلاب وهشتم را سنة‌الاستوا ونهم را سنة‌ـ البراء ودهم را سنة‌الوداع وهمچنین هرسالی را بواقعهٔ که درآن سال افتادی مذکور گردانیدندی، چون این تاریخ نهاده‌شدآن قاعده‌ترك شد واین‌تاریخ را بتاریخ هجری موسوم گردانیدند، والسلام.

درحقیقت علم تاریخ :

بباید دانست که هرعلمی را ماهیتی وغایتی وموضوعی است وماهیت‌علم تاریخ معرفت کون وفسادست ازحوادث ایام ماضیه وقرون سالفه واهم سابقه واساس وانقلاع منازل‌و مدن‌واصقاع‌وبقاع قریبه‌وبعیده وآثارعلوی ازظهور خسیف‌وزلازل‌وحدوث‌ذوات‌اذناب‌وشهب‌وصواعق ورعود وبروق‌واحوال‌ایشان وآنچه عجیب وغریب‌باشد که هریك برچه‌وجه ودر کدام وقت نازل وحادث

تاریخ خانی که در ایام غازان‌خان نهاده‌اند و در ممالك عراق، آذربایجان اکثر معاملات دیوانی بر آن تاریخست وبعضی بر مسیر قمر مثل عرب و یهود و نصارا و ترك دهند و آنچه حالا میان اکثر امم مصطلح و مستعمل است و اعم تاریخ عربست و آن قمریست مبنی بر رؤیت اهله نه بحساب و علیه عمل اهل الاسلام با سرهم واهل اسلام مجموع بدین تاریخ عمل کنند ولفظ تاریخ معربیست ماخوذ ازماه وروز واصلش آنست که در زمان خلافت امیرالمؤمنین عمررضی‌الله عنه، ابوموسی اشعری بامیرالمؤمنین عمرنوشت که ازدارالخلافه مکتوبات میرسد وتعیین وقت نکرده‌اند و اگر ذکرماه هست معلوم نیست که ماه کدام سال است، درخلال این احوال حجتی پیش امیرالمؤمنین عمررفع کردند و گویند میمون‌بن مهران بود که در ماه شعبان نوشته بودند ومعلوم نبود که کدام شعبان است گذشته با آنکه درو بودند یا شعبان آینده پس وجوه صحابه جمع گشتند و درین باب مشورت ومفاوضت پیوست گفتند اموال بیت‌المال بسیارشد وضبط آن بی‌تعیین وقتی متعذراست، ازمیان جمع هرمزان که ملك اهوازبود وبوقت فتوح فارس‌اسیر گشته وبردست عمرمسلمان شده تقریر کرد که اهل عجم را حسابیست که آنرا ماه وروز خوانند وباکاسره منسوبست و کیفیت استعمال آن باز نمود، عمرواصحاب آنرا پسندیده افتاد پس‌لفظ ماه وروز را معرب ساختندبمورخ ووجوه تصریف‌استعمال کردند ومصدراورا تاریخ گردانیده در آن مجلس یکی ازجمله یهود که مسلمان گشته بودتقریر کرد که مارا حسابی هست که اسنادآن باسکندر کنند و شرح کیفیت استعمال آن بازنمود، بجهت تطویل بدان راضی نشدند وهمین‌حساب عجم را اختیار کردند. درتعیین ابتدای آن هر کس سخن گفتند،بعضی گفتند ابتدا هم بطریق‌عجم کنیم‌باز گفتندایشان را درین حساب مبدائی معین نیست بلکه هر گاه یکی از ایشان بحکومت نشسته است آنرا مبداء ساخته‌اند وماقبل را طرد کرده . پس اتفاق کردند برآنکه‌مبداء تاریخ اززمان هجرت نبی‌صلی‌الله‌تعالی‌علیه وسلم گیرند ازمکه

وظایف جنگ ومعر که باشد ازمکر ومکیدت امرا وغدر وخدیعت وزراء ونوادر حوادث ازرفع وخفض درجات وصعود وهبوط مقامات که استعمال آن مقتضی بظفر ونصرت باشد ورایهای صواب که از وزراء ومقربان صادر گشته وبسبب ابتلاء وآزمایش تدارك وقایع پیش ازصدور بیندیشند وبدقایق حیل از آن تحرز وتجنب وتحرز جویند تا در ورطهٔ هلاك وغوطهٔ[...]نیفتد چه امور دنیاوی متقاربند وسلسله وقایع وحوادث مسلسل ومتعاقب وهرچه یکبار حادث شد اعادت تکرار مثل آن نائبه عن قریب چشم می‌باید داشت واز گردش ایام بافرجام مثل آن نازله توقع می‌باید کرد چه مبدأ دولتها وانکسار لشکرها وانصراف دولت‌ها ورجوع اقبال با مرکز خویش واین احوال را درنفس اثری عظیم است و هرچه ازین شیوه ندانند گوئیا آن حادثه اورا افتاده وبممارست ومزاولت آن مهذب ومجرب گشته ومباشر آن کار ومعاصر آن زمان بوده

شعر

بجائی که بگذشت یکروز آب — نسازد خردمند ازوجای خواب

وعاقل ابتدای شروع درامورهر آینه مقطع ومخلص آن معاینه بیند و کیفیت وجوه مداخل ومخارج آن نیکوبشناسد وچون مرغ ازدام و دانه هراسد والحق فرقی ظاهر است میان موقعی که این وصف حال اوباشد و در بدایت کار نهایت بدانسته ومیان جاهلی که وجه صواب ازخطا آنگاه بیند وتدارك وتدبیر آنگه اندیشد که کار ازدست وتیر ازشصت رفته باشد ومنفعت ومضرت آن در گذشته مثل حکایت ابومسلم مروزی با عباسیان وعبدالله ساعی بامهدی وفضل یحیی برمکی بارشید خلیفه وحال بوقاچکسانك باارغون خان وقصه نوروز وطغاجار باغازان خان... وقصه چوپان با ابوسعید بهادرخان وحال امیرکا با امیرصاحب‌قران (امیرتیمور) انارالله برهانه و قضیه سعید خواجه وجهانملك بابندگی حضرت سلطنت شعار (شاهرخ بهادر) خلدالله تعالی ملکه وسلطانه که اینها همه یکصورتند و هریك بزمانی واقع ونازل شده

شده‌است. اما علت غائی تاریخ اعتبار واستبصار وانداز واحذارست . ازدانستن تغیرات دول ومعرفت تبدیلات ملل ونحل تابر حسنات اقدام وازسیئات اجتناب وانحذار نماید. اما موضوع علم تاریخ حوادث عالم کون وفسادست از آن روی که درسلسلهٔ امکان برچه وجه ودرچه وقت صدور یافته‌اند چه موضوع هر علمی آنست که در آن علم بحث ازاعراض ذاتی اوباشد وبراهین عقلی برین علم قایم نیست بلکه محسوس ومشاهدست. پس بحقیقت علم تاریخ معرفت امم سالفه و دانستن اسباب دول و ملل ماضیه است و علمی شریف و معتبر است بتخصیص کسی را که صدق رغبت دراکتساب حمدومدح وذکر جمیل عاجل وآجل باشد وطالب ذکر باقی بود

شعر

سخن به که ماند زما یادگار　　　　که ما برگذاریم او پایدار

پس عاقل باید که حیات ابد دربقای ذکر جمیل شناخته و دانسته باشد تا چون مناقب محسن ومثالب مسی بخواند ومدح وقدح خاکیان بشنود و برحسن وقبح اقوال وافعال واقف ومطلع گردد بنیکوکاران مقتدی شود واز اضداد معرض گردد والتوفیق من الله الخیر.

ذکر فوائد علم تاریخ :

فایده مطالعه تواریخ وقصص وحکایات واخبار وآثار پادشاهان ماضیه آنست که خیر وشر ونفع وضرر گذشتگان معلوم شود وبسیرت نیکان اقتدا واهتدا نمایند واز گفتار وکردار ایشان اعتبار وانزجار یابند. چه سخن خوب و کلام محبوب در سمع مستمعان منصف همان اثر دارد که قطره باران نیسان در دهان اصداف دررو شعاع خور (شمس) درخاك مثمر وهر کرا نصیب دنیاوی بیشتر وچون پادشاهان وامرا و وزرا ومدبران اشغال خطیر ومتصرفان اعمال جلیل فوائد ایشان ازمطالعه تواریخ زیادت تا از وقوع حوادث وحدود وقایع غافل نشوند وازمحذورات ومکروهات در کنف امن وسلامت مصون مانند. دیگر انواع حیل وتزویر که

دیگر آنکه قدر مدارج و مراتب علما و حکما و معارج ارباب هنر و فرهنگ بشناسند و بدانند که پادشاهان ماضی دفاین و خزاین عالم بعمارات عالیه و ایادین مرتفعه خرج کردند... و بوقت نزعات جان و سکرات روان هیچیك بکار نیامد و بعد از انقضای عمر فایده نداد و نام پادشاهان نامدار و خسروان کامکار که مستوفی دخل و خرج حیوة سر جملهٔ مجموع عمر و بارز بقای هریك بقلم فنا (. . . .) کشیده بواسطهٔ ثبت تاریخ و تحریر برروی اوراق روزگار و روزنامهٔ لیل و نهار باقی ماند و ذکر آنانی که در کسب نیك نامی کوشیده اند بخور مجامر مجالس است و حکایات گروهی که از اخلاق حمیده غافل بوده اند سخره و عبرهٔ نظار، تا خردمند هوشیار بدان تأسی کند و نیکبخت دولتیار ازین اجتناب نماید و بترسیص قصور محامد و مآثر و تشیید ابنیه معالی و مکارم کوشد.

شعر

المرء یفنی ویبقی ذکره ابداً — بالشر شرء وبالمعروف معروف
فاجهد لتکسب ذکراً باقیا ابداً — فالمرء بعد الموت بالفعل موصوف

چه جملهٔ علما و حکما باوجود عقول کامله و خواطر خطیر در عرصهٔ میدان تدبیر دست رد بر پیشانی تقدیر نیارستند نهاد و در انفاس معدوده و اوقات محدوده لحظه و لمحه نتوانستند افزود «فاذا جاء اجلهم لا یستاخرون ساعه ولا یستقدمون» و چون این باب مسدود بود در طریق دیگر شروع نمودند و نوعی دیگر اختراعی کردند و بحقیقت معلوم شد که صیت باقی و ذکر مخلد حیات ثانیست حسن الذکر ثمرة العمر در آن کوشیدند که صحایف جراید و طیلسان فخر و شرف بمحامد و مآثر افعال و اقوال موشح و مطرز گردد، لاجرم عمر ثانی و ذکر باقی یافتند

نظم

آن خسروان که نام نکو کسب کرده اند — رفتند و یادگار از ایشان جز آن نماند
نوشیروان اگر چه فراوانش گنج بود — جز نام نیك از پس نوشیروان نماند
ایشان نهان شدند درین تیره خاکدان — لیکن شعار کردهٔ ایشان نهان نماند

واگر از اینهایکی مطالعهٔ تواریخ کرده بودی و تجارب متقدمان پیش چشم آوردی و بعقل رجوع کردی هرگز درهلاك واستیصال نیفتادی چه از سخن گذشته آینده را فایده بود، پس عاقل باید که دائماً احوال گذشتگان برابر نظر دارد تا از همه مکروهات و محذورات سالم ماند و پادشاهان وامراء ووزراء را موافق‌تر از مطالعه تواریخ نیست که بایسته‌تر انیسی و شایسته‌تر جلیس است ندیمی بی‌ندم ومونسی بیغم، گویائی خاموش، جمادی باهوش، مایه ده سلوت، فایده بخش جلوت، مصراع : «وخیر جلیس فی الزمان کتاب» مفرح هر مهموم و نوشداروی هر مغموم وسبب استبصار واعتبار وقصص مطبوع ومرغوب جملهٔ امم است چه عوام ازجهت استماع حکایات خوانند وخواص از برای فایدهٔ معنی

قطعه

هر آنگهی که سری گردنی فتد در خاك بکارگاه حوادث زمکر لیل و نهار
اگر تو گوش کنی بشنوی که میگوید زمانه فاعتبروا یا اولی الابصار

فایده دیگر در مطالعه تاریخ آنست که چون اخلاف درقرون ادوار و سنون واطوار پادشاهان وخانان وبسیطت مملکت ونفاذ حکومت وجلالت قدر و کامکاری وفرمانروائی اسلاف نظر کنند که تصاریف ایام و تغایر مشهور واعوام برایشان ابقا نکرد ومال ومملکت وسپاه وحشمت همه بزوال کشید و جز آثار نیك وبدواخبار خیروشر اسمار واثمار نماند رغبت در تقدیم حسنات ثابت گردد وصادق شود وسعی وجهد درامضاء واجرای خیرات ومبرات مؤکدتر شود ودل بربقای دنیا نهند. ارباب کیاست عجایب تغلبات را سرمایه بیداری وهوشیاری سازند و راستکاری را سبب رستگاری دانند

نظم

نه بر باد رفتی سحرگاه و شام سریر سلیمان علیه‌السلام
بآخر شنیدی که بر باد رفت خنك آنکه بادانش وداد رفت

محمدشیبانی رحمهماالله علم‌تاریخ را مستحضرشده بودند و درپیش‌امام‌واقدی اخبارو آثاروغزوات ومعاملات‌مصطفی‌صلی‌الله‌علیه‌وسلم‌وصحابهٔ کرام‌رضوان‌الله تعالی علیهم اجمعین تلمذ کرده و از وفوررغبت خلفا وسلاطین درعلم‌تاریخ مورخان رارونقی هرچه تمامترپدیدآمده بود وعزیرومکرم وباثروت‌ومحترم میگشتند و درقدیم الایام در دواوین اکاسره‌عجم که پادشاهی به‌نسبت‌پادشاه زادگی و وزارت بوزیرزادگی‌مشروط بود از کیومرث تاخسروپرویزمواجب ومرافق مورخان‌تعیین بودی ومراتب ومنازل‌ایشان وحشمت وحرمت‌مورخان بامراتب وحشمت موبدان که مشایخ دین وملت‌آن پادشاهان بودند مساوی داشتندی‌ومورخان را دهقان‌و کتاب ایشان رابآستان خواندندی بعد از آن چون این قاعده مرعی نماند رونق مورخان نقصان پذیرفت و هم ثعالبی در کتاب‌تاریخ عرایس نوشته است که خلفا وسلاطین و وزراء وملوك اگر چه رعایت و تربیت‌مورخان نمایندآن رعایت قانونی بود و آن خدمت ایشان، چرا که مورخ محامد و مناقب سلاطین سلف و وزراء وملوك با خلف‌بیامیزد وطریقه اتصال خلف باسلف‌محافظت‌نماید ونسق وترتیب مشهورواعوام‌مرعی دارد و از مقاربت‌اعصار که از لوازم تاریخ‌است متجاوز جایزندارد وخدمتی بجای‌آرد که تاقیام‌قیامت آثار آن‌خدمت باقی ماند و رغبت مطالعه کنندگان صاحب همت از مطالعه نوشتهٔ مورخان‌واستماع اخبار مؤلفان تاریخ کم‌نشود و این دولت را اندازه کجا بود که شخصی از دنیا رفته باشد وحیوة و مدت او سپری گشته وهیچ اثر از ملك و خدم‌وحشم و اعوان و انصار و خویش و قرابت وزن‌وفرزندوغلام و کنیزك وخزاین‌و دفاین‌درعقب او نمانده ومحامدو مآثراو هرروز وهرهفته بسمع‌سلاطین وملوك واکابر هرعهد وعصربرسد وبر زبان‌بزرگان‌هرعصری درحالت‌استماع هراثری رحمه‌الله‌طاب‌الله‌ثراه وانارالله برهانه برآید ، یکی گوید صدآفرین‌بروباد، دیگری گوید صدرحمت برین جهانداری که او کرده است .

دیگر از دانستن احوال انبیا و حوادثی که بدیشان رسید وتلقی کردن

وبی‌تکلف صیت باقی جز بآثار ستوده و افعال حمیده ممکن نگردد

شعر

برفتند هر کس درود آنچه کشت   نماند بجز نام نیکو و زشت

و دلیل صدق این معنی را چه احتیاج به بیان است . فاما از نظایر واخوات وقراین سیاقت از چندان مملکت عریض وحشمت مستفیض و اسباب کامرانی وتنعمات این جهان که سلطان سعید مغفور محمود غزنوی را علیه الرحمه حاصل بود نام نیك وصیت حسن او بواسطه سخن عنصری وفردوسی و کلام عتبی وابوالفتح بستی برصحایف لیل و نهار باقی ماند

شعر

سعدیا مرد نکونام نمیرد هرگز   مرده آنست که نامش به نکوئی نبرند

ازباغ سلطنت محمود جز نصایح خامهٔ عتبی اثری باقی نمانده وازقصر رفعت آل بویه جز نتایج کلك صافی خبری نمیدهند

شعر

لولاالجریر و الفرزدق لم یکن   ذکر جمیل من بنی مروان

و پادشاهانی که اهل فضل در ایام ایشان رواجی نیافته‌اند وبشرح حالات و مقامات و غزوات ایشان اعتنائی ننموده کس از ایشان یادنیاردو ازمعالی‌و مساعی ایشان ذکرنکنند . پس معلوم ومحقق است که سخن وران بهترو مهمتر چنان پادشاهانند

شعر

باقی بقیدقافیه مانده است درجهان   آثار حسن سیرت محمود غزنوی
زنده رستم بشعر فـردوسیست   ورنه زو در جهان نشانه کجاست

حکایت

امام ثعالبی در کتاب غرروسیر آورده است که در اوایل عهود خلفاء عباسی اکابر و اشراف آن اعصار رادرعلم تاریخ رغبتی تمام بوده است وامیرالمومنین هارون الرشید که اعظم خلفای عباسی بوده است در شنیدن تواریخ شعفی هرچه تمامتر داشت و از مشاهدهٔ وفوررغبت خلیفه ، امام ابویوسف القاضی و امام

معلوم شود و معنی «کفی بالتجارب تادیباً و ینقلب‌الاحوال عظة» وضوح یابدو حکم «السعیدمن‌العظ بغیره ومن لم‌یعتبر بمن سبقه تغییر به من لحقه» نقاب اشباه بردارد توان دانست که درجه در چه مکانت باشد و منافع آن جمیع فرق را شاید ومسود وفاضل و مفضول‌چگونه شامل افتد. فواید علم تاریخ نامحصور است از تفکر در امور گذشتگان واعتبار ازاحوال ایشان وتجارب درمهمات و مصالح ملك وآثار دولت هر طایفه وسبب نکبت هرقومی وتنبیه نفس برمصائب‌دنیوی وازقرون ماضیه وام سالفه وغیرذلك ممالایحصی...

دیگر بباید دانست که مبنای علم تاریخ برصدق است چنانکه ابراهیم صلواةالرحمن علیه از حضرت عزت جل جلاله درخواست میکرد«واجعلنی لسان صدق فی‌الاخرین»ودرتوبیخ‌دروغ‌ونسیان حق‌سبحانه وتعالی میفرماید «یحرفون‌الکلم‌عن‌مواضعه» ونیز تألیف کردن‌تواریخ‌باکابرومعارف‌ومشاهیر که به‌تجربت‌وراستی‌ودرستی منسوب‌باشند مخصوص است که درعلم تواریخ نقل خیروشر وعدل وظلم واستحقاق و غیراستحقاق‌ومحاسن ومقابیح و اطاعت و معاصی وفضائل ورذائل سلف‌است که‌تاخوانندگان خلف ازآن اعتبار گیرند ومنافع ومضار جهانداری ونیکوکاری وبدکرداری دریابند تا نیکوکاری را اتباع نمایند واز بدکرداری بپرهیزند. پس مورخ باید که همچنانك فضائل وخیرات وعدل و احسان پادشاهی وبزرگی می‌نویسد از آنچ معلوم او شده است باید که مقابیح و رذایل او مستور ندارد و طریقه منادمت در نوشتن تاریخ معمول نکند ونظر اودنیاواعتقاداً صدقاًومذهباً اخبار راستی ودرستی بود واگر حکایتی نامعقول بدو رسید باید که‌آنرا ترك کند مگرآنکه در غایت شهرت باشد اگرچه هرچند درتواریخ سخنی مخالف معقول یابندآنرا بر ضعف اعتقاد مورخ عمل نباید فرمود چه نظر مورخ بر توصیف مذهبی و ترجیح ملتی‌نیست اورا حکایت هرطایفه‌برحسب روایت‌ایشان نقل باید کرد نه بروفق معتقد خود. لاجرم از طعن طاعن و دقیقت معترض ایمن باشند و

ایشان حوادث و وقایع را برضا وصبرو نجات یافتن ازبلاها وسیلت امیدواری عالمان علم تاریخ می‌شود و از وقوع بلاهای متنوع که براولیا و انبیاء که بهترین فرزندان آدم‌اند علیه‌السلام ، نازل شده است ، دلهای موقنان اسلام از وقوع حوادث و نوائب نمی‌افتد بلکه قرار دلهای سلاطین ووزراء وملوك واکابر درظهور واقعات جدیدوحوادث زمن ازدانستن تاریخ است که اگرجهانداران را ازحوادث فلکی صعوبتی‌سخت پیش میآید امید گشادآن‌منقطع نمیشود و تداوی دفع امراض ملکی از معالجهٔ دفع مرضهائی که‌پیشینیان کرده‌اند روشن میگردد وازحوادث ظنی ووقایع وهمی که درصدد درآمد باشد احتراز دردل میافتد وعلامات حوادث پیش‌از وقوع ازدانستن علم تاریخ میشود ودرترجمهٔ سخنان بوذرجمهرآمده‌است که علم تاریخ مؤید و معین رأی صوابست که علم باحوال سلف درصحت رأی خلف شاهدی عدلست.

دیگر آنکه تجدید حالات و تقریب روایات موجب میلان خاطرست و از مطالعهٔ تطلع بر مقدمات مقاملت امم سالفه ونمونهای تأثیرات اجرام عالم علوی وآثار حوادث عالم سفلی ومهذب عقل ومجرب نفس میگردد ودر کلام عرب آمده‌است «هی‌لقاح‌العقول ومشکوةالافهام وزنادالتجارب ومنهاج‌الاعتبار وجددالسالك» وشعوردرین علم وسیلت رأی راست وتدبیردرست‌است‌چرا که ازمطالعه‌تجارب‌دیگران، شخص صاحب‌تجربه‌میگرددوخودحکمت‌الهی‌چنان اقتضا کرده که‌بقای انسان بالشخص محال‌است «والعمرقصیرة والصناعةطویله والوقت ضیق والتجربه خطیر والقضاء عسر». بنا برتنسیق این مقدمات شرف علمی که بدان مجاری احوال متقدم و کیفیت مآل قرون متقادم

شعر

سلماً و حزناً نفعاً و ضراً | جزراً و مداً حلواً و مراً

قسمت دوم

نقش بز کوهی

بر روی

سفالهای پیش از تاریخ ایران

نوشتهٔ

غلامرضا معصومی

(فوق لیسانسیه در باستانشناسی)

حوالت مطاعن بامدعیان آن طایفه بود و راوی بحکایت کفر کافر نشود و باید که آنچ نویسد بی‌میل و تعصب نویسد و چون اخبار تواریخ بی‌سندست و اعلام معاملات سلاطین و اکابرست مورخ باید که چنان باشد که در نبشتهٔ بی‌سند او اعتقادات مطالعه کنندگان راسخ گردد ودرمیان معتبران اعتبار یابد وهواعلم بالصواب والیه‌المرجع والمآب[۹]

۹ــ مطالب متن بامقابله بانسخه‌های داماد ابراهیم‌پاشادراستانبول به‌شماره ۹۱۹ و کتابخانه آرسنال پاریس به‌شماره ضمیمه ۱٦۰ (که فعلا در کتابخانه ملی پاریس مضبوط است) وکتابخانه مرکزی دانشگاه تهران به‌شماره ۵۷٦٦/۲٦٦ اقتباس شده است .

نقش بز کوهی

بر روی سفالهای پیش از تاریخ ایران

غلامرضا معصومی
(فوق لیسانس در باستانشناسی)

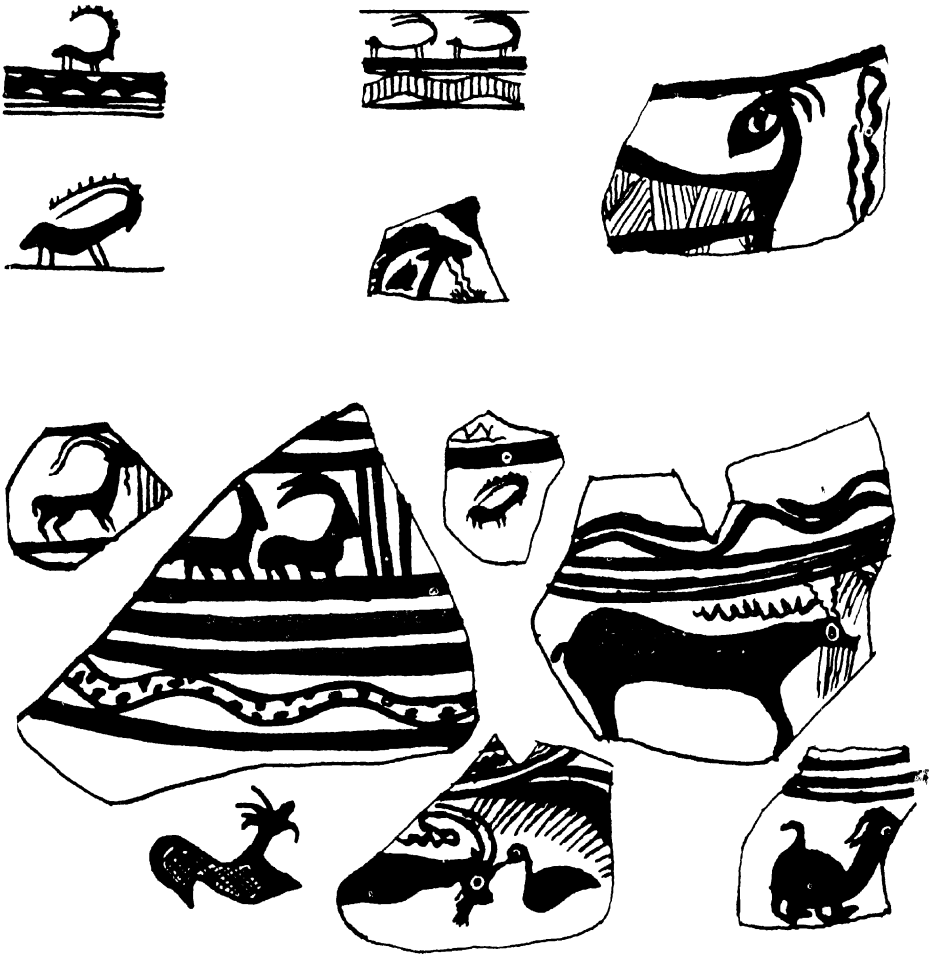
تمدن شوش : (۳۵۰۰ سال پیش از میلاد) ۱

تپه باستانی شوش در استان خوزستان و در جوار مقبره دانیال نبی پیغمبر (ع) است . این تپه یکی از مراکز تمدن دورانهای باستانی و تاریخی ایران بوده از سالیان دراز بوسیله هیئت های فرانسوی مورد کاوش قرار گرفته و هم اکنون نیز کاوش علمی فرانسویان در آنجا ادامه دارد . پروفسور گیرشمن شوش رایکی ازمراکز تمدن دنیای قدیم میداند زیراشوش از هزاره چهارم قبل از میلاد مسیح تا دوره ساسانی مسکون بوده و آثار تمدنهای مختلفی از اقوام گوناگون رادر دل خود جای داده است . شوش دارای طبقات مختلفی

---

۱ - شهر باستانی شوش که در قسمت شمال غربی استان خوزستان برسر راه اهواز به دزفول وهفت تپه واقع شده است تمدنی بسیار درخشان دارد. تپه باستانی شوش را اولین بار دانشمند بزرگ انگلیسی بنام لوفتوس Loftus کشف کرد و سپس در دوران سلطنت مظفرالدین شاه قاجار «دیولافوآ» دانشمند فرانسوی امتیاز کاوشهای شوش راازدولت وقت انحصاراً برای فرانسویان بدست آورد وباتفاق همسرخود خانم «دیولافوآ» دراین تپه باستانی شروع به کاوش کرد. پس از دیولافوآ ازطرف موزه لوور دانشمند وباستانشناس فرانسوی بنام ژان دمرگان Jean de Morgan مأمور کاوش در شوش شد پس از دمرگان

بزوحشی - پرندگان و ماهی در روی ظروف‌سفالی این‌تمدن دیده میشود . ساخت ونقش برخی ازاین‌ظروف سفالی‌برتری تمدن شوش رابه‌تمدنهای همجوار وهمدوره خود نشان میدهد .



چند نمونه از قطعات سفالهای شوش با نقش بز کوهی به حالت های مختلف ونقوش تزیینی دیگر .

(هزارهٔ چهارم پیش از میلاد)

(۳۵)

است که دوتمدن آن قدیمتر استو به نام تمدن شوش I و تمدن شوش II نامیده شده است . هریك ازاین دوتمدن یاد شده نیز به قسمت‌های دیگری تقسیم میشود :

تمدن شوش I - الف - سفال این تمدن معمولا نخودی رنگ بانقش‌های سیاه وتزئینات هندسی وتصویر حیواناتی مانندگاونر - بز کوهی - سگ - مار - لاك پشت - پرندگان باگردنهای دراز وعقاب بابالهای گشاده وگاهی انسان مشخص‌شده است - هنرمندان ایندوره غالباً زندگی‌وشکل وحرکت حیوانی رابوسیله یك‌خط نشان‌داده‌اندوبیشتر اشکال هندسی نیزهمان‌نقوشی است که بمرور زمان ودرنتیجه رشد وترقی‌وتکامل افکار هنرمندان سازنده آنها بصورت طرح هندسی درآمده است .

تمدن شوش II : - دراین تمدن سبك تازه‌ای دررنگ آمیزی سفال‌پدید آمده است-رنگ نقوش سیاه وگاهی سرخ‌فام بوده مشتمل‌براشکال‌هندسی خطوط منحنی-نیم دایره-مثلث وخطوط موازی است و اغلب-موضوع آنها از طبیعت الهام گرفته شده است و تصاویر حیواناتی‌مانندعقاب بابالهای گشاده

باستانشناس دیگر فرانسوی بنام«پرشل Pershel» ریاست هیئت کاوشهای شوش را بعهده داشت و بعدازاو پروفسور «دمکنم» Roland de Mecquenem سالیان دراز درشوش کاوش کرد وازآن پس پروفسور«گیرشمن»سالیان چندریاست هیئت کاوش شوش رابعهده داشت واکنون چندسالی است که پروفسور«ژان پرو»ریاست این کاوش علمی مشترك ایران و فرانسه رابعهده دارد. نتیجه کاوشهای طولانی شوش در ٣٦ جلد کتاب بنام« خاطرات هیئت باستان شناسی Mémoires-de la-Mission-Archéologique en Iran - Mission de Susian فرانسوی در شوش » شرح داده شده است که نخستین جلد آن بوسیله دمرگان و ژکویه ولمپر باستان شناسان فرانسوی راجع به‌کاوشهای دوموسم مربوط به سالهای ١٢٧٦ تا ١٢٧٨ شمسی (١٨٩٧ تا ١٨٩٩ میلادی) نوشته شده وبسال ١٢٧٩ شمسی برابر ١٩٠٠ میلادی درپاریس بچاپ رسیده‌است. آخرین کتاب (جلد سی و ششم) نیز به‌وسیله هیئت فرانسوی درشوش به‌سرپرستی دکتر جرج کنتنوو پروفسور گیرشمن باهمکاری خانم گیرشمن بسال ١٣٣٠ شمسی(١٩٥١ میلادی)نوشته وبسال ١٣٣٣ شمسی (١٩٥٤ میلادی) درپاریس به‌چاپ رسیده است .

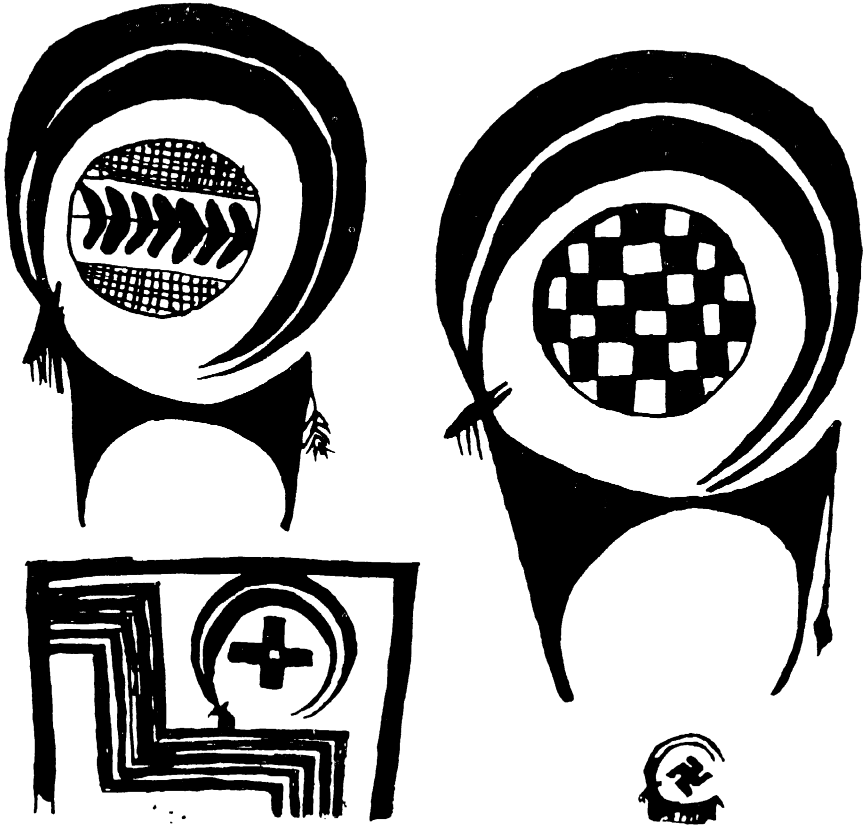


(ش-۲۹)

شماره ۴۱۲ از نمونه‌های تمدن شوش

متعلق به هزاره چهارم پیش از میلاد ــ ساغر (لیوان) سفالی نخودی رنگ مزین به نقوش هندسی تزئینی و یك ردیف سر و گردن پرندگان باتلاقی در قسمت لبه بین نوارهای کمربندی. درقسمت وسط درسه طرف لیوان نقش سه بز کوهی ریشدار باشاخهای مدوربلند ودرازو پیچیده که قسمت خالی لیوان را پر کرده است دیده میشوددرمیان شاخهای بز هنرمند نقش خورشیدرابصورت مربع در وسط دایره‌ای نشان داده است. این ساغر یکی از زیباترین اشیاء **شوش I** بشمار میرود که اکنون در موزه ایران باستان است. ارتفاع ۲۴ سانتیمتر قطر دهانه ۱۲/۵ سانتیمتر.

ازمیان اشیاء سفالی شوش علاوه برطرح چند قطعه سفال که دراین مقاله آمده است یك لیوان سفالی بسیار زیبا بانقش بز کوهی معرفی میشود . این لیوان بشماره ٤۱۲ دفتر کل موزه ایران باستان ثبت گشته ودرموزه‌نامبرده نگهداری میشود .



(ش– ۲٦و۲۷و۲۸)

چندنمونه از قطعات سفالهای شوش‌بانقش بز کوهی ریشدار که‌درمیان شاخ آنها نقش‌درخت زندگی وصلیب شکسته که‌علامت خورشیداست همراه بانقوش تزئینی دیگر دیده میشود.(هزاره چهارم پیش از میلاد)

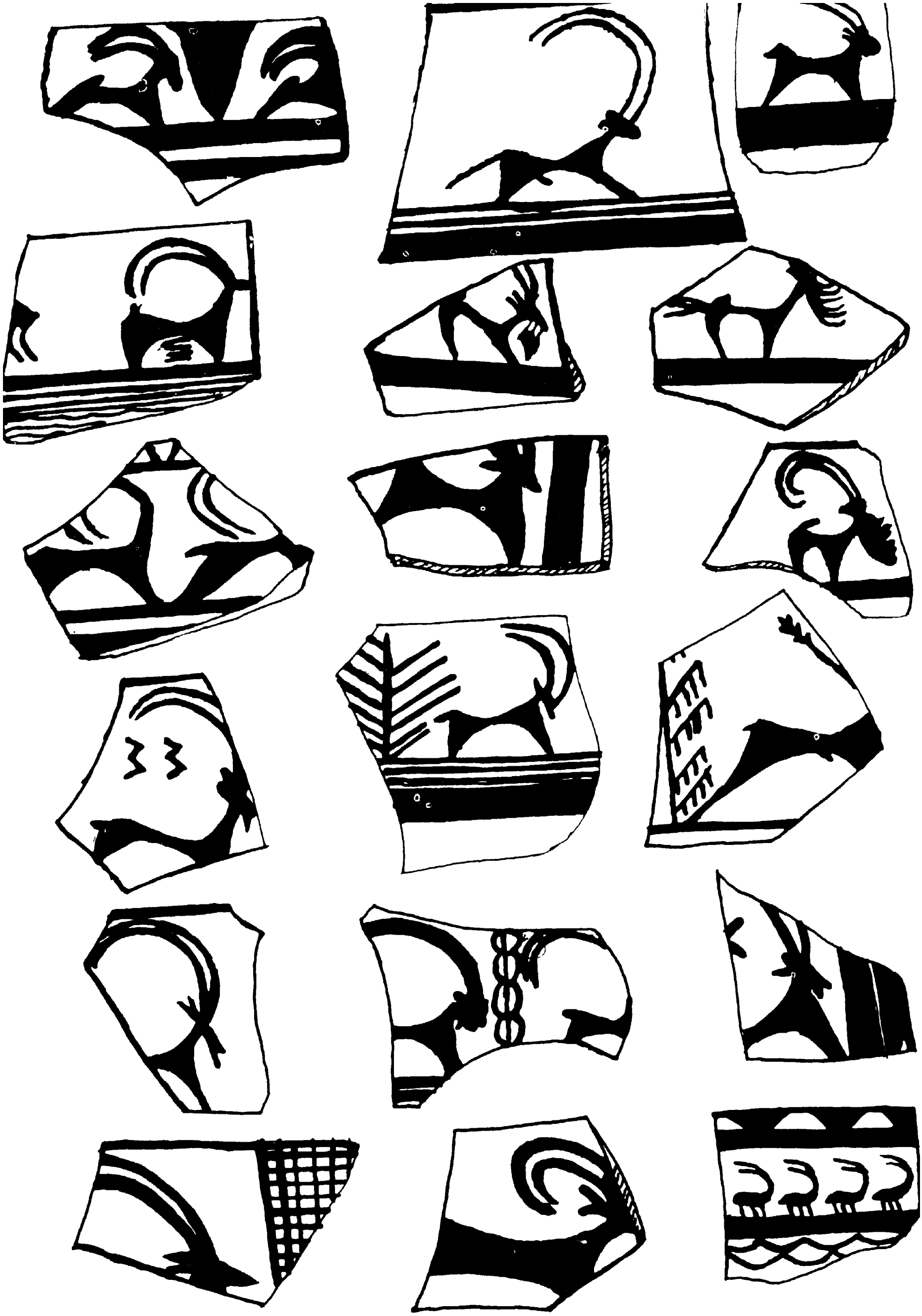


(ش – ۳۱)

تکه سفالی از شوش با نقش مار و بز کوهی ریشدار و درخت مقدس (درخت زندگی) مربوط به هزارهٔ چهارم پیش از میلاد



(ش ــ ۳۰)
تکه سفالی از شوش بـا نقش انسان که مارها از دوطـرف باو حمله کرده اند
همراه‌نقش بز کوهی و درخت زندگی (درخت مقدس)
مربوط به هزارهٔ چهارم پیش از میلاد



(ش–۳۲) طرح قطعات سفال مربوط به تمدن تپه‌گیان نهاوند با نقش بزهای گوناگون
(هزارهٔ دوم و سوم پیش از میلاد)

تمدن تپه‌گیان نهاوند (هزاره چهارم پیش ازمیلاد) [۲]

تپه گیان‌تپه بزرگی‌است که در جنوب شهر نهاوند قرار دارد. باستان شناسان دراین تپه ٥ طبقه منظم باستانی معرفی کرده‌اند ودر قدیمترین‌طبقه آن‌آثاری مربوط به‌اواخر هزاره پنجم پیش ازمیلاد بدست‌آمده است. یك طبقه از تمدن این تپه باتمدن شوش I قابل مقایسه است. سفالهای این تپه بیشتر نخودی رنگ بانقوش هندسی سیاه و گاهی بانقوش حیوانات به ویژه مرغان ردیفی در حال حرکت و نقش خورشید تزئین شده است.

نقش بز کوهی نیز کم و بیش در نمونه‌های آثار مکشوف‌ازاین تمدن پدیدار شده‌است که تنهابه معرفی‌یك‌ظرف حاوی‌اینگونه نقش‌اکتفا مینماید. گذشته از آبخوری سفالی بسیار زیبا که ازطبقهII تپه گیان بدست‌آمده‌وبه شماره ۲٦۷ دفتر کل موزه ایران‌باستان(بخش پیش‌از تاریخ)ثبت‌شده‌وعکس آن بازیرنویس نموده شده‌است. طرح چند قطعه‌سفال منقوش از نمونه‌های مربوط به این‌تمدن که قابل مقایسه باقطعات سفال‌مربوط به‌تمدنهای‌باستانی نقاط دیگر ایران‌است ضمن تصاویر این مقاله ارائه میگردد.

۲ـ کاوشهای تپه گیان نهاوند از طرف موزه لوور به ریاست دکتر جرج کنتنو Dr - G - Contenau ومعاونت پروفسور گیرشمن Pro - R - Ghirshman در سال ۱۳۱۰ هجری شمسی آغازشد ونتیجه‌آن درکتابی بنام «کاوش در تپه گیان نهاوند» Fouilles du Tépé-Giyan - Prés de Néhavend در سالهای ۱۳۱۰ و ۱۳۱۱ شمسی برابر سالهای ۱۹۳۲ــ۱۹۳۱ میلادی بوسیله دکترجرج کنتنو ودستیاری پروفسور رومن گیرشمن نوشته شد ودر سال ۱۳۱٤ شمسی (۱۹۳٥میلادی) درپاریس چاپ ومنتشر گردید.

تمدن لرستان (۱۸۰۰ تا ٦۰۰ پیش از میلاد) [۳]

تمدن لرستان همان تمدن کاسی‌ها است که از هزاره دوم پیش از میلاد آغاز شده و تا نیمه قرن ششم پیش از میلاد (آغاز دوران هخامنشی) ادامه داشته است.[٤]

دکتر اشمیدت دانشمند باستان شناس آمریکائی و همکاران او در کاوشهای لرستان اشیاء جالبی بدست آوردند که شرح آنها در بسیاری از کتابها منجمله کتاب «هنر ایران» تألیف آندره گدار آمده‌است.

سفال لرستان دارای زمینه روشن و نقش هندسی همراه بانقش حیوان به ویژه بز کوهی و غزال است . از مشخصات مهم هنر لرستان ساختن تصاویر و مجسمه های حیوان است و از همه مهمتر و معمولی تر بز کوهی و گاو نر و حیوانات خیالی و موهومی شبیه شیر بالدار و اسب بالدار است . مجسمه اسب ـ مار ـ خرس و پرندگان نیزبه حالت طبیعی دراین هنر دیده میشود .

در هنر لرستان بز کوهی راحیوان خورشید می‌نامند که منسوب به خدای خورشید است وعلامتی را که شبیه ستارهٔ چندپر (یا گل رزاس پر پر «Por - Par») است ودرروی تصاویر بز کوهی دیده می‌شود، علامت خورشید می‌دانند .

نقش بز کوهی در روی ظروف سفالی لرستان فراوان است و جالبتر این که نقوش نامبرده معمولا بانقوش تزئینی هندسی همراه است ـ نقوش بزها بر ظروف سفالی لرستان بسیار متنوع و زیباست. برای نمونه چند ظرف سفالی را که از نقاط مختلف لرستان بدست آمده است در اینجا شرح می‌دهم:

۳ـ راجع به سرزمین لرستان ونمونه‌ای از اشیاء ونقش ساغرهای آن درشماره‌های ۲و۳ سال ۱۳٤۸ مجله بررسی‌های تاریخی شرحی ازاین نگارنده آمده است و آنچه که مسلم است پس‌از ظهورتمدن زیویه کم کم هنر لرستان عقب رفته و با حمله سناخریب شاه. آشور (٦۹۱ پیش‌ازمیلاد) این هنربکلی ازمیان رفت واگرچیزی هم باقی مانده بود در حقیقت با روی کار آمدن هنرهخامنشی باهنرهخامنشی درهم آمیخت.

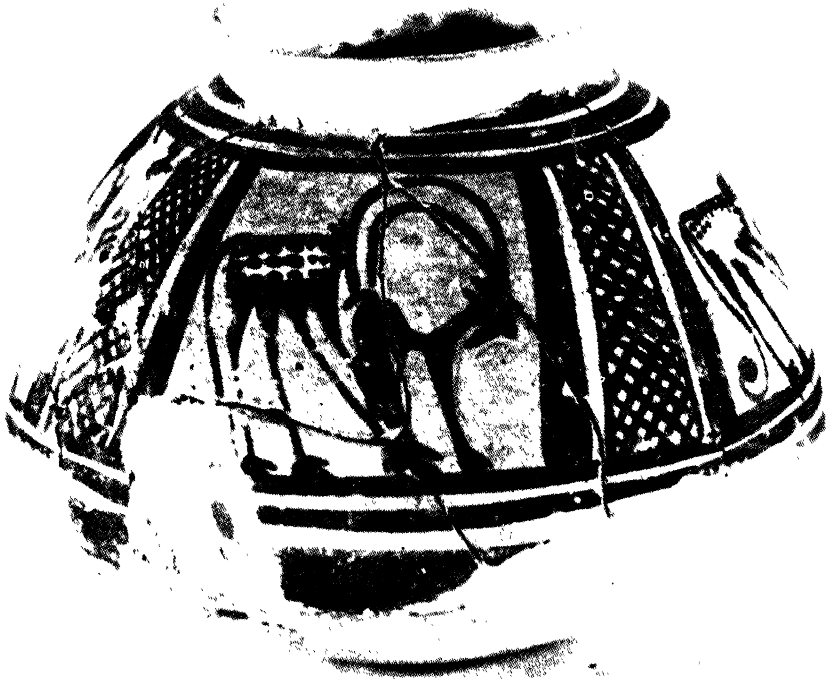
٤ـ درنقاط مختلف لرستان تاکنون کاوشهای علمی وتجارتی زیادی انجام گردیده است که ازآنجمله دانشمند آمریکائی (آلمانی‌الاصل) دکتر اریخ ـ اف ـ اشمیدت در معبد سرخ دم لرستان درسالهای ۱۳۱٤-۱۳۱۵ کاوش نمود. آقای پروفسوره لوئی واندنبرگ» ←



(ش – ۳۳)

آبخوری شماره ۲۶۷ مربوط به طبقه ۲ تمدن تپه گیان نهاوند(۱۴۰۰تا ۱۸۰۰ پیش از میلاد) آبخوری نخودی رنگ دسته‌دار و ظریف که از سه قسمت گردن و بدنه و پایه تشکیل شده‌است.

در قسمت بالای آن نقش یك تنهٔ درخت بادو گل دیده‌میشود. درقسمت‌وسط گذشته‌از نقوش‌تزئینی بین دو چهار گوشهٔ کمربندی، نقش یك‌درخت‌زندگی و دو بز کوهی در طرفین آن دیده میشود . این بزها مشغول خوردن برگ درخت زندگی هستند . قسمت پائین‌آبخوری ساده وقیفی‌شکل‌است. ارتفاع ۱۳ و قطر دهانه‌آن ۸/۵ سانتی متر .



(ش ـ ٣٥)

شماره ٧٠٤٧ نمونه دیگری از آثار مربوط به تمدن لرستان متعلق به اواخر هزاره دوم پیش‌از میلاد

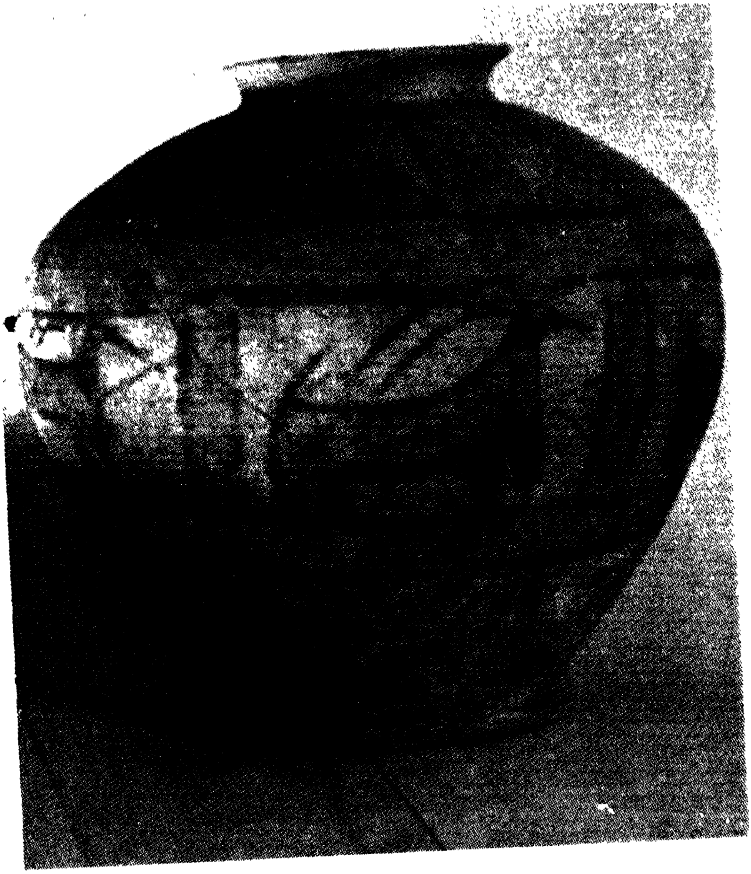
کوزه سفالی کرم رنگ بادهانه تنگ و خمره‌ای و نقوش هندسی تزئینی سیاهرنگ .

نقش ٤ بز کوهی و ٤ گاو نزدیك بطرح هندسی در چهار طرف کوزه وجود دارد . قطر دهانه ٧/٥ و ارتفاع ١٩/٥ سانتیمتر .



(ش -٣٤)
شماره ۷۲٤۰ نمونه‌ای از آثار مربوط به تمدن لرستان متعلق به‌اواخر هزاره دوم پیش‌ازمیلاد
قطعه سفال از بدنه کاسه بزرگ سفالی کرم رنگ بانقوش قهوه‌ای تزئینی هندسی و بز کوهی نر.
طول ۲۸/۵ و عرض ۱۹ سانتیمتر. از کفترلان لرستان بدست آمده‌است.

→ باستانشناس بلژیکی نیز چندسالی در ورکبود ایلام ونقاط دیگر لرستان کاوش کردو کتابی بنام Archéologie Del Iràn Ancien «باستانشناسی ایران باستان» در سال ۱۳۳۸ خورشیدی (۱۹۵۹ میلادی) تألیف ومنتشر نمود که بوسیلهٔ آقای دکترعیسی بهنام ترجمه شده وضمن انتشارات دانشگاه تهران بچاپ رسیده‌است وبالاخره پروفسور «مك بورنی» در کوهدشت لرستان وخانم «کلر گاف» درمنطقه نورآباد تپه باباخان لرستان مدت ٤ سال (٦٩ – ۱۹٦٦) کاوش علمی بعمل آورده‌اند گذشته از محلهای فوق‌الذکر در تپه های کفترلان، زردلان، پشت کوه، گوران، چغاسبز، دلفان، میروالی لرستان وهرسین کرمانشاهان تاکنون کاوشهای علمی – تجارتی وغیرمجاز انجام یافته است.



(ش-۳۷)

شماره ۴۴۹- تمدن لرستان

کوزه سفالی شکسته ووصالی‌شده با دهانه تنگ‌و لبه به‌خارج‌بر گشته سطح بدنه پراز نقوش هندسی است . نقش ٥ بز کوهی و چندرخت‌زندگی روی کوزه بین نقوش هندسی را پر کرده است . قطر دهانه ۱۲وبلندی‌آن ۲۹ سانتی‌متر (از کاوشهای سال ۱۳٤٦ پروفسور واندنبرگ درلرستان)



(ش-٣٦)

شماره ۲۱۳۰- نمونه‌ای از آثار مربوط به تمدن لرستان

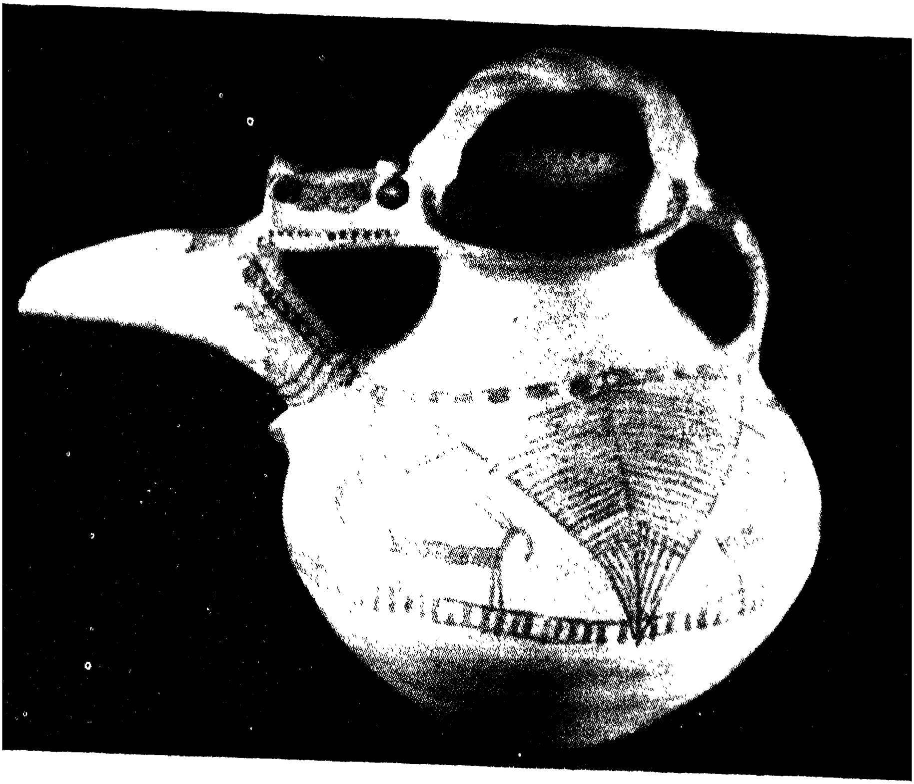
کوزه بزرگ سفالی دهانه گشاد و دسته‌دار که یك دسته را مجسمهٔ حیوانی شبیه قورباغه تشکیل داده است. دور تا دور سطح بدنه با خطوط هندسی هاشوری (که تشکیل مثلثهای تو پر داده است) مزین است. بین خطوط هندسی نقش ۸ بز کوهی قرار دارد. شکسته و کسر دار و وصالی شده است قطردهانه ۱۸/۵ و بلندی ۳۲/۵ سانتی‌متر (از کاوشهای خانم کلر- کاف در تپه باباجان نورآباد لرستان.)



(ش-۳۹)

شماره ۱۵۰۰۵ ـ از آثار مربوط به تمدن لرستان (۱۲۰۰ پیش از میلاد)

کوزه کوچك سفالی نارنجی رنگ با نقوش هندسی و خطوط کمربندی قرمزرنگ. روی بدنه در دوطرف نقش دو بز کوهی نر بطرح شبیه اشکال هندسی دیده میشود. قطر دهانه ۶/۵ سانتیمتر و ارتفاع ۷ سانتیمتر.



(ش-۳۸)

شماره ۱۵۰۲۹-از آثار مربوط به تمدن لرستان (اواخر هزاره دوم پیش از میلاد)

قوری سفالی کرم رنگ با نقوش هندسی تزئینی قهوه‌ای دارای لولهٔ ناودانی ودو دسته که یکی روی دهانه قرار گرفته است. روی بدنه آن یك ردیف بز کوهی بطرح شبیه اشکال هندسی دیده میشود. قطر دهانه ۱۰ و ارتفاع ۱۹/۵ سانتیمتر.



(ش-۴۱)

شماره ۱۵۰۹۹- نمونه دیگری از آثار مربوط به تمدن لرستان (اواخر هزاره دوم پیش از میلاد)

کوزه سفالی کرم‌رنگ دهانه تنگ بابدنه کروی و نوارهای کمربندی قهوه‌ای ویك نوار کمربندی مارپیچ زیر دهانه . روی بدنه يك رديف‌نقش بز کوهی بطرح شبیه هندسی و پرنده بهمان شیوه . قطر دهانه ۶ و ارتفاع ۱۲ سانتیمتر .



(ش ــ ٤٠)

قطعات سفال مربوط به تمدن لرستان با نقش بزهای کوهی متنوع در حالتهای
گوناگون مربوط به (هزارهٔ اول و دوم پیش از میلاد)





شماره ۷۲۳۰ تمدن لرستان (اواخر هزاره دوم پیش ازمیلاد)

ظرف بزرگ سفالی نخودی رنگ خمره‌ای شکل دهانه گشاد بابدنه کروی و ته باریک . **دارای نوار های کمربندی وخطوط جناقی ونقوش شطرنجی به رنك قهوه‌ای است. دریکطرف آن زیرلبه بین نوارهای‌کمربندی نقش یك بزکوهی بزرگ دیده میشودکه بطرح هندسی درآمده است. قطر دهانه ۲۳٫۵ وبلندی ۲۷٫۸ سانتیمتر است. (دوعکس)**



(ش-٤٢)

شماره ۱۵۵۳۶ - نمونه دیگری از آثار مربوط به تمدن لرستان (اواخر هزاره دوم پیش‌از میلاد)

کوزه سفالی کرم‌رنگ بادهانه تنگ ولبه‌بر گشته. روی‌بدنه‌بانوارهای کمربندی ومثلثهای بهم پیوسته قهوه‌ای‌رنگ تزئین شده است . بین مثلثها را یك‌ردیف‌نقش بز کوهی پر کرده‌است . این‌ظرف درناحیه کرمانشاه بدست آمده‌است . قطر دهانه ۷ بلندی ۱۰/۶ سانتیمتر .

تمدن حصار II ـ ب : سفال خاکستری درآثار این تمدن کماکان وجود دارد ولی ظروف سفالی رنگ شده نیست و چون فلز زیاد شده بود از فلزات استفاده فراوان کرده‌اند .

طبقات دیگری نیز به اسامی طبقه III الف و III ب و III ج هست که نمونه‌های آثار تمدنهای روشن ومشخصی را در بردارد ولی منظور ما بحث روی طبقات نیست بلکه توجه ما به نقش سفال است .

گذشته از چند ظرف سفالی که باشماره‌های فوق‌الذکر شرح داده شد طرح تعدادی از قطعات سفال منقوش مربوط به تمدن تپهٔ حصار دراین‌مقاله آمده است .



(ش ـ ۴۳) مربوط به‌شماره ۳۲۱

(۵۵)

تمدن تپه حصاردامغان ٥ (هزاره‌چهارم پیش‌ازمیلاد)

تپه حصار درجنوب شهر دامغان ودر ٣٦١ کیلومتری شرق تهران قرار گرفته است . دراین تپه باستانی دانشمند فقید پروفسور هرتسفلد آلمانی آزمایشهای سطحی کرد و چند گمانه زد ولی کاوش اصلی این تپه به وسیله باستانشناس امریکائی (آلمانی‌الاصل) پروفسوراریخ - اف - اشمیدت انجام گرفته است . پروفسور اشمیدت رئیس هیئت حفاری تپه حصار تمدن این تپه را به چند طبقه باستانی تقسیم کرده است :

تمدن حصار I - الف : سفال ساخت دست با اشکال هندسی برنگ سیاه که روی زمینه قرمز نقاشی شده است .

تمدن‌حصار II - ب : سفال که‌بوسیلهٔ چرخ‌ساخته‌شده‌است‌برنگ زمینه قهوه‌ای روشن یا کرم و نقش حیواناتی مانند بز کوهی و پرندگان و انسان بارنگ سیاه . (ظرف شماره ٨٧٨)

تمدن حصار I - ج : مقدمات لعاب دادن سفال دراین دوره فراهم شده واشکال هندسی ونقش حیوان مخصوصاً بز کوهی درآنها بسیارجالب توجه است . (ظروف شماره ٣٩٥-٣٢٠-٣٢١)

تمدن حصار II - الف: سفال خاکستری وسیاه رنگ با نقوش یک‌ردیف غزال (یابز کوهی) باگردنهای بلند بطرح شبیه‌اشکال هندسی. (ظرف‌شماره ٣٤٦).

٥- بعضی از دانشمندان چنین می پندارند که شهر دامغان همان شهر صددروازه (هکاتم پلیس) باستانی بوده‌است که یکی ازشهرهای بزرگ تاریخی ایران بشمار میرود ودرزمان پارتها پایتخت ایران بوده‌است بمسافت کمی درجنوب شهردامغان تپه حصاریکی‌ازتپه‌های باستانی مربوط به‌ادوار پیش‌ازتاریخ ایران است که‌کاوشهای آن ازبهار سال ١٣١٠ شمسی(١٩٣١ میلادی) ازطرف موزه بستن آمریکا بوسیله پروفسور اریخ-اف- اشمیدت- Pro - Erich F. Schmidt شروع شد ونتیجه این‌کاوشها را پروفسور نامبرده درکتابی بنام حفریات‌در تپه حصاردامغان Excavation at Tepe Hissar Damghan نوشت واین‌کتاب در سال ١٣١٦شمسی (١٩٣٧ میلادی) ازطرف موزه دانشگاه پنسیلوانیا - فیلادلفیا بچاپ رسید.

شاخهای بز مدور بوده و در میان شاخها نقش یك گل ٦ پردیده میشود. در زیر شکم بـز نقش چند انسان که با هم کشتی میگیرند پدیدار است. قطر دهانه ۱۱ – ارتفاع ۱۸ سانتیمتر.



(ش - ٤٥)

شماره ۳۴٦ – از آثار تمدن تپه حصار II ـ الف (۳۱۰۰ پیش از میلاد)

ظرف بزرگ سفالی نخودی رنگ پایه کوتاه با نقوش قهوه‌ای رنگ. نقوش آن مرکب از یك ردیف بزهای کوهی که به طرح هندسی تبدیل شده باگردن بلند تخیلی و بدن کوچك وشاخهای مدور است، بطوریکه شاخها زیر لبه بالای ظرف و بدن بزها درقسمت پائین ظرف قرار دارد. قطردهانه ظرف ۱۹ وارتفاع آن ۱۷/٥ سانتیمتر است.

شماره ۳۲۱ـ از آثار تمدن تپه حصار ـ I ـ ج (۳۵۰۰ پیش از میلاد)
ظرف سفالی نخودی رنـگ پایه‌دار با تزئینات هندسی که از چند خط راست و ردیفی از هاشور های کوتاه و خطوط دال برموازی تشکیل شده است . درزیرلبه بربالای خط کمربندی ردیفی از نقش بزهای کوهی وپلنگها دیده میشود بطوریکه نقش دوبز کوهی در وسط و دو پلنگ در طرفین آنها است . روی این ظرف جمعاً نقش چهار بز کوهی و سه پلنگ دیده میشود. قطردهانه ١٤ ارتفاع ١٧ سانتیمتر.



(ش ـ ٤٤)

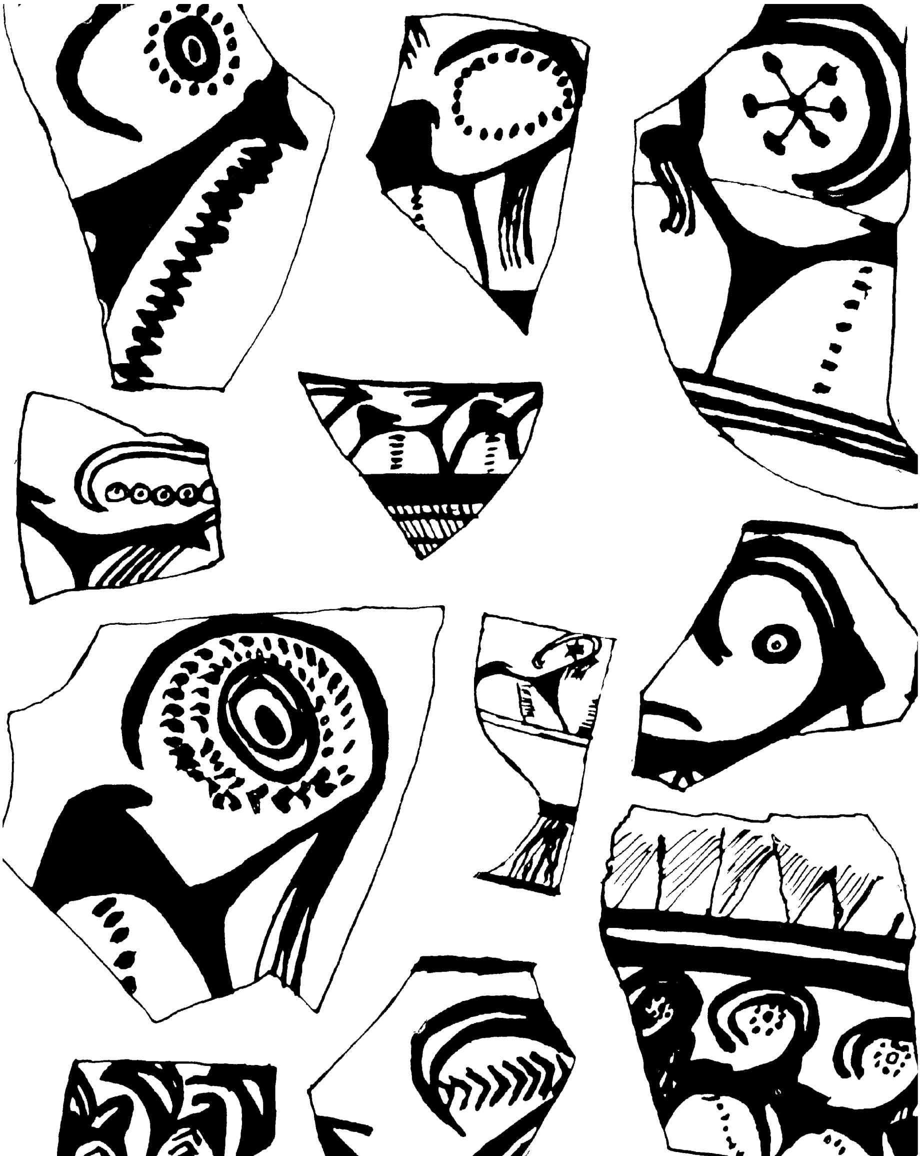
شماره ۳۹۵ـ از نمونه‌های تمدن تپه حصار I ـ ج (۳۵۰۰ پیش از میلاد)
ظرف سفالی پایه‌دار نخودی رنگ که باخطوط هاشوری و کمربندی تزئین شده است . در روی آبخوری نقش یك بز کوهی ریشدار دیده‌میشود .



(ش–٤٧)

شماره ۸۷۸ از نمونه‌های تمدن تپه حصار I–ب (۳۶۰۰ سال پیش‌از میلاد)

ظرف سفالی نخودی رنگ‌وپایه‌دار . دارای تزئینات‌هندسی و نقش‌چهار بز کوهی تقریباً بطرح شبیه هندسی . بز های کوهی ریش‌دار است و شاخ آنها دوایری را تشکیل میدهد که در مرکز این دوایر گردونه خورشید نمایان است . قطر دهانه ۱۰- ارتفاع ۱۰/۵ سانتیمتر



(ش ـ ٤٦)

نمونه های گوناگون قطعات سفال از آثار تمدن تپه حصار دامغان که در بین شاخ بز های کوهی نشانه های متنوعی همچون ستاره-دایره نقطه‌چین-نقطه‌های مدور متوالی و دوایر محاط درهم دیده میشود همهٔ این نشانه ها نمایندهٔ گردونه خورشید است .

تمدن تپه حسنلو آذربایجان غربی (۷۰۰- ۱۲۰۰ پیش از میلاد) ٦

تپه حسنلو در نزدیکی نقده در استان آذربایجان غربی و در مغرب دریاچه رضائیه قرار گرفته است. این تپه بنام آبادی بزرگ مجاور آن که حسنلو نام دارد معروف است. دراین تپه باستانی بزرگ آثار تمدنی مربوط به هزاره دوم تا سدهٔ هفتم پیش از میلاد مسیح دیده شده است.

نمونه‌های سفال مربوط به این تمدن بیشتر به رنگ خاکستری مایل به سیاه و ظرفهای مکشوف در آنجا دارای مجسمه حیوان روی دسته یالوله است. جالبترین اشیاء سفالی حسنلو سه پایه‌های سفالی و ظروف پایه‌دار است که گاهی نیز نقش برجسته حیوان در بدنه آنها دیده می‌شود. شماره ۱۰۰۹۰ دفتر کل موزه ایران باستان (بخش پیش از تاریخ) یکی از ظروف زیبائیست که در تپه حسنلو بدست آورده‌اند و به نقش بز مزین است.

٦- تپه حسنلو ابتدا بوسیله یك هیئت تجارتی ایرانی درسال ۱۳۱۳ کاوش شد ودر سال ۱۳۱۵ بوسیله سراورل‌اشتین Sir Aurel Stien چندین گمانه دراین تپه زده شد ومقداری هم‌اشیاء بدست‌آمد. درسال ۱۳۲٦ یك کاوش تجارتی دیگر بوسیله آقای فرهادی انجام گرفت که آقای محمودراد بازرس فنی‌آن بودند. درسال ۱۳۲۸ از طرف اداره کل باستانشناسی آقای مهندس علی‌حاکمی (مدیر فعلی موزه ایران باستان) باتفاق آقای راد مأمورکاوش علمی دراین تپه باستانی شدند. مقدارزیادی ازاشیاء حسنلو که امروزه در سالن موزه ایران‌باستان دیده‌میشود بوسیله این هیئت به‌موزه آورده شده‌است. نتیجه‌این کاوش درجلد اول گزارشهای باستان‌شناسی مندرج‌است. بالاخره درسال ۱۳۳۷ یك هیئت ایرانی وآمریکائی به ریاست پروفسور دایسون Pro - Dison ونظارت وبازرسی آقای اصغریان (معاون کنونی اداره کل موزه‌ها وحفظ بناهای تاریخی) دراین تپه‌کاوش علمی انجام داد. این هیئت درروز پنجشنبه ۲۳ فروردینماه سال ۱۳۳۷ ضمن‌کاوش دریکی از اتاقها به جام زرمعروف حسنلو برخورد کرد وافتخار دیگری برای ایران عزیز کسب نمود زیرا شهرت این تپه بیشتر به خاطر کشف همین جام طلائی‌است‌ازآن پس چندین‌بار این‌هیئت در تپه حسنلوکاوش کرده‌است ولی متأسفانه تاکنون کتاب مستقلی دراین‌باره از طرف دایسون چاپ نشده‌است. عکس این‌جام برای دوستداران وعلاقمندان به‌آثارهنری وباستانی میهن عزیز همراه نمونه‌های دیگری ازآنچه درتپهٔ حسنلو بدست‌آمده‌است درج میگردد.



(ش-۴۸)

شماره ۳۲۰ از نمونه‌های تمدن تپه حصار I-ج (۳۵۰۰ سال پیش ازمیلاد)

ظرف سفالی پایه‌دار نخودی رنگ دارای تزئینات هندسی که ازچند خط دال‌پر تشکیل‌شده‌است. نقش‌پنج بز کوهی بین تزئینات هندسی قرار گرفته وبدهان بزها طنابی بسته‌شده‌است. در میان شاخهای بز ٦ نقطه‌مدور دیده میشود. قطردهانه ۱۴- ارتفاع ۱۱/۵ سانتی‌متر.



(ش – ۵۱)

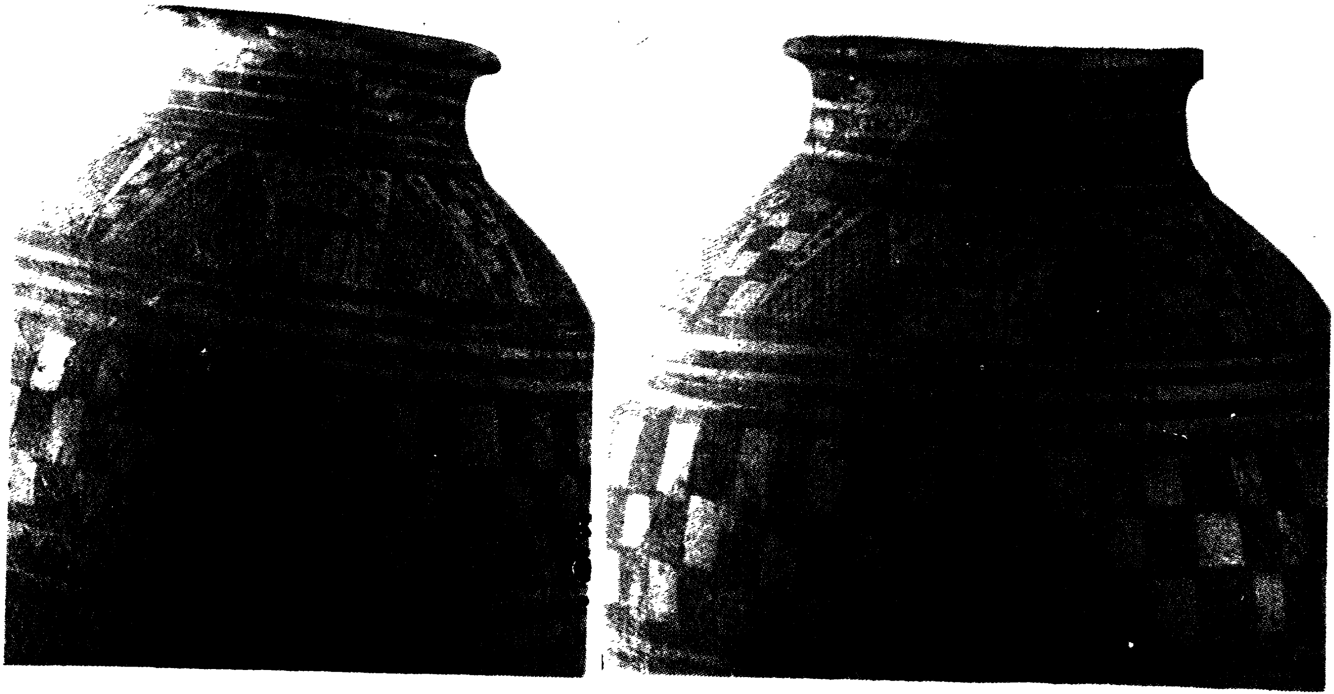
ظرف شبیه قوری شماره ۱۰۰۵۹۰ تمدن حسنلو (۱۲۰۰ – ۷۰۰ پیش ازمیلاد)

این ظرف یکی از بهترین اشیاء سفالی است که نقش برجسته یك بز در روی بدنه‌اش نمایان بوده ومجسمه حیوان‌دیگری شبیه گربه یاسگ‌روی لوله‌آن قراردارد. قطردهانه ۹/۵- ارتفاع ۱۸/۵سانتیمتر.

(ش – ۵۲)

جام زرین حسنلو که در فروردینماه سال ۱۳۳۷ بوسیله هیئت مشترك ایران و امریکابریاست پروفسور دایسون کشف‌شد. این جام درآغوش‌انسانی جای داشت که برزمین افتاده بود و برپشت او خنجری فرو کرده بودند.

نقوش این جام‌بسیار متنوع و دارای ارزش هنری فراوان است. ممکن است چنین‌تصور کنیم که هنرمند سازنده این جام در منقش ساختن‌آن ازدو داستان‌شیرین فارسی کهن الهام گرفته‌باشد. یکی‌داستان‌مهرفراخ‌دشت‌است که در مهریشت اوستاآمده ومهربر گردونه‌ای‌سوار همراه‌یارانش به‌جنگ‌دشمن



(ش ـ ٤٩ ـ ٥٠)

شماره ۱۰۰۵ـاز آثار تپه حسنلو

سبوی بزرك سفالی قهوه‌ای رنگ دارای نقش دو گوزن و یك بزکوهی. سطح بدنه مشتمل بر نقوش هندسی و شطرنجی است این ظرف شکسته و وصالی شده است. قطر دهانه ۱۷ـ بلندی ٤٤ سانتیمتر (از کاوشهای پروفسور دایسون) .

یا برای سرکشی به گوشه و کنار کشور میرود . سربازان کماندار نیزهمراه مهرند که به‌فرمان او پیمان شکنان را کیفر دهند .

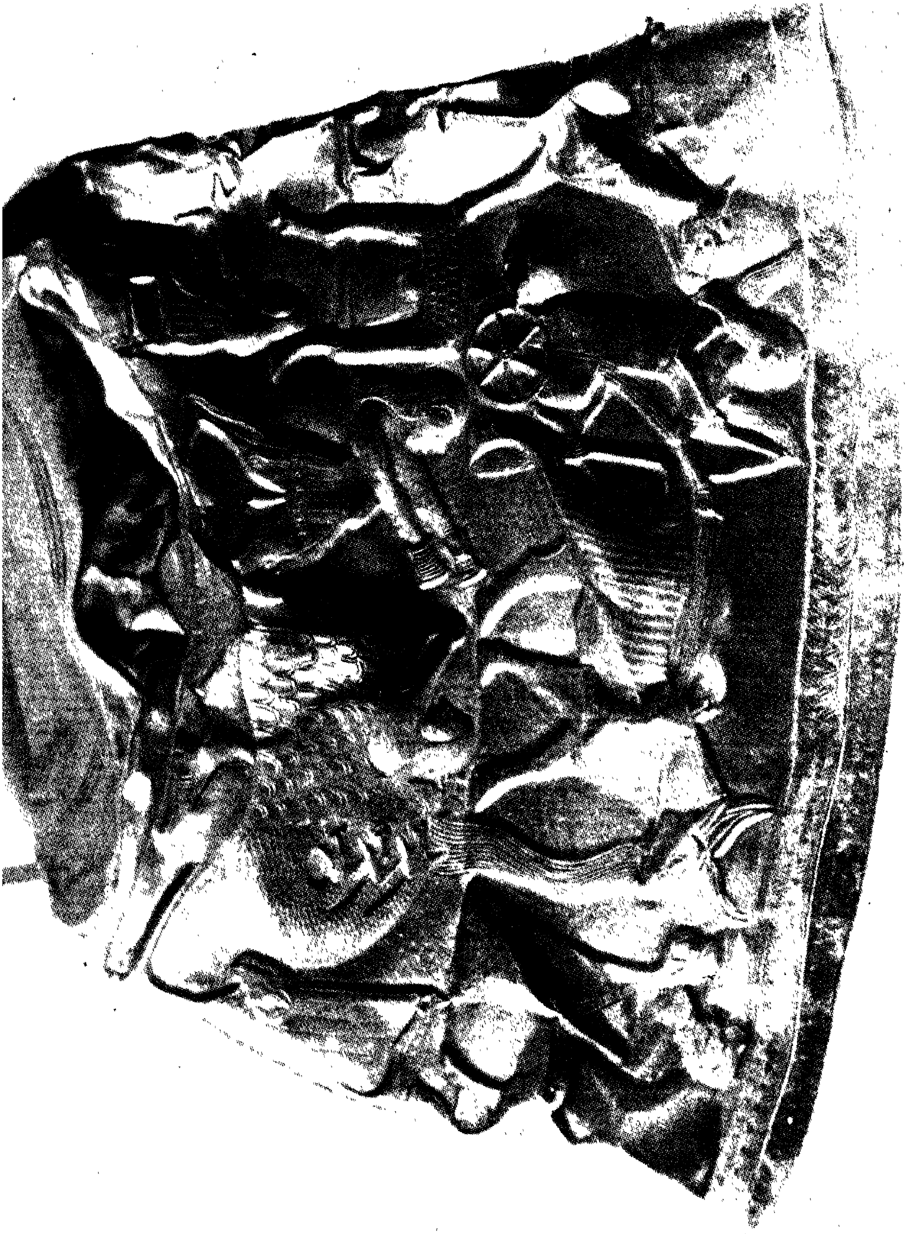
دیگری داستان فریدون پیشدادی وضحاك ماردوش است که شاه‌فریدون و برادرانش بر گردونه سوارند و اژدهای سه سر (یابقول اوستا سه کله وسه پوزه و شش‌چشم)نشانه اژیدهاك (ضحاك) ماردوش است . نقش دوزن احتمالا دختران جمشیدشاه (خواهران فریدون‌شاه) یعنی ارنواز و شهرناز باشند که بدست ضحاك اسیرشده بودند . باید یادآور شد که درچهارسوی کف جام نقش‌چهاربز کوهی نیزدیده‌میشود که برزیبائی جام‌افزوده است و دراین‌عکس نمایان‌نیست .(برای آگاهی‌بیشتردراین زمینه به کتاب فروهرپاشاهین نوشتهٔ سرگرد مراد اورنگ چاپ۱۳۴۴ خورشیدی صفحه۸۴ - ۹۵مراجعه‌شود.

تمدن زیویه کردستان (حدود ۸۰۰سال پیش‌از میلاد)۷

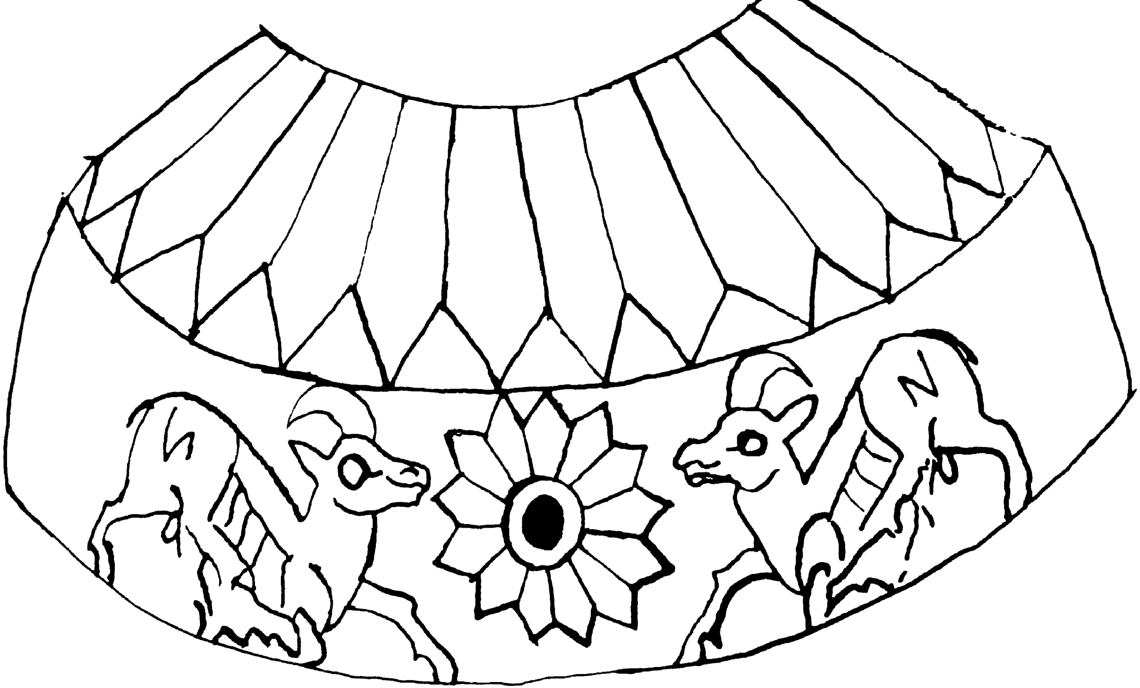
تپه زیویه در نزدیکی‌شهرستان سقز و شمال کردستان قراردارد .دراین تپه تاکنون حفاری علمی‌منظمی انجام نگرفته است وآنچه که به این تمدن نسبت‌داده میشودجسته گریخته بوسیله حفاریهای غیرمجازمردم یاحفاریهای تجارتی بدست‌آمده است . از اشیاء زیویه در موزه ایران باستان بسیاراست و بهترین‌آنها اشیاء نقره‌ای و اشیاء طلائی و عاجهای منقوش است که زمان نفوذ این تمدن را به ۸۰۰ سال قبل‌از میلاد میرساند .

ظروف سفالی که ازتمدن زیویه بدست‌آمده‌آجری رنگ و دارای لعاب شفاف‌است . این ظروف گاهی‌بانقوش‌هندسی کنده تزئینی مزین است. ظروف

۷- درشمال ناحیه‌ای که مانها حکومت‌میکردند (سواحل دریاچه رضائیه تانزدیکی تبریز وحدود کرمانشاه) هنرناحیهٔ زاگروس‌درنتیجه تماس باهنرآشوربسیار پیشروی کرد و حتی‌ازهنر لرستان‌جلو ترافتاد(ارارتوها رابط‌هنرناحیهٔ زاگروس‌باهنرآشوربودند).این تأثیر هنر ارارتو وهنرآشور درهنرزاگروس که همان هنرماد است‌کاملا چشم‌گیربوده‌وسبب‌شده است که گنجینه زیویه با آن مشخصات وسپس شاهکارهای حجاری تخت جمشیدبوجود آید . گنجینه زیویه در دژی ازپایتخت‌منائی(شهرایزیرتو Izirtu) یافت شده شامل اشیاء زر وسیم وعاج‌است که همه را درون صندوق مفرغی درآن دژنهاده بودند . اشیاء عاج از آشوربه منائی (قسمتی از کشور مادیا محل حکومت مانها) آورده شده وممکن‌است در دوره مادها این‌گنجینه را پنهان ساخته باشند .



(ش - ٥٢)



طرح نقش کوزه شماره ۶۸۸۵ ازآثار مربوط به‌تمدن زیویه ازرو‌برو که
نقش گل ستاره‌ای شکل و بز کوهی در طرفین آن کاملا نموده میشود.

دیگری نیز مانند ساغرهای سفالی زیویه یافت شده که از مجسمه‌های گوناگون حیوان تشکیل گردیده است به‌ویژه حیواناتی شبیه گوزن – بز کوهی و قوچ در این تمدن رل بسیار مهمی را بازی کرده‌اند . از ظروف جالب زیویه کوزه – لعابدار شماره ٦٨٨٥ موزه ایران باستان است که شرح آن در زیر عکس آمده است



(ش-٥٣)

کوزه شماره ٦٨٨٥ از آثار مربوط به تمدن زیویه (۸۰۰ پیش از میلاد)

قسمت بالای این کوزه باخطوط هندسی بصورت مثلث‌های ردیفی منظم تزئین شده و قسمت پائین آن ساده است .

در قسمت وسط کوزه در دوطرف بین دو ردیف خط کمربندی نقش دو گل

صفحه‌ای از تاریخ مشروطیت ایران

از

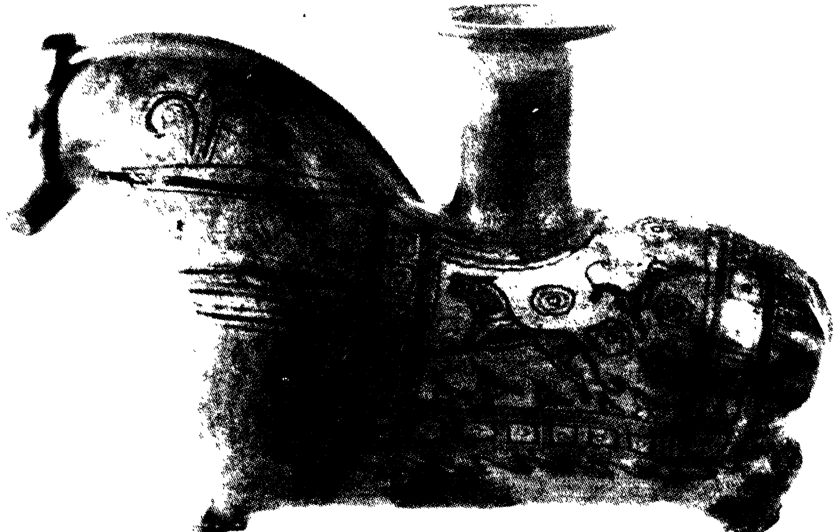
محسن فرزانه

درسال ۱۳۲۵ قمری که محمد علی‌شاه زمام امور کشور را بدست گرفت . بعمد دست به‌تحریکاتی در تهران و آذربایجان زد تا موجبات تعطیل مشروطیت را فراهم سازد مرحوم کسروی در تاریخ مشروطه‌ایران[1] به‌تلگراف حضوری تلگرافخانه کاخ گلستان بین اتابك و نظام الملك والی آذربایجان اشاره میکند و مفاد آنرا نیز آورده‌است لکن تلگراف حضوری مجددیکه متن آن ذیلا از نظر خوانندگان میگذرد[2] چندی بعد از تلگراف مذکور صورت گرفته و ناظر باوضاع آشفته آذربایجان است که اتابك دستور هائی به نظام الملك والی آذربایجان میدهد و جواب

---

۱ ـ صفحه ۳٤٤ ، ۲ ـ درصفحات ۳۹۹ و٤۲۳ کتاب مرقوم اشاره باوضاع متن تلگراف شده است

زیبای ستاره‌ای شکل (آفتابگردان) که به گل خورشید معروف است دیده می‌شود - در دو جانب هریك ازاین گلها نقش بز کوهی بحالت نیم‌خیز قرار دارد بدین معنی که یکدست آنها روی زمین خوابیده و دست دیگر را بلند میکند . قطر دهانه ۱۱ و بلندی ۳٦ سانتی متر.



(ش - ٥٥)

شماره ٦٧٠٠ نمونه‌ای از آثار مربوط به‌تمدن‌ماکو آذربایجان غربی (۱۲۰۰ پیش‌از میلاد)

ساغرسفالی نخودی رنگ به‌شکل مجسمه اسب که دهانه ظرف‌در پشت اسب قرار دارد . یك جل تزئینی (نمد) برپشت اسب ترسیم کرده‌اند و نقوش آن‌قهوه‌ای‌وسیاه‌رنگ‌بوده مشتمل‌بر تصاویر بزهای کوهی‌وشیران و پرندگان و دایره‌هائی است که نمایندهٔ خورشید بشمار میرود .

دیروز بامید فوج ماکو برای ارومی از طرف ریاست نظام اقدامی نشده بود فوج اول خاصه را باجلال‌الملك داده‌ام مأمور مخصوص باحکم قتل‌وغارت‌فرستاده‌ام فوج‌را حرکت بدهد همین‌طور مأمورمخصوص فرستاده‌ام فوج بهادران را درشبستر حاضر کند از اینطرف شب‌وروزمشغول تدارك لباس و چادرهستم قبل‌از ورود من‌هیچ اقدام نشده‌بوداستعدادقراجه‌داغ از سه‌روز قبل معطل لباس و ملزومات است که دیروز فرستاده شد یك توپ میخواهد، درتبریزاسبابش موجود نیست از سراب مأمور رفته‌است که ببرد فوج اردبیل میگویندحاضر است لباس ندارد لباس‌آنهم تداركشده است تا برسد بمحل البته سه چهارروز طول دارد همه دروغ میگویند. همه مشغول دزدی‌اند ، بی‌طرفهامان مشغول‌اسباب چینی امام‌جمعه وارد نمیشددو روز اضطراب‌داشتم مجتهد وارد شد سه روز اضطراب داشتیم باهفتاد نفرقزاق یك نفرقاتل‌را کفایت نکرد درخوی‌قصاص برسانند یکنفر که بطرفی‌فرستاده شود واقعاً انجام‌خدمت بکند نیست‌آلان پس‌از هزار فکروثوق‌الملك رابرای خوی معین کرده‌ام و حال‌آنکه هیچکس اینکار را نمی کند فوج حیدرخان را باسعدالسلطان داده‌ام بلکه‌برود حاضر کند فوج دهم خوی را سالارمؤید را فرستاده‌ام بلکه غیرت کند حاضر نماید از این اقدامات هرنتیجه که‌حاصل شد بارومی فرستاده‌میشود خدا پدر نصیرالسلطنه را

بقیه‌سند دردست نگارنده‌نبوده است .

موضوع شکایت کنسول هلند

محمدحسن‌خان سعدالملك‌برادرنظام‌السلطنه مافی‌حاکم بوشهرتلگراف ذیل را بسال۱۳۰۵هجری قمری بعنوان وزیراعظم (میرزاعلی‌اصغرخان‌امین‌السلطان) مخابره کرده است که مفادمتن چنین است :

از بوشهر جواب‌دولتی ۱۷۰ کلمه

حضور مبارك بندگان حضرت مستطاب‌اجل‌اکرم وزیراعظم روحی‌فداه ز اظهار قونسول هولاند به‌سفارت دولت فخیمه روس مقرر رفته بود اولابدو

تلگراف حضوری مزبور که از ناحیه والی این استان مخابره شده چون نوارضبطصوت منعکس کنندهاوضاع ناگوار روز است بسیار جالب وسودمند بنظر میرسد . متأسفانه از هرتلگراف یك صحفهآن بیشتر دردسترس نیست:

از طهران بهتبریز - حضوری

اقدامات کامله حضرتعالی در تهیه استعداد و احضار افواج موجب تشکر گردید از حسن مراقبت و کفایت مسلمه آنحضرت جزاین ترتیب را انتظار نداشته و نداریم بقسمی که بانهایت نگرانی که از حال آذربایجان داریم در این چند روز از مراحمت استعلام خودداری کردهایم - درمسئله بیله سوار درجواب آخری اجرای فقراتیکه بصراحت تعهدشده ووزارتخارجه بحضرتعالی اطلاع داده است وعدهشده باقی بفرصت رسیدگی و اجرای حقانیت موکول گردید[۳] وخسارات وارده برعایای ایران هم مطالبه شده هنوز جواب نرسیده است . لهذا در تکمیل اجرائیات فقرات موعوده که عمدهٔ آنها دستگیری قاتل است تأکیدات بجاهای لازم ضرورت دارد .

باتلگرافی که دو روز قبل اهالی ارومیه بمجلس مخابره کردهاند وضع آنجا مهلت ده روزه را متحمل نخواهد شد تا استعداد کافی بهآنجا برسد برای تقویت معنوی اهالی سعیبلیغ لازم است.سیم را که مجدداً قطع کردهاند باید خیلیزود تعمیر کنند که انقطاع مخابرات سلب امید از آنها نکندبدیهی است در این خصوصها اهتمام لازم فرمودهاید . درباب خوی که هفتاد نفر قزاق کفایت قصاص یکنفر را ندارد بعقیده ما از عدم کفایت نایبالحکومه است اگرصلاح میدانید تا رسیدن وثوقالملك محمدخان سرکرده قزاق را بسمت نیابتحکومت مأمورنظم آنجا فرمایند عمل قصاص را هم تمام نمایید. همین شخص یاخودوثوقالملك بعداز رسیدن اسلحه دولتی رااز دستاشراری که بعنوان نظمیه مشغول شرارت هستند گرفته بمیاندوآب برود تا

۳ - اشاره به تجاوز عثمانیها و جنگ درنواحی ارومیه است که نمایندگان روس و انگلیس درتهران و استانبول بمیانجیگری برخاسته بودند .

است. گندم فعلا خرواری پنج‌تومان و نان خرواری نه تومان و ششهزار دینار است درحقیقت خرواری چهار تومان ششهزاردینار تفاوت نان با گندم است و موجب این است که باید بدست آسیاب آرد شود زیرا که طاحونه دردوازده فرسخی است و آب شیرین باید وهیزم را هم باید.

بقیه سند دردست نگارنده نبوده است.

گزارش پستی فوج گلپایگان

عمده‌الامراء نصراله‌خان سرتیپ درانتظام‌امرفوج کمال مراقبت ومواظبت را دارد و تاکنون مهما امکن درنظم و امنیت آنها کوشیده است و بحمدالله‌تعالی حالا منظم‌است وخصوص بعدازآنکه‌یاوررا محبوس نمودم خیلی‌حالت فوج بانتظام آمده و همه روزه مواظب آحاد و افراد فوج است که در شهر بخلاف قاعده رفتار نکنند و سهل است بفوج گلپایگان نیز رسیدگی میکند وفی‌الجمله نظمی که فعلا در فوج مزبور است از کفایت و اهتمام معزی الیه است که آنهارا تاکنون بقسمی ساکت و آسوده داشته است لازم بود بعرض حضور حضرت اشرف افخم دامت شوکته برساند.

زیاده جسارت است فی‌ذیحجة‌الحرام ۱۳۰۷

گزارش شماره ۱۴ راجع به‌تریاك مغشوش

این روزها رعیتی، چند ظرف تریاك بشهرآورد بشخص تاجری فروخته بود وآن شخص تاجربعدازخریدن‌تریاك را امتحان کرده معلوم شد مغشوش است خواسته بود پس بدهد و میان‌آنها گفتگو بمحاکمه کشید باین بنده اطلاع دادند بایع ومشتری را حاضر نموده درصدد تحقیق برآمدم بعد از غوررسی ودقت معلوم شد این تقلب در تریاك پیش ازآنکه بتاجر بفروشند شده بود چون تریاك تجارت عمده است واگرخدانکرده این تقلب درچین

ورود رسماً قونسول دیدن از فدوی کرد معمولا فدوی هم در کمال احترام از مشارالیه بازدید نمود ملاقات ثانوی مشارالیه می‌بایست بتوسط کارپرداز مهام خارجه وقت خواسته باشد و فدوی هم بتوسط کارپرداز وقت داده باشد چنانچه همچو رقعه ازکارپرداز در دست دارد و فدوی آنوقت برای ملاقات او حاضر نشد حق شکایت دارد وانگهی از قرار اظهار خودش قبل از وقت آمده فرضاً اظهاراتش هم حقیقت داشته باشد حقی نداشته قبل از وقت بیاید چنانچه دروقت معینی که خود مشارالیه مدعی است می‌آمد البته کسی که وعده ملاقات بمشارالیه داده بود حاضر میشد زیرا تعین وقت بجهته اینست که از طرفین تخطی از آنوقت معین نشود قونسول در این باب حق شکایت ندارد امیدوارم که برخلاف قاعده و رسم دزه معمول ندارد در این مورد غیرحق بود خود حضرت اجل‌عالی انصاف دهید چه‌حق عذرخواهی دارد .

محمدحسن . مهر تلگرافخانه

بتاریخ ۷ شهر ذیحجةالحرام سنه ۱۳۰۵

دستور وزیر اعظم درحاشیه چنین‌است: جواب داده شود اینها که‌نوشته میشود صحیح است ولی همانطور کــه نوشتم یك‌طوری بهراسمی هست رفع (شکایت) را بکنید وبوزیر مختار روس هم هرقدر ازاین تلگراف را . . . . باید نوشت واطلاع داد .

گزارشی از ساخلوی بوشهر ـ سنه ۱۳۰٦ قمری

از بوشهر به‌طهران

حضور مبارك‌بندگان حضرت‌مستطاب اجل‌افخم‌وزیراعظم روحیفدا مقرر رفته بود جیره یکماهه ساخلو بوشهررا بعرض برساند چون مأمورین‌بوشهر درآخر هرماه بدون یکروز تأخیرجیره خودرا دریافت میدارند اگرتسامح در دادن جیره بشود در نقطه بوشهر اسباب افتضاح خواهد شد بدین جهة تلگرافاً معروض داشت جیره یکماهه تمام مأمورین بوشهر یکصد خروار

این روزها عقب چند ظرف تریاک شهر را در دست [illegible]

بعد از خریدن تریاک را امتحان کرده معلوم شد مغشوش است خواهش [illegible]

در میان اینها گفتگو [illegible] اطلاع [illegible]

تحقیق [illegible] این تقلب در تریاک [illegible]

[illegible] چون تریاک [illegible] این تقلب [illegible]

در [illegible]

مغشوش را [illegible]

[illegible]

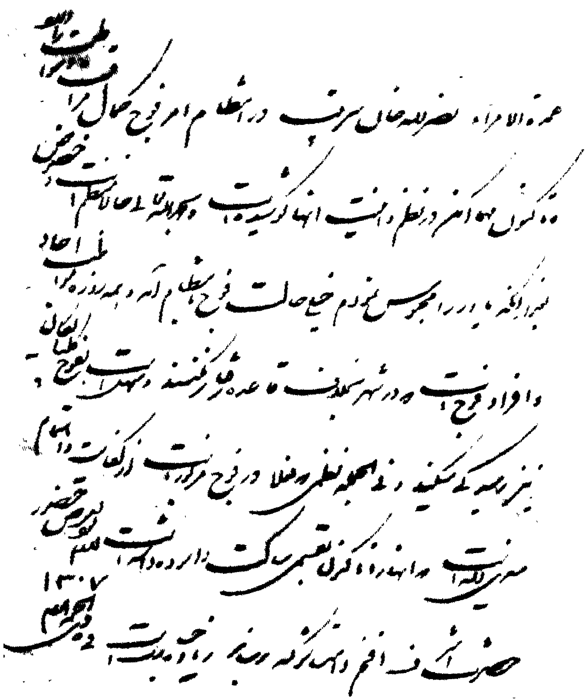
۱۳۰۲

[illegible] خاطر [illegible]

گزارش شماره ۱۴ راجع به تریاک مغشوش

و در خارج معلوم شود این تجارت بزرگ بکلی ضایع خواهد شد گفتم آن یك ظرف تریاك مغشوش را در گمرك آتش زدند که عبرت و تنبیه دیگران بوده بـاین کار جرأت ننمـایند و عموم تجار داخله و خارجه از این معنی شکرگذاری نموده عریضه رضامندی نوشته بودند عین اورا برای استحضار خاطر مبارك فرستاد. زیاده جسارت است ذی‌الحجةالحرام ۱۳۰۷

اینك عین اسناد به‌ترتیب ازنظر خوانندگان گرامی میگذرد:



گزارش پستی فوج گلپایگان

از تبریز به ادارهٔ تلگراف دولت علیهٔ ایران صفحه

نمره	عدد کلمات	تاریخ اصل مطلب	اطلاعات
نمره حضوری		روز ساعت دقیقه	

بسیار منتظر جواب بودم تا دیروز با سید فوج ماکو برای اردو از طرف ریاست نظام اقدامی نشده بود فوج [illegible] قاصد شده با جلال الملک [illegible] داده‌ام

مأمور مخصوص با حکم قتل و غارت فرستاده‌ام فوج سوم حرکت بدهم همین طور مأمور مخصوص فرستاده‌ام فوج بهادران سوار در شبستر حاضر کند از اردو [illegible]

شب و روز مشغول تدارک لباس و عرابه [illegible] قشون [illegible] هیچ اقدامی نشده بود [illegible] توجه داشتم از سه روز قشون مشغول لباس و ملزومات [illegible]

فرستادم یک توپ [illegible] در تبریز اسباب موجود نیست در سر آب [illegible] مأمور [illegible] است [illegible] فوج اردو [illegible] لباس ندارد

لباس زیاد تدارک شده است تا [illegible] که چهار روز طول دارد همه در روز [illegible] مشغول [illegible] طرفداران مشغول [illegible]

امام جمعه وارد شده روز [illegible] مجتهد وارد شد سه روز [illegible] با اتفاق [illegible] تکفیر [illegible]

در حق قصاص [illegible] تکفیر [illegible] فرستادم [illegible] دو اتفاق [illegible] خدمت بکند [illegible] پس از [illegible] وثوق اطلاعات.

میل [illegible] در حال [illegible] فوج حیدر خان را با سعدالسلطان داده‌ام [illegible] فوج [illegible]

[illegible] فرستاده [illegible] غیرت کند حاضر [illegible] شد [illegible] فرستاده شود [illegible]

تاریخ شهر ساعت دقیقه قبل سنه ۱۳۲۵

بقیه تلگراف حضوری شماره ۱

از طهران به تبریز اداره تلگرافی دولت علیه ایران صفحه

نمره	عدد کلمات	تاریخ اصل مطلب	ملاحظات

حضوری — روز — ساعت — دقیقه

اقدامات کامله حضرتعالی در تهیه استعداد و قشون را فوراً موجب تشکر گردید از حسن مراقبت و کفایت مسلمه حضرت

[illegible] ترتیب [illegible] ندارم [illegible] با نهایت نگرانی هم از حالات آذربایجان ملازم در این چند روز از مراحم

استعلام حضور مبارک کرده‌ام [illegible] در جواب [illegible] وزارت خارجه حضرتعالی

اطلاع داده است [illegible] عده [illegible] رسیده که [illegible] حرکت کرده [illegible] داده [illegible]

ایالت هم [illegible] هنوز جواب نرسیده است [illegible] قوات [illegible] عملاً [illegible]

حاضر است [illegible] ضرورت [illegible] کرده [illegible]

مهلت ده روز [illegible] نخواهد [illegible] تقویت [illegible]

با [illegible] در این خصوص [illegible]

[illegible] قزاق کفایت [illegible] اگر صحیح [illegible]

[illegible] قزاق [illegible] نیابت حکومت [illegible]

[illegible] از دست اشرار [illegible]

بتاریخ — شهر — ساعت — دقیقه — ۱۳۳۵

تلگراف حضوری شماره ۱

اداره تلگرافی دولت علیه ایران

اطلاعات	تاریخ اصل مطلب			عدد کلمات	نمره
	دقیقه	ساعت	روز		

تعیین وقت بجهه این است ۱۵ از طرف مجلس از آن وقت میل نشود قوه نیست وراث هیچ شکایت ندارد امیدوارم

رجعت تا آنکه ورثه از ذره سهمی ندارد ورثه مورد غیر حق بوده حضرت اجل عالی انصاف بدهید که

محمد هادی دارد

گیرندهٔ مطلب	گرفته شد	بواسطهٔ تلگرافخانهٔ
سنه ۱۳۰۵	نمره	بتاریخ ۱ شهر محرم ساعت دقیقه

بقیه تلگراف شمارهٔ ۲

[illegible]

ادارهٔ تلگراف دولت علیهٔ ایران

از بوشهر

نمره	عدد کلمات	تاریخ اصل مطلب			اطلاعات
		روز	ساعت	دقیقه	
[illegible]	۱۷۰				

[illegible]

بواسطهٔ تلگرافخانه	گرفته شد	گیرندهٔ مطلب

بتاریخ شهر ساعت دقیقه قبل سنهٔ ۱۳۰

تلگراف شمارهٔ ۲

بخش دوم

ادارهٔ تلگرافی دولت علیهٔ ایران

اطلاعات	تاریخ اصل مطلب			عدد کلمات	نمره
	دقیقه	ساعت	روز		
				۱۷۰	۲۲

حضور مبارک بندگان حضرت مستطاب اجل اکرم افخم وزیر اعظم روحی فداه مقرر رفته بود خبر [illegible] به سرحد

بوشهر [illegible] این ماموریت به بوشهر در آخر هر ماه بدون [illegible] تغییر [illegible] دریافت شد الحمدلله از کثرت [illegible]

در دادن خبر بشود در نقطه بوشهر اسباب افتضاح خواهد شد بدین جهت تلگرافا معروض داشت [illegible]

ماموریت بوشهر حصه خرداد است که تمام [illegible] خرداد [illegible] خرداد [illegible] تشنه از دنیا رفت

در حقیقت خرداد [illegible] تمام تشنه از دنیا رفتند [illegible] بلکه تمام است و موجب این است که با

دست بیاب آورد نشود زیرا که [illegible] دوازده فرسخی است و آب شیرین [illegible]

گیرندهٔ مطلب	گرفته شد	ملاحظهٔ تلگرافخانه
سنه ۱۳۰۶	تقابل	۲۱ شهر ۱۰

تلگراف شمارهٔ ۳

-۱-

آرم سلطنتی فتحعلی شاه

دانشمند گرامی جناب آقای یحیی ذکاء درمورد مقاله‌ای که بقلم فاضل ارجمند آقای محمد مشیری تحت عنوان «معرفی چند سکه از دوران قاجاریه» درشمارهٔ دوم سال پنجم مجلهٔ بررسیهای تاریخی چاپ شده بود مطالبی مرقوم داشتند که ما آنرا عیناً از نظر آقای مشیری گذرانیده و اینک نامهٔ آقای ذکاء و جوابی که آقای مشیری بدفتر مجله ارسال داشته‌اند ذیلا از نظر خوانندگان گرامی میگذرد.

بررسی‌های تاریخی

مجله محترم بررسیهای تاریخی

درشماره‌دوم سال‌پنجم آن مجله دوست فاضل و محترم این‌جانب آقای محمد مشیری‌درمقالهٔ مفید خود تحت عنوان «معرفی چند سکه از دوران قاجاریه» اشاره به‌مقالات‌مسلسل و کتاب «تاریخچه تغییرات‌و تحولات درفش‌وعلامت‌دولت‌ایران ازآغاز سده‌سیزدهم هجری تا امروز» نوشته اینجانب کرده و نکات وملاحظاتی چند درباره‌مطالب‌آن درج کرده‌اند که اینك ضمن سپاسگزاری از الطاف ایشان در مورد نسبت دادن علاقمندی به شعائرملی‌ومذهبی وداشتن احساسات عالیه به‌شخص اینجانب، لازم میدانم درخصوص دخالت دادن نظریه‌های‌شخصی و احساسات درمورد یك موضوع تاریخی که بگمان‌ایشان‌منجربه ضعف مبنای تحقیقی وعلمی نوشته‌ام گردیده است توضیح مختصری بدهم.

آقای مشیری درمورد سکه جالبی که ازعهد فتحعلیشاه درمجموعه



شکل ۱ - پشت وروی سکه نقرهٔ فتحعلی شاهی موزهٔ بریتانیا. ضرب انگلستان.

عیناً شبیه به آرم سکه مزبور برروی آن نقش شده واز طرف دولت انگلیس به فتحعلی‌شاه هدیه شده است ووجود همین ظرف خود به تنهائی ثابت می کند که این علامت محض تفنن ویا بیخودانه برروی آثار مختلف نقش نبسته و منظور از آن نمایاندن آرم سلطنتی ایران بوده است (شکل ۲).



شکل ۲ — پیالهٔ چینی با آرم سلطنتی که ازطرف دولت انگلیس به فتحعلی شاه هدیه گردیده است.
(عکس از موزه گلستان)

بی گمان معرفی نمونه دیگری از این آرم برروی یك سکه ایرانی از مجموعه موزهٔ ایران باستان که آقای مشیری انجام داده‌اند کاریست سودمند که درنزد اهل تحقیق مأجور خواهد بود ولی از آنجا که اثبات شیئی نفی ماعدا نمی کند، دراین مورد باید بچند نکته توجه داشت.

نکته اول این است که سر گوراوزلی باریکم بسال ۱۸۱۱ میلادی (۱۲۲۶ ه. ق.) به ایران آمده است و پولی که بدربار ایران تحویل داده طلا بوده نه نقره ومس ونیز تاکنون ندیده‌ایم که درجایی به نقش ونوع سکه های این هدیه اشاره‌یی شده باشد.

نکته دوم این که چون درسال ۱۲۴۱ ه. ق. نخستین سی سال سلطنت فتحعلیشاه پایان یافته و قرن دوم سلطنت او آغاز گردید، او را «سلطان

سکه‌های موزه بریتانیا موجود است (شکل۱) و اینجانب برای نخستین بار راجع به نقش روی آن و نمونه دیگری از همان نقش که در کاخ گلستان برروی ظرفی دیده می‌شود، در کتاب فوق مطالبی آورده‌ام، مرقوم داشته‌اند که «این سکه‌ها ازطرف دولت ایران سفارش داده نشده است و پس از رسیدن به ایران هم در جریان داد وستد ودر دسترس مردم نبوده است . این سکه‌ها جزو هدایایی است که دولت انگلیس بوسیله سر گوراوزلی به دربار ایران فرستاده بود و بعنوان «دست‌لاف» بین وزرا ودرباریان پخش شده وهیچگونه ارزش پولی نداشته است.»

آقای مشیری با آوردن مطالب فوق خواسته‌اند ، علاوه بررد نظر اینجانب که این آرم برای دولت ایران پدید آورده شده و برروی سکه‌هایی در انگلیس ضرب شده بود، ضمناً میان پول طلائی که دولت انگلیس درسال ۱۸۱۱ میلادی (۱۲۲٦ هـ . ق .) توسط سر گوراوزلی بدربار فتحعلیشاه ارسال داشته بود و این سکه‌ها ، ارتباطی برقرارسازند ولی متأسفانه ایشان در آن مقاله دلیل و مدرکی برای وجود این ارتباط ارائه نداده‌اند ودرواقع قدرت وضعف استدلال و نظر ایشان نیزدراین مورد دست کمی ازنظر اینجانب که با عبارات «گویا» و «ازقرائن چنین پیداست» بیان شده است ندارد . وانگهی نویسندهٔ محترم توجه نکرده‌اند که اینجانب درهمان کتاب نوشته‌ام که فلوسی مسین که خط آن عین خط ونوشته سکهٔ موزه بریتانیاست درهمدان درنزد شخصی دیده‌ام که آرم روی آنرا با سوهان سائیده بودند . بنظر ما حتی ضرب سکه «نقره» در انگلستان و ارسال آن بعنوان دست‌لاف یا بهتر بگوئیم «رشوه» بدربار فتحعلیشاه کار عجیبی می‌نماید تا چه رسد ارسال فلوس مسی که بنا بنوشته خودشان ارزش پولی هم نداشته است .

لابد توجه کرده‌اند که نظر اینجانب درمورد این آرم منحصراً متکی به نقش این سکه نقره نبوده است که اگر جزو دست‌لاف قرار گرفت همه نتایجی که از آن گرفته‌ام بکلی باطل شده ونادرست از آب درآید ، این جانب در آن کتاب مدرك دیگری ازمجموعه چینی‌های کاخ گلستان ارائه داده‌ام که آرمی

چنانکه مشاهده می‌شود، میان تاریخ ارسال پول طلای دولت انگلیس (۱۲۲۶ هـ. ق.) وضرب سکه کشورستانی (۱۲۴۱ هـ. ق.) مدت پانزده‌سال فاصله است و بسیار بعید و نامعقول می‌نماید که دولت ایران پس از پانزده‌سال باآن همه جریانات سیاسی که پیش‌آمده بود بخواهد بمناسبت سی‌امین سال سلطنت شاه مملکت سکه‌یی‌ضرب کند و در آنجا بفکر استفاده از آرم‌مجعول یا ترکیبی که برروی سکه‌های ارسالی دولت انگلیس ضرب شده‌بود بیفتدو از آن‌استفاده کند.

همانگونه که در کتاب خود نوشته‌ام، بنظر اینجانب این‌آرم درهمان سالهای ۴۲–۱۲۴۱ هـ.ق. برای دولت ایران‌ساخته شده و موقتاً بمدت بسیار محدودی بکاررفته وسپس بعللی پذیرفته نشده وآثار آن جمع‌آوری و از بین برده شده است واگر غیر ازاین بود میبایست سکه‌های مسی ونقره‌یی و طلایی متعددی از آن در گوشه و کنار کشور و خارج از کشور بدست میآمد.[۲] دلیل اینکه علامت‌روی‌سکه‌های‌مورد بحث آرم سلطنتی‌ایران‌بوده وبهمین علت هم برروی سکه‌های نقره وطلا ضرب گردیده وبر روی ظروف نقش بسته است وجود سند ونمونه چهارمی است که نخستین بار در اینجا بمعرفی‌آن می‌پردازیم. (شکل۴)

الکساندر جونز ادوارد یك افسرانگلیسی است که کتابی‌بنام«مسافرت ازهند تاانگلستان» درفاصله سالهای ۲۶–۱۸۲۵ میلادی (۴۲–۱۲۴۱ هـ. ق.) نوشته وبسال ۱۸۲۷ میلادی در لندن بچاپ رسانیده است. در این سفرنامه نویسنده کتاب ضمن بحث راجع به‌ایران‌تصویر درفشها وآرم‌سلطنتی‌ایران‌را درپایان کتاب‌خودبدون‌توضیح اضافی‌آورده‌است که‌دراینجاعیناً بچاپ‌میرسد.

باوجود این کتاب ومعرفی‌شدن این علامت درآن بعنوان «آرم سلطنتی ایران» در فاصله سالهای ۴۲ – ۱۲۴۱ هـ. ق. که مقارن با زمان ضرب سکه

---

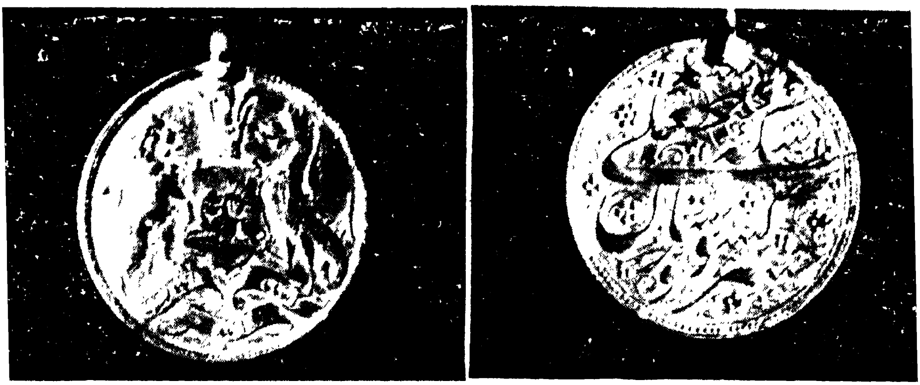
۲ – ازسال۱۲۴۲ به‌بعد که آرم مذکورازروی‌سکه‌های‌طلاونقره« کشورستانی»حذف گردید، بجای‌آن‌عبارت «ضرب دارالخلافه‌تهران» بر روی سکه‌ها بکارمیرفت.

صاحبقران» نامیده‌وباین مناسبت درهمان سال دونوع سکه‌ضرب کردند :[۱]

یکی سکه‌یی که سی وشش نخود نقره داشت واین مصرع بر روی آن نقش بسته‌بود : «سکه‌فتحعلی شه‌خسروصاحبقران» وآنرا «سکه‌صاحبقرانی» نامیدند که بعداً به تخفیف فقط «قران» گفته‌شد که هنوز هم در زبان مردم ایران جاریست .

دوم‌سکه اشرفی بود با هجده نخود طلای خالص که روی‌آن‌مصرع‌زیر ضرب شده بود «سکه فتحعلی شه خسرو کشورستان» واین‌سکه های طلا را نیز «کشورستانی» نامیدندولی چون پول‌طلا کمترازسکه‌های نقره دردسترس مردم‌بودازاین‌رو نام‌آن‌مانندنام«قران»شهرتی‌نیافت‌ورفته‌رفته‌فراموش گردید.

آقای مشیری که کتابی در زمینه سکه‌های ایران در دست تألیف‌دارند باید بهتر از اینجانب بدانند سکه طلایی که درمجموعهٔ سکه‌های‌موزهٔ‌ایران‌باستان مشاهده کرده و تصویرآن را درمقاله‌شان آورده‌اند ، همان سکه «کشورستانی» فتحعلی‌شاهی است که بسال ۱۲٤۱ هـ . ق . باآرم مورد بحث ضرب شده است . (شکل۳)



شکل۳ـ عکس‌رو و پشت سکهٔ طلای فتحعلیشاه قاجار است که در موزهٔ ایران باستان به شمارهٔ ۳۷۷ ضبط می‌باشد .

۱ ــ منتظم ناصری جلد سوم ص۱۳۲ .

-۲-

مجلهٔ محترم (بررسی های تاریخی)

مرقومهٔ **(جناب آقای یحیی ذکاء)** زیارت شد، قبل ازعرض جواب متذکر می‌شوم که‌بنده بدوستی جنابشان مفتخرم وایشان را علاوه برمراتب دانش و فضلشان صاحب مقامات بسیار ارجمند معنوی و اخلاقی‌میشناسم وشخصیت‌و فضایل ایشان همواره مورد احترام و تکریم بی‌نهایت بنده‌است .

اما در موضوع نامه، تصور میکنم برای ایشان اشتباهی رخ داده است ، زیرا بنده بهیچوجه وارد این بحث نشده‌ام که «نظرایشان‌درموردانتخاب آرم مزبور جهت‌آرم سلطنتی فتحعلیشاه درست‌بوده یاخیر .» و چون درآن‌مورد هیچگونه مطالعه‌و بررسی ندارم ، خودرا فاقدصلاحیت دانسته وابداً درمقاله خودم متعرض آن موضوع نشده بودم و اکنون نیز تائید و یاخدای نکرده طرد نظریه ایشان را در آن خصوص به‌اهل فن وفضلائی که صلاحیت دارند واگذار می کنم .

امامطلبی که بنده بانهایت احترام وادب متذکر شده بودم ، دربارهٔ این بود که‌آقای یحیی ذکاء علت‌عدم رواج سکه نقره ضرب انگلستان را چنین مرقوم داشته بودند:

« چون کلمهٔ (الله) از نظرایرانیان‌مسلمان‌درجای بسیارنامناسب افتاده است‌لذا ذوب گردیده و از بین رفته است.» بنده نوشته بودم که نباید چنین باشد،زیرا باهمان وضع وهمان‌آرم وهمان جای مناسب یانامناسبی که کلمهٔ (الله) قرار داشت‌عیناً سکه‌طلائی که شعار (سکه فتحعلی‌خسرو کشورستان) در روی آن با خط خوش نستعلیق نقش بسته در طهران ضرب زده‌اند که خوشبختانه خود ایشان نیز دربالا تائید فرموده‌اند .

اظهار نظریه‌بنده‌ابداًازارج‌واهمیت تحقیق‌ایشان ذره‌ٔنمی کاهدوامیدوارم اگر هم بنده اشتباه کرده‌ام باسعهٔ صدر و بزرگواری که دارند غمض عین فرموده و عفو فرمایند.

باتقدیم احترامات صمیمانه

محمد مشیری



شکل ـ ٤ آرم سلطنتی ایران ـ نقل ازکتاب الکساندر جونز ادوارد .
چاپ لندن ۱۸۲۷ م

کشورستانی است، دیگرشک‌وتردیدی درصحت نظر ونوشته های ما درآن کتاب باقی نمی‌ماند ونیزکاملا آشکار میگردد که این‌آرم سلطنتی درهمین زمانها (شاید هم بمناسبت صاحبقران شدن فتحعلی شاه) پدیدآمده وسپس‌از میان رفته است و هیچ ارتباطی باهدایای سرگوراوزلی و پول اهدایی‌دولت انگلیس درسال ۱۲۲٦ ه.ق . نداشته است .

بدینسان ملاحظه میشود که اینجانب بهیچ وجه نظرشخصی‌یااحساساتم را بدون ارائه سندومدرك درنوشته‌ام دخالت نداده‌ام تاخدای ناکرده‌مبنای تحقیقی وعلمی آنرا تضعیف نماید ومرادر نزد اهل تحقیق شرمسارسازد .

تهران ـ سوم مهرماه ۱۳٤۹

یحیی ذکاء

خوشحال شدم ومخصوصاً خرسندیم ازاینکه این مقاله مجدداً از طرف امام‌شوشتری نشر داده شده افزون گردید زیرا معلوم شد بعلت اینکه تا بحال قرن‌تاریخی قبل از اسلام ایران‌ازطرف هیچ بنگاهی یکجا وکامل چاپ‌نشده آنچه جسته گریخته منتشرشده بود بعلت نبودن کتابهای راهنما از نظر ها محوومانده است.

درباره این ترجمه برای مزید اطلاع باید عرض کنم علاوه براینکه آقای محیط طباطبائی آنرا درشماره نهم ودهم مجلهٔ شرق بتاریخ شهریورو مهر ۱۳۱۰ برابر ربیع‌الثانی وجمادی‌الاول ۱۳۵۰ در صفحات ۵۵۲ و ۵۹۰ منتشر کردند. آقای رحیم زاده‌صفوی هم در اسفند سال ۱۳۱۰ آنرا بصورت رساله‌ای بطبع‌رسانید . تصورمیکنم‌این رساله بعدیکبارهم‌تجدیدچاپ شد . رحیم زاده صفوی اشاره بوجود چندکارنامه متعلق به چند پادشاه ساسانی میکند همچنین‌به وصیتنامهٔ اردشیربابکان که درهمان تجارب‌الامم ثبت بوده و ازقرارمعلوم ایشان قصد ترجمهٔ آنرا هم ازعربی بفارسی‌داشته‌اند.

محیط طباطبائی به ترجمهٔ‌کارنامه ترجمهٔ خطبهٔ انوشیروان بمردم‌ایران را افزوده است .

ازتصدیع پوزش میطلبم .

احمد توکلی

در شماره گذشته این مجله صفحه ۳۷۳ دربارهٔ «کتاب‌التاج‌فی سیرة انوشیروان» چنین گفته شد: «ازقراری که‌شنیده‌ایم کتاب‌التاج‌فی‌سیرة‌انوشیروان باردیگر وپیش ازآنکه آقای دکترمحمدی آنراترجمه کنند توسط دانشمند محترم آقای محیط طباطبائی بفارسی بر گردانیده شده است . . . » اینك در آخرین لحظاتی که مجله زیرچاپ بود نامه‌ای از یك خوانندهٔ ارجمند دریافت داشتیم که تاریخ دقیق چاپ این‌مقاله‌را مشخص‌مینماید. ونیز در همین نامه اشاره شده است که آقای رحیم زاده صفوی در همان ایام، آن را بصورت رساله ای بطبع رسانیده است. اینك ضمن سپاسگزاری فراوان‌ازتوجه همهٔ خوانندگان مجلهٔ بررسیهای‌تاریخی خاصه آقای احمد توکلی، متن نامه ایشان را برای آگاهی بیشترعلاقمندان درج مینمائیم.

بررسی‌های تاریخی

آقای سردبیر مجلهٔ بررسیهای تاریخی

بعنوان یکی ازخوانندگان مجله پر ارج بررسیهای تاریخی ازملاحظهٔ نامهٔ آقای دکتر محمد محمدی راجع به ترجمهٔ محقق محترم آقای سیدمحمدعلی امام‌شوشتری از کارنامه خسرو انوشیروان که نشانه توجه‌بود

آقای محمد بدیع	نفوذ و تأثیر زبان فارسی درزبانهای دیگر
آقای ناصر بقائی	املاء فارسی
آقای اکبر بهروز	املاء فارسی
آقای احمد ترجانی زاده	نفوذ و تأثیرزبان فارسی در زبانهای دیگر
آقای حسن حاج سیدجوادی	نفوذ و تأثیرزبان فارسی در زبانهای دیگر
آقای خلیل خطیب رهبر	دستورزبان فارسی
آقای ابوتراب رازانی	نامه و روش نگارش آن
آقای شاپور راسخ	زبان‌فارسی در برابرجهان صنعتی امروز
آقای جمال رضائی	دستور زبان‌فارسی
آقای فریدون رهنما	تأثیرترجمه در زبان‌فارسی
آقای جواد سلماسی‌زاده	تأثیرترجمه در زبان‌فارسی
آقای علی‌شریعتمداری	نکته‌های تربیتی درآموزش‌زبان‌فارسی
آقای محمود شفیعی	خط ودستور زبان‌فارسی
آقای جعفر شعار	املاء فارسی
آقای سیدجعفرشهیدی	آموزش‌زبان‌فارسی‌درسطحهاوموارد گوناگون
آقای علی‌اکبرفرزام‌پور	آموزش‌زبان‌فارسی‌دردبیرستان‌وسالهای اول دانشگاه
آقای مسعود فرزاد	املاء فارسی
آقای خسروفرشیدورد	تأثیرترجمه درزبان فارسی
آقای مهدی فروغ	زبان فارسی در کاربردهای اختصاصی مانند نمایشنامه
آقای حسین کریمان	حالات وروابط جمله‌هاوترکیبات‌ناتمام‌درزبان‌فارسی
آقای محمدحسین کریمی	تأثیرترجمه درزبان فارسی
آقای صادق کیا	زبان‌فارسی‌دربرابرپیشرفتهاوتحولات‌صنعتی‌وفرهنگی
آقای جلال متینی	علل عدم توفیق معلمان درتدریس دستور زبان‌فارسی
آقای غلامحسین مرزآبادی	گسترش‌جغرافیائی‌زبان‌فارسی

کنگره‌های زبان و تاریخ

۱ـ کنگرهٔ زبان :

روز سه‌شنبه پنجم آبان‌ماه ۱۳۴۹ برنامه جلسات سخنرانی وبحث دربارهٔ زبان فارسی، پس‌از سرود شاهنشاهی، باقرائت پیام اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر بزرگ‌ارتشتاران توسط جناب‌آقای اسداله‌علم وزیر دربارشاهنشاهی گشایش‌یافت . ابتدا جناب آقای امیر-عباس‌هویدا نخست‌وزیر وسپس جناب آقای صادق کیا معاون وزارت‌فرهنگ‌وهنر مطالبی‌ایراد فرمودند. این جلسات مدت سه روز ادامه داشت ، ادبا و محققان ایرانی‌هریك درباره موضوعات زیرسخنرانی کردند:

آقای فرهاد آبادانی	تأثیر زبان فارسی‌درزبان گجراتی
آقای ادیب برومند	فارسی‌ادبی وفارسی‌عامیانه
آقای مراد اورنگ	آموزش‌زبان فارسی‌درسازمانهای گوناگون
آقای محمدعلی‌امام‌شوشتری	آرایش وپیرایش‌زبان‌فارسی
آقای محمدرضا باطنی	آموزش‌زبان‌فارسی به عنوان‌یك‌ابزارعملی
آقای حسین بحرالعلومی	آموزش‌زبان‌فارسی‌درسطحها‌وموارد گوناگون

آقای موبد سهراب بخشی	شخصیت تاریخی کوی ویشتاسپه پشتیبان زرتشت
آقای علی سامی	کشاورزی ایران در دوران پیش از هخامنشیان
آقای شاهپور شهبازی	حدود و سازمانهای دولتی شاهنشاهی ماد
آقای جلیل ضیاء پور	تاریخ و فرهنگ ایران پیش از هخامنشیان و زمینه پیدایش شاهنشاهی در ایران.
آقای ابراهیم صفائی	زمینه چیرگی کورش بر لیدی
آقای حسنعلی ممتحن	نظری به تاریخ روابط ایلام باهمسایگان
آقای محمد جواد مشکور	زادگاه زردشت .
آقای خدایار محبی	خدا در افسانه های یونان و فرهنگ ایران هخامنشی
آقای فرخ ملکزاده	یگانه آتشدان بجامانده از دوران ماد و هخامنشی در کاپادوکیه.
خانم مهوش نیکجو	اهمیت اجتماعی مبارزات قوم ماد بر علیه توسعهٔ نفوذ سیاسی دولت مقتدر آشور واقوام مهاجم بمنظور تشکیل یك حکومت ملی در سرزمین ایران .
آقای مجید یکتائی	تمدن سرزمین خنیرث و بین النهرین

آقای احمد مهران	آموزش زبان فارسی در سطحها و موارد گوناگون
آقای حسن مینوچهر	دستور زبان فارسی
آقای شهریار نقوی	نفوذ و تأثیر زبان فارسی در زبانهای شبه قاره مانند بنگاله و سانسکریت
آقای ماهیار نوابی	وضع کنونی زبان فارسی و نیازمندی آن با برخورد با تمدن جدید .
آقای نیرسینا	گسترش جغرافیائی زبان فارسی
آقای سلیم نیساری	املاء فارسی

۲ـ کنگرهٔ تاریخ و فرهنگ ایران :

این کنگره روز سه شنبه ۱۲ آبان ۱۳٤۹، پس از سرود شاهنشاهی با بیانات جناب آقای سناتور رضازاده شفق و آقای صادق کیا رسماً آغاز بکار نمود، سپس محققان و مورخین ایرانی هریك درباره موارد زیر سخنرانیهائی ایراد نمودند :

آقای فرهاد آبادانی	تمدن مادها
آقای مراد اورنگ	ریشه آئین مهر از دیدگاه فرهنگ ایران
آقای محمدعلی امام شوشتری	سازمانهای دولتی روزگار کیان
آقای بابك راد	زمینه پیدایش شاهنشاهی در ایران
آقای محمدابراهیم باستانی پاریزی	روایات ایرانی و شرقی در باب کورش کبیر و پیدایش هخامنشیان
خانم شیرین بیانی	شوش پایگاه تمدن هخامنشی
خانم ملکزاده بیانی	تاریخ ماد باستناد کتیبه‌ها و کنده کاریها و مهرها
آقای احمد تاج بخش	اوضاع اجتماعی ایران پیش از هخامنشیان

مؤلف کتاب : محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه ، که‌قبلا صنیع الدوله لقب داشت، فرزند حاجی علی‌خان‌حاجب‌الدوله‌و نوهٔ‌حسن‌خان مقدم‌مراغه‌ای‌است.

محمدحسن‌خان‌روز ۲۱ شعبان‌سال ۱۲۵۵ هجری قمری درشهرطهران‌متولد شد وتاسال ۱۲٦۷ در مدرسهٔ دارالفنون به‌تحصیل اشتغال داشت و در سال ۱۲۸۰ باسمت نمایندهٔ نظامی درزمان سفارت امیرنظام گروسی به‌پاریس‌رفت و درآنجا توانست به‌تکمیل زبان فرانسه و اخذ معلومات جدید بپردازد. درسال ۱۲۸٤ بایران مراجعت کرد وبه سمت مترجم مخصوص شاه تعیین‌شد وبعدها جزو اعضای شورای دولتی گردید ودر ۱۲۸۷ ریاست دارالترجمه و ادارهٔ امور روزنامه باو واگذارشد ولقب صنیع‌الدوله یافت. در سال ۱۳۰٤ به‌لقب اعتمادالسلطنه مفتخر گردید و به‌وزارت انطباعات ارتقاء یافته و همهٔ عمر باهمین سمت به‌تألیف وترجمهٔ کتاب وطبع ونشر روزنامه و سالنامه پرداخته است. ازآثارمتعدد او تاریخ ایران ، مرآت‌البلدان ، منتظم ناصری، مطلع‌الشمس و دررالتیجان التدوین فی‌جبال الشروین و المآثروالآثار همراه با سالنامه‌های کشور ایران طبع شده است، وقایع یومیه پانزده سال آخرعمر او حاوی اطلاعات مهم است که اخیراً به‌نام یادداشتهای روزانهٔ وی بچاپ رسیده است . کتاب دیگر او خیرات حسان در تاریخ زنان مشهور اسلام است .

وی مردی پرکار وعلاقه‌مند به‌تحقیقات‌تاریخی وادبی‌بود وجمع کثیری ازدانشمندان‌را گردآورده وآنان رابه‌تألیف وترجمهٔ کتابهای زیاد واداشت. درسال ۱۳۰٦ قمری به‌عضویت انجمن جغرافیائی‌آسیائی‌پاریس ولندن‌انتخاب شد ودر ۱۸ شوال ۱۳۱۳ درتهران در گذشت.

امید است چاپ این کتاب که سالها مورد استفادهٔ خواص بود ، برای تسهیل‌کار پژوهندگان تاریخ مفید بوده ومورد استفاده‌قراربگیرد .

کتابهای تازه

در آبانماه ۱۳۴۹ کتابی تحت عنوان «صدر التواریخ» تألیف محمد حسن خان اعتمادالسلطنه باهتمام و تصحیح و تحشیهٔ دانشمند ارجمند آقای محمد ـ مشیری بدفتر مجله رسید. این کتاب در ۳۳۶ صفحه و بقطع وزیری بچاپ رسیده و توسط سازمان انتشارات وحید منتشر گردیده است.

کتاب فوق تاریخ و سرگذشت یازده نفر از صدراعظم‌های دودمان قاجاریه بشرح زیر:

۱ـ حاجی میرزا ابراهیم کلانتر شیرازی، اعتمادالدوله
۲ـ میرزا شفیع صدراعظم مازندرانی
۳ـ حاجی محمد حسین، نظام‌الدوله معروف به‌صدر اصفهانی
۴ـ میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی
۵ـ حاجی میرزا آقاسی
۶ـ میرزا تقی‌خان امیرنظام، امیر کبیر
۷ـ میرزا آقاخان، اعتمادالدوله، صدراعظم نوری
۸ـ میرزا محمد خان قاجار، سپهسالار اعظم
۹ـ حاجی میرزا حسین خان مشیرالدوله، سپهسالار
۱۰ـ میرزا یوسف آشتیانی، مستوفی‌الممالك
۱۱ـ میرزا علی‌اصغرخان، امین‌السلطان، اتابیك اعظم

است که محمد حسن خان اعتماد السلطنه برای (میرزا علی اصغرخان ـ امین‌السلطان) تألیف و تدوین کرده است.

مجله
بررسی‌های تاریخی

مدیر مسئول و سردبیر

سرهنگ ۲ یحیی شهیدی

مدیر داخلی: سروان مجید وهرام

مجلهٔ تاریخ و تحقیقات ایران شناسی ـ نشریهٔ ستاد بزرگ ارتشتاران
بخش تحقیقات تاریخی

جای اداره: تهران ـ میدان ارک
نشانی پستی: «تهران ۲۰۰»
تلفن ۲۲٤۲۲

بهای هرشمارهٔ مجله	**برای نظامیان و دانشجویان**	**۳۰ ریال**
	برای غیرنظامیان	**۶۰ ریال**
بهای اشتراک سالانه ٦ شماره در ایران	**برای نظامیان و دانشجویان**	**۱۸۰ ریال**
	برای غیرنظامیان	**۳۶۰ ریال**

بهای اشتراک درخارج ازکشور: ٦ دلار

برای اشتراک: وجه اشتراک را به‌حساب ۷۱٤ بانک مرکزی با ذکر جملهٔ «بابت اشتراک مجلهٔ بررسی‌های تاریخی» پرداخت ورسید را با نشانی‌کامل خود به‌دفتر مجله ارسال فرمائید.

محل تکفروشی: کتابفروشیهای، طهوری ـ شعبات امیرکبیر ـ نیل

چاپخانه ارتش شاهنشاهی

=۲=

مجلهٔ ایرانشناسی

نشریه دیگری که بدست‌مارسید جلددوم شماره‌اول‌مجلهٔ «ایرانشناسی» می‌باشد که بمناسبت یادگار نخستین کنگره ایرانشناسی ۱۱ - ۱٦ شهریور ۱۳٤۹ توسط دانشکده ادبیات و علوم انسانی‌دانشگاه تهران منتشر گردیده است . این مجله بقطع وزیری در ۲۱٦ صفحه تدوین شده یکصد صفحهٔ آن فارسی‌و۱۱٦صفحهٔ‌آن به زبانهای فرانسه و انگلیسی میباشد.

درصفحه نخست مجله درمورد هدف از انتشارآن چنین ذکر شده است «هدف از انتشارمجله ایرانشناسی آن است که نشریه‌ای درسطح جهانی‌شامل هرگونه تحقیق تازه در زمینه های تاریخی ، باستان شناسی ، زبان شناسی ، ادبی ، فلسفی ، عرفانی ، دینی ، علمی ، هنری و مردم شناسی مربوط به ایران چاپ گردد » .

با انتشار این مجله گام دیگری درباره تحقیقات ایران شناسی برداشته شده وامید است که این نشریهٔ وزین بتواندآنچنان که شایسته مقام علمی و فرهنگی ایران است مثمرثمرباشد خاصه که بخشی از آن بزبانهای دیگر اختصاص داده‌شده واین امر، محققان و دانش‌پژوهان سراسر جهان را بیشتر با فرهنگ وتمدن درخشان ایرانآشنا میسازد.

بررسی های تاریخی

Barrasihâ-ye Târikhi

REVUE DES ÉTUDES HISTORIQUES

PAR

ETAT — MAJOR DU COMMANDEMENT SUPRÊME

(SERVICE HISTORIQUE)

DIRECTEUR ET RÉDACTEUR EN CHEF

LI-COLONEL YAHYA CHAHIDI

ADRESSE:

IRAN

TÉHÉRAN - ARMÉE 200

ABONNEMENT: 6 DOLLARS POUR 6 NOS.